کتابٌ اُنزِلَ

...الهی که الله لطیف وملک وصبور است یا حی فی کتابنا ی
...ی چون کریم ولطیف وبعهد وصدق ویا ایماست
به اسم صبور ویا نخی انا الله اعلم وافضل یعنی منم خدای که
میدانم همهٔ چیزها را و بیان میکنم شرایع را یا بمعنی انا
المجید الصادق الوعد یعنی منم خدای بزرگوار و راست
کنندهٔ وعدها کتابٌ این سوره قرآن کتابیست اُنزِلَ
اِلَیْکَ فرو فرستاده شد بسوی تو فلا یکن فی صدرک
پس نباید که در سینهٔ تو حرجٌ منه تنگی از تبلیغ آن یعنی
دلتنگ مشو از رسانیدن پیغام الهی و اندوهگین مباش
از تکذیب قوم و بسبب این کتاب بر تو نازل گشته که لتنذر به
تا بیم کنی بدان کافران را وذکری للمؤمنین وپند دهی
پند دادنی مومنان را اتّبعوا پیروی کنید ای مکلفان
ما انزل الیکم آن چیز را که فرو فرستاده شده است بشما
من ربکم از نزد پروردگار شما یعنی متابعت آن کنید
به بکار داشتن احکام آن واجتناب از نواهی ولا تتّبعوا
من دونه و متابعت مکنید بجز از خدای اولیاء را
دوستان مراد بتانند که کفار ایشان را دوست میدارند

۳۶

میگرفتند یا شیاطین که خلق را در گمراهی می افکندند
قَلِیلًا مَا تَذَکَّرُونَ اندکی پند میگیرند در متابعت
از حسن مرویست که ای فرزند آدم ترا بمتابعت کتاب
خدای فرموده و سنت رسول بخدای که هیچ آیتی نیامده است
مگر که خواسته اند که بدانی که در چه چیز آمده و معنی آن چه چیز است
تا بدان عمل کنی و بعد از امر متابعت آن و امر نواهی تهدید
میفرماید بر ترک متابعت آن بقوله وَکَمْ مِنْ قَرْیَةٍ و بسیاری
از اهل دهها و شهرهای کفار أَهْلَکْنَاهَا که آزرده ایم اهل
آنرا بجهت فرط عناد ایشان فَجَاءَهَا پس آمد باهل آن
دهها و شهرها بَأْسُنَا بَیَاتًا عذاب ما در حالتی که شب خوابیده
بودند چون قوم لوط که شب ایشان را مستاصل گردانید
أَوْ هُمْ قَائِلُونَ در حالتی که ایشان خفتگان بودند در
نیم روز چون قوم شعیب و تخصیص این دو وقت جهت آنست
که زمان آسایش و استراحت است فَمَا کَانَ دَعْوَاهُمْ پس نبود
خواندن و فریاد خواستن ایشان إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا در وقتی
که آمد بدیشان عذاب و بلا إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند إِنَّا
کُنَّا ظَالِمِینَ بدرستی که ما بودیم ستمکاران بر نفس خود که تکذیب
رسولان

رسولان کردیم یعنی اعتراف کردند بظلم خود در آنچه بر آن بودند و
اقرار کردند به بطلان آن بجهت تحسر بر آن پس در آن وقت تضرع
و زاری و پشیمانی ایشان از آنچه کرده بودند فایده ندارد زیرا که نزول
عذاب و رفع تکلیف مقارن یکدیگرند و قوم یونس از آن مستثنی اند
چنانکه مذکور خواهد شد و بعد از انذار عقوبت دنیویه از عقوبت
آخرویه تهدید میفرماید که فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِینَ أُرْسِلَ إِلَیْهِمْ پس
هر آینه بپرسیم آنانرا که فرستاده شده اند بدیشان پیغمبران و
رسولان و سوال ایشان از قبول رسالت خواهد بود یعنی
چون تبلیغ رسالت خود کردند با معجزات ظاهره شما در جواب
ایشان چه گفتید و این جواب بر وجه تعنیف و تعذیب باشد که
وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِینَ و هر آینه بپرسیم فرستادگان را
یعنی پیغمبرانرا از ادای رسالت و تبلیغ احکام و این سوال از تشریف
برای تقریب است و فایده این سوال آن باشد که خلایق بدانند
که حق تعالی پیغمبرانرا فرستاده و نصب ادله فرموده و کفار به
جهت عناد و استکبار با ایشان نگرویدند به آنکه دانسته اند
حقیقت پیغمبرانرا فَلَنَقُصَّنَّ عَلَیْهِمْ پس هر آینه بخوانیم
بر رسولان و امتان ایشان گفتار کردار ایشان را بعلم

بدانش خود یعنی در حالتی که عالمیم بظواهر و بواطن ایشان وَمَا كُنَّا
غَائِبِينَ و نه بودیم ما پنهان و دور و بی خبر از اقوال و افعال ایشان
تا بر ما مخفی شده باشد از احوال ایشان بلکه با ایشان بودیم و مطلع
با حوال ایشان وَالْوَزْنُ و سنجیدن اعمال هر یک يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ
روز قیامت که حق است و وعدهٔ صدق و گویند وزن بمعنی قضاست
یعنی حکم خدای در آن روز حقیقت و بنا بر این تسمیهٔ حکم عدل
بمیزان به اعتبار تسویه است یعنی همچنانکه کسی چیزی را بهتر از او نه سنجد
که کفه بر کفه بچربد حق تعالی حکم بحق کرده بی زیاده و نقصان و قول
اول اشهر است و اکثر در خبر صحیح واقع شده که صحیفهای اعمال را
وزن کنند بمیزانی که او را عمودی و دو کفه باشد و همه خلایق در
او نگرند بجهت اظهار معدلت و قطع معذرت در تبیان از ابن
عباس نقل میکنند که ترازوی عمود و میزان هزار ساله راه است و هر دو
کفهٔ او یکی از نور است و دیگر از ظلمت و حسنات را در پلهٔ نور نهند
و سیئات را در کفهٔ ظلمت و نیز از آن حضرت مرویست که شخصی که نزد
ترازو آورند و نود و نه نامهٔ او را که پر از گناه باشد بگشایند که
فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ پس از برای او بیرون آورند نامهٔ دیگر که
در آن کلمهٔ شهادتین نوشته باشد همه نامهای سیئه را بر کفه نهند
واین را بر

واین را بر در کفهٔ دیگر این کفه بر آن بچربد فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ پس
آن گروه ایشانند رستگاران و رسندگان بنجات و ثواب ابدی وَمَنْ
خَفَّتْ مَوَازِينُهُ و هر که سبک باشد عملهای وزن کردهٔ او بجهت قلت طاعت
و کثرت معصیت فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا پس آن گروه ایشانند زیان
کردگان أَنفُسَهُم بهرهٔ نفسها خود را و او را در معرض عذاب و
عقاب آوردند بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ بسبب آنکه بودند به آیتهای ما
ظلم میکردند و در موضع تکذیب میکردند در موضع تصدیق بعد از آن
حق تعالی ذکر نعم خود میکند بر بندگان و میفرماید وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ
و بدرستی که جای دادیم شما را ای آدمیان فِي الْأَرْضِ در زمین وَجَعَلْنَا
لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ
صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ
لَمْ يَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ
أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ پس هر که در دین
قیاس کند و یرا قرین ابلیس گردانند چون حق تعالی امر کرد ملائکه را
بسجدهٔ آدم همه قبول کردند و سجده نمودند الا ابلیس القصه چون
ابلیس بجهت تکبر از سجده امتناع کرد قَالَ گفت حق تعالی او را
که چون سجده نکردی و فرمان مرا قبول ننمودی فَاهْبِطْ مِنْهَا

پس فرو رو از آسمان یا از بهشت بزمین فَمَا یَکُونُ لَکَ پس نبود و نرسد
در دا نباشد ترا اَنْ تَتَکَبَّرَ فِیهَا آنکه گردنکشی کنی در آسمان و تنعم و تفاخر
نمای بر فرشتگان که همه خاشعان و مطیعان‌اند فَاخْرُجْ پس رو از
بهشت یا از آسمان اِنَّکَ مِنَ الصَّاغِرِینَ بدرستی که تو از خوار شدگانی
از حضرت پیغمبر صلعم مرویست که هر که تواضع و فروتنی کند حق
تعالی او را بردارد و رفیع گرداند و هر که تکبر کند حق تعالی او را بیندازد
و خوار و پست گرداند و چون حق تعالی ابلیس را از درگاه رحمت
خود براند و داغ لعنت بر جبین او کشید و او از رحمت خدای تعالی
مایوس شد قَالَ اَنْظِرْنِی گفت خدایا مهلت ده مرا اِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ
تا روزی که برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا روز قیامت مرا
میمران و عقوبت مکن قَالَ اِنَّکَ گفت خدای تعالی بدرستی که تو
مِنَ الْمُنْظَرِینَ از مهلت داده شدگانی تا وقتی که مصلحت من
در آنست و حکمت در مهلت دادن شیطان آنکه حق تعالی عالم
بود بآنکه او اضلال بندگان کند و از ایمن بودن او بیلای او
عبادتست و تفویض ایشان بثواب بجهت مخالفت از او امر و یا غیر
آن از وجوه مصلحت او سبحانه داند و چون حق تعالی او را مهلت
داد قَالَ فَبِمَا اَغْوَیْتَنِی گفت ابلیس بسبب آنکه مرا بی بهره گردانیدی

از رحمت

از رحمت خود یا حکم کردی بغوایت من لَاَقْعُدَنَّ لَهُمْ هر آینه بنشینم
برای گمراه ساختن فرزندان آدم صِرَاطَکَ الْمُسْتَقِیمَ بر راه تو که راه
راستست یعنی از دین اسلام ایشان را بر گردانم و انتظار آن کشم که راه
زنی ایشان کنم و از صراط مستقیم بگردانم ثُمَّ لَآتِیَنَّهُمْ پس البته بیایم
بدیشان مِنْ بَیْنِ اَیْدِیهِمْ از پیش ایشان وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان
یعنی دنیا را در چشم ایشان بیارایم وَعَنْ اَیْمَانِهِمْ و در آیم از راست ایشان
که جهت حسناتست و ایشان را در عجب و ریا اندازم وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ
و از چپ ایشان که طرف سیئاتست و آن سیئات را در دل ایشان شیرین
گردانم و یا مراد آنست که جمیع جهات ایشان در آیم تا ایشان را از هدایت
بر ضلالت دارم حضرت امام محمد باقر علیه السلم را ازین آیه پرسیدند
فرمود که من ایدیهم که کار آخرت را بر دل و چشم ایشان خوار و بیمقدار
گردانم و من خلفهم یعنی ایشان را وسوسه کنم تا مال جمع کنند و بر آن
بخل نمایند و زکوة ندهند تا از بهر وارث بماند و عن ایمانهم کار دین ایشان
تباه کردانم و شبهه در دل ایشان افکنم و عن شمائلهم لذات شهوات در دل
ایشان اندازم و ایشان را بر هوای نفس بدارم وَلَا تَجِدُ و نیابی تو که
خداوندی اَکْثَرَهُمْ بیشترین فرزندان آدم را شَاکِرِینَ شکر
گویندگان یعنی مشرکان باشند که منعم خود را نشناسند قال گفت

خدای مر ابلیس را اخرج منها بیرون رو از بهشت یا از آسمان مذءوما
در حالتی که نکوهیده باشی و عیبناک مدحورا رانده و دور گردانیده از
رحمت لمن تبعک منهم بحقیقت منکه خداوندم هر که از پی تو در آید از
اولاد آدم لاملان جهنم هر آینه پر کنیم دوزخ را منکم اجمعین از
همهٔ شما یعنی از تو و متابعان تو و یا آدم بعد از اخراج ابلیس از بهشت
گفتیم که ای آدم اسکن انت وزوجک الجنة ساکن شو تو و جفت
تو که حوا است در بهشت فکلا پس بخورید از میوه‌ها و نعمتهای بهشت من
حیث شئتما هر جا که خواهید و یا از هر چه اراده کنید ولا تقربا هذه
الشجرة و نزدیک مشوید بخوردن این جنس که درخت گندم است بر
قول مشهور و گویند آن درخت انگور بوده که اگر بخورید فتکونا من
الظالمین پس باشید از ستمکاران بر نفس خود که نقص ثواب کنید
از خود بجهت ترک مندوبات و تفصیل این در سورة البقرة گذشت
فوسوس لهما الشیطان پس وسوسه کرد مر آدم را و حوا را شیطان
لیبدی لهما تا عاقبت آشکار کرداند ایشان را ما وری آنچه پوشیده شده
بود عنهما از آدم و حوا من سوآتهما از عورات ایشان یعنی
بجهت وسوسهٔ شیطان با ایشان و تبعیت ایشان او را از عورتشان
برهنه شوند مرویست که حق تعالی آدم و حوا را جامها پوشانیده بود
برای ستر

برای ستر عورت و ابلیس خواست که بجهت ترک ندب لباس از تن
ایشان دور شود پس در صدد آن شد که ترک اولی از ایشان بفعل
آید تا بجهت کشف عورت در میان اهل بهشت منفعل شوند پس
بجهت آن آغاز وسوسه کرد بمدد یاری مار و طاوس در بهشت در
آمد و خود را بر آدم نمود بر صورتی که آن نمیدانست وقال و گفت مر آدم مرما
آدم و حوا را ابلیس ما نهیکما باز نداشت و منع نکرد شما را ربکما و
پروردگار شما عن هذه الشجرة از خوردن این درخت گندم الا ان
تکونا مگر بجهت ناخواستن آنکه گردید ملکین دو فرشته بعلو
مرتبت و با حسن صورت او تکونا من الخالدین یا باشید از جاویدان
ماندگان در بهشت که هرگز مرگ بشما نرسد وقاسمهما و سوگند
خورد برای رغبت آدم و حوا در خوردن آن و گفت انی لکما
بدرستی که من مر شما را هستم لمن الناصحین از نصیحت کنندگان
یعنی از روی شفقت میگویم که ازین درخت بخورید تا نمیرید آدم
گمان نبرد که کسی بخدای تعالی سوگند بدروغ خورد بجهت آن فریفته
شد فدلیهما پس راه نمود و فرو آورد شیطان ایشان را بخوردن
آن درخت بغرور بفریب و وسوسه فلما ذاقا الشجرة پس آنگاه که
بچشیدند یعنی بیافتند طعم میوهٔ آن درخت فی الحال بدت لهما

ظاهر شد مر ایشان را سَوْآتُهُمَا عورات ایشان را یعنی لباس ایشان از تن
ایشان بریخت تا عورات یکدیگر میدیدند وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ و در ایستادند
و شروع کردند در آنکه میچسبانیدند برگی بر بالای برگی و آن را مینهادند
عَلَيْهِمَا بر عورات خویش مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درخت بهشت و اشتهی آنست
که برگ انجیر بر هم بستند و عورات خود را بدو پوشانیدند و از طرفی بطرفی
میگریختند وَنَادَاهُمَا و ندا کرد آدم و حوا را رَبُّهُمَا پروردگار ایشان
أَلَمْ أَنْهَكُمَا آیا شما را نهی نکرده بودم عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت
وَأَقُلْ لَكُمَا و نگفته بودم شما را و تحذیر نکرده بودم إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا بدستی
که شیطان هست مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی آشکارا و دشمنی او
در وقت امتناع او از سجود آدم و حوا را بر ترک اولی امر و یست کرد در وقت
گریختن ایشان از طرفی بطرفی حق تعالی خطاب فرمود که یا آدم افرارا
منی یعنی ای آدم آیا از من فرار میکنی و میگریزی آدم گفت بل حیاءً منك
بلکه گریختن من بجهت حیا و شرمندگی منست از حضرت تو بیس بکنا
اعتراف نمودند از روی نیاز قَالَا رَبَّنَا گفتند با حق تعالی که ای پروردگار ما
ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا ستم کردیم بر نفسهای خود بنقص ثواب بر فعل ندب
وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا و اگر تو نیامرزی برای ما ذلت ما را که ترک ندب است
وَتَرْحَمْنَا و بخشای ما را لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ هر آینه باشیم از زیانکاران
حضرت آدم

حضرت آدم اگرچه ترک مندوب کرده بود خود را ظالم و خاسر خواند
زیرا که عادت اولیا آنست که ذلت حقیر را عظیم شمرند و حسنهٔ عظیم را
مغیر خوانند و نمیتواند بود که مراد صدور معصیت باشد از او زیرا
که باجماع امامیه انبیا معصوم‌اند از جمیع صغایر و کبایر از محمد بن قیس
روایت است که مار را وسوسه کرد و مار حوا را و حوا آدم را حق تعالی بهمه خطاب کرد
قَالَ گفت ای آدم و حوا و ابلیس و مار اهْبِطُوا فرود روید بر زمین
بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ که برخی از شما مر برخی را عَدُوٌّ دشمنید و انا بنجانست
که آدم و شیاطین و مار و طاوس دشمن یکدیگرانند و گویند که خطاب به آدم
و حوا و ذریت ایشانست که در اصلاب ایشان بودند وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ
و مر شما راست در زمین مُسْتَقَرٌّ قرارگاهی و جای آرامی وَمَتَاعٌ و برخورداری
در زندگانی إِلَى حِينٍ تا هنگام رسیدن مرگ آدم علیه السلام از این
غمناک شد بنداشت که دیگر به بهشت نخواهد رسید قَالَ گفت حق تعالی
با او فِيهَا تَحْيَوْنَ در زمین می‌زیید وَفِيهَا تَمُوتُونَ و در زمین میمیرید
وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ و از زمین بیرون آورده میشوید برای جزا حضرت
آدم چون این مضمون بشنید بدانست که باز به بهشت خواهد رسید و بعد از آن
در تعداد نعم خود میفرماید بر بنی آدم که یَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم مراد همه
ایشانند قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ بتحقیق که فرو فرستادیم بر شما لِبَاسًا پوششی

یعنی آفریدیم برای شما لباس را بعد بیرات آسمانی که آن فرو فرستادن باران است
یا ابر وانا و کیاه رویانیدن و بکرمی آفتاب آنرا پرورش دادن تا وقتی که
پنبه و کتان از آن کیاه حاصل میشود پواری میپوشید آن لباس سوآتکم
عورات شما را که شیطان قصد کشف آن کرده بود و ریشا و پوششی که زینت
شماست و به آن متجمل میشوند و می آرایند و کویند لباس آنست که عورات را
بپوشد و ریش غیر آنست از جامها آرایش است و در تفسیر زاهد مذکور است
که لباس آنست که از پنبه باشد و ریش آنست که از ابریشم باشد و لباس التقوی
و پوشش تقوی یعنی لباس پرهیزکاری که برای تواضع پوشید چون
پشمینه و جامهای درشت ذلک خیر آن بهتر است از لباسهای نرم و تکلف
که متکبران و متجبران میپوشند و کویند مراد از لباس تقوی و خشیة
بنده است از خدای که اطاعت کرده باشند با او همچنانکه جامه احاطه بدن
میکند و یا مراد ایمانست که محیط بقلبست یا جامهای حربست چون زره
و خفتان که خود را از تیر و تیغ و نیزه نکاه دارد از ابن عباس مرویست که مراد
عمل صالح است ذلک آن انزال لباس من آیات الله از نشانهای فضل و
رحمت خداست که بدان عورات آدمیان را بپوشد و ایشان را از پوشیدن برگ
مستغنی کرد الله لعلهم یذکرون تا باشد که ایشان پند کیرند
و قدر این نعمت بشناسند و از قبایح بپرهیزند بعد از آن بر سبیل نصیحت

وموعظ

وموعظ میفرماید که یا بنی آدم ای فرزند آدم لا یفتننکم الشیطان
باید که بر حذر باشید که در فتنه نیندازد شما را شیطان و با شما مکر نکند
و از راه حق بیرون نبرد و بجهت اغوی شما را از طریق بهشت باز ندارد
کما اخرج ابویکم همچنانکه بیرون آورد مادر و پدر شما را من الجنة
از بهشت و ایشان را در فتنه و محنت انداخت ینزع عنهما لباسهما در
حالتی که بر میکشید از تن ایشان جامهای ایشان را لیریهما تا بنماید به
هر یک از ایشان سوآتهما عورات ایشان را یعنی سبب آن شد که ابوین شما
از بهشت بیرون آمدند و مکشوف العورت کشتند شما نیز از مکر او
حذر کنید انه یریکم بدرستی که می بیند او شما را هو و قبیله او و لشکر
او من حیث لا ترونهم از جای که شما ایشان را نمی بینید یعنی از غایت
رقت و لطافت در نظر شما در نمی آیند و اجسام شما را ایشان بجهت
غلظت و کثافت می بینند پس حذر کنید از چنین دشمنی از مجاهد
روایت است که جمله چیزها که شیطان و جنود او بر آدمیان بر آن تفاخر
میکنند آنست که آدمیان را میبینند و آدمیان ایشان را نمی بینند و از زیر زمین
بیرون می آیند و بر زمین فرو میروند و بر هوا روند و پیر آیند و
پیران ایشان جوان شوند بعد از آنکه بنهایت جوانی رسند بعد از آن میفرماید
که انا جعلنا الشیاطین بدرستی که ما کردانیدیم شیاطین را اولیاء

لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ دوستان مر آنانرا که ایمان نمی آرند یعنی حکم کرده ایم که
شیاطین دوستان باشند آنانرا که ناگرویدگانند بجهت جنسیت و تناسب
میان ایشان و یا ما تخلیه کرده ایم میان ایشان و دیوان بر وجه اجبار و منع
ایشان نکردیم تا مطیع و فرمان بردار ایشان گشتند و دوستان یکدیگر شدند
بخلاف مؤمنان مخلص که ایشان بجهت تدبر در دلایل به اذن مستعد الطاف
الهی شده و از وسوسهای شیاطین محفوظ مانده اند مرویست
که عریان طواف میکردند و عورات خود را نپوشیدندی و گفتندی که ما
طواف خانه را چنین میکنیم که خدای فرموده و در جامه که در او گناه کرده ایم
طواف نمیکنیم و زنان چیزی از دوال بافته بمقدار آنکه عورت ایشانرا بپوشد
در میان بستندی در خبر است که زنی از بنی عامر طواف میکرد و باین مضمون
بیتی میخواند که امروز بعضی از عورت یا همه آن ظاهر میشود و آنچه ظاهر می
شود من حلال نمیدانم و طواف ما بعضی از بدن پوشیدن صحیح نمی شمارد
چون زمان اسلام در رسید مسلمانان ایشانرا ملامت کردندی ایشان گفتندی
که پدران خود را باین طریق یافته ایم و متابعت ایشان میکنیم حق تعالی این آیه
فرستاد که وَإِذَا فَعَلُوا و چون بکنند کفار فَاحِشَةً خصلتی در فحش چون
کشف عورت در طواف و اصح مطلق فواحش است از کشف عورت و عبادت
اصنام و غیر آن از کبایر قَالُوا گویند از روی تقلید که وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا

یافته ایم

یافته ایم برین عمل زشت پدران خود را وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا و خدای فرموده است
ما را باین فاحشه ایشان احتجاج آورده اند بدو چیز بر این امر قبیح
یکی تقلید پدران دوم افترا بر خدای تعالی پس حق از ذکر احتجاج
ایشان اعراض نموده بجهت ظهور فساد آن میفرماید که قُلْ إِنَّ اللَّهَ
بگوای محمد صلعم بدرستی که خدای تعالی لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ و نمی فرماید بزشتی
و ناپسندی در قول و فعل چه سنت الهی جاری شده که امر کند بمکارم الاخلاق
و احسن خصال أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ آیا میگویید یعنی افترا میبندید
بر خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانند که او نه فرموده است از اسناد قبیح
را باو قُلْ بگوای محمد مر کفار قریش را أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ فرموده است پروردگار
من بعدل و راستی و گویند مراد بقسط توحید است که سر همه راستیهاست
و اولی آنست که مراد جمیع طاعات او سبحانه باشد و هر چه امر بدان فرموده
وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ و راست گردانید روی خود را بقبله عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ
نزد هر زمان سجودی یا مکان سجودی و مراد از سجود نماز است پس
این امر است بنماز در هر مسجدی که اتفاق افتد وَادْعُوهُ و بپرستید
خدای را مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک کنندگان باشید لَهُ الدِّينَ برای
خدای طاعت را و او را مخصوص گردانید بعبادت و غیر او را در آن
شریک مکنید چه بسوی اوست بازگشت همه شما نه بغیر او همچنانکه میفرماید

كما بدأكم همچنانکه آفریدیم شما را در ابتدا تعودون باز خواهید گشت بو
بار دوم تا جزا دهد شما را بعمل فریقا هدی گروهی را راه نمود به ایمان
بوسیلهٔ الطاف و توفیق اسباب و فریقا و گروهی دیگر که از روی عناد و جحود
نظر در دلایل هادیه و تأمل و تفکر در آن نکردند و در وادی خذلان
گذاشته حق علیهم الضلالة سزاوار شد بر ایشان گمراهی انهم اتخذوا
الشیاطین بدرستی که این گمراهان فرا گرفتند دیوان را اولیاء دوستان
خود فرمان بردند من دون الله بجز از خدای این علت خذلان ایشانست
و یحسبون انهم و گمان بردند که ایشان مهتدون راه یافتگانند فی الحقیقة
نچنانند و چون او سبحانه در ما تقدم ذکر نعم خود فرموده بر بندگان
از لباس و رفوق در عقب آن میفرماید به اخذ رغبت و نسر اقصا و ماکول
و میگوید یا بنی آدم ای فرزندان آدم خذوا زینتکم فرا گیرید جامهای
خود را که بدان خود را آراسته اید عند کل مسجد نزد هر مسجدی اکثر مفسران
بر آنند که بنی ثقیف و جمعی دیگر از مشرکان عرب از ذکور برهنه طواف
کردندی چنانکه بنی عامر در ایام احرام از خوردن حیوانات اجتناب کردندی
و به اندک طعام قناعت نمودندی و آنرا طاعت دانستندی و آنرا هم
تعظیم انگاشتندی اهل اسلام گفتند که چون ما بتعظیم و تکریم کعبه
سزاوارتریم اولی آنست که ما نیز به این طایفه سلوک نماییم حق تعالی ایشان را
ازان تحذیر

ازآن تحذیر فرموده و گفت جامهای نیکو بپوشید در وقت نماز مرویست
که حضرت امام حسن بن علی صلوات الله علیهما در وقت نماز جامه
پاکیزه و خوبتر پوشیدی و فرمودی که حق تعالی جمیلست و جمال را
دوست میدارد پس متجمل و متزین میشوم برای رضای پروردگار
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مراد بزینت جامهٔ
نو و پاکیزه است که در روزهای جمعه و عیدها پوشند برای رفتن بمصلی
و مسجد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که مراد
بزینت شانه کردن محاسن است نزد هر نماز و کلوا و بخورید در وقت
احرام و غیر آن از گوشت و چربی و غیر آن از ماکولات واشربوا و بیاشامید
از مشروبات از آب و شیر و غیره و لا تسرفوا و از حد در مگذرید بتحریم
حلال یا با افراط طعام انه لا یحب المسرفین بدرستی که حق تعالی دوست
نمیدارد اسراف کنندگان را یعنی آنهارا که زیاده از سیری خورند
و اکثر بر آنند که مراد باسراف در این مقام آشامیدن است بر سر سیری
چون آن در ماه رمضان مضر است و از ابن عباس مرویست که هر چه خواهید
بخورید و هر چه خواهید بپوشید مادام در خوردن اسراف نبوده باشد و
پوشیدن لباس بقصد تکبر اسراف باشد و اگر بوزن کوه احد زر در طاعت
خدای صرف کنید اسراف نباشد و اگر درهمی در معصیت خرج کنید باشد

از علی بن حسین بن واقدی نقلست که حق تعالی جمیع طب را در آیه
کلوا واشربوا ولا تسرفوا جمع فرموده و بصحت پیوسته که هرون الرشید
علیه اللعنه طبیبی حاذق داشت ترسا بختیشوع نام داشت علی واقدی را
گفت در کتاب شما چیزی از علم طب هست واقدی گفت بلی هست حق تعالی
جمله طب را در نیم آیه جمع کرده است و هو قوله کلوا واشربوا ولا تسرفوا گفت
از پیغمبر شما هیچ روایت در طب هست گفت بلی جمله علم طب در کلمه چند درج
کرده که المعدة بیت الداء والحمیة رأس کل دواء واعط کل نفس ما عودته یعنی معده خانه
رنجهاست و پرهیز کردن سر جمله دواهاست و هر نفس را آنقدر باید داد
که عادت کرده باشد بختیشوع گفت کتاب شما و پیغمبر شما هیچ از طب
فروگذاشت نکرده و از برای جالینوس چیزی نگذاشت و چون عرب بعجم
دعوه رفتندی گوشت و چربی و شیر را بر خود حرام کردندی حق تعالی
نهی از این فرموده که قل من حرم بگو که کیست که حرام کرده است زینة الله
آرایشی که خدای مقرر فرموده یعنی جامهای نیکو التی آن زینت که بمحض قدرت
اخرج لعباده بیرون آورده از برای بندگان خود از نباتات پنبه و کتان را از
حیوانات چون پشم و مو از مگس چون حریر از معادن چون زره و خود
انگشتری والطیبات و دیگر کیست که حرام کرده است پاکیزها را
من الرزق از روزی یعنی چون مستلذات ماکل و مشارب از گوشت
و پیه و شیر

و پیه و شیر با حلاوت آن چون عیره و سایه قل هی بگو این زینت
و طیبات للذین آمنوا مر آنان راست که ایمان آورده اند یعنی بر اصالت
که برای مومنانست فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا اما کفار و فجار
بمتابعت تبعیت شریک ایشانند در آن و جمیع مستلذات که اهل ایمان راست
خالصة در حالتی که خاصه ایشانست و شریک نیست برای مومنان که
یوم القیامة روز رستخیز یعنی اگرچه کافران در طیبات دنیویه با اهل
ایمان شریکند اما طیبات آخرویه مخصوصست باهل آن کذلک همچنانکه
بتفصیل یاد کردیم این کلمها را نفصل الآیات تفصیل میکنیم نشانهای
احکام دیگر لقوم یعلمون برای گروهی که فهم دارند و میدانند عیاشی
باسناد خود از ابی عبدالله علیه السلام روایت کند که در وقتی که حضرت
امیر المومنین علی صلوات الله علیه ابن عباس را نزد خوارج نهروان
فرستاد تا ایشان را وعظ بگوید و نصیحت کند تا از طریق مخالفت باز
گردند بهترین جامها پوشیده بود و بخوشترین بوی معطر بود و
بخوبترین مرکبی سوار بود چون نزد خوارج آمد وی را گفتند تو بهترین
مردمانی که آمدی ما را نصیحت کنی چرا در نوع لباس جبابره و بجنس
مرکب ایشان سوار شده ابن عباس در جواب این آیه تلاوت
فرمود که قل من حرم زینة الله التی تا آخر آیه گفت متجمل شوید بجامها

نیکو که حق تعالی نیکوست و وجه نیکو دوست میدارد اما باید که از جنس حلال
باشد قُلْ بگوای محمد به اهل شرک إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ آن چیزها را
که متصفند بصفت قبیح از گناهان کبیره و گویند مراد هر چیزیست
که متعلق بفروجست مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه پیداست و آشکارا از آن وَمَا بَطَنَ
و آنچه پنهانست و مرویست که اهل جاهلیت زنا نزاد در روزی که مظنهٔ
ظهور آنست حرام دانستندی و در شب که مظنهٔ خفای آنست حلال دانستندی
حق تعالی بااین آیه فواحش ظاهر و نهانرا حرام گردانید وَالْإِثْمَ و نیز
حرام کرد گناهی را که بر آن حد مقرر است چون صغایر و یا مراد هر چیزیست
که موجب اثم باشد وَالْبَغْيَ و حرام ساخت ستمکاری را بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق
این تاکید بنی اسرائل است زیرا که بغی البته غیر حق میباشد وَأَنْ
تُشْرِكُوا بِاللَّهِ و دیگر حرام ساخت آنکه شرک آرید بعبادت
غیر او مَا لَمْ يُنَزِّلْ آن چیزی را که خدای نفرستاده است بِهِ سُلْطَانًا به
پرستش آن حجتی و برهانی وَأَنْ تَقُولُوا و آنرا نیز حرام گردانیده است
که گویند بدروغ و افترا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ بر خدا آنچه را که نمیدانند
مانند تحریم حرث و انعام و برهنه طواف بیت الحرام کردن
و آنرا اسناد کردن بخدا و بعد از آن برای تسلیهٔ حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله در تاخیر عذاب کفار میفرماید وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ
ومرهر

و مر گروهی راست مدتی که خدای تقریر کرده است برای حیوات ایشان
و بصحت رسیده که هر امتی را غیر از مومنان وقتی است که در آن وقت عذاب
استیصال بدیشان فرود آید فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ پس چون بیاید وقت عذاب
و هلاک ایشان یا چون مدت مقرر بسر آید لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً
واپس نیایند از آن اجل ساعتی وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ و پیشی نگیرند بر آن
اجل متقدم و متاخر نشود يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ ای فرزند آدم
چون بیاید بشما رُسُلٌ مِنْكُمْ پیغمبرانی از شما یعنی از جنس شما یا بزبان
شما یا از قبیلهٔ شما يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي خوانند بر شما آیتهای مرا
یا احکام شریعت را فَمَنِ اتَّقَى پس هر که بپرهیزد از شما از فرمان
بردن ایشان وَأَصْلَحَ و بصلاح آرد عمل خود را فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
پس هیچ ترسی نیست بر ایشان یعنی از هر چه میترسند ایمن شوند
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهناک شوند از چیزی که از ایشان
فوت شود بلکه بهر چه امید میدارند برسند و اگر از بعضی معاصی اجتناب
کرده باشند بعضی با صفت ایمان باشند موقوف بر لطف حق تعالی
باشند اگر خواهد عفو کند و اگر خواهد عقاب کند و چون ذکر مومنان
کرد آنچه پاداش ایشانست و آنچه سزای ایشانست و در عقب آن
ذکر مکذبان و متکبران میفرماید و آنچه سزای ایشانست و میفرماید

کو وَالَّذِینَ کَذَّبُوا و آنانکه بدروغ شمرند بِآیَاتِنَا آیتهای ما را یعنی تکذیب
رسل کردند بر آیات ما وَاسْتَکْبَرُوا و کبر آوردند و سرکشی نمودند عَنْهَا
از ایمان آوردن بدلایل وحدانیت ما أُولَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ آن گروه
یاران و ملازمان آتش دوزخند هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ ایشان در آن آتش
باقی اند ابداً فیها ابدی فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر یعنی از کافر در
کفر و عناد سخت تر مِمَّنِ افْتَرَی از کسی که افترا کند و بر بندد
عَلَی اللَّهِ کَذِبًا بر خدا دروغ باین وجه که گویند خدا را زن و فرزند و
شریک هست و یا چیزی را باو اسناد کنند که او نفرموده باشد چون تحریم
سایبه و بحیره و غیر آن أَوْ کَذَّبَ بِآیَاتِهِ یا بدروغ شمرد آیات منزله
ما را و این انکار متضمن انکار نبوت نیز هست أُولَئِکَ آن گروه مکذبان
و مفتریان یَنَالُهُمْ نَصِیبُهُمْ برسد بایشان بهره ایشان مِنَ الْکِتَابِ
از لوح المحفوظ مراد ارزاق و آجالست و عقوبات که برای ایشان نوشته
شده است یعنی بایشان برسد آنچه بقلم تقدیر بر لوح المحفوظ نوشته شده است
از ارزاق و آجال و عذاب و نکال در دنیا حَتَّی إِذَا جَاءَتْهُمْ تا وقتی که بیاید بایشان
رُسُلُنَا فرستادگان ما که ملک الموت و اعوان اویند یَتَوَفَّوْنَهُمْ در حالتی
که فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشان را قَالُوا گویند بایشان از روی
سرزنش و طعن أَیْنَ مَا کُنْتُمْ کجا اند بتانی که پیوسته بودید شما تَدْعُونَ
که میخواندید

که میخواندید و میپرستیدید ایشانرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای
تا امروز منع کند عذاب خدای را از شما قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا گویند کافران
که آنها گم شدند از ما یعنی غایب گشتند و هیچ مددی از ایشان بما
نرسید وَشَهِدُوا عَلَی أَنْفُسِهِمْ گواهی دهند بر نفسهای خود أَنَّهُمْ
کَانُوا کَافِرِینَ بآنکه ایشان بودند ناگرویدگان یعنی اعتراف کنند
بآنکه ایشان گمراه شده بودند در آنچه با آنها بودند قَالَ گوید خدای
بایشان که ادْخُلُوا فِی أُمَمٍ درآیید در میان امتانی که قَدْ خَلَتْ
مِنْ قَبْلِکُمْ بتحقیق درگذشته اند پیش از شما بر دین و آیین شما
مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از پریان و آدمیان مراد کافران گذشته از دو
طایفه یعنی آنها درآیند فِی النَّارِ در آتش دوزخ مرویست که جمعی از
کفار را که عناد و تکبر ایشان بیشتر باشد و پیشتر به آتش برند کُلَّمَا
دَخَلَتْ أُمَّةٌ هرگاه که درآیند گروهی در دوزخ لَعَنَتْ أُخْتَهَا
لعنت کنند گروهی دیگر را که هم دین ایشان باشند و پیشوایان ایشان
در آن دین مثلاً جهودان رؤسای خود را لعن کنند و ترسایان
مقتدای خود را برهمین قیاس حَتَّی إِذَا ادَّارَکُوا تا آنکه چون
بیکدیگر رسند فِیهَا جَمِیعًا در آتش همه ایشان قَالَتْ أُخْرَاهُمْ
گویند آنها که پس روان ایشان بوده باشند در دنیا یا از حیث درآینده

ایشان در دوزخ لِأُولٰىهُمْ مر آنها را که پیشوایان اند یعنی درباره ایشان
گویند رَبَّنَا هٰؤُلَاءِ ای پروردگار ما این گروه‌اند که أَضَلُّونَا گمراه
کردند ما را فَآتِهِمْ پس بده ایشان را عَذَابًا ضِعْفًا عذابی دو چندان
که ما راست مِنَ النَّارِ از آتش دوزخ یک قسم دیگر برای گمراهی ساختن
ما و دیگران قَالَ گوید خدای در جواب ایشان لِكُلٍّ ضِعْفٌ
مر هر را عذاب دوباره است پیشوایان را بجهت ضلال و اضلال و
پیروان را بواسطه کفر و تقلید وَلٰكِنْ لَا تَعْلَمُونَ و لیکن ایشان
ندانسته باشید یعنی شما عذاب آنها و از حال یکدیگر خبر ندارید بلکه هر یکی
علم بعذاب خود دارید و از یکدیگر بی خبرانید وَقَالَتْ أُولٰىهُمْ و
گویند پیشوایان ایشان لِأُخْرٰىهُمْ مر آنانرا که پس روان و تابعان
ایشان بوده اند فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا پس نیست مر شما را بر ما
مِنْ فَضْلٍ هیچ افزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته
باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید
عذاب را بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ بسبب آنچه بودید که کسب میکردید از
کفر و حوالهٔ عذاب بدیگری میکنید إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بدرستی که آنها
که بدروغ داشتند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را از قرآن و دلایل قدرة
وَاسْتَكْبَرُوا و سرکشی کردند عَنْهَا از گرویدن به آن و از فرمان
برداری

برداری او لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ گشاده نشود برای ایشان یا بجهت نزول
رحمت برایشان یا بسبب دفع اعمال یا ارواح ایشان أَبْوَابُ السَّمَاءِ
درهای آسمان همچنانکه برای اهل ایمان گشوده میشود بلکه اعمال ایشان را
بروی ایشان باز زنند و ارواح ایشان را بسجین برند که زیر زمین
هفتم است وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ و در نیایند این متکبران و گردن
کشان در بهشت حَتّٰى يَلِجَ الْجَمَلُ تا وقتی که در آید شتر فِي سَمِّ الْخِيَاطِ
در سوراخ سوزن چنانکه این معنی هرگز صورت نگیرد کافران
نیز هرگز به بهشت نروند وَكَذٰلِكَ و مانند این پاداش منکران
نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ جزا میدهیم مجرمان را یعنی کافران بر گناه لَهُمْ
مِنْ جَهَنَّمَ مر ایشانرا باشد از آتش دوزخ مِهَادٌ مر فراشی که بر آن
نشینند وَمِنْ فَوْقِهِمْ و از زبر ایشان نیز غَوَاشٍ پوششها باشد هم
از آتش دوزخ یعنی زیر و زبر ایشان آتش بود وَكَذٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ
پاداش میدهیم همه کافران ستمکار را و بعد از وعید کافران در
وعدهٔ مؤمنان میفرماید وَالَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویدند بخدا
و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته چون تصدیق
رسولان و فرمان برداری کتابها و چون اعمال صالح بسیار است
اقدام بهمهٔ آن ما فوق طاقت بشری است ازین جهت میفرماید که

لا نکلف نفساً تکلیف نمی کنیم و نمی فرمائیم هیچ نفسی را الا وسعها مکر
بقدر وسع و طاقت نفس آن یعنی آنقدر که بدان قادر باشد و بر وجه
سهولت بجای آورند اولئک اصحاب الجنة آنکروه ملازمان
بهشتند هم فیها خالدون ایشان در بهشت باقی و دایم باشند
و نزعنا ما فی صدورهم و بیرون بریم آنچه در سینهای بهشتیان بود
من غل از کینه و حسد یعنی اسباب عداوت را از ایشان نزع
کنیم تا آنکه غیر از محبت ما و صداقت و دوستی خالص درمیان
ایشان نباشد و هیچ یک حسد بر مزیت مرتبهٔ غیر خود نبرند از
سدی نقلست که چون اهل بهشت بدر بهشت رسند آنجا درختی باشد
که از ساق آن دو چشمه بیرون آید از یک چشمهٔ آن بیاشامند هر غل و
و غش و حقد و حسد که در دل ایشان بوده باشد زایل گردد و آن
شراب طهور باشد و چون از دیگری نوش کنند آثار لطافت بدون
و تازگی و نضارت نعیم بهشت بر ایشان ظاهر گردد که هرگز ازان پس
گرد آلود و بی طراوت نشوند در خبر است که در بهشت کمترین ملک
شخصی زیاده از ملک دنیا باشد و چنانکه گمان برد که آنجا و راست
کسی دیگر را نیست بجهت آنکه هیچ کدام بر یکدیگر حسد نبرند بعد ازان
در وصف منازل ایشان در بهشت میفرماید تجری من تحتهم الانهار
میرود از

میرود از زیر مساکین و غرفهای بهشتیان جویهای برای زیادتی
لذت و سرور ایشان و قالوا الحمد لله الذی و گویند اهل بهشت چون
منازل خود را ببینند که حمد و ثنای مر خدای را که بفضل خود هدینا
لهذا راه نمود ما را بدین مقام و ما کنا لنهتدی و نبودیم که راه یابیم
بقوت خود بی توفیق و لطف او سبحانه باین منازل لولا ان هدینا الله
اگر نه خدای ما را راه نمودی باسباب توفیق و الطاف عمیم خود هرگز
راه باین نمی یافتیم در خبر است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ
حق تعالی از میان حجاب بردارد تا یکدیگر را ببینند و آنچه در آن باشد
از منازل و درجات و درکات مشاهده کنند اهل دوزخ از تحسر
گویند که کاشکی ما مهتدی می شدیم تا باین مرتبه میرسیدیم و اهل بهشت
گویند اگر لطف و توفیق الهی نبود ما را این مرتبه عطا نشد بعد
ازان فرمود که هیچ مومنی و کافری نباشد الا که او را در دوزخ
و بهشت منزلی باشد چون حجاب بردارند آن منازل بایشان نمایند
دوزخی را گویند که این قصور و منازل را که می بینید برای شما آفریده بود
اگر ایمان می آوردید بآن درجات میرسیدید و بهشتی را گویند که این درکات
و عقوبات را که مشاهده می کنید نامزد شما بود اگر طریق کفر اختیار

میکردید و یا در معاصی توغل مینمودید در آنجا معذب میشدید
بعد از آن ندا آید که مراتب بلند و درجات ارجمند را بشما بطریق میراث
ازلی داشتم و آن موضع که لایق ایشان بود بایشان دادیم پس دیگر
باره ندا آید که ای اهل بهشت شما را همیشه تن درستی باشد که بآن هیچ
بیماری راه نیابد و جوانی باشد شما را که بآن پیری نباشد و زندگانی
باشد که بآن مرگ نباشد و خلودی بود که بآن فنا نبود و نعمتی بود
که سمت نیستی نپذیرد و اهل بهشت چون این ندا بشنوند و این نعمت
ببینند گویند از روی خوشحالی لقد جاءت رسل ربنا بدرستی که آمدند
فرستادگان پروردگار ما بالحق براستی و درستی پس معتقدی شدیم به
ارشاد ایشان و بجهت این بدین پایه عالی رسیدیم و نودوا و ندا کرده
شوند اهل بهشت در وقتی که بهشت را از دور ببینند یا بعد از دخول آن
ان تلکم الجنة که آن بهشت که وعده داده شده بودید بآن این بهشت است
که مملو است بانواع لذتها اورثتموها میراث داده شدید آنرا بما کنتم
تعملون بسبب آنچه بودید که عمل میکردید و نادی اصحاب الجنة
و ندا کنند اهل بهشت اصحاب النار را اهل دوزخ را از روی کمال شادی
و سرور ان قد وجدنا آنکه بدرستی که یافتیم ما وعدنا ربنا آنچه وعده
کرده بود ما را پروردگار ما از مثوبات حقا از روی راستی و درستی
فهل وجدتم

فهل وجدتم پس آیا شما یافتید ما وعد ربکم آنچه وعده کرده آفریدگار
شما از عقوبات حقا بی شک و شبهه قالوا نعم گویند دوزخیان آری
یافتیم چنانکه وعید کرده بود فاذن مؤذن پس آواز دهد آواز
دهندهٔ بینهم میان بهشتیان و دوزخیان ان لعنة الله علی
الظالمین به آنکه لعنت خدای بر کافرانست که ستم بر خود کردند
بشرک و عناد الذین یصدون آنانکه باز میداشتند مردمانرا عن
سبیل الله از راه خدای و یبغونها عوجا و طلب آن میکردند از روی کجی و ناراستی
و منحرف شدن از آن و هم بالآخرة و ایشان بسرای آخرت کافرون
ناگرویدگانند ابی صالح از ابن عباس نقل کرده که حضرت علی بن ابی
طالب علیه السلم را در کتاب خدای اسمهاست که مردمان آنرا نمی
شناسند و از آن جمله اینست که فاذن مؤذن بینهم چه این مؤذن آن
حضرتست و بینهما حجاب و میان بهشت و دوزخ پرده ایست
مانند حصار شهر که اهل دوزخ نتوانند به بهشت درآیند نزد بعضی
آن حجاب اعرافست و در بعضی روایت آمده که اعرافست از مشک سفید
و علی الاعراف رجال و بر اعراف یعنی بر اعالی آن مردانی باشند مشرف
بر بهشت و دوزخ که دو را ببینند یعرفون کلا شناسند هر یک از اهل
بهشت و دوزخ یکدیگر را بسیماهم بعلامتهای ایشان چه اهل بهشت

سفیدروی میباشند و دوزخیان سیاه روی و گویند که این موضع
را بجهت آن اعراف گویند که ساکنان آن عارف باشند به احوال فریقین
و ساکنان اعراف انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مؤمنان یا ملائکه بصورت
مردمان و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان باشد چه
از اینجا منازل خود را در بهشت می بینند و از آن متلذذ میشوند و عذاب
دوزخ را نیز مشاهده میکنند و بخلاصی از آن مسرور میگردند و گفته اند
که در اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی باشد
و یکی از ابوین ایشان راضی باشد و یکی نه و یا موحدانی که در عمل تقصیری کرده
کرده باشد اصح قول آنست که افاضل اهل ایمان در آن موضع باشند و مؤید
اینست آنچه ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس نقل کرده که اعراف منزل بلند است
از صراط که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و حمزه و جعفر طیار و
عباس رضوان الله علیهم در آنجا باشند و دوستان خود را ببینند و
بشناسند بتازگی و سفیدروی و دشمنان خود را ببینند بتیره گی و سیاه
روی و محمد بن راشد که یکی از راویان اهل سنت است روایت کرده که پدرم بمن
گفت که من از حسین بن علوان شنیدم که او از سعید بن طریق شنیده
که اصبغ بن نباته گفت که روزی در مجلس شاه اولیا علی المرتضی علیه السلام
نشسته بودم که عبدالله بن الکوا در آمد و گفت یا حضرت امیر مرا آگاه کن
از تفسیر آیهٔ

از تفسیر آیهٔ علی الاعراف رجال آن حضرت فرمود یا ابن الکوا آگاه باش
که ما اهل بیت نبوتیم و معدن رسالت زمام اختیار بدست ما دهند
و خطاب حق تعالی در رسد به آنگاه آنکس که اهل دوزخ باشد او را بدوزخ
فرستیم و آنکه از اهل بهشت است او را به بهشت در آریم و آنکسانی که در دنیا
نصرت ما کرده اند و در محبت ما کوشیده و شراب محبت ما نوشیده
ایشان را بعلامت دوستی بشناسیم و بتعظیم تمام در بهشت عنبر سرشت
در آریم و آنهای که در این جهان عداوت ما ورزیده باشند و ایذا و آزار
بجان ما و فرزندان ما رسانیده باشد ایشان را بعلامت بغض بشناسیم
و بعذاب جحیم و عقاب الیم رسانیم و مؤید اینست حدیث عمر بن شیبه
که روایت کرده که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خطاب
بحضرت امیر المؤمنین کرد و فرمود که ای علی گویا من در تو می نگرم در
روز قیامت و در دست تو عصای می بینم از عوسج و تو بآن گروهی را
به بهشت میرانی و طایفهٔ دیگر را بدان عصا بجهنم میرانی و میگوی
بدوزخ که فلان را بگیر که از دشمن من است و فلان را بگذار که از محبان
منست و این روایت از ائمهٔ انام علیهم السلام نیز منقولست که فرمودند
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که آتش علی را مطیع تر باشد
از غلام نسبت بخواجهٔ خود و در روایت دیگر آمده که حارث همدانی

که از محبان شاه ولایت است اکثر اوقات در ملازمت آن حضرت میبود
روزی با حضرت امیر المؤمنین گفت از دو حالت ترسان و هراسانم
یکی در حالت نزع و دیگری در وقت گذشتن از صراط حضرت فرمود
ای حارث بشارت باد ترا که من دوستان خود را درین دو حالت فرو
نگذارم و درین دو وقت خود را با ایشان رسانم و من ایشانرا بشناسم
و ایشان نیز مرا بشناسند و من شفیع ایشان باشم و آتش دوزخ را می
گویم که ایشان را بگذار که از محبان و مخلصان منند و ایشان را بمقصد خو دشان
رسانم و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نیز مرویست که مراد برجال
درین آیه حضرت سید النبیین است و ائمه معصومین علیهم السلام اند
و در مجمع البیان نیز از امام محمد باقر علیه السلام علم اولین و آخرین نقل کرده
فرمود به بهشت نرود مگر کسی که اهل بیت را شناسد و محبت ایشان دارد
و به دوزخ نرود مگر کسی که مرتبه ایشان را نشناسد و منکر امامت و ولایت
و نبوت باشد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است
که اعراف پشتها بهشت باشد و هر خلیفه پیغمبری را بر آنجا بدارند با گناه کاران
امتش چنانکه امیر لشکر با لشکر آنانکه محسنان باشند سبقت گرفته به بهشت
در آیند و خلیفه آن پیغمبر با گناهکاران امت او گویند بنگرید برادران نیکو کار
خود را که پیش از شما به بهشت رسیده اند ایشان بر آنها سلام کنند و گویند کما قال
الله تعالی

الله تعالی و نادوا و ندا کنند اصحاب اعراف یعنی گناه کاران امت هر پیغمبر
و خلیفه او که در اعراف باشند آواز دهند اصحاب الجنة اهل بهشت را
یعنی محسنان را که بر ایشان سبقت کرده به بهشت در آمده باشند ان
سلام علیکم انکه تحیت خدا بر شما باد که خوشحالی شامل حال شما است
که بسلامت بدار السلام رسیدید لم یدخلوها هنوز اعراف یعنی گناه کاران
در بهشت در نیامده باشند و هم یطمعون و حال آنکه ایشان
طمع دارند که به بهشت در آیند بشفاعت پیغمبر و خلیفه او و گویند آخر
کسانی که به بهشت در آیند ایشان باشند و در خبر آمده که میزان حسنات
و سیئات اهل اعراف مساوی باشد و ایشان هم در بهشت و در دوزخ
میگرند و دخول هیچ کدام را بر آن راجح نشود پس چون خلقان را بسجود خوانند
و آن آخرین تکلیف باشد در روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان
حسنات ایشان راجح گردد و به بهشت در آیند و اذا صرفت ابصارهم
و هر گاه بگردانند چشمهای ایشان را در تفسیر زاهد آورده که حق تعالی
فرشته آفریده که چشمهای ایشان را بگرداند تلقاء اصحاب النار بسوی اصحاب
دوزخ چون اهل دوزخ را با نواع عقاب و نکال به بینند بخدا پناه برند
قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما لا تجعلنا مع القوم الظالمین مگردان
ما را با گروه ظالمان و ستمکاران یعنی میان ما و اهل دوزخ جمع مکن بنا بر

انکه مردان اصحاب اعراف انبیا واولیا باشند وصدور این دعا از ایشان
بروجه خشوع وخضوع باشد وبر طریق مسرتی که ایشانرا دست دهد
همچنانکه بهشتیان در بهشت کویند ربنا اتمم لنا نورنا ونادی اصحاب
الاعراف وندا دهند اصحاب اعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم
مردانی را که بشناسند ایشانرا بعلامتها ایشان از سیاهی روی وکبودی
چشم وآن شناختن رؤسای کفر باشند چون ولید مغیره وابو جهل وعاص
بن وایل وامثال ایشان از مشرکان که در دنیا میکفتند که هرکز خدای
امثال بلال وعمار وصهیب را به بهشت نبرد وما را بدوزخ وسوکند
میخوردند که خدای بندکان را وشبانان را برما تفضیل نکند قالوا کویند
ایشانرا اهل اعراف که شما در عذابید ما اغنی عنکم دفع نکرد از شما
عذابرا جمعکم کثرت انصار شما یا جمع مال که میکردید وما کنتم
تستکبرون وآنچه بودید که کردن کشی میکردید از سخن حق تعالی یعنی
جمعیت واستکبار شما را مانع عذاب نشد پس اهل اعراف اشارت کنند
بسوی بلال وصهیب وعمار وسلمان وامثال ایشان وکافرانرا کویند
اهؤلاء الذین که این کروه آنانند که در دنیا اقسمتم سوکند میخوردید
که البته لا ینالهم الله برحمة هرکز بدیشان نرساند خدای بخشایش
خود را چون اصحاب اعراف ازین سخن فارغ شوند حق تعالی بکرم خود
بعاصیان

بعاصیان اهل بلال خطاب کند که ادخلوا الجنة در آیید به بهشت
لا خوف علیکم هیچ ترسی نیست بر شما از مخالفت وشدایدها
ولا انتم تحزنون ونه شما اندوهناک شوید از فوت مطلوب ومقصود
خود ابن عباس فرموده که چون اهل اعراف به بهشت درآیند دوزخیانرا
طمع بر دخول جنت بخاطر رسد وکویند خدایا ما را خویشاوندان در بهشت
دستوری ده ما را تا با ایشان سخن کوییم حق تعالی ایشانرا اذن فرماید
بهشتیان تا در دوزخ نکرند چون نکاه کنند خویشان خود شناسند
وبنام وکیفیت ایشانرا بخوانند واز ایشان طعام وشراب بهشت
خواهند چنانکه میفرماید ونادی اصحاب النار ردا آواز دهند
دوزخیان اصحاب الجنة بهشتیانرا وتوقع کنند ان افیضوا
علینا آنکه بریزید برما من الماء از آب بهشت که تشنکی ما را ببرد
ومما رزقکم الله یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای
شما را از سایر اشربه وانواع طعام تا بآن دفع کرسنکی خود کنیم قالوا
کویند بهشتیان در جواب ایشان ان الله حرمهما بدرستی که خدای
حرام کردانیده است طعام وشراب بهشت علی الکافرین بر
ناکرویدکان الذین اتخذوا دینهم آنانکه فرا کرفتند شعار دین خود را
لهوا ولعبا مشغول بازیچه ایشان در عید خود بعوالی کعبه آمدند

ودست برهم میزدندی وبازی میکردندی وغرتهم الحیوة الدنیا
و بفریفت ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش کردند
وندانستند که این دنیا را غدار است کشنده و مکاریست بازی دهنده را
فالیوم ننسیهم پس امروز با ایشان همان معامله کنیم فرو گذاریم ایشان
در آتش کما نسوا چنانکه ایشان فرو گذاشتند و بر خاطر نگذرانیدند
و مستعد نشدند لقاء یومهم هذا بدیدار این روز خویش وما کانوا
بآیاتنا و چنانچه بودند که از روی عناد با آیتها کتب ما یا بعلامات
ربوبیت یجحدون انکار میکردند چون حق تعالی ذکر هر دو فریق کرد
و در عقب آن بیان انزال کتاب و حجت میکند بر ایشان بقوله ولقد
جئناهم و بتحقیق که آوردیم برای گروه کفار بکتاب فصلناه که بیان
کردیم معانی آنرا و روشن ساختیم هر چه بکار آید را و از عقاید و
احکام و مواعظ علی علم بر دانش خود یعنی در حالتی که عالم ایم بوجه تبیین
و تفصیل آن و یا در حالتی که آن مشتمل بود بر علم شریعت از اصول وفروع
آن هدی راه نماینده بندگان براه راست ورحمة و خداوند بخشش
لقوم یؤمنون برای گروهی که میگروند یعنی مرشد ایشان بود بحق
و منجی ایشان از ضلالت هل ینظرون آیا انتظار نمی برند الا
تأویله مگر عاقبت کتاب را یعنی آنچه راجع شود بآن امر قرآن از تبیین
صداق آن

صداق آن و ظاهر شدن آنچه ناطق است بآن از وعد و وعید آنرا
ببینند یوم یأتی تأویله روزی که بیاید سرانجام کتاب یعنی ظاهر شود
آثار وعد و وعید که آن روز قیامت باشد یقول الذین نسوه گویند آنان که
فراموش کردند یعنی ترک کردند کتاب مفصل را من قبل پیش از این در
دنیا یعنی چون صدق سخن خدا در آنروز ظاهر شود با کافران که بقرآن
نگرویده اند گویند قد جاءت رسل ربنا بدرستی که آمده بودند فرستادگان
آفریدگار ما بالحق براستی و درستی که ما تکذیب ایشان کردیم و وقوع
امروز را باور نداشتیم فهل لنا من شفعاء یعنی آیا باشند ما را درخواست
کنندگان فیشفعوا لنا تا شفاعت کنند برای ما امروز او نرد یا باز گردانیده
شویم بدنیا فنعمل تا بکنیم با اعتقاد تمام غیر الذی کنا نعمل غیر آنچه
بودیم عمل میکردیم و بوحدانیت خدا قایل شویم به شرک و آنجانکه کسی ایشانرا
شفاعت کنند و نه بدنیا باز شان آرند قد خسروا انفسهم بدرستی که زیان
کردند بر نفسهای خود که سرمایه عمر را صرف پرستش بتان کردند وضل
عنهم و گم شد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترا می
کردند و بدروغ میگفتند که بتان شفیعان ما خواهند بود نزد خدا
پس هیچ نفع بایشان نرسد و در عذاب ابدی گرفتار مانند بعد از آن
از نو روی احتجاج ذکر ربوبیت خود میکند و بیان مصنوعات خود

مینماید تا بآن وسیله او را بشناسند که غیر او سبحانه معبودی بحق نیست
ومیفرماید که ای جمیع مکلفان إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي بدرستی که پروردگار
شما آن خداوندیست که مستجمع صفات و کمال است خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
اوست آنکس که بیافرید آسمانها و زمینها بی ماده فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار
زمان شش شبانروز و اگرچه او سبحانه قادر بود که بچشم زدنی همه چیزها را
بیافریند اما بجهت تعلیم بندگان به آنکه در کارها تعجیل نکنند و بتانی
کار کنند تا بمدت شش روز آنها را بیافرید و در مجمع البیان آورده که حق تعالی
ابتدای آفرینش از روز یکشنبه تا آخر روز جمعه جمیع مکونات علوی و سفلی را
ایجاد کرد ثُمَّ اسْتَوَى پس مستولی شد اراده او عَلَى الْعَرْشِ بر آفرینش
عرش و یا غالب گشته بر عرش که عظیم ترین مخلوقات اوست و هر کار
که برو قادر و غالب باشد بس بر غیر آن بر طریق اولی ابو الفتح جرجانی آورده
در تفسیر خود که حق تعالی عرش را بر صورت تخت آفریده و در خبر است
که جبرئیل علیه السلام خواست که بزرگی عرش را بداند از حق تعالی اذن طلبید
یا در حوالی و اطراف آن پرد چند سال میپرید تا آنکه ضعیف و سست شد
و از حق تعالی قوت طلبید او سبحانه قوة داد چند نوبت این واقع شد
و چون اثر بینهایت ملال یافت گفت خداوندا بیشتر را سیر کرده ام یا آنکه اکثر
مانده باشد از جانب الهی خطاب شد که یا جبرئیل چندین هزار سال است که میپری
هنوز یک قایمه

هنوز یک قایمه از قوام عرش مرا سیر نکرده جبرئیل گفت سبحان من لا
یعلم کیفیت خلقه الا هو پاکا خداوندا که هیچ کس را بر چگونگی آفرینش او
آگاهی نیست مگر او سبحانه يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ در میکشد خدای شب تاریک را
در روز روشن یعنی پوشانیده میکرداند روشنای روز را بتاریکی شب و به عکس
يَطْلُبُهُ می جوید شب و روز را یعنی از پی او در می آید حَثِيثًا در حالتی که
شتاب کننده است مانند کسی که طلب چیزی کند بر وجه سرعت و همچنانکه
روز با طلسی طالبست بسرعت شب را شب نیز طالب وی است بسرعت
مراد آنست که آمدن روز در عقب شب است و بعکس مانند چیزی بر اثر چیزی
که طالب آن باشد وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و آفرید آفتاب و ماه را وَالنُّجُومَ
و ستاره کان را مُسَخَّرَاتٍ در حالتی که رام شده کانند بِأَمْرِهِ بفرمان او یعنی
مطیع فرمان اویند در مجاری خود و خلق اینها برای منافع بندگانست
أَلَا لَهُ الْخَلْقُ بدانید که مر خدای راست آفریدن جمیع مخلوقات و مکونات
وَالْأَمْرُ و مر او راست فرمان نافذ که مقرونست مصلحت است چه متصرف
در جمیع اشیا اوست نه غیر او تَبَارَكَ اللَّهُ بزرگست خدای بوحدانیت
در الوهیت و فردانیة در ربوبیت رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار و آفریننده
عالمیانست و بعد از ذکر دلایل قدرت و وحدانیت خود امر میکند
بر بندگان ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را تَضَرُّعًا در حالتی که

کزاری کنندگان باشید و یا بر وجه تضرع و زاری دعا کنید وَخُفْيَةً
در حالتی که پنهان باشید از نظر مردمان و یا از روی پوشیدگی و پنهانی
چه دعائی در خلوت دلیل اخلاص است و محتاج مخلص از روی ناامیدی
نیست إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ بدرستی که خدای دوست نمیدارد از حد
درگذرندگان را یعنی آنهای که دعائی بد کنند در حق نا مستحق یا در دعا
فریاد کنند تا آمیخته شود یا چیزی طلبد از خدای که لایق آن نباشد
مرتبهٔ انبیا و بالا رفتن بر سموات اعلی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
مرویست که زود باشد که قومی پیدا شوند که در دعا ما فوق رتبهٔ خود
طلبند و بدانکه همین قدر کافیست که بنده در دعا گوید که بار خدایا
از تو بهشت میطلبم و آنچه مرا نزدیک گرداند برحمت تو از قول و فعل و بعد
از آن این آیه را تلاوت فرمود که انه لا یحب المعتدین در خبر است که روزی
میان دعای سر و علانیه هفتاد صفت است و در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله اصحاب سر عبادت کردندی و در عدم اظهار آن جد و جهد تمام
نمودندی و پیوسته دانا ایشان میان ایشان و خدا بودی و از مضمون ادعوا
ربکم تضرعا و خفیة درگذشتی گویند تضرع بمعنی دفع صوت است یعنی
خدای را بخوانید در آشکار و غمان وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ و فساد مکنید
در زمین بکفر و انواع معاصی و عدوان بَعْدَ إِصْلَاحِهَا پس از
اصلاح آوردن

اصلاح آوردن آن بایمان و عدل و تقوی وَادْعُوهُ و بخوانید خدای را
خَوْفًا در حالتی که ترسندگان باشید از عذاب او وَطَمَعًا و امیدواران رحمت
او إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ بدرستی که رحمت خدا قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ نزدیک است
بنیکوکاران از عمل چون عابدان و عاصیان که امیدوارند بمغفرت او
چه عابد و عاصی چشم برحمت بیغایت و فضل بی‌نهایت او دارند یکی از اهل آن
در مناجات خود گفته که بار خدایا اگر وفاداران بتو امیدوارند جفاکاران
نیز بغیر از تو پناهی ندارند دامان لاتخطار مذکور است که هر که این دعا را در عقب
این آیه بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه اللهم اغفر لی
ذنوبی فانه لا یغفر الذنوب الا انت حق تعالی گوید ای ملائکه من گواه باشید
که من جمیع گناهان این بنده را آمرزیدم و نیز در بیان کمال قدرت خود میفرماید
که وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ و اوست آنکه میفرستد بادها چهار را از صبا و دبور
و جنوب و شمال بُشْرًا در حالتی که مژده دهندگان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش
از نزول رحمت او بر زمین که بارانست مرویست که در عهد حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بعضی از صحابه مردی را گرفته بودند که بکشند حضرت پرسید
که چه کار کرده گفتند کلمهٔ کفر گفته و بران اصرار میکند و از آن توبه نمیکند
فرمود که آن کلمه چیست که وی میگوید گفتند میگوید که من مجنگ برای دین
گواهی میدهم و فتنه را دوست میدارم و از رحمت خدای تعالی میگریزم حضرت

گفت که من نیز این را میگویم چه این عین ایمانست و طاعت گفتند یا حضرت نبی
فرمود که این که بر نادیده گواهی میدهید بر هستی خدای گواهی میدهید و
خدا را نمیتواند دید و اینکه گفت فتنه را دوست میدارم مراد وی مال و فرزند
کقوله تعالی انما اموالکم و اولادکم فتنة و اینکه گفت از رحمت میگریزم مراد
وی آنست که از باران میگریزد تا جامهٔ او تر نشود کقوله هو الذی یرسل الریاح
بشرا بین یدی رحمته حاصل که میفرماید که این بادها سحابا ثقالا ابرهای
گران باشند بباران و چون ریاح که ابرهای گران بار بردارند سقناه برانیم
آن ابر را لبلد میت برای زنده کردانیدن زمینها مرده فانزلنا به الماء
پس فرو فرستادیم بر آن زمین آب را فاخرجنا به پس بیرون آوردیم بوسیلهٔ
آن آب من کل الثمرات از هر نوع میوها کذلک همچنانکه زمین را
بنباتات زنده کردانیم نخرج الموتی بیرون می آوریم مرده کان را
از قبرها لعلکم تذکرون تا شاید که شما در آیید بدان صورت
و بدین معنی استدلال کنید و بدانید که هر که قادر باشد بر احیای ارض
و اخراج ثمرات هر آینه قادر باشد بر احیا اموات چه میان این دو اخراج
فرقی نیست پس همچنانکه متعذر نیست بر او سبحانه که زمین مرده را بنباتات
زنده کند پس او دشوار نیست که مرده را زنده کرداند و از گور بیرون آورد
و از ابن عباس نقلست که چون همه مردمان در نفخهٔ اول بمیرند حق تعالی
چهل سال باران

چهل سال باران بر ایشان بباراند که مانند آب جوی روان از زیر عرش
ریزان شود و آنرا ماء الحیوان گویند پس ایشان در قبور رویینده شوند
همچنانکه در رحم مادران چون اجساد ایشان تمام خلقت شود حق تعالی
روح را بر ابدان داخل نماید و خوابرا بر ایشان مستولی کند و در نفخهٔ دوم
ایشانرا بیدار کند پس ایشان پندارند که از خواب بیدار شده اند پس گویند
یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا ای وای بر ما که ما را از خوابگاه که قبر ماست
بر انگیخت و بیدار ساخت بعد از آن حال زمین را بیان میکند پس از نزول
باران بر آن و میفرماید والبلد الطیب و زمین پاک و پاکیزه که شایستهٔ مصالح
زراعت باشد یخرج نباته بیرون می آورد برستنی خود نیها را باذن
ربه بفرمان خدای والذی خبث و آن زمین که ناپاک و شوره ناکست لا یخرج
بیرون نمی آید کیاه از او الا نکدا مگر در حالتی که اندکیست و نفعی در آن نیست
و از ابن عباس و مجاهد و حسن مرویست که این مثلیست که حق تعالی ایراد فرموده
در شان مؤمن و کافر و تشبیه کرده است دل مؤمنان را بزمین پاکیزه و دل
کافرانرا بزمین شوره زار پس هرگاه باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب
بر دل مؤمن بارد انوار طاعات و عبادات بر اعضای او ظاهر گردد و چون کافر
استماع آن کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و از او هیچ صفتی
که بکار آید بظهور نیاید مرویست که روزی حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما

نزد معاویه علیه اللعنه گفت یا امام حسن حق تعالی در قرآن فرموده که ولا رطب
ولا یابس الا فی کتاب مبین هیچ تری و خشکی نیست مگر در قرآن مندرجست
و موجود است لحیهٔ من و ترا در قرآن کجا ذکر کرده زیرا که محاسن مبارک
آنحضرت بسیار انبوه بود با نضارت و طراوت بود مانند بود بمحاسن انبیا عم
و معاویه علیه اللعنه کوسه و بد هیئات و کریه منظر بود آن حضرت در جواب
معاویه علیه اللعنه گفت حق تعالی در محاسن و لحیهٔ من و تو در آن ذکر کرده
که والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا ای معاویه ملعون
چون استماع این آیه کرد بسیار منفعل و خجلت زده شد نزد حضار مجلس
کذلک هم چنانکه این مثل را بیان کردیم نصرف الآیات میگردانیم و صرف
امثال در فنون احوال میکنیم لقوم یشکرون برای گروهی که شکر نعمت
بفهم ادراک بجای می آورند و در این مثلها تفکر نموده بهرهٔ اعتبار برمیدارند
بدانکه چون حق تعالی در این آیه ذکر و بیان ادله فرموده بر وحدانیت و قدرت
کاملهٔ خود در عقب آن ذکر معاندان و مکذبان وحدانیت او و رسل او
سبحانه کرده جهت تسلیهٔ خاطر مبارک پیغمبر خود صلی الله علیه و آله
فرموده لقد ارسلنا نوحا بدرستی که ما فرستادیم نوح علیه السلام را
وقتی که پنجاه ساله بود الی قومه بسوی گروه او که اکثر اولاد قابیل بودند
و بت میپرستیدند فقال پس گفت نوح یا قوم اعبدوا الله ای گروه من
به پرستید

به پرستید خدای را بیگانگی ما لکم من اله غیره نیست شما را هیچ معبودی
جز او پس فرمان برید و یرا در طاعت و عبادت دیگری را با وی شریک
مسازید انی اخاف علیکم بدرستی که من میترسم بر شما اگر ایمان
نیارید عذاب یوم عظیم از عذاب روز بزرگ که یوم الطوفانست
یا روز قیامت از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که نوح
دو هزار و پانصد سال عمر داشت هفتصد و پنجاه سال پیش از بعث
و نهصد و پنجاه سال خلقان را دعوت کرد و دویست سال در ساختن
کشتی بود و پانصد سال بعد از نزول غضب از کشتی برآمده شهرها را بنا
کرد و در عرض مدت مذکور هر چند قوم را از عقوبات الهی ترسانید
هیچ متاثر نشدند و هر روز طغیان ایشان بیشتر میشد و هر گاه
که بدعوت مشغول میکرد او را چندان میزدند که بیهوش میشد بعد از آن
کسان او او را در غله پیچیده بخانه بردندی و زعم ایشان آن بودی که مرده است
روز دیگر بیامدی و باز بدعوت شدی و گویند هر روز چندان سنگ بوی
زدندی که در زیر سنگ پنهان شدی جبرئیل در شب بیامدی و او را از زیر سنگ
بیرون آوردی و پر خود بجراحات او مالیدی بصحت باز گشتی و باز در صبح بیامدی
و گفتی که بگویید لا اله الا الله تا رستگار شوید مرویست که پیری کهن سال
طفل خود را در بر گرفته نزد حضرت نوح عم آمد و برابر آن طفل نوح و گفت

ای فرزند از فریب این مرد ساحر غافل مباش و ایذای او را ثواب
عظیم بدان و آن طفل گفتا ای پدر شاید که من بعد از تو نمانم حالیا
سنگی بمن ده تا بر او زنم پس پدر سنگی بدست آن کودک داد کودک آن سنگرا
بر سر نوح علیه السلام زد سر مبارک آن حضرت بشکست و خون
بر روی مبارک او روان شد حضرت نوح بدرگاه خدای تعالی بنالید و این
دعا کرد که رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا و در این مدت طویل
زیاده از هشت کس با او نگرویده بودند قال الملأ من قومه گفتند بزرگان
از قوم او انا لنریک بدرستی که ما می بینیم و میدانیم ترا فی ضلال مبین
در گمراهی روشن که ما را از پرستش چندین خدای باز میداری و بعبادت
یک خدای دلالت میکنی قال گفت نوح در جواب ایشان یا قوم لیس بی ضلالة
ای گروه من هیچ گمراهی و دوری از حق نیست مرا و لکنی رسول و لیکن من
فرستاده شده ام من رب العالمین از نزد پروردگار عالمیان ابلغکم
رسالات ربی میرسانم بشما پیغامهای پروردگار خود را و انصح لکم
و نصیحت میکنم شما را و اعلم من الله و میدانم از وحی خدای که بمن آمده است
ما لا تعلمون آنچه نمیدانید شما ایشان چون نام پیغام وحی شنیدند
متعجب گشتند نوح از روی انکار تعجب ایشان فرمود او عجبتم آیا عجب میدارید
شما ان جاءکم ذکر آنکه بیاید بشما پیغامی و وحی و موعظه من ربکم
از پروردگار شما

از پروردگار شما علی رجل منکم بر زبان مردی از جنس شما یعنی آدمی هم
زبانست با شما لینذرکم تا بیم دهد و ترساند شما را از سرانجام کفر و معصیت
ولتتقوا و تا به پرهیزید از خشم خدای بسبب ترسانیدن وی و لعلکم
ترحمون و تا شاید که شما بخشند بسبب پرهیز کردن از شرک فکذبوه
پس بدروغ داشتند قوم نوح را چون وحی الهی شد که ایشان ایمان نخواهند آوردند
دعا کرد هلاکت ایشان را حق عز و جل حکم کرد تا کشتی بساخت در عرض
دویست سال چنانکه گذشت با مومنان بکشتی در آمد و حق تعالی طوفان را
فرستاد و همه کافران هلاک کرد و نوح با اهل کشتی سالم ماندند چنانکه میفرماید
فانجیناه پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن والذین معه و آنانرا
که با وی بودند فی الفلک در کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد
و چهل زن و بروایت اهل بیت بیست و هشت تن بودند سه پسر او که سام
و یافث و حام و باقی از آنها که ایمان آورده بودند و اغرقنا الذین
و غرق ساختیم بطوفان آنرا کذبوا بایاتنا بدروغ شمرده بودند دلالات
وحدت را یا معجزات را بر نبوت انهم کانوا بدرستی که بودند قوم نوح
قوما عمین گروه کوران یعنی کوردلان و غیر عارف بنشانها وحدت خدا
و معجزات نوح و تفصیل قصه نوح در سوره هود مذکور خواهد شد و بعد
از آن قصه هود را بر قصه نوح عطف کرده میگوید و الی عاد و فرستادیم

بسوی قبیلهٔ عاد اخاهم برادر نسبی ایشان را هود که آن هود علیه السلام
بود و هود پسر عبدالله بن رباح بن جلوس بن عاد بن غوص بن
سام بن نوح است و قبیلهٔ عاد مردمی تناور و بلند بالا بودند و ایشان
در تمام روی زمین در آن زمان قبیلهٔ عظیم تر نبود و مردم بسیار بودند
و مال فراوان داشتند و عمر دراز در پرستش بت میکذرانیدند حضرت هود
بعد از بعثت میان آن قبیله آمد ایشان را بحق دعوت کرد قال یا قوم اعبدوا الله
کفت ای قوم من بپرستید خدای را و بیکانکی وی قایل شوید ما لکم من اله غیره
نیست شما را هیچ معبودی بجز از وی پس فرمان برید وی را و در عبادت دیکری را
باوی شریک مسازید افلا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب خدا قال الملاء کفتند
کروهی از اشراف و بزرکان الذین کفروا من قومه آنانکه کافر بودند از
کروه هود قید کفر جهت آنست که بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند پس
کفار ایشان کفتند که انا لنریک بدرستی که ما هر آینه می بینیم ترا فی سفاهة
در بی خردی که دین قوم را میکذاری و دین نو پیدا میکنی و انا لنظنك و بتحقیق
که کمان میبرم ترا من الکاذبین از دروغ کویان در آنچه میکوی قال یا قوم
لیس بی سفاهة کفت ای کروه من نیست بمن خفت عقل و سفاهت
ولکنی رسول من رب العالمین ولکین فرستاده شده ام از نزد پروردکار
عالمیان ابلغکم رسالات ربی میرسانم بشما پیغامهای پروردکار خود را

از امر و نهی

از امر و نهی و وعد و وعید و انا لکم ناصح امین و من شما را نصیحت
کننده ام راست کویم که بی شایبه از خیانت در آن و بی تغییر دادن آنچه از
نزد خدای بمن آمده او عجبتم آیا عجب می آید شما را آن جاءکم ذکر
من ربکم به آنکه بیاید بشما و پند و پیامی از نزد پروردکار شما علی
رجل منکم بر زبان مردی از شما یعنی هم نسب شما لینذرکم تا بیم کنند
شما را از عقوبت الهی واذکروا و یاد کنید نعمت خدای را اذ جعلکم خلفاء
چون کردانید شما را پس نشینان و ساکنان زمین احقاق من قوم نوح
از پس قوم نوح و زادکم فی الخلق و بیفزود در آفرینش شما بسطة
قامتها و قوت شما را زیاده بر دیکران مرویست که مقدار کوتاه ترین قد
ایشان شصت کز بوده و دراز ترین صد کز و هم تن آور و با قوت تمام
بودند فاذکروا آلاء الله پس یاد کنید نعمتهای خدای را لعلکم تفلحون
تا شاید که شما رستکار شوید قالوا اجئتنا لنعبد الله کفتند قوم هود
علیه السلام در جواب او که آیا آمده بما که تا عبادت و پرستش کنیم خدای را
وحده در حالتی که تنها و یکانه باشد او و نذر و دست باز داریم از پرستش
و فرو کذاریم ما کان یعبد آباؤنا آن چیز را که پرستش بودند که می پرستیدند
پدرهای ایشان فاتنا بما تعدنا بیار آنچه ما را وعید میکنی بدان ان کنت
من الصادقین اکر هستی تو از راست کویان در آن از نزول عذاب قال

قد وقع گفت هود بدرستی که واجب شد و فرود آمد علیکم من ربکم
بر شما از پروردگار شما رجس عذابی لرزاننده و مضطرب سازنده
و غضب و خشمی جهت ارادهٔ انتقام أتجادلوننی ایا مجادله میکنید
با من فی أسماء در کار چیزهای که بعضی اسمند یعنی نامهای که هر یکیرا
نامی نهاده اید واما معنی اسم که الوهیت است در ایشان نیست و مرویست
که بعضی را ساقی میگفتند و گمان ایشان آن بود که بارانرا ایشان میبارانند
و بعضی را حافظ میخواندند بمظنهٔ آنکه نگاهبانان ایشانند در سفر و
همچنین برخی را رازق میگفتند یعنی روزی دهنده و بعضی را سالم میخواندند
یعنی رنج رسانند و مجرد اسما بودند و معنی از مسمی جدا اصنام جماداتند
پس از روی جهالت جدال میکنید در این اسمای بی معنی سمیتموها انتم
نام نهاده اید شما ایشانرا و آباؤکم و پدران شما ما نزل الله بها
نفرستاده است خدای بحق از عبادت ایشان من سلطان از هیچ
حجتی و برهانی چون حق ظاهر شده بود و با وجود این بر فساد و مکابره
اصرار مینمایید فانتظروا پس منتظر باشید نزول عذاب را انی معکم
بدرستی که من نیز با شما من المنتظرین از انتظار برندگانم عذاب را
فانجیناه پس نجات دادیم هود را والذین معه و آنانکه با او بودند و
بعضی در دین پیروی میکردند برحمة منا بخشش و بخشایشی از ما بر
ایشان وقطعنا

ایشان وقطعنا و ببریدیم از روی غضب دابر الذین کذبوا بنیاد
و نسل آنانرا که تکذیب کردند و تکبر ورزیدند بآیاتنا بنشانهای قدرت ما
یعنی ایشانرا مستأصل ساختیم و از بیخ بر کندیم وما کانوا مؤمنین و
نبودند گرویدگان بوحدانیت معبود و رسالت هود و بیان کیفیت
وقوع عذاب بر ایشان بر وجه اجمال بر آن وجه بود که چون تمرد و عصیان
بحد نهایت رسید حق تعالی سه سال باران از ایشان باز گرفت و بعد از آن ابری
سیاهی بر ایشان فرستاد و آن ابر گرداگرد ایشانرا گرفت چون آن ابر را دیدند
تصور آنکه باران خواهد بارید شاد شدند همه در سایهٔ آن جمع شدند و آن
بادی بود سیاه و در آن پارها آتش بود بر هر که وزیدی فی الحال او را هلاک
کردی هفت شبانروز آن باد بر ایشان مسلط شد بنوعی که شتران پر بار
گران بار گرفتی و در هوا بردی و بر زمین زدی و از ایشان هیچ کس نماند نگذاشت
و هود علیه السلام با اهل ایمان در اول که آن ابر سیاه را دیدند دانستند که ابر قهر است
الصادقین
از میان قوم بیرون رفتند و از آن نجات یافتند و تفصیل این در منهج
بر بسط تمام مسطور است و در سورهٔ احقاف برخی از آن مذکور خواهد شد
و بعد از ذکر قصهٔ هود بیان حال حضرت صالح و قوم صالح میکند و میگوید
والی ثمود و فرستادیم بقوم ثمود اخاهم صالحا برادر نسبی ایشانرا یعنی
صالح را و در پنج پشت بثمود بن عاد بن آدم بن سام بن نوح میرسد و چون

برسالت بایشان مبعوث شد قَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ گفت ای قوم من
بپرستید خدایرا بوحدانیت مَا لَکُمْ مِنْ اِلٰهٍ نیست مر شما را معبودی که
مستحق الوهیت باشد غَیْرُهٗ سوای او قوم ثمود بجهت کثرت عدد و مال
و توانائی جه تکذیب صالح کردند و گفتند ما را آیتی بنمای که بدان استدلال
کنیم برسالت تو حضرت صالح علیه السلام فرمود که چه میخواهید ایشان اشارت
بسنگی کرده گفتند ای صالح برای ما ازین سنگ شتری بیرون آر همتا بهمتا
شتر بختی بسیار معدل آبستن صالح فرمود که اگر خدای من این نوع
معجزه بدعای من بشما نماید بوحدانیت او اعتراف میکنید گفتند آری و
بدین سوگند غلاظ خوردند پس حضرت صالح علیه السلام دعا کرد فی الحال
آن سنگ شکافته شد ناقه بر آن وجه که طلب کرده بودند بیرون آمد
و در همان ساعت بچه از او متولد شد مردمان مینگریستند ایشان دست
انکار از آستین استکبار بیرون کرده ایمان نیاوردند و آن شتر در میان
چراگاه ایشان میچرید و آب چشمه را یکروز همه آن شتر می آشامید و بمقداری
آن شیر میداد و یکروز دیگر آن نمیگشت صالح ع بعد از معجزه گفت ای
قوم قَدْ جَاءَتْکُمْ بَیِّنَةٌ بتحقیق که آمد بشما معجزه روشن مِنْ
رَبِّکُمْ از نزد پروردگار شما که دلیلست بر کمال قدرت او و صحت نبوت
من هٰذِهٖ نَاقَةُ اللهِ این شتر خداست که حق سبحانه و تعالی بمحض قدرت خود
ازسنگ بیرون

ازسنگ بیرون آورده لَکُمْ برای شما آیَةً در حالتی که نشانه ایست و دلیلی
بر صحت پیغمبری من فَذَرُوهَا پس بگذارید این ناقه را تَأْکُلْ فِیْ اَرْضِ اللهِ
تا بخورد گیاه را در زمین خدا یعنی شما را در خوردن آن هیچ رنجی
و نقصانی نرسد وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوْءٍ و مرسانید بوی هیچ بدی
فَیَأْخُذَکُمْ که فرا میگیرد شما را عَذَابٌ اَلِیْمٌ عذابی دردناک وَاذْکُرُوا
و یاد کنید نعمت خدایرا اِذْ جَعَلَکُمْ خُلَفَاءَ که چون گردانید شما را جانشینان
در زمین مِنْ بَعْدِ عَادٍ از پس هلاک قوم عاد وَبَوَّأَکُمْ فِی الْاَرْضِ
و جای داد شما را در زمین تَتَّخِذُوْنَ مِنْ سُهُوْلِهَا فرا میگیرید از زمینهای نرم
قُصُوْرًا کوشکهای برای تابستان وَتَنْحِتُوْنَ الْجِبَالَ و سوراخ میکنید
از کوهها یعنی میسازید و میتراشید از سنگ بُیُوْتًا خانها زمستان فَاذْکُرُوا
آلَاءَ اللهِ پس یاد کنید نعمتهای خدایرا از تمکن در زمین و قوت کندن
کوهها و ساختن عمارتها وَلَا تَعْثَوْا فِی الْاَرْضِ و غایت تباهی مجوئید
در زمین مُفْسِدِیْنَ در حالتی که قصد کنندگان فساد باشید و
تباهی کنندگان و ایشان از جواب حضرت صالح اعراض کردند و متعرض
مومنان شدند چنانکه میفرماید قَالَ الْمَلَاُ گفتند گروهی از بزرگان
قوم الَّذِیْنَ اسْتَکْبَرُوْا آنانکه تکبر و سرکشی کردند مِنْ قَوْمِهٖ از گروه
صالح لِلَّذِیْنَ اسْتُضْعِفُوْا مر آنانرا که ایشان ضعیف و عاجز میشمردند

یعنی بیچاره کان و خوار شده کان لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ مر آنکسانیرا که
کرویده بودند از ایشان اَتَعْلَمُونَ اَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ آیا میبینید ارید
که صالح فرستاده شده است مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردگار خود این را
بر سبیل استهزا میگفتند قَالُوا گفتند آن ضعفا و مؤمنین اِنَّا بِمَا اُرْسِلَ
بِهِ راستی که ما به آن چیزی که صالح را بر آن فرستاده اند از توحید و اخلاص
عبادت برای معبود یکتا بِهِ مُؤْمِنُونَ به آن گرویده کانیم قَالَ الَّذِينَ
اسْتَكْبَرُوا گفتند آنانکه سرکشی کردند از ایمان بخدا و پیغمبران او
اِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ بتحقیق که ما به آن چیزی که شما گرویده اید بدان
كَافِرُونَ ناگرویدکانیم فَعَقَرُوا النَّاقَةَ پس پی کردند کشتند ناقه را
باین وجه که قوم قدار بن سالف را برین داشتند که او را بکشت وَعَتَوْا و
سرکشی کردند عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ از فرمان برداری پروردگار خود که آن قوم
صالح بودند و نشنیدند امر فذروها تاکل فی ارض الله وَقَالُوا يَا صَالِحُ
ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا و گفتند ای صالح بیار آنچیز را که وعده میکنی و میترسانی
ما را از عذاب اِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ اگر هستی از فرستاده شده کان
براستی فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت ایشان را بسبب کشتن آن ناقه
زلزله عظیم پیدا شد فریادی عظیم که از غایت عظمت و هیبت آن زمین
بلرزید فَاَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ پس بامداد کردند در سراها
خودجای

خود بجای خود فرد ماندگان فَتَوَلَّى عَنْهُمْ پس روی بگردانید صالح
از ایشان وَقَالَ يَا قَوْمِ و گفت از روی تحسر و اندوه بر ایشان که ای کروه
لَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ بتحقیق که رسانیدیم بشما رِسَالَةَ رَبِّي پیغام پروردگار
خود را که باد ای آن مامور بودم وَنَصَحْتُ لَكُمْ و نصیحت کردم مر شما را
بوقت دعوت از مثل این عذاب ترسانیدم وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ
و لکین دوست نمیداشتند نصیحت کننده کان را و پیروی نمیکرده اند
نیکو خواهان خود را که از راه مهربانی شما را با ایمان میخواندند و از پیروی
نفس و شیطان منع میکردند از کعب الاحبار مرویست که سبب کشتن ناقه
صالح آن بود که پادشاه ثمود را زنی بود ملکه نام چون جمعی بصالح ایمان آوردند
و آن را بگذاشتندی و در غضب شد زنی که نام او قبال بود محبوبه مصدع را
طلبید و گفت تا با قدار بن سالف و مصدع مجلس بیاراستند و در اثنای
شراب خوردن ایشان را گفت بر خود ترغیب کنید و قصد مباشرت کنند
بگوئید تا ناقه را بکشید این صورت نیابد گفتند چنین کنیم پس این دو
قدار و مصدع را بر قتل ناقه وا داشتند قدار تیری انداخت و هر دو ساق
ناقه را بهم دوخت و مصدع در عقب آمد تیغ برکشید و او را پی کرد ناقه
بیفتاد و آوازی بلند کرد بچه او آواز مادر شنیده است که او را کشته اند
بر بالای کوهی بر آمد سه بار بانگ کرد و کوه شکافته شد و فرو رفت حضرت

صالح گفت ای قوم حرمت خدا را نگاه نداشتید اکنون مستعد باشید
عذاب شدید را ایشان بر طریق استهزا گفتند این عذاب کی نازل خواهد
شد گفت عنقریب میرسد ایشان ناقه را روز چهارشنبه کشته بودند صالح
فرمود که وعدهٔ عذاب سه روز نزدیک است و علامت آن آنست که فردا
پنجشنبه است رویهای شما زرد شود و در روز جمعه سرخ شود و روز شنبه
سیاه گردد پس از میان قوم بیرون رفت چون ایشان در روز پنجشنبه
از خواب برخاستند رویهای خود را زرد یافتند دانستند که صالح راست
گفته در قهر رفتند و هر چند در طلب صالح شتافتند تا او را بدست آورده
بکشند نیافتند در روز جمعه رویهای خود را سرخ یافتند یقین ایشان
زیاده شد روز شنبه روی خود را چون قیر سیاه دیدند پس با هم دیگر
نشستند و کفن بر خود راست کردند و حنوط بر خود مالیدند و حنوط ایشان
صبر و مشک بود و در آسمان مینگریستند تا عذاب خدا از کدام جهت بر ایشان
فرود آید چون روز بچاشت رسید آوازی از آسمان بر آمد که هر که در دنیا
بود بشنید و زمین از هول آن بلرزید و دلهای قوم ثمود از سطوت و هیبت
آن پاره شد پس بیکبار بر جای خود بمردند و در عقب آن صاعقهٔ از
آسمان فرود آمد و همه را بسوخت مرویست که صالح بعد از هلاکت ثمود بمکه
آمد و عبادت میکرد تا متوفی شد و مزیت تفصیل این قصه بر وجه
دلپذیر در

دلپذیر در منهج الصادقین مسطور است و ثعلبی که یکی از مشاهیر اهل
سنت است باسانید خود از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت
کرده که آن حضرت خطاب کرده بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و فرمود
که ای علی هیچ میدانی که بدبخت ترین پیشینان چه کس است فرمود که خدا و رسول
خدا بآن داناتراند فرمود که آنکس است که ناقهٔ صالح را پی کرد و فرمود که میدانی
که بدبخت ترین پسینان کیست گفت الله و رسوله اعلم فرمود که بدبخت ترین
پسینان آنکس است که محاسن ترا از خون سر تو خضاب کند و مرویست که هر گاه
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را از مردمان ملال گرفتی و دلش تنگ آمدی محاسن
مبارک خود را بدست گرفتی و گفتی چه باز میدارد شقی ترین امت را از آنکه محاسن سفید
مرا بخون سر من سرخ کند و عجب حالیست همچنین که قدار ناپاک پدر بن سالف
که ناقه را پی کرد باغوای زنی و نیز ابن ملجم ملعون باغوای زنی که قطام نام
داشت آن حضرت را شهید کرد بعد از ذکر قصهٔ صالح و ثمود بیان قصهٔ لوط
علیه السلام که برادرزادهٔ ابراهیم علیه السلام بود و قوم او میفرماید و لوطا و
فرستادیم لوط بن هارون را بقوم او آورده اند که چون ابراهیم علیه السلام
از بابل متوجه شام شد لوط با وی بود حق تعالی او را پیغمبری داده باهل
موتفکات فرستاد و آن پنج شهر بود اعظم آن شهرها سدوم و ماوای او بود
و لوط آنجا نزول فرمود و خلق را دعوت کرد و بیست سال در میان ایشان

دعوت میکرد و بخیرات ایشان را امر فرمود از فواحش نهی مینمودن
و یکی از فواحش ایشان لواطه بود و حق تعالی این امت را از عاقبت امر ایشان
خبر داده میفرمود که ما فرستاده ایم لوط را اِذْ قالَ در وقتی که گفت از روی تهدید
و توبیخ لِقَوْمِهِ مر قوم خود را یعنی اهل شهر سدوم را و اگر لوط در میان ایشان
بود اَتَأْتُونَ الْفاحِشَةَ آیا می آیید بدین خصلت قبیح و زشت که لواطه است
در نهایت قبیح و زشتی ما سَبَقَكُمْ بِها پیشی نگرفته است بر شما آن فاحشه را
یعنی پیش از شما این کار نکرده است کسی مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعالَمِينَ هیچ از
جهانیان و در خبر آمده که ابلیس بصورت پسری زیبا بر آمد خود را بر ایشان
عرضه کرد و ایشان به او لواطه کردند و به آن عادت نمودند این امر
قبیح در میان ایشان استمرار یافت و لوط به ایشان گفت اِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ
الرِّجالَ یا شما هر آینه می آیید بمردان شَهْوَةً از جهت خواهش شهوت
مِنْ دُونِ النِّساءِ بعد ن زنان که مباح کرده شده اند بشما بَلْ اَنْتُمْ
قَوْمٌ مُسْرِفُونَ بلکه هستید شما گروهی اسراف کننده کان و از حد
شرع و عقل در گذرنده کان وَما كانَ جَوابَ قَوْمِهِ و نبود جواب قوم
لوط در برابر این کلام اِلَّا اَنْ قالُوا مگر آنکه گفتند به ابنای جنس خود
اَخْرِجُوهُمْ بیرون کنید لوط را و آنهای که بدان ایمان آورده اند مِنْ
قَرْیَتِكُمْ از ده خود که آن سدوم است اِنَّهُمْ بدرستی که لوط و مردمان

اوانا س يتطهرون

اُناسٌ یَتَطَهَّرُونَ مردمانی اند که طلب پاکیزگی میکنند از این عملی
که ما میکنیم و در این امر با ما متوافق نیستند فَاَنْجَیْناهُ پس ما نجات
دادیم لوط را وَاَهْلَهُ و کسانی او را که به او گرویده بودند از عذاب نازل
شده بقوم اِلَّا امْرَاَتَهُ مگر زن او که واهله نام داشت و کفر خود پنهان
میکرد و کفار را بر انکار و تکذیب لوط ترغیب میکرد كانَتْ مِنَ الْغابِرِينَ
بود از باقی مانده کان در دیار خود یعنی با لوط در بیرون رفتن از شهر
متفق نشد و در میان قوم هلاک شد وَاَمْطَرْنا عَلَیْهِمْ و بارانیدیم بر کفار
قوم لوط مَطَراً بارانی چه بارانی عجیب که باریدن آن سنگ بود یعنی سنگ بارانیدیم
بر قوم لوط فَانْظُرْ پس درنگر ای بیننده بدیده بصیرت كَیْفَ كانَ عاقِبَةُ
الْمُجْرِمِینَ که چگونه سرانجام و آخر کاران و از حد برنده کان در طغیان
و عصیان مرویست که چون در شب لوط با مؤمنان از آن شهر بیرون
رفت جبرئیل بفرمان ملک جلیل بال خود را در زیر آن شهر کرد و از زمین
هفتم برداشت و به آسمان برد چنانکه آواز خروس و سگان آن شهر را
اهل آسمان اول بشنیدند و بعد از آن منقلب ساخت و این بعد از آن بود که
سنگ بر ایشان بارید و از محمد بن اسحق نقل است که خداوندان فواکه و اشجار بیشمار
بودند غریبان از نواحی و اطراف آمدندی و از ایشان طلب میوه کردندی
و ایشان از این حیثیت در رنج بودند ابلیس بصورت مردی بنزد ایشان آمد

وگفت اگر میخواهید که از غربا برهید با ایشان لواط کنید و طریق آنرا
با ایشان تعلیم داد پس با این عمل مشغول شدند تا که همه با این امر مواظبت
کردند آسمان و زمین و عرش الهی بجهت فعل قبیح و عمل شنیع ایشان
بخدا نالیدند حق تعالی بر سر ایشان سنگ بارانید و ایشانرا بر زمین فرو
برد و در شرع اقدس واجبست که فاعل این امر را بکشند هیچ خلافی
نیست اما نزد امام عصی مخیّر است میان آنکه او را بکشند یا دیواری بروی افکنند
و یا از بلندی او را بیندازند و اگر غیر محصنین باشد صد تازیانه بزنند در
خبر است که غلامی را نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلم آوردند و کفتند
این غلام خواجهٔ خود را کشته است و گواهان گواهی دادند حضرت بآن غلام
کفت چه کوئی در حق این کفت بلی آنچه در حق من میکویند راستست فرمود
چرا چنین کردی غلام کفت برای آنکه مرا بر لواط اکراه میکرد من مانع او می شدم
فایده نداشت تا آنکه بقصد دفع او از خود وی را کشتم فرمود که ترا نیز کواهی باید
باید غلام کفت من کواه از کجا آورم که خواجه تنها در سرای خود در شب
تاریک و من مملوک تنها با حضرت او قصد من کرد من او را کشتم حضرت کفت
چون او را زخم زدی لفظ توبه از او شنیدی کفت نه حضرت کفت الله اکبر همین
ساعت ظاهر شود که تو راست میکوئی یا دروغ پس فرمود که بروید قبر
او را بشکافید اکر در قبر بود غلام دروغ میکوید قصاصش کنید و اکر
در قبر نباشد

در قبر نباشد راست میکوید وی را رها کنید بعضی از روی تعجب کفتند
که علی تا امروز بر زندکان حکم میکرد اکنون بر مردکان نیز حکم میفرماید
پس برفتند و سر قبر وی را بکشادند او را نیافتند خبر بآن حضرت
آوردند فرمود که دست از غلام باز دارید که در این قول صادق است
کفتند یا حضرت این امر از کجا کفتی فرمود که از رسول خدا شنیدم که هر که
عمل لواط کند و بی توبه از دنیا برود حق تعالی او را بنزد قوم لوط برد تا آنجا
با ایشان باشد و تا با ایشان محشور کردد و بقیّهٔ قصّهٔ لوط علیه السلم در میان
سورهٔ و آیات مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی از قصّهٔ حضرت شعیب
و قوم او خبر میدهد و میفرماید وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم بسوی اولاد
مدین که پس از ابراهیم خلیل بود أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشانرا در نسب که
شعیب بود او را خطیب الانبیا میکویند بجهت حسن معاشرت و
مراجعت او با قوم قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ کفت ای قوم من بپرستید
خدایرا بوحدانیت مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست شما را هیچ خدای بحق
جز او قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ بدرستی آمد بشما معجزهٔ روشن مِنْ
رَبِّكُمْ از نزد پروردکار شما معجزهٔ او همان عصی موسی بود چون ما
اما چون وحوش قصد کوسفندان کردی اژدها بشدی و رفع او
کردی و در شب پاسبانی کردی و مانند شمع روشن بودی و آنچه مرغوب

حضرت موسی بودی از جمیع جنس فواکه و اطعمه از دیدیه آمدی چه این
عصا از شعیب به او رسیده بود و تا نزد شعیب بود این نوع معجزها از او
ظاهر نشد پس معجزهٔ او همان معجزهٔ موسی بود که از عصا ظاهر میساخت
و نیز موسی را وعده داده بود که گوسفندان تو هر ولدی که آرند پسر سفید
باشد و برنگ دیگر نباشد و این صورت بهمان کیفیت صدور یافته
اولاد گوسفندان سر سفید بودند نه غیر آن مرویست که از جملهٔ معجزهٔ
حضرت شعیب آن بود که چون خواستی که بکوه بلند بر آید کوه سر فرود آوردی
تا شعیب به آسانی بر بالای آن بر آیدی و مبعوث شده بود به اهل مدین و اهل
خود و اینکه نقل است که هر یک از قوم او دو مکیال بودی دو میزان یکی از
دیگری بزرگتر بدان خریدندی و بدان خورد فروختندی و با وجود
کفر در کیل و وزن نیز خیانت کردندی حضرت شعیب ایشان را گفت که من شما را
بخدا میخوانم و آیتی روشن بشما نمایم فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ پس تمام
و راست سازید آلت کیل را و آلت وزن را و یا راستی ورزید و سویت مرعی
دارید در کیل و وزن وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید نصیب مردمان از
أَشْيَاءَهُمْ چیزهای ایشان را یعنی حقوق ایشان را کم مکنید و در خرید و فروخت
خیانت مورزید وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ و فساد مکنید بکفر و خیانت
و ظلم در زمین بَعْدَ إِصْلَاحِهَا پس از اصلاح حق تعالی به بعث انبیا و انزال

کتب و یا پس

کتب و یا پس از آن که پدران شما اصلاح آن میکردند بتمام
پیمودن کیل و وزن ذَلِكُمْ این عمل کردن شما را بآنچه میفرمایم
و به اجتناب شما را از آن نهی میکنیم خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر
شما را إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید گرویدگان چه قبول اعمال
و ترتیب ثواب بر آن فرع ایمانست بخدا و رسول بخیریت زیادتی
عطا و عشرت نسبت بآنچه میکردند از نقص کیل و وزن چه اصلا در آن
نیکوئی نیست چون قوم شعیب در شهرها بوقت کیل و وزن خیانت کردندی
در صحرا راه زنی کردندی و یا بطریق باج بغما از مال مردمان میگرفتند
ازین جهت بعد از منع ایشان از بخس و نقص کیل و وزن نهی میفرماید ایشان را
از راه زنی و تعدی در اموال غیر وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ و منشینید
بهر راهی بجهت گرفتن مال تُوعِدُونَ میترسانید مردمان
وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و باز میدارید از راه خدای مَنْ آمَنَ
بِهِ آنکس را که ایمان آورده است بخدا وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا و میجویید این را
بکجی یعنی طلب بطلان آن میکنند به انداختن شبهها یا طلب یا صفت
آن میکنند به باطل و کجی برای خود وَاذْكُرُوا و یاد کنید منت خدا را
بر خود إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا چون بودید اندکی در عدد فَكَثَّرَكُمْ
پس بسیار گردانید خدای شما را به آنکه برکت کرد در اموال و اولاد شما

مرویست که مدین بن ابراهیم ع دختر حضرت لوط را بخواست حق تعالی
ایشان را فرزندان بسیار بداد و توانگر گردانید و شعیب آنجا بعث
بایا دایشان داد و گفت وَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ و بنگرید که چگونه بود
عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ سرانجام کار تباهکاران انام گذشته که قوم
نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند و از آن عبرت گیرید وَإِنْ
كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ و اگر چنانچه گروهی از شما آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ
گرویده اند بآنچیزی که براستی فرستاده ام با ایشان وَطَائِفَةٌ و گروهی
دیگر از معاندان و جاحدان لَمْ يُؤْمِنُوا نگرویده اند فَاصْبِرُوا پس صبر
کنید و شکیبا ورزید در اطاعت خدای و جفا قوم حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ
بَيْنَنَا تا وقتی که حکم کند خدای میان ما و شما بنصرت اهل حق بر اهل باطل
وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و خدای ست که بهترین حکم کنندگانست پس منتظر
باشید که خدای تعالی عنقریب مبطلان را هلاک سازد و بعذاب ابدی رساند
و اهل حق را نجات دهد و به بهشت جاودانی در آورد

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گفتند آنانکه گردن کشی

الجزو التاسع

کردند در پرستش خدای مِنْ قَوْمِهِ از گروه شعیب بعد از انکار دعوت
او لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ هر آینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب
وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ و آنان را نیز که گرویده اند با تو مِنْ قَرْيَتِنَا از ده خود

اولتعودن

أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا یا آنکه عود کنید در کیش ما که کفر است یعنی میان
ما و شما یکی از این دو امر خواهد بود یا اخراج شما از ده ما و یا عود
شما بکفر شعیب در جواب ایشان قَالَ گفت از روی انکار أَوَلَوْ
كُنَّا كَارِهِينَ اگر چه هستیم ما ناخواهان یعنی چگونه بطوع و رغبت
شما بجبر و قهر خواهید که ما را بدین خود در آرید قَدِ افْتَرَيْنَا بدرستی
که افترا کرده باشیم و بر بافته عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ را إِنْ
عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ اگر باز گردیم بکیش شما بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ پس از آنکه رهانیده
ما را خدای مِنْهَا از ملت شما بایضاح ادله هادیه وَمَا يَكُونُ لَنَا و نه شاید
و روا نباشد ما را أَنْ نَعُودَ فِيهَا آنکه باز گردیم بکفر او إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ
رَبُّنَا مگر آنکه خواهد خدای که پروردگار ما و شماست این استثنا از جهة
قطع ایشانست بملت ایشان چه آنرا معلق گردانیده است بر چیزی که
محالست اراده الهی بر آن تعلق گیرد زیرا که اراده کفر قبیح است و قبیح بر
تعالی سبحانه محالست پس ملخص معنی آنست که همچنانکه محالست اراده حق
تعلق گیرد بکفر محالست که ما عود کنیم وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ رسیده است
پروردگار ما بهمه چیزها که یکی از آنجمله علم اوست بعاقبت کارها شما از
ایمان و کفر یا و اعلم است بصلاح و فساد ملت ما و شما عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا
بر خدای تعالی توکل کردیم بر ثابت داشتن ما بر ایمان و تخلص ما از

اشرار و کار خود را با او واکذاشتیم پس حضرت شعیب روی از معاندان
بر تافته بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرمود و کفت که ربنا افتح
ای پروردکار ما حکم فرمای بیننا و بین قومنا بالحق میان ما و میان
قوم ما براستی یعنی ظاهر کردان امر ما را تا بحق از مبطل متمیز
کردد وانت خیر الفاتحین و تو بهترین حکم کنندکانی وقال الملأ
و کفتند کروهی از اشراف قبیله الذین کفروا من قومه آنانکه کافر شده اند
بخدای از کروه شعیب لئن اتبعتم شعیبا هر آینه اکر پی روی کنید
شعیب را در سلوک طریق او و دین خود را بکذارید انکم اذا بدرستی
که باشید شما آنهنکام لخاسرون هر آینه از جمله زیانکاران و زیان زدکان
که دین قدیم را بکذاشته و بدین جدید بکرویده القصه ایشان پند شعیب را
نشنیدند و از کفر و خیانت باز نکشتند فاخذتهم الرجفة پس فرا کرفت
ایشانرا زلزله و صیحه عظیم که صیحه جبرئیل است که از هیبت و سطوت صدای آن
زمین بلرزه در آمد و همه هلاک شدند فاصبحوا فی دارهم جاثمین
پس کشتند در شهر و منزل خود بروی در افتادکان و فرو ماندکان
یعنی بر زمین افتاده جسدهای بی ارواح الذین کذبوا شعیبا آنانکه
تکذیب کردند شعیب را کان لم یغنوا فیها کویا هرکز نبودند و آن شهر یعنی
مستاصل شدند بر وجهی که کویا هرکز در آن شهر اقامت نکرده اند الذین کذبوا
شعیبا آنانکه

شعیبا آنانکه بدروغ داشتند شعیب را کانوا هم الخاسرین بودند
ایشان زیان زدکان در دنیا بهلاکت و در عقبی بعقوبت از ابن عباس
روایتست که عذاب قوم بر این وجه بود که حق تعالی دری از درهای دوزخ
بر ایشان بکشاد و شعله از حرارت بدیشان رسید نفسهای ایشان نزدیک
با نقطاع رسید هر چند بسردابهای خنک میرفتند فایده نکرد آخر ابری
بر ایشان فرستاد که از آن باد خنکی وزید چون خنکی باد و سایه بدیدند
بآنجا شتافتند خرد و بزرک پناه بآن آوردند تا ابر تمام شهر ایشانرا فرو
کرفت پس آتشی از آن ریزان شد و زمین در زیر ایشان بجنبش در آمد
وفی الحال در جای خود بمردند فتولی عنهم پس بکردید و پشت و اعراض
کرد از ایشان شعیب وقال یا قوم و کفت بر وجه تحسر بر هلاکت
ایشان که ای کروه من لقد ابلغتکم بدرستی که رسانیدم بشما رسالات
ربی پیغامهای پروردکار خود را و نصحت لکم و نصیحت کردم
شما را از روی شفقت و مهربانی و بعد از آن بجهت تسلیه خود از
تحسر و تأسف اعراض نموده و کفت فلـ[illegible] فکیف آسی پس چکونه
اندوه خورم و غمناک شوم علی قوم الکافرین بر هلاک کروهی که
کافر بودند و مرا تصدیق نکردند و سزاوار این عذاب بودند
و کویند که شعیب چون مقدمات عذاب بدید عزم خروج کرد از آن

ده ودر وقت بیرون رفتن این سخنها با قوم خود گفت وحق تعالی
بعد از بیان هلاکت مکذبان کفار قریش را تهدید میفرماید که قوله
وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ ونفرستادیم ما در هیچ شهری ودهی مِنْ نَبِيٍّ
هیچ پیغمبری را که تکذیب نکردند إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا مگر که فرا گرفتیم
اهل آن شهرها را بِالْبَأْسَاءِ بسختی وتنگی وَالضَّرَّاءِ ورنج وبیماری
لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ تا شاید که زاری کنند وبزاری ومذلت وعجز تصدیق
پیغمبر خود کنند تا آن بلا از ایشان رفع شود وچون از آن متنبه نه
شدند وایمان نیاوردند ایشانرا بطاعت وعطا وراحت امتحان
کردیم ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ پس بدل کردیم بجای شدت ومرض
وتنگی الْحَسَنَةَ سلامتی وراحتی وفراخی حَتَّىٰ عَفَوْا تا وقتی که بسیار
شدند بمال وهم بر حال ایشان اینجا نیز آغاز کفران نعمت کردند
وایمان نیاوردند وَقَالُوا وگفتند در حین تبدیل شدت براحت وضیق
معیشت که این هردو حالت از طبیعت روزگار است وگردش فلک
دوار قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا بدرستی که رسید پدران ما را نیز الضَّرَّاءُ
وَالسَّرَّاءُ بسختی وشادی یعنی در زمان گذشته نیز گاهی قحطی بود
ووقت فراخی وزمان صحت وهنگامی غم وبیماری این نه سبب
کفر وایمانست پس ما بر طریقه خود راسخ خواهیم بود واز آن برنخواهیم
کشت وچون

گشت وچون ناسپاسی وکفر ورسوخ ورزیدند فَأَخَذْنَاهُمْ پس ما
بگرفتیم ایشانرا بَغْتَةً ناگاه مقدمه عذاب ونشانه عقوبت وَهُمْ
لَا يَشْعُرُونَ وایشان نمیدانستند که عذاب بر ایشان نازل خواهد شد
وشدت این نوع بیشتر است از آنکه اول مقدمات آنرا دیده باشد ونزول
عقوبت را دانسته وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ واگرچه اهل آن دهها مذکوره
که بعذاب گرفتار شدند آمَنُوا بگرویدندی بوحدانیت خدای که
وَاتَّقَوْا وپرهیزکاری کردندی از شرک ومخالفت پیغمبر لَفَتَحْنَا
عَلَيْهِمْ هرآینه میگشادیم بر ایشان ومیدادیم ایشانرا بَرَكَاتٍ مِنَ
السَّمَاءِ برکتها وزیادتیهای از آسمان وَالْأَرْضِ وزمین یعنی فراخ میکردیم
انواع نعمت را بر ایشان وبر وجه سهولت از اطراف وجوانب بایشان
میرسانیدیم وگویند مراد باران ونباتاتست یعنی باران بسیار بایشان
میفرستادیم وزراعات واشجار بی‌شمار برای ایشان میرویانیدیم
وَلَٰكِنْ كَذَّبُوا ولیکن ایشان تکذیب کردند رسولان خود را فَأَخَذْنَاهُمْ
پس گرفتیم ایشانرا بعذاب استیصال بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بسبب آنچه
بودند که کسب میکردند از کفر ومعاصی بعد از آن بر سبیل انکار وتقریع
میفرماید أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ آیا ایمن شدند اهل مکه وحوالی آن
أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا از آنکه بیاید بدیشان عذاب بَيَاتًا در حالتی شب بود

آوردن وَهُمْ نَآئِمُونَ وحال آنکه خفته باشند یعنی شبخون عذاب بیاید
بدیشان در وقت غفلت ایشان أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ یا ایمن شدند
مکیان أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا از آنکه بیاید عذاب ما بدیشان ضُحًى در وقت
چاشت وَهُمْ يَلْعَبُونَ وحال آنکه ایشان بازی کنند در سودای معاملات
دینویه مشغول باشند أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شدند اهل تکذیب مَكْرَ اللَّهِ
از ناگاه گرفتن خدای مراد بمکر خدای استدراج بندگانست وگرفتن
او ایشان را بروجه که بدانند فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ پس ایمن نشوند از
مکر خدای إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ مگر گروه زیانکاران که بجهت کفر
ونفاق وترک نظر واعتبار وعناد ولجاج زیان زده هر دو عالم باشند
چه اهل عصمت وتقوی ایمن نیستند از نزول عذاب بر عاصیان
أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ آیا راه ننمود مر کسانی را يَرِثُونَ الْأَرْضَ که میراث
گرفتند زمین را یعنی متمکن شدند مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا از پس هلاک
اهل آن مراد کفار زمان حضرت رسالتند صلعم که بر دیار امم ماضیه
نشسته‌اند ومتروکات ایشان را بتصرف خود درآورده‌اند یعنی ایشان را
راه هدایت ننمود وروشن ساخت طریقها را أَنْ لَوْ نَشَاءُ باینکه
شان ما اگر خواهیم أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ برسانیم بایشان جزای
گناهان ایشان را یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانکه پیشینیان ایشان را
ونطبع

وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ و مهر خذلان نهیم بر دلهای ایشان ونظر
لطف وتوفیق از ایشان بازداشته ایشان را در ضلالت وغوایت
خودشان بازگذاریم تا بمثابهٔ کسانی شوند که گویا بر قلوب
ایشان مهر نهاده‌اند فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ پس ایشان هیچ چیز را
بجهت آن نمیشنوند واز روی فهم وگوش دل ایشان سخن حق را
نمی‌یابند یا آنکه علامتی بر دل ایشان وضع کنیم تا فرشتگان بدانند که
ایشان از غایت عناد تفکر نمیکنند در صنایع قدرت ما پس بآن
علامت ایشان را لعن کنند بعد از آن جهت تسلیهٔ خاطر مبارک
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله میفرماید که تِلْكَ الْقُرَىٰ آن
شهرها که نسبت بامم مذکوره داشت چون احقاف وحجر ومؤتفکات
وغیر آن نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَائِهَا خوانیم بر تو یعنی بعضی از خبر
آنها را وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ وبدرستی که آمد باهالی آن دهها پیغمبران
ایشان چون هود وصالح ولوط بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن ودلایل
واضحه فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند که ایمان آورند بِمَا كَذَّبُوا مِنْ
قَبْلُ بآنچه تکذیب میکردند پیش از ایشان یعنی مستمر بودند بر تکذیب
وعناد وجحود خود باز ماندند واز آن برنگشتند كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ الله
همچنین مهر خذلان نهاد خدای عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ بر دلها

کافران که علم او سبحانه تعلق گرفته بعدم ایمان ایشان مراد قرشده
که حق تعالی ایشان را بحال خود گذاشته و نظر لطف و توفیق از ایشان برداشت
تا زنگ کفر و عناد ایشان بیشتر شد آینهٔ دل ایشان تیره و سیاه شد
تا غایتی که گویا مهر بر آن واقع شده که مانع است که سخنان حق را در یابد
وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ و نیافتیم مر بیشتر امم مذکوره را مِنْ عَهْدٍ
هیچ وفائی از عهد یعنی عهدی که در زمان خوف و مضرت و شدت
میکردند که اگر ازین بلیه و مصیبت نجات یابیم ایمان آریم اکثر ایشان
وفا نکردند وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ و بدرستی که یافتیم
ما بیشتر ایشان را هر آینه شکنندگان عهد و پیمان و قید و اکثر بجهة
آنست که اندکی از ایشان بدایرهٔ ایمان و اسلام در آمدند ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ
بَعْدِهِمْ پس برانگیختیم از پس این پیغمبران مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا موسی بن عمران را
بمعجزات که او را داده بودیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بسوی فرعون و اکابر
قوم او فَظَلَمُوا بِهَا پس ستم کردند یعنی کافر شدند بآن معجزات و وضع
کردند رسوخ کفر را در موضع ایمان فَانْظُرْ پس بنگر بدیدهٔ بصیرت
که بعد از انکار حق كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ چگونه بود
آخر تباه کاران و آورده اند که فرعون چهار صد سال عمر داشت و در این
مدت وی را تبی و بیماری عارض نشده گفته اند که چهل روز یکبار او را قضا
حاجت واقع

حاجت واقع شدی و او را سعال و آب بینی نبودی و اگر نادرًا
واقع شدی از قوم پنهان کردی و بیشتر غذای او مویز بوده تا فضله
کمتر باشد و دعوی خدائی کرد و مردم بر او گرویدندی تا آنکه طغیان
او بنهایت رسید حضرت موسی علیه السلام چون از مصر فرار نمود
بجهت کشتن قبطی چنانکه در سورهٔ قصص مذکور خواهد شد
بمدین آمده بصحبت شعیب علیه السلام رسید و دختر او را که صفورا
نام داشت بعقد و نکاح درآورد و عزم مراجعت کرد بمصر در اثنای
ص بوادی ایمن خلعت نبوت یافت و بمعجزهٔ ید و بیضا و عصا اختصاص
پذیرفت چنانکه تفاصیل آن در قصص در اثنای آیات این سوره با
مذکور خواهد شد و حق سبحانه و تعالی حکم کرد که بمصر رود و فرعون
بخدای دعوت کند و از طغیان سرکشی و دعوی ربوبیت منع فرماید
موسی استدعا کرد تا او سبحانه هارون برادر او را وزیر او کرداند و هردو
بمصر درآمدند و مدتی مدید بود در سرای فرعون مقام کردند
حاجبان درگاه نمیگذاشتند که با فرعون ملاقات کنند چون ایشان
در نهایت فقر و درویشی بودند و جامهٔ کهنه پوشیده و در خبر است
که موسی جامهٔ پشمینه پوشیده و کلاه پشمین بر سر نهاده بود و رسنی
از موی بافته در میان بسته و نعلینی در پای کرده و عصا بدست گرفته

وهرون نیز همچنین و بعد از مدتی متمادی روزی مسخرهٔ فرعون
بر سبیل تقریب نام ایشان بنزد فرعون مذکور ساخت. بر این وجه که مدتیست
که دو مرد برآمده در این سرای مقام کرده اند و میگویند که ما پیغمبران خدائیم
که ما را بنزد فرعون و قوم او فرستاده تا بوحدانیت خدای و به نبوت
ما ایمان آورند و تابع ما شوند فرعون گفت این چنین است که میگوی
یا بهزل این میگوی گفت نیست بر وجه تحقیق وجد میگویم و اکنون که
بنزد تو می آمدم و میگفتند که فرعون را بگوی که ما رسولان خدائیم ما را
راه دهد تا پیغام خدای به او رسانیم فرعون چون این سخن بشنید و بترسید
و رنگ رویش متغیر شد گفت آنها را در آرند تا ببینیم که چه کسانند چون
ایشان در آمدند نزد فرعون بایستادند فرعون روی بموسی کرد
که تو چه کسی موسی آغاز دعوت کرد و قال موسی یا فرعون و گفت
موسی بفرعون که ای فرعون انی رسول من رب العالمین بدرستی
که من فرستادهٔ پروردگار عالمیانم بسوی تو و قوم تو فرعون گفت
این سخن را بر وجه حقیقت میگوی یا بهزل موسی فرمود حقیق علی
ان لا اقول سزاوار است بر آنکه نگویم علی الله الا الحق بر خدای تعالی
مگر سخن حق و راست و صحیح یعنی واجب و لازم است بر من که نگویم
مگر سخن حق را نه هزل و باطل فرعون گفت بر این مدعا هیچ بینه
وحجتی داری

وحجتی داری موسی فرمود قد جئتکم ببینة بتحقیق که آمده ام
بشما بحجتی روشن و معجزهٔ ظاهر من ربکم از پروردگار شما
که بر صحت رسالت من گواه هست و آن عصی و ید بیضا است
فارسل معی بنی اسرائیل پس بفرست با من فرزندان یعقوب را و دست
از خدمت فرمودن ایشان کوتاه کن تا به ارض مقدسه که موطن آبای
ایشان بوده باز گردند سبب آن که فرعون بنی اسرائیل را ببندگی میگرفت
آن بود که چون یعقوب با اولاد اجفای خود بمصر آمد همانجا قرار گرفتند
و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف علیهما السلام با برادران
درگذشتند و ملکی یان که فرعون زمان یوسف بود و پسرش منصب
بنی اسرائیل را حرمت میداشت و متعرض ایشان نمیشد پس چون او بمرد
و لد او که فرعون زمان موسی بود بر تخت سلطنت نشست و زبان
بلاف و گزاف انا ربکم الاعلی بگشاد و چون بنی اسرائیل دعوی او را قبول
نکردند گفت پدران شما درم خریدهٔ ما بودند و شما بندزادگان
ما اید پس ایشان را ببندگی گرفت تا وقتی که موسی مبعوث شد گفت
ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار قال ان کنت گفت فرعون اگر هستی
تو که بر دعوی خود جئت بآیة آوردهٔ تو معجزه و حجتی را از نزد
پروردگار خود فأت بها پس بیار آن را و بمن بنمای ان کنت من الصادقین

اگر هستی تو از راست گویان در این که دعوی میکنی و میگوئی که من فرستادهٔ
خدایم فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ پس بیفکند موسی عصا را از دست خود فَإِذَا هِيَ
پس آنجا آن عصا بعد از انداختن ثُعْبَانٌ مُبِينٌ اژدها شد ظاهر
و هویدا دهن گشاده و میان لب زیرین و بالائین هشتاد گز بود لب
زیرین بزمین نهاد و لب بالائین بر کنگرهٔ قصر فرعون و روی بجانب
تخت فرعون آورد و ملازمان بارگاه بگریختند فرعون نیز روی
عزیمت نهاد و در روایت آمده که بر بالای تخت خود حدث کرد و در آن
روز چهل بار ازو حدث واقع شد در اول رهر چهل روز حدث کردندی
و در ازدحام خلایق بهنگام فرار بیست و پنج هزار آدمی هلاک شد
فرعون فریاد میزد که ای موسی سوگند میدهم ترا بخدای که فرستادهٔ
اوئی بحق رضاع و تربیتی که مرا بتو است که عصای خود را بگیر تا من بتو
ایمان آورم و بنی اسرائیل را بتو واگذارم موسی علیه السلام سر اژدها را بگرفت
همان عصا شد فرعون باز آمده و بر سریر خود بنشست و گفت هیچ
معجزهٔ دیگر داری موسی گفت آری پس دست راست بگریبان کرد و از
زیر بغل جیب در آورد و نَزَعَ يَدَهُ و بیرون کشید دست خود را فَإِذَا
هِيَ پس آنجا بود دست او بَيْضَاءُ سفیده که در غایت کمال بود
لِلنَّاظِرِينَ مر نگرندگان و نظاره کنندگان از روی تعجب در آن
مینگریدند

مینگریدند و بصحت پیوسته که موسی عم آن گندم گون بود که شعاعش
نور آفتاب را غلبه کردی و بقول اصح و اکثر مفسران بر این اند که این
عصای حضرت آدم بود که از بهشت بیرون آورده بود و بطریق
میراث در میان اولاد او دایر بود تا آنکه بشعیب رسید با چهل عصای
دیگر از آبای وی رسیده تا وقتی که موسی را اجیر خود ساخت وی را
گفت در این خانه رو و عصای از برای خود از آنجا بردار موسی به آنخانه
رفت و این عصا بدست او آمد چون نزد شعیب آورد گفت این را بنه و عصای
دیگر بردار موسی آن را بخانه آورد و در میان عصاها نهاد و دست کرد
تا عصای دیگر بردارد همان عصا بدست او آمد تا که سه نوبت این
صورت واقع شد نوبت چهارم چون بدست وی آمد شعیب دانست
که در تحت آن حکمتی هست پس آن عصا را باو باز گذاشت و حق تعالی
او را معجزهٔ او ساخت و در روایت آمده که همهٔ انبیا عصا بدست میداشتند
و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود عصا بدست
گیرید که آن روش پیغمبرانست و از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
فرمود که هر که بسفر رود و با وی عصا از بادام تلخ باشد و در وقت
بیرون رفتن آیهٔ فلما توجه تلقاء مدین را تا والله علی ما نقول وکیل
حق تعالی او را ایمن کرداند از هر ضرر رسانندهٔ و از هر دزد و ستم کننده

وازهر جانوری نیش جار کزنند تا انگه مراجعت کند با اهل خود و با او
هفتاد و هفت فرشته باشد که در پیش و پشت او روند و او را محافظت
کنند و از برای او استغفار کنند تا با اهل خود معاودت کند و آن
عصا را از دست بنهد القصه این دو معجزه از موسی مشاهده کرد خواست
که ایمان آورد هامان که وزیر او بود برخاست و گفت ای فرعون مدتیست
که دعوی خدایی میکنی و عالم را مسخر خود ساخته به پرستش خود خوانده
و همه عبادت تو میکنند اکنون امر شنیع خواهی کرد که قبیح است پس
فرعون موسی را گفت امروز مهلت ده تا فردا ایمان آورم موسی گفت
چنین باشد و چون موسی از نزد فرعون بیرون آمد حق تعالی بوی
وحی کرد که فرعون را بگوی که اگر ایمان آوری این پادشاهی را بر تو مسلم
دارم و جوانی و قوت باز دهم چون موسی این پیغام بگذارد فرعون
این صورت را بهامان باز گفت هامان گفت او مرد ساحریست تواند
بود که این فعل از او صادر شود اما یکروز که این قوم ترا پرستش کنند
بهمه ملک این دنیا میارزد بعد از آن گفت من نیز میتوانم که ترا جوان سازم
پس فرمود تا وسمه بیاوردند و فرعون را بآن خضاب کرد تا موی او
سیاه شد فرعون باین فریب خورد چنانکه حق تعالی از آن خبر میدهد
قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ گفتند بزرگان قوم از گروه فرعون
یعنی هامان

یعنی هامان و اتباع او اِنَّ هٰذا لَسَاحِرٌ بدرستی که این موسی
هر آینه جادو کننده ایست عَلِیمٌ دانا بفن سحر و ماهر است در
آنکه چوب را اژدها میسازد و دست گندم گون را ید بیضا
بیرون می آورد یُرِیدُ اَنْ یُخْرِجَکُمْ میخواهد که بیرون کند همه
شما مِنْ اَرْضِکُمْ از زمین شما که مصر است و ولایت و حکومت
او را به بنی اسرائیل دهد فرعون این سخن بشنید گفت فَمَاذَا
تَأْمُرُونَ پس شما چه میفرمایید مرا و تدبیر این کار چیست تا آن
عمل کنیم قَالُوا اَرْجِهْ گفتند تاخیر کن مهم او را یعنی مهلت ده
او را وَاَخَاهُ و برادر او را که هرون است و شتاب زدگی مکن که
وَاَرْسِلْ فِی الْمَدَائِنِ و بفرست در شهرها که در حوالی مصر است
حَاشِرِینَ گروهی را که فراهم آورندگان و جمع کنندگان ساحران
باشد یَأْتُوکَ بِکُلِّ سَاحِرٍ تا بیاورند بتو ساحری که باشد عَلِیمٍ
دانا و حاذق در فن سحر مردیست که در هیچ قرنی آنقدر ساحر
نبود که در زمان حضرت موسی بود آورده اند که در قلمرو فرعون
دو برادر بودند که ایشان را در فن ساحری مهارتی تمام بود چون
فرعون بدیشان رسید مادر خود را گفتند که گور پدر ما را بما بنما
مادر چنان کرد ایشان بر سر قبر پدر آمدند و پدر خود را آواز

داد ند و پدر جواب ایشان باز داد کفتند ای پدر ملک مصر ما را طلبیده
بجهت آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و بی صلاح کار برو تنک آورده اند
و ایشان را عصای است که چون می افکنند اژدها میشود هرچه پیش او
می آید میخورد فرعون اراده کرده که ما را با ایشان معارضه فرماید
صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسید بپرسید که ایشان چون در
خواب میروند آن عصا اژدها میکردد یا نه اگر اژدها میشود بدانید
که جادو نیست معجزه است چه ساحر وقتی که در خواب باشد سحر او اثری
ندارد چون حال بدین منوال باشد شما را بلکه هیچ کس را از عالمیان معارضه
با ایشان نیست و نخواهد بود پس برادران با شاکردان و مصاحبان
که دوازده هزار ساحر بودند و سدی کفته که سی هزار بودند
و بروایت ابن منکدر هفتاد هزار بودند و در زاد المسیر کوید که هفتاد
هزار نفر بمصر درآمدند و بدرکاه فرعون جمع شدند چنانکه میفرماید
که وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ و آمدند جادویان بسوی فرعون بعد از آنکه
ایشان را طلبیده بودند چون چشم ایشان بفرعون افتاد قَالُوا إِنَّ
لَنَا لَأَجْرًا کفتند آیا ما را مزدی باشد إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ اکر
باشیم غلبه کنندکان بر موسی قَالَ نَعَمْ کفت فرعون آری شما را مزد بسیار
باشد وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ بدرستی که شما باشید هر آینه از نزدیکان
و خواص من

و خواص من باشید و هرکاه که خواهید بی اذن حاجب در آیید
و هرچه خواهید طلبید که اجابت کنم در این دلالت است
بر عجز فرعون از مقاومت با موسی چه احتیاج او بساحران جهت
عجز و ضعف او بوده آورده اند که مهتران این جماعت چهار تن بودند
این دو برادر که سابور و قادور میکفتند و دو دیکر را حطط
و مصفی میکفتند و این چهار تن را نیز مهتری بود نام او شمعون
چون بمصر درآمدند سابور و قادور واقعه سؤال و جواب پدر با قوم ۲
کفتند ایشان را از قصه خواب و بیداری موسی و اژدها شدن عصا استفسار
کردند معلوم شد که هرکاه موسی در خواب است عصا اژدها شده
پاسبانی میکند ایشان را دغدغه در خاطر افتاد و نهان میداشتند
تا وقتی که موسی علیه السلام را فرعون طلبید و مقرر شد که ساحران ریسمان
و عصاها که تعبیه نموده بودند بمیدان آوردند این جمع در زمین
اسکندریه بود خلایق عالم و تمامی لشکر آنجا جمع شده بودند فرعون
ببالای تخت بتفرج بنشست و آن هفتاد هزار ساحران بیکطرف
صف کشیدند و موسی و هارون علیهما السلام بر یکجانب استادند
ساحران بطریق ادب پیش آمده قَالُوا يَا مُوسَى کفتند ای موسی إِمَّا
أَنْ تُلْقِيَ یا آنست که تو میکوی می افکنی عصای خود را وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ

ویا آنکه باشیم نَحْنُ الْمُلْقِينَ ما افکنندگان ریسمان ها و عصاها
خود را قَالَ گفت موسی ازروی تخلّقی که انبیا را میباشد یا بروجه
تهدید اَلْقُوا بلکه شما بیفکنید فَلَمَّا اَلْقَوْا پس آنهنگام که بیفکندند
ساحران آنچه ساخته بودند یعنی رسنها بزرگ مجوّف بافته بودند و
اندرون چوبها و رسیمانها را پر از سیماب کرده بعد ازانکه حرارت
آفتاب بدو رسید زیبق درحرکت آمد وآن رسنها و چوبها بشکل مارها
بریکدیگر کو گفتند و بدین تلبیس سَحَرُوا اَعْيُنَ النَّاسِ جادوی کردند
برچشمهای مردمان وَاسْتَرْهَبُوهُمْ بترسانیدند خلایق را وَجَاؤُا
بِسِحْرٍ عَظِيمٍ و آوردند جادوی بزرگ در فن خود وَاَوْحَيْنَا اِلَى
مُوسَى او وحی کردیم ما بسوی موسی اَنْ اَلْقِ عَصَاكَ آنکه بیفکن عصا
خود را پس موسی آنرا بیفکند اژدهای شد سیاه از شتر بختی بزرگتر
با چهار دست و پای سطبر و کوتاه و دنباله دار بر هیچ چیز نمی نهاد
مگر که آنرا خرد میکرد و از دهنش آواز مهیب بیرون می آمد و
چشمانش بر کردن پیوسته و مویها داشت چون نیزها و دندانها داشت
چون سندان و فراخی دهن او دوازده گز بود فَاِذَا هِيَ پس همانجا
که عصی اژدها شده بود تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ فرومیرود آنچه تزویر
کرده بودند و بدروغ بمردم مینمودند و آن چهل خروار رسن

وچوب بود

و نقل از آنکه چوبها و رسنها در زمان ... ساحران ساخته بودند

وچوب بود چون همه چوبها و رسنهای ایشانرا فروبرد روی
بنظاره کیان آورد مردمان بگریختند دوازده هزار مرد در
آن انبوهی هلاک گشتند فرعون منهزم گشته بیفتاد و بیهوش
شد پس موسی او را گرفته همان عصا شد و حق تعالی رسنها و چوبها
ایشانرا معدوم گردانید که فَوَقَعَ الْحَقُّ پس ثابت شد امر حق و پیدا
آمد راستی وَبَطَلَ و باطل و زایل گشت مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بودند
که عمل میکردند از سحر و معارضه جادوان گفتند اگر این سحر بودی بایستی
که جادوی ها مارا باطل نکردی فَغُلِبُوا پس مغلوب شدند جادوان
و سایر فرعونیان هُنَالِكَ آنجا که موسی غالب شد وَانْقَلَبُوا و با
گشتند در آن موضع صَاغِرِينَ خوار شدگان و منهزمان و چون
ساحران دانستند که این صورت بالای سحر است و معجزه خارق
عادتست و فوق قدرت بشر از کفر برگشتند و از فرعون نیز برگشته
وَاُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ و افکنده شدند آن ساحران بر رویهای خود
درحالتی که سجده کنندگان بودند مر خدایرا بوحدانیت و چون
بسجده افتادند قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ گفتند ایمان آوردیم
بپروردگار جهانیان رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ که پروردگار موسی
و هارونست تخصیص بعد از تعمیم جهت دفع توهمست که ایشان

ردّ اراده فرعون کرده باشد مرویست که اوّل سابور و قادور و
حطط و مصفی که رؤسای ایشان بودند ایمان آوردند و دیگران
متابعت ایشان کردند قَالُوا فِرْعَوْنُ کفت فرعون با ساحران از روی
انکار که آمَنْتُمْ بِهِ ایمان آوردید بموسی یا بخدای قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ
پیش از انکه دستوری دهم شما را در آن إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این عمل
مکر لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ تدبیر خفی است که شما ساخته اید آنرا فِي الْمَدِينَةِ در شهر
مصر پیش از بیرون آمدن بوعده گاه یعنی شما با موسی این حیله را ساخته اید خدا الله
لِتُخْرِجُوا مِنْهَا تا بیرون کنید از این شهر أَهْلَهَا اهل آنرا که قبطیانند
و این ملک و مملکت خالص شما را و بنی اسرائیل را شود فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود
باشد که بدانید جزا و سزای این را که از جانب من بشما رسد و آن اینست
لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ هر آینه ببرم دست راست شما را وَأَرْجُلَكُمْ
و پای چپ شما را بعکس مِنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ
أَجْمَعِينَ پس هر آینه بر درخت کشم و از دار بیاویزم شما را تا دیگران
عبرت گیرند مرویست که اوّل کسی که بقطع و صلب امر کرد فرعون
بود قَالُوا گفتند ساحران که ما را از مرگ چه ترسانی و وعید کشتن
چه دهی که ما بمرگ مشتاقتریم از اشتیاق تشنه بآب زلال زیرا که
بسبب مرگ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا بدرستی که ما بسوی ثواب و جزای پروردگار خود
منقلبون

مُنْقَلِبُونَ بازگردندگانیم پس چرا خواهان آن نباشیم وَمَا
تَنْقِمُ مِنَّا و منکر نمیشوی از ما و عیب میکنی ما را إِلَّا أَنْ آمَنَّا مگر
آنکه ما نگرویم بِآيَاتِ رَبِّنَا بنشانهای قدرت آفریدگار خود لَمَّا
جَاءَتْنَا آنهنگام که آمد بشما و مشاهده آن کردید بر دست موسی
پس روی از فرعون بگردانید و متوجه حق سبحانه و تعالی شده گفتند
رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا ای پروردگار ما بر ما افاضه کن صبرًا شکیبا برا
در این بلا تا جزع نکنیم وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ و بمیران ما را در حالتی
که مسلمان باشیم و ثابت قدم بر آن عجب از حال آن جماعت که بامداد کافر بودند
و چاشتگاه ساحر شدند و در سحر خود اظهار مبالغه کردند و سوگند
میخوردند بعزت فرعون که قطع دست و پای ایشان کرده بر دار کشید
نماز شام به بهشت رسیده بودند مرویست که چون ساحران ایمان آوردند
و منقاد موسی شدند وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ و گفتند
اشراف و اعیان از قوم فرعون و ملازمان او بر وجه انکار که ای فرعون
أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ آیا میگذاری و دست باز میداری موسی و قوم او را
لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را از تو
میگردانند وَيَذَرَكَ و میگذارد ترا موسی یعنی ترک پرستش تو میکنند
وَآلِهَتَكَ و دست باز میدارد از پرستش خدایان تو مرویست که فرعون

و نماز پیشین مؤمن شدند و نماز دیگر شهید شدند [illegible] فرعون

مردمانرا بپرستش خود میفرمود و خود ستارهارا می پرستید و اصح
آنست که آن بر صورت خود بتان ساخته بود هر یکرا از قوم بتی
داده بود که این را بپرستید تا شمارا بمن نزدیک کردانند و از ینجهت می گفت
انا ربکم الاعلی یعنی ما خدایان خورد اند و من خدای همه بزرگم القصه اعیان
تخت گاه فرعون اورا تحریض کردند بر قتل موسی و قوم او و فرعون
چون دانسته بود که بر قتل موسی قادر نیست قال کفت در جواب ایشان
سنقتل ابناءهم زود باشد که ما باز بر سر عمل خود در رفته بکشیم پسران
ایشانرا و نستحیی نساءهم و زنان بگذاریم دختران ایشانرا تا خدمت
ما کنند همچنانکه پیش از این میکردند و انا فوقهم قاهرون و بدرستی
که ما بر زبر ایشان قهر کنندکانیم و غالبانیم و همه ایشان مغلوب و مقهور
ما اند چون اتباع موسی این سخن بشنیدند مضطرب کشتند و به
طریق استعانت روی بموسی آوردند و بعد از مشاهدهٔ اضطراب
ایشان قال موسی لقومه کفت موسی بقوم خود بر وجه تسلیه
استعینوا بالله یاری خواهید از خدای و اصبروا و صبر کنید بر
آنچه با شما کنند ان الارض لله بدرستی که زمین مر خدایراست
یورثها میراث میدهد یعنی آنرا میبخشد بدان عوض من یشاء
من عباده هر کرا میخواهد از بندکان خود والعاقبة و سرانجام
نیکو که ظفر

نیکو که ظفر و نصرتست در دنیا و بهشت نعیم در عقبی للمتقین
مر پرهیزکارانراست و این دو سه روزه دولت که فرعونیانراست
عنقریب زوال پذیر شود بنی اسرائیل بانواع شکایت کرده قالوا
کفتند از روی توجع وایذا یافتن از فرعون اوذینا رنجانیده شدیم
یعنی قبطیان مارا رنجانیدند و ایذا کردند و میکشتند من قبل
ان تاتینا پیش از آنکه بیایی تو بما و من بعد ما جئتنا و ایذا میکنند مارا
پس از آنکه تو آمده بما و همیشه مارا کارهای مشقت میفرمایند و در صدد
قتل تو شده اند قال کفت موسی هیچ غم مخورید و جزع مکنید عسی
ربکم تا شاید که پروردکار شما یعنی طمع میدارم و امید وارم از او
سبحانه ان یهلک عدوکم آنکه هلاک کند دشمن شمارا که فرعون است
و قوم او و در مجمع البیان کفته که عسی در اینجا بمعنی واجبست یعنی
بر خدای واجبست و لازم که دشمن شمارا هلاک کرداند و یستخلفکم
و خلیفه کرداند شمارا یعنی جانشین سازد شمارا بعد از هلاک ایشان
فی الارض در زمین مصر فینظر پس ببیند خدای یعنی علم او تعلق
کیرد بوقت راحت و رحمت و دولت بشما کیف تعملون که
چکونه عمل میکنید و چه عملها بجای آورید از کفر و شر و طاعت
و معصیت تا شمارا فراخور آن جزا دهد پس بیان مقدمات هلاک

دشمنان میکنند کقوله وَلَقَدْ اَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ هرآینه کرفتیم
آل فرعون را بِالسِّنِینَ بقحطی و تنکی و خشک سالی وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ
پند کیرند که این بجهت شآمت کفر و معاصی ایشانست و از آن باز
کردند و انقیاد اوامر الهی نمایند و ایشان لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ از آن
متنبه نشدند فَاِذَا جَاءَتْهُمُ پس چون می آمد بدیشان الْحَسَنَةُ
نیکوی از فراخی نعمت و ارزانی قَالُوا لَنَا هٰذِهِ میکفتند برای ماست
این نیکوی و ما مستحق آنیم وَاِنْ تُصِبْهُمْ و اکر رسید بدیشان سَیِّئَةٌ
بدی چون قحط و بلا یَطَّیَّرُوا فال بد میکرفتند بِمُوسٰی وَمَنْ مَعَهُ
بموسی و آنانکه باوی بودند از مومنان و میکفتند این رنج و محنت
بشآمت ایشانست که بما میرسد پس حق تعالی کفتار ایشانرا بر ایشان
رد کرد و فرمود اَلَا آکاه باشید که آنچه بموسی حواله کرده شده است
و کفته اند که از شآمت وی است چنان نیست بلکه اِنَّمَا طَائِرُهُمْ
جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان عِنْدَ اللّٰهِ نزد خداست
و آن اعمال بد ایشانست که کرام الکاتبین نوشته است و بحضرت او
عرض کرده و شآمت آن عملها بدیشان رسید و نه بسبب موسی
وَلٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ لَا یَعْلَمُوْنَ و لکین بیشتران مردمان نمیدانستند
آنچه بدیشان می رسد از مکاره و اهوال در دنیا و آخرت بواسطه
شآمت ایشانست

شآمت ایشانست وَقَالُوا مَهْمَا و کفتند فرعونیان که ای موسی
بازایست از آنچه میکوی و دعوی میکنی تَاْتِنَا بِهٖ هرکاه بیاری یعنی
هرآنچیزی که آوری بما مِنْ آیَةٍ از نشانه که زعم تو آنست که معجزه
تست مثل قحط و مرض و امثال آن لِتَسْحَرَنَا بِهَا تا سحر کنی ما را بآن
فَمَا نَحْنُ لَکَ بِمُؤْمِنِینَ پس نیستیم مر ترا کروندکان و باور کنندکان
چون قبطیان عناد و انکار را بسر حد اطناب کشیدند فَاَرْسَلْنَا
عَلَیْهِمُ الطُّوفَانَ پس فرستادیم برایشان طوفان را و طوفان هر
چیزیست که طوف کند بر مواضع و اماکن و همه آنرا فرا کیرد چون
باران و سیل کویند مراد بآن آب بلاست و یا موتان که مرک مواشی است
و یا طواعین وَالْجَرَادَ و فرستادیم برایشان ملخ پرنده را
وَالْقُمَّلَ و ملخ پیاده و یا کنه بزرک یا سوس یا بچها ملخ پیش از دو بیدا
بالهای ایشان وَالضَّفَادِعَ و وزغ که بجامه خوابها ایشان در می
آمدند و بطعامهای ایشان در می افتادند بر سر دی ایشان
در میدویدند و در وقت سخن کردن بدهن ایشان می رفتند
وَالدَّمَ و خون یعنی هر آب که می آشامیدند خون میبود آیَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ
در حالتی که این اشیا آیتها قدرت ما بود مبین و هویدا اکرچه
بر هیچ کس پوشیده نبود که این آیات خداست و بینه بر ایشان

و با ایتهای ما که از هم جدا شده بودند و غیر متصل بیکدیگر بجهت امتحان احوال ایشان چه مدت میان هر دو یکماه بود و امتداد هر ایتی یکهفته بود و با وجود این متنبه نشدند فاستکبروا پس گردنکشی کردند از فرمان برداری وکانوا قوما مجرمین و بودند گروهی گناهکاران و معاندان در کفر که با وجود این ایات ظاهر ایمان نیاوردند و در روایت آمده که چون ساحران ایمان آوردند فرعون و اتباع آن مغلوب بازگشتند و بر کفر و معصیت خود را اصرار کردند حق تعالی ایشانرا بقحط و نقصان میوه و غلا امتحان کرد متنبه نشدند حضرت موسی دعا کرد که باری خدایا ایاتی دیگر بدیشان نمای ازین صعب تر باشد که بآن اصلاح نفس خود کنند و بدان پند گیرند حق تعالی طوفان را بدیشان فرستاد بر وجه که هفت شبانه روز باران بر ایشان بارانید و بظلمت ابرهای متراکم درماندند و آب بخانهای قبطیان درآمد مردان و زنان برپای ایستادند و کودکانرا بر بلندیها نشاندند و هر قبطیان قبطی که در خانه نشسته بود غرق شد و همه طعام و لباس و اساس خانهٔ ایشان را ضایع کردی و ا جایهای ایشان فرو آمد و کشت و زرع ایشان تباه شد و با وجود این درخانهای بنی اسرائیل و منازل ایشان که متصل بود بخانهای

قبطیان

قبطیان قطرهٔ آب بدان خانها در نیامد پس همه قبطیان نزد موسی آمده بشرط وعدهٔ ایمان از موسی استدعای دفع آن کردند حضرت موسی دعا کرد تا طوفان دفع شد و ایشان بوعده وفا نکردند و بر کفر خود اصرار نمودند حق تعالی ملخ بر ایشان فرستاد تا آنکه جمله گیاه و زرع و فواکه و اشجار ایشانرا بخوردند پس از صحراها بخانهای ایشان درآمدند و آنچه در خانهای ایشان بود همه را خوردند اما بخانهای بنی اسرائیل هیچ داخل نشدند و ضرری بدیشان نرسانیدند دیگرباره فرعون و قوم او بناه بحضرت موسی آوردند و بسوگندهای عظیم عهد کردند که بعد از رفع این ایمان آرند موسی علیه السلام دعا کرد بلا منکشف شد ایشان چون دیدند که جزوی از مزروعات ایشان مانده گفتند این محصول ما را بس است مصلحت آنست که باین قناعت کرده دین خود را از دست ندهیم پس عهد خود را شکسته در کفر راسخ شدند حق تعالی قمل را بر ایشان فرستاد و در جامها و اندامها و طعامها و شرابهای ایشان می افتادند و در بقیهٔ غلهٔ ایشان افتادند و همه را بخوردند ایشان [illegible] پناه بموسی آوردند بوعده ایمان موسی ع دعا کرد در حال دفع آن بلا شد ایشان گفتند که بر ما محقق شده که در فن سحر ماهری دیگرباره لشکر وزغ بر ایشان تاخته همه خانها و سراهای ایشانرا منزل کرده و مواضع ایشان

ازآن پر شده و همه کوزه‌ها و ابریقها و دیگ و خوردنی‌ها و سفره و جامها
ایشان پر از وزغ شد و چون خوابیدندی در پهلو و پشت ایشان
دویدندی و در وقت سخن کردن بر دهن ایشان میرفتند باز
التجا بموسی کرده تضرع و زاری آغاز کردند بشرط ایمان حضرت
موسی دعا کرد دفع آن بلا شد چون یکماه از این بگذشت ایمان نیاوردند
حق تعالی آب نیل را بر ایشان خون گردانید همین که سبطی میخوردند یعنی
بنی اسرائیل آب پاکیزه بود چون قبطی میخوردند خوناب میشد و اگر
از یک طرف خوردندی بر آن طرف که سبطی خوردی آب صاف بودی و بر آن
طرف که قبطی خوردی خون بودی پس از تشنگی بهلاکت افتادند پس
پوست درختهاء تر را آوردندی تا بمکند چون آن را مکیدندی در
دهن ایشان خون شدی و هفت شبانه روز بدین منوال بود تا آخر
بتضرع و زاری پیش موسی آمدند بعهدها و میثاق تمام و سوگند مغلظ
بموسی گفتند که البته این نوبت ایمان آوریم چون موسی دعا کرد این
بلا از ایشان رفع شد باز بشرط خود وفا نکردندی کما قال الله تعالی
ولما وقع و هر گاه واقع شد و فرود آمد علیهم الرجز بر ایشان
عذابی از این انواع مذکوره قالوا گفتند از روی تضرع یا موسی ادع
لنا ای موسی بخوان برای ما ربک آفریدگار خود را بما عهد عندک
به آنچه عهد

به آنچه عهد کرده است نزد تو هر گاه که او را بخوانی اجابت کند
و بر این عهد که هرآینه قوم قبول کنند که ایمان آرند عذاب از ایشان
بردارند پس او را بخوان از برای دفع این بلیه لئن کشفت بخدای
که اگر باز بری و زایل گردانی عنا الرجز از ما این عذاب را لنؤمنن
لک هرآینه ایمان آریم و تصدیق کنیم مر نبوت ترا و لنرسلن
معک بنی اسرائیل و هرآینه بفرستیم با تو بنی اسرائیل را و هر جا که خواهی ببری
فلما کشفنا پس آن وقت که ما ببردیم بدعای موسی و رفع کردیم
عنهم الرجز از ایشان آن عذاب را و ناچیز کردیم الی اجل تا مدتی
از زمان که بی شبهه هم بالغوه ایشان رسنده‌اند یعنی تا اجلی که
ایشان را غرق گردانیم اذا هم ینکثون آنگاه که ایشان عهد را بشکستند
مرویست که از آن وقت که حضرت موسی بر ساحران غالب شد مدت
بیست سال با فرعونیان میگوشید و ایشان را دعوت میکرد هیچ احدی
از ایشان ایمان نیاوردند فانتقمنا منهم پس اراده انتقام کشیدن
کردیم از ایشان یعنی خواستیم که ایشان را ببدترین عذابی معذب سازیم
فاغرقناهم پس غرق ساختیم ایشان را فی الیم در قعر دریای قلزم
نزدیک مصر بانهم کذبوا بایاتنا بسبب آنکه ایشان بدروغ پنداشتند
آیتهای قدرت ما را و کانوا عنها و بودند از تامل و تفکر در آن

غافلین بی خبران یعنی غرق کردانیدن ایشان بسبب تکذیب ایشان
بود و در آیات خدای تعالی تفکر نکردند تا آنکه همچون غافلان راسخ
گشتند در آن و اورثنا القوم الذین و بمیراث دادیم مر گروهی را
کانوا یستضعفون که بودند ضعیف و زبون شمردگان بدست فرعونیان
یعنی قوم بنی اسرائیل را که بدست قبطیان درمانده بودند بعد از آنکه فرعون
و اتباع او را غرق ساخته بودیم بمیراث دادیم بایشان مشارق
الارض جانب شرقی را از زمین شام و مغاربها التی بارکنا و نواحی
غربی را از زمین مصر آن زمینی که برکت کرده ایم فیها در آن بارزانی
و بسیاری محصولات یا باقدام پیغمبران عظام علی نبینا و علیهم السلام
و تمت کلمت ربک الحسنی و تمام گشت و گذارده شد بر وعده پروردگار
تو که نیکو بود یعنی مقرون بوفا کردن بوا و علی بنی اسرائیل بر بنی اسرائیل
و آن نصرت او بود بر دشمنان و تمکین ایشان در زمین مصر بود این
تمامیت و وفا کردن وعده بان بما صبروا بسبب آنکه بودند که صبر کردند بر شدائد
و مکاره و دمرنا ما کان و خراب کردیم آنچه را که بود یصنع فرعون
ساخته و راست کرده بود فرعون و قومه و گروه او از کوشکها
و حصارها و منزلهای نیکو و عمارتهای ارجمند و ما کانوا یعرشون
و آنچه بودند که بر افراشته بودند از تاکهای انگور بر چوب وی کشیده بودند
و یا از بناها

و یا از بناهای بسیار بلند چون صرح هامان و جاوزنا ببنی اسرائیل
البحر و گذرانیدیم بنی اسرائیل را از دریا بسلامت فاتوا علی قوم
پس بیامدند و بگذشتند بر گروهی از قبیلهٔ ازعم زمین و ولایت روم
یعکفون علی اصنام لهم که اقامت میکردند بر پرستش بتان که مر ایشان را
بود گویند این آن صورتهای بقر بود قالوا یا موسی اجعل لنا گفتند ای موسی
بساز از برای ما الها الهی خدائی یعنی صورتی بساز که ما آنرا پرستش کنیم
کما لهم آلهة همچنانکه ایشان را خدایان هست که می پرستند آنرا قال
انکم گفت موسی بدرستی که شما هستید قوم تجهلون گروهی که جهل
میورزید در اینکه توقع کرده اید که این گروه که غیر خدا یرا می پرستید
جایز باشد پرستیدن ان هؤلاء بدرستی که این گروه بت پرستان
متبر هلاک کشدند ما هم فیه آنچه ایشان در آنند یعنی عنقریب است
که حق تعالی دین و آیین ایشان را درهم خواهد شکست و بتان ایشان را
در دست ما پاره پاره خواهد ساخت و باطل و زایل و نابود خواهد ساخت
ما کانوا یعملون آنچه هستند که ایشان میکنند از عبادت بتان
قال اغیر الله گفت موسی که آیا جز از خدای را ابغیکم الها طلب
کنیم برای شما معبودی دیگر و هو فضلکم و حال آنکه او سبحانه
تفضیل داد شما را علی العالمین بر عالمیان زمان شما و بانواع نعمت

تخصیص فرمود چون دو پیغمبر را بر شما مبعوث ساخت که من و
برادرم هرون باشیم و خلاصی دادن شما را از اذیت فرعون و قوم
او و مال و دیار ایشان را بتصرف شما دادن و غیر آن چنانکه میفرماید
وَإِذْ أَنجَيْنَاكُمْ و یاد کنید که چون رهانیدیم شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ
از اتباع فرعون يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ می چشانیدند شما را
سختی عذاب يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ میکشتند پسران شما را بجهت قطع
نسل وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ و زنده میگذاشتند زنان شما را بجهت
خدمتکاری و بندگی خود وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ و در این رهانیدن شما را
نعمتی بود یا در آن عذاب شما را محنتی مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ از نزد پروردگار
شما نعمتی بزرگ یا محنتی بسیار سخت آورده اند که موسی علیه السلام از
خدای درخواست که کتاب توریة را بفرستد حکم الهی شد که سی روز
روزه بدارد روز سیم بطور رفت و چون بوی دهن او بجهت روزه
متغیر شده بود کراهیت داشت از آنکه با خدای تعالی مناجات کند پس
برای دفع آن رایحه مسواک بکار برد و بدندان مالید تا آن رایحه زایل شد
ملائکه گفتند ما از تو بوی خوش میشنیدیم آنرا بمسواک زایل کردی
پس حق تعالی فرمود تا ده روز دیگر روزه بدارد تا آن رایحه عود کند واو
سبحانه از آن خبر میدهد وَوَاعَدْنَا مُوسَى او وعده دادیم موسی را
برای دادن

برای دادن کتاب ثَلَاثِينَ لَيْلَةً سی شبانه روز از ذو القعده و چون
مدار حساب عرب بر دیدن ماه هست و آن در شب دیده میشود از این
جهت تاریخ را بشب مقید ساخت وَأَتْمَمْنَاهَا و ما تمام کردیم سی روز را
بِعَشْرٍ بده روز دیگر از ماه ذو الحجه فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ پس تمام شد
وقتی که پروردگار موسی مقرر کرده بود أَرْبَعِينَ لَيْلَةً در حالتی
که رسنده بود بچهل شبانه روز وَقَالَ مُوسَى او گفت در وقت رفتن
بمیقات لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي مر برادر خود هرون را که من بطلب
کتاب بجانب طور سینا میروم خلیفه باش مرا فِي قَوْمِي در میان قوم
من یعنی در میان ایشان خلیفه من باش وَأَصْلِحْ و بصلاح آر هر کاری
که شایسته صلاح باشد از امور یا همیشه صلاح آرنده ایشان باش که
وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ و پیروی مکن راه تباه کاران را یعنی
پیرو مباش کسانی را که ترا بطریق فساد خوانند وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى
و آن هنگام که آمد موسی با هفتاد کس از برگزیدگان قوم خود لِمِيقَاتِنَا
بوقتی که مقرر کرده بودیم وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ و گفت با پروردگار او یعنی بشنوانید
او سبحانه کلام خود را بموسی از درخت گوینده در این موضع سخن را
از بر میشنید و در تبیان آورده که چون حق تعالی خواست که موسی
سخن گوید بفرمود تا هفتاد فرسخ گرد اگرد طور را ظلمت گرفت

وچون موسی قدم درآن ظلمت نهاد دو فرشته که برآدم موکلند
از او درگردیدند وآسمانرا بنظر او درآوردند وملائکه درهوا
ایستادند وعرش عظیم براو ظاهر گشت پس حق تعالی با وی سخن گفت
ودر ینابیع آورده که بیست وچهار هزار کلمه بموسی شنوانید
وبروایتی هفتصد هزار کلمه واصح نود وچهار هزار کلمه ودر کشاف
آورده که حق تعالی با موسی چهل شبانه روز سخن گفت وچون موسی
از مناجات فارغ شد آن هفتاد کس از خیام قوم که همراه موسی بودند
در بیرون حجاب ایستاده بودند گفتند ای موسی ما چیزی می شنیدیم
اما نمیدانیم که کلام خدا بود یا کلام مخلوق ما بآن نگرویم وتصدیق
نکنیم تا آنکه بچشم سر او را ببینیم هرچند موسی گفت که ای قوم این
استدعای شما محض کفر است زیرا که دیدن او سبحانه از محالات است
قبول نکردند میگفتند آخر تو سؤال رؤیت کن تا چه جواب آید پس
موسی بزبان قوم خود قَالَ رَبِّ أَرِنِي گفت ای پروردگار من بنمای بما
ذات خود را أَنْظُرْ إِلَيْكَ تا نظر کنیم بسوی تو قَالَ لَنْ تَرَانِي حق تعالی گفت
در جواب او که هرگز نتوانی مرا دیدن وَلَكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ ولکن
نظر کن بکوه زبیر که بلند ترین کوههاست فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ پس
اگر آن کوه قرار گیرد وثابت بماند در جای خود هنگام فرو آمدن
نور من درآن

نور من درآن فَسَوْفَ تَرَانِي پس زود باشد که ببینی تو نیز مرا واگر
کوه را قوت آن نباشد تو نیز قوت قدرت دیدن من نداشته باشی
فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ پس آنهنگام که تجلی کرد پروردگار او یعنی ظاهر
گردانید نور خود را یا از نور عرش که مقدار سوفار سوزنی تجلی
شد لِلْجَبَلِ مر کوه را در عین المعانی آورده از سهل ساعدی
نقل میکنند که حق تعالی نور خود را از پس هفتاد هزار حجاب
بمقدار درهمی ظاهر کرد در آن ساعت هر دیوانه که در روی زمین
بود بهوش آمد وهر بیماری که بر بالین مرض داشت شفا یافت
وعرصه زمین سر سبزی پذیرفت وآبهای شور شیرین شد
وبتان بروی در افتادند وآتشکده مجوس فرو مرد بسبب تجلی
آن نور جَعَلَهُ گردانید حق تعالی آن کوه را دَكًّا ریزه ریزه در تبیان
آورده که کوه بدان عظمت پاره پاره شد وشش کوه دیگر از او جدا شد
از آنجمله سه کوه که یکی احد است و ورقان ورضوی در مدینه افتاد
وسه کوه دیگر که ثور وثبیر وحرا است بمکه افتاد وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا
ویفتاد موسی بیهوش شده از هول آنچه مشاهده کرده آن پاره پاره
شدن کوه ودر بیهوشی از پنجشنبه روز عرفه بود تا شام روز جمعه
وآن هفتاد کس همه هلاک شدند فَلَمَّا أَفَاقَ پس چون بهوش آمد

قال سبحانك گفت تنزیه میکنم ترا از هرچه نه لایق حضرت تست
پاک میدانم ترا از آنچه بچشم سر دیده شوی تبت الیک بازگشتیم
بسوی تو از جرءت اقدام نمودن بر سؤال رؤیت بدون اذن تو
وانا اول المؤمنین ومن اول از گرویدگانم بعظمت وجلال تو
بر آنکه هیچ احدی ترا نمیتواند دید ودر تبیان آورده که چون نور
الهی تجلی کرد آن کوه ریگ روان شد که تا روز قیامت در زمین میرود
که هرگز ریگ در یک موضع قرار ندارد از وهب منبه روایتست که چون موسی
علیه السلام سؤال رؤیت کرد حق تعالی ابری فرستاد با رعد و برق
وصاعقه تا بگرد آن کوه درآمد و فرشتگان آسمان را فرمود که
بروید و با موسی اعتراض کنید تا این جرءت چرا کردی و فرشتگان
روی بموسی نهادند تا آنکه چهار فرسنگ در چهار فرسنگ از اطراف
وجوانب آنکوه را فرو گرفتند اول فرشتگان آسمان دنیا بر صورت
گاوان بر موسی ظاهر شدند وزبان به تسبیح وتهلیل برداشتند
بآوازهای چون رعد سخت با هیبت بعد از آن فرشتگان آسمان
دوم نازل شدند بر صورت شیران بآواز مهیب تسبیح وتهلیل
میگفتند موسی از این صورتها بترسید واعضای او لرزه گرفت
وهر سر موئی که در اعضای موسی بود از ترس وهول راست شد
گفت باری خدایا

گفت باری خدایا از گفته خود پشیمان شدم بکرم عظیم خود مرا
از این احوال نجات ارزانی فرمای و پیشوای آن فرشتگان گفت ای
موسی زود جزع وفزع کردی صبر کن تا زیاده از این بینی هرکس
که آن خواهد که تو خواستی از این صابرترش باید بود پس فرشتگان
آسمان سیم فرود آمدند بر صورت کرکسان و آواز تسبیح وتهلیل بلند کردند اندند
چنانکه نزدیک بود که کوهها از هیبت فرو ریزند و متفرق شوند و شعله
آتش از دهن ایشان بیرون میجست پس فرشتگان آسمان چهارم
فرود آمدند و صورت ایشان بصورت هیچ حیوانی مشابه نبود با خلقت
غریب وعجیب و برنگ آتش بودند و آواز تسبیح وتهلیل ایشان زیاده
از فرشتگان آسمان سیم بود بعد از آن فرشتگان آسمان پنجم نازل
شدند بر هیئاتی که موسی نتوانست که بر ایشان نگاه کند لرزه عظیم
بر اعضای وی افتاد پس آغاز گریستن کرد پیشوای آن فرشتگان
گفت ای موسی برجای خود باش تا چیزها بینی که طاقت آن نیاری پس
فرشتگان آسمان ششم فرود آمدند و در دست هر یکی درختی از آتش
بود همه بآواز عظیم و صورت مهیب تسبیح وتهلیل میکردند و
تسبیح ایشان این بود که سبوح قدوس رب العزة لایموت:
موسی بیطاقت شد گفت بار خدایا پسر عمران را دریاب که مشرف

بموت شده خداوندا اگر از اینجا روم بسوزم واگر باشم بمیرم پیشوای
فرشتگان ششم پیش آمد وگفت ای موسی بیصبری مکن که از این عجیب
تر خواهی دید پس حق تعالی فرشتگان آسمان هفتم را امر کرد که حجاب
بردارید وا نگذارید نور عرش من بموسی باز نمایید پس ایشان حجاب
برداشتند آنچنانکه اراده حق تعالی بود واندکی از نور عرش بموسی نمودند
چون آن نور بر کوه تافت پاره پاره وریزه ریزه گشت واز عظمت وهیبت
آن هر سنگ و درخت که پیرامن آن کوه بود چون گرد وغبار شده
حضرت موسی بیفتاد وبیهوش شد چنانکه گویا روح از تن او مفارقت
کرد و فرشتگان آواز تسبیح وتهلیل برداشتند وحق تعالی آن سنگ که
موسی بر آن خفته بود برداشت وبلند کردانید تا موسی از آن صاعقه‌ها
سوخته نشود پس از آن آتشی عظیم از آسمان فرود آمد وآن هفتاد کس را
بسوخت که سوال رؤیت کرده بودند از موسی و چون لطف و کرم الهی شامل
حال موسی شد وبیهوش باز آمد وبرای ترک اولی ذنب توبه وانابت کرد و
گفت فما اعظمك واعظم ملائكتك چه بزرگواری تو وبزرگوارانند
فرشتگان تو رب الارباب ومالك الملوك لا يعدلك شيء رب
تبت اليك ولك الحمد لا شريك لك رب العالمين واز جمله عجایب
وغرایب اینست که موسی پس امتحان نبرد جای ایمان واز زبان قوم
نادان ناز

نادان ناز قبل خود این سوال کرد جواب لن ترانی شنید واز جمله
ملائکه اورا عتاب کردند وبجهت مشاهده امور عجیبه که مذکور شده
بیهوش بیفتاد وقوم او که استدعای رؤیت کردند از موسی بصاعقه
هلاک شدند وکوه به آن عظمت بنور تجلی چون ریگ روان شد پس
چگونه تجویز دیدار حقیقی او توان نمود همچنانکه مذهب مخالفین است
القصه چون موسی بهوش آمد حق تعالی جهت تسلیه او وتدارک اندوه
ورنجی که در طلب رؤیت باو رسیده بود قال یا موسی گفت ای موسی
از این مهر اندوهناک مباش انی اصطفیتك بدرستی که من ترا
برگزیدم على الناس بر بنی اسرائیل یا بر جمیع آدمیان که در زمان تواند
برسالاتی بپیغامهای من که بخلق رسانی وبکلامی ودیگر ترا
برگزیدم بسخن گفتن با تو بواسطه سفیر وحی فخذ ما آتیتك
پس فرا گیر آنچه عطا کردم بتو از امر ونهی که در توریت است وبدان
عمل کن وکن من الشاکرین وباش از جمله شکر کنندگان بر
نعمت وکتبنا له فی الالواح وبنوشتیم بقلم قدرت خود برای موسی
در لوحهای که دوازده گز بود طول هر لوحی ولوحها از یاقوت سرخ
بود یا از سنگی سخت که ارقام در وی کرده بودند چون نقش نگین
ودر او مکتوب بود من کل شیء از هر چیزی که در باب دین محتاج

باشند از احکام حلال و حرام و وعد و وعید و آن مَوْعِظَةً در حالتی
که پندی بودی و تَفْصِيلًا و بیان کردنی لِكُلِّ شَيْءٍ برای هر چیزی
از اوامر و نواهی و ذکر جنت و نار و عبرتها و خبرها فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ
پس فرا گیر این الواح را بجد تمام و بعزم درست وَأْمُرْ قَوْمَكَ و بفرما
گروه خود را تا بصدق و عزیمت تمام يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا تا فرا گیرند
به نیکوترین آنچه در الواحست چون استعمال صبر و عفو در مقام
انتقام و قصاص بر طریقهٔ ندب یا مراد به اختیارات افضل و احبّ است
در امور واجبهٔ مخیّره و یا مراد جمعیت میان فرایض و نوافل بعد
از آن بر سبیل تهدید و وعید فرمود سَأُرِيكُمْ زود باشد که بنمایم شما
ای بنی اسرائیل دَارَ الْفَاسِقِينَ سرای فاسقان یعنی آرامگاه ایشان
که سرای فرعونیانست و فرعون در مصر و منازل و مساکن ایشان
که از خداوند عالی ماند زیر و زبر گردید پس باید که شما از آن بر حذر باشید
و عبرت گیرید و عصیان مورزید تا به آن نوع جایگاه مسازید تا
بعذاب و بلا مبتلا نشوید و یا مراد سرای آخرتست که جهنم است
سَأَصْرِفُ زود باشد که برو جه خذلان و فرو گذاشت بگردانم
عَنْ آيَاتِيَ از آیتهای قدرت خود که بازدارم از آن الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ
آنانکه تکبر میکنند فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ در زمین بغیر استحقاق
یعنی آیاتی

یعنی آیاتی که بسبب آن باطلاع طالبان راه حق مهتدی میشوند
آنرا از اهل عناد و استکبار بازدارم از روی تخلیه و ایشان را بر
حالت خودشان باز گذارم و آن نظر لطف و توفیق که با مؤمنان
دارم از ایشان باز گیرم چه علم من تعلق گرفته به اینکه ایشان
از غایت عنادی که دارند تفکر در آیات من نکنند تا راه یابند و بجهت
این آیات هادیه را از ایشان منع کنم وَإِنْ يَرَوْا و اگر بینند این
سرکشان معاند كُلَّ آيَةٍ هر نشانهٔ که دلالت بر وحدانیت من و صدق
انبیاء من کند لَا يُؤْمِنُوا بِهَا نگروند بدان بجهت فرط عناد
و تکبر وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ و اگر بینند راه راست و طریق هدایت
که معجزات دالّ است بر طریق حق لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا فرا
نگیرند آنرا راه حق یعنی در آن سلوک نکنند و پیروی ننمایند و به نظر
تأمل در آن ننگرند وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ و اگر بینند راه گمراهی
و کجی را از رای باطل خود و شبهات مبطلات يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا فرا گیرند
آنرا راه خود و پیروی کنند ذَٰلِكَ آن تتبع سبیل رشد و پیروی
راه باطل بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بسبب آنست که ایشان تکذیب کردند
بِآيَاتِنَا آیتهای ما را از معجزات و کتب منزله وَكَانُوا عَنْهَا و
بودند از آن یعنی از نظر کردن بدیدهٔ اعتبار و تدبر غَافِلِينَ

بی‌خبران مراد از غفلت اعراض و عناد است نه غفلت جهل
یعنی میدانستند اما از عناد اعتراف آن نمی کردند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآنست یا مطلق دلایل هدی
وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و بدروغ شمردند رسیدن بسرای آخرت را و مشا
ثواب و عقاب را حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل و تباه گشت عملهای
که در این جهان کردند یعنی در آخرت بآن منتفع نگردند چه آن
اعمال را بر نهی کرده باشد که بر آن مستحق ثواب نشوند هَلْ يُجْزَوْنَ
آیا جزا داده نشوند إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مگر جزای آنچه بودند
که در دنیا میکردند بعد از آن عود کلام بقصهٔ بنی اسرائیل کرد بآنچه
احداث آن کردند نزد خروج حضرت موسی بمیقات و فرمود وَاتَّخَذَ
قَوْمُ مُوسَى و فرا گرفتند قوم موسی یعنی گروه او مِنْ بَعْدِهِ از پس
موسی بکوه طور مِنْ حُلِيِّهِمْ از پیرایه‌ها ایشان
از زیورها که از قبطیان بعاریت گرفته بودند و در تصرف ایشان بود
عِجْلًا جَسَدًا گوساله که محض بدن بود بیجانی بی آنکه روح داشته باشد
یعنی جسدی بی‌آنکه از طلا ساخته بودند از وهب نقلست که گوشت
و خون در او پیدا شد لَهُ خُوَارٌ مر او را آوازی بود چون آواز گاو
و در سورهٔ البقره مذکور شد که بنی اسرائیل شبی که از مصر بیرون
می آمدند

می آمدند بجهت آنکه فرعونیان را از حال ایشان خبر نباشد
بهانه انگیختند که عروسیها داریم و بدان مشغولیم و هر یک از
دوستان که در میان فرعونیان داشتند پیرایهٔ بعاریه گرفتند
و بعد از گذشتن از دریا و غرق شدن فرعونیان آن حلیها در
نزد ایشان مانده بود و سامری همه آن حلیها را از ایشان بگرفت
و او در صنعت زرگری کامل بود گوساله از آن حلیها بساخت
و قدری خاک که از زیر قدم اسب جبرئیل در وقت غرق شدن
فرعونیان برداشته بود بقالب آن گوساله انداخت فی الحال آواز
گوساله از او صادر شد بنی اسرائیل که آواز او شنیدند اکثر ایشان
بسجده افتادند و تفصیل این حکایت در سورهٔ طه مذ کور
شد اینجا سرزنش ایشان میکند و میفرماید أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند
و ندانستید أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ آنکه آن گوساله که محض جسد است
و سخن نمیکند از خیر و شر بلکه محض جماد است و نفع و ضرر
از او مسلوبست وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا و راه نمی‌نماید ایشان را به
صواب تا گمان آن شود که خالق اجسام تواند بود اتَّخَذُوهُ
فرا گرفتند آنرا بخدای وَكَانُوا ظَالِمِينَ و حال آنکه بودند ستمکار
بر خود که غیر خدا را عبادت کردند وَلَمَّا سُقِطَ و آنهنگام

کہ افکنده شد فی ایدیهم در دستهای ایشان این کنایتست از
شدت ندامت و حسرت ایشان چه کسی که حسرت و ندامت
میخورد برامری از غایت غم و غصه دست را در دهن خود افکنده
میکند پس معنی آنست که چون دستهای ایشان بدهن واقع
شده آنرا بدندان میکزند از غایت پشیمانی از پرستیدن کوساله
وراوا انهم قد ضلوا دیدند یعنی دانستند که ایشان کمراه شده اند
بجهت پرستش کوساله قالوا کفتند از روی حسرت لئن لم یرحمنا
هر آینه کر رحمت نکنی بر ما ربنا پروردکار ما قبول نکند توبه ما
ویغفر لنا و نیامرزد خطیات ما لنکونن من الخاسرین
هر آینه باشیم آنهنکام از زیانکاران و هلاک شدکان بهلاک
ابدی ولما رجع موسی الی قومه و آنهنکام که بازکشت موسی از
کوه طور بسوی کروه خود غضبان درحالتی که بغایت خشمناک
بود اسفا اندوهکین بسیار دغمکین و جزع کننده بود مرویست
که حق تعالی ویرا اعلام کرد که قوم تو کوساله پرست شده اند وی
خشمناک اندوه تمام بمیان قوم خود بازکشت از غایت غضب و تاسف
قال کفت مر پرستندکان کوساله را بئسما خلفتمونی بد
نیابتی کردید مرا من بعدی از پس مفارقت من که بپرستش
کوساله مشغول

کوساله مشغول شدید اعجلتم آیا تعجیل کردید و پیشی کرفتید
بعبادت کوساله امر ربکم بر فرمان پروردکار خود صبر
نکردید تا من بیایم و حکم خدا را بشما رسانم مرویست که چون
موسی را روزی از موعد کذشت نیامد و سامری کفت موسی
متوفی شد خدای از برای خود نصب کنید تا پرستش آن کنید
ایشان سخن او را شنیدند پس او فرصت یافته کوساله بیاراست
و ایشانرا بآن ترغیب کرد ایشان بسجده او مشغول شدند و چون
موسی بازکشت زبان عتاب دراز کرده والقی الالواح و از غایت
غضب افکند الواح توریه را بعد از انداختن شش سبع از آنچه در او
نوشته بود در آسمان بردند و در آن تفاصیل اشیا بود و یک سبع
که در او امر و نواهی بود بماند واخذ براس اخیه و بکرفت سر برادر
خود را یجره الیه میکشید آنرا بجانب خود موسی اکرچه میدانست
که از هرون تقصیری واقع نشده در این باب اما سر او را موسی
کرفته بپیش خود کشید تا بر ایشان ظاهر شود که امر عجیبی از ایشان
ظاهر شده که موسی باین مرتبه در غضب رفته و بدانند که چون برادر
خود که کناهی ندارد چنین کند پس ایشان در چه مقام باشند غرض
که این اعتقاد فاسد خود را محو کنند قال ابن ام کفت ای پسر مادر من

اگرچه ایشان برادر مادری نبودند اما بجهت ازدیاد شفقت
و مرحمت نسبت باو ذکر مادر فرمود تا غضب او تسکین یابد و بعد
گفت هرون ان القوم استضعفونی بدرستی که قوم مرا بیچاره
کردند و ضعیف و تنها یافته زبون دانستند و مرا اینقدر دیگر فتند
وکادوا یقتلوننی و نزدیک بود که مرا بکشند از بسیاری مبالغه من
از منع ایشان بعدم معاونی و ناصری در این باب تا به ایشان
قوت مقاومت داشته باشد منع ایشان نماید فلا تشمت
بی الاعداء پس شادمان مگردان بمن دشمنان را چنان مکن
که ایشان توهم کنند که از من تقصیری واقع شده بجهت این سر مرا
موسی میکشد نزد خود آنرا حمل اهانت و خواری من میکنند
ولا تجعلنی مع القوم الظالمین و مگردان مرا با ستمکاران
همعهد ایشان در اظهار غضب تا ایشان گمان بدی در حق من
نبرند چون هرون موسی را تنبه کرد بر توهم مردمان تهمت بد را
در حق او قال گفت موسی رب اغفر لی ای پروردگار من بیامرز
مرا و لاخی و برادر مرا این دعا بر وجه انقطاع است بخدا
و مزیت تقرب باو تا بسبب آن تحصیل ثواب و رفع درجات خود
و برادر خود کنند بجهت آنکه از او و برادر او فعل قبیح صادر شده
باشد از کبیره

باشد از کبیره و صغیره که محتاج استغفار است چه بدلایل
واضح ثابت شده که انبیا معصوم‌اند منه از جمیع قبایح وادخلنا فی
رحمتک و داخل دار ما را در بخشایش خود در مزیت انعام
و تفضل کن بر ما و انت ارحم الراحمین و تو بهترین بخشنده کانی
چه بخشش‌ها از اثر بخشش تست و بعد از دعا در حق خود و برادر
خود در تهدید گوساله پرستان فرمود ان الذین اتخذوا العجل
بدرستی آنانکه از روی گمراهی فرا گرفتند گوساله را بخدائی که
سینالهم غضب من ربهم زود باشد که برسد ایشان را خشمی از
پروردگار ایشان و آن امر الهی بود برآنکه توبه ایشان آنست که یکدیگر را
بکشند وذلة و دیگر برسد ایشان را خواری فی الحیوة الدنیا در
در زندگانی که جزیه است یا جلا از وطن یعنی ایشان را از خانمان و
خود آواره ساختن وکذلک و هم چنانکه پاداش دادیم گوساله
پرستان را نجزی المفترین جزا میدهیم دروغگویان را و هیچ
دروغی از این عظیم تر نیست که گوساله را خدای خود دانستند
والذین عملوا السیئات و آنانکه کردند بدیها را از کبایر و صغایر
یا شرک آوردند ثم تابوا من بعدها پس باز گشتند بعد از وقوع آن
وآمنوا و گرویدند یعنی تصدیق کردند خدای را بیگانگی و رسول را

بپیغمبری و ثابت قدم شدند بر ایمان خود پس از توبه از گناه
صغایر و کبایر اِنَّ رَبَّکَ مِنْ بَعْدِهَا بدرستی پروردگار تو بعد از
از توبه لَغَفُورٌ رَحِیمٌ هر آینه آمرزنده است گناهان را و مهربان
بر ایشان و بقبول توبه و اگرچه گناه عظیم باشد القصه گوساله
پرستان از کردهٔ خود پشیمان شدند نزد حضرت موسی آمدند
و از او طلب آمرزش کردند خطاب آمد که قبول توبهٔ ایشان آنست
که شمشیر در یکدیگر نهند و یکدیگر را بکشند پس ایشان شمشیر در
یکدیگر نهادند و یکدیگر را ظلمتی و سیاهی پیدا شد تا شفقت و مرحمت
مانع مقاتلهٔ ایشان نشود چون هوا روشن شد هفتاد هزار
مرد کشته شده بود پس موسی را بر ایشان رحم آمد درخواست ایشان
کرد حق تعالی از سر گناهان ایشان درگذشت وَلَمَّا سَکَتَ و چون
خاموش شد یعنی ساکن شد عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ از موسی خشم او
اَخَذَ الْاَلْوَاحَ فرا گرفت بقیهٔ الواح را که افکنده بود وَفِی نُسْخَتِهَا
و در آنچه مکتوب بود در آن هُدًى راه نمودن از گمراهی بطریق
حق وَرَحْمَةٌ و بخشش یعنی ارشاد بصلاح و فعل نیکو لِلَّذِینَ هُمْ
برای کسانی که ایشان لِرَبِّهِمْ یَرْهَبُونَ مر پروردگار خود را و
پرستگاری کنند در ترس یعنی از عذاب خدای بترسند بعد از آن
اخبار میفرماید

اخبار میفرماید از آن هفتاد کس که موسی ایشان را بمیقات برد
وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ و برگزید موسی ایشان را از قوم خود
سَبْعِینَ رَجُلًا لِمِیقَاتِنَا هفتاد مرد را از برای میقات ما
یعنی وقتی را که وعده کرده بودیم و چون بمیقات رسیدند
و سخن حق تعالی شنیدند با موسی گفتند لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّى
نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً یعنی ما سخن ترا باور نمیکنیم و اعتقاد نداریم
که این سخن خداست تا خدای تعالی را معاینه نبینیم حق تعالی
صاعقه فرستاد و آن هفتاد کس را در ساعت بسوخت
علی بن ابراهیم در تفسیر خود از ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم
روایت کرده که در حینی که موسی بطور رفت تا حق تعالی توریت را
باو عطا فرماید هفتاد کس را با خود ببرد و از خیار بنی اسرائیل
چون بمیقات حاضر شدند کلام خدا را شنیدند سؤال رؤیت
کردند صاعقه بایشان رسید همه بمردند بعد از آن حق تعالی
ایشان را زنده گردانید پس حق تعالی اول بیان میقات فرمود
و بعد از آن در اثنای ذکر قصهٔ عجل فرمود و انکار او عود بقیهٔ
قصه کرد فرمود که آن هفتاد کس بجهت آن جرأتی که کردند هلاک
شدند فَلَمَّا اَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس آنهنگام که گرفت آن

هفتاد کس را صاعقه با صوت مهیب که بجهت آن بلرزه در آمدند
و سوخته شدند قال رب گفت موسی ای پروردگار من
لو شئت اهلکتهم اگر میخواستی هلاک میکردی ایشانرا
من قبل از پیشتر یعنی پیش ازین منازل از میان قوم من و ایای
و مرا نیز هلاک میکردی با ایشان در وقت غرق شدن فرعون
و اتباع او پس رحم کردی بر ایشان و اگر این نوبت نیز بر ایشان
رحم کنی از عمیم احسان تو بعید نخواهد بود و چون در حین
وقوع رجفه ایشانرا و خود را مشرف بر فوت دیده فرمود از روی
استعلام حکمت و مصلحت یا بر وجه استعطاف اتهلکنا آیا هلاک
میکنی ما را بما فعل السفهاء منا بسبب آنچه کردند سفیهان و بی خردان
از ما یعنی از جهت بعضی از هفتاد کس که این جرئت نمودند و طلب
رؤیت کردند همه را هلاک میکنی ان هی این رجفه الا فتنتک
مگر امتحان تو مر بندگان را در باب تشدد و تکلیف بر صبر کردن
بر رجفه بسبب رؤیت تا ایشان صبر کنند بر این عقوبت و مر غیر ایشانرا
عبرت باشد از آن و ابن عباس فرموده که مراد بفتنه اینجا عذابست
یعنی هست این رجفه مگر عذاب و عقوبت تو تضل بها تخذیل میکنی
و فرو میگذاری بدین فتنه و بلا من تشاء هر کرا میخواهی از ما
بسبب عناد

بسبب عناد و انکار و تزلزل و اضطراب در ایمان صبر نکنند
بر آن در نیایند و اینجا در وادی خذلان بمانند و آنجا در بادیهٔ
حرمان و تهدی من تشاء و راه مینمایی هر کرا میخواهی از طالبان
راه مستقیم بوسیلهٔ الطاف و توفیق و ثابت بر ایمان و صبر بر امتحان
و یا معنی آنست که هلاک میکنی بآن هر کرا میخواهی و نجات میبخشی
بآن هر کرا اراده میکنی انت ولینا توی یار و متولی کار ما و ملجای
فاغفر لنا پس بیامرز برای ما آنچه راحت بر آن صادر شده از خطیئات
و معاصی و آنچه از ما بظهور رسیده از ترک ندب وارحمنا و ببخش ما را
از خوان احسان بی غایت و کرم بی نهایت خود و انت خیر الغافرین
و تو بهترین آمرزندگانی و درگذرندگان از جرایم بندگان
واکتب لنا و بنویس برای ما یعنی ثبت نما و واجب گردان برای ما
فی هذه الدنیا حسنة در این سرای نیکوئی که از فراخی معیشت
و توفیق طاعت و قبول توبه و سرانجام نیکو یا ثنای جمیل
و فی الآخرة و در آن سرای هم نیکوئی ده ما را که آن مغفرت و جنت
نعیمست و موافقت ابرار انا هدنا الیک بدرستی که ما باز گشتیم
بسوی تو و امتثال بامر تو قال عذابی گفت خدای که عذاب خود را
اصیب میرسانم آنرا من اشاء بهر که میخواهم یعنی کفار و اهل عصیان

ورحمتی وَسِعَتْ ورحمت من وا رسیده است كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیز یعنی
شامل است در دنیا مؤمن و کافر را مکلف و غیر مکلف را آفریدن
و روزی دادن و یا مراد توبه است علی العموم در این رحمت بر همه گشوده است
و همه را باین رحمت دعوت فرموده که و توبوا الی الله جمیعاً و در آخرت
برفع درجات برای جمیع مؤمنین و مؤمنات همچنانکه میفرماید که
فَسَأَكْتُبُهَا پس زود باشد که ثابت سازم این رحمت را لِلَّذِينَ
يَتَّقُونَ برای آنانکه پرهیزند از شرک و معصیت وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ
و بدهند زکوة مفروض را وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ و برای
آنکه ایشان بآیات منزله میگروند عطیه کوفی گوید که رحمت خدای
تعالی بهمه کس والا آنست که از روی وجوب بمؤمنان میرسد که فسأ
کتبها الذین یتقون بر وجه تفصیل بغیر ایشان پس خدای تعالی در دنیا
کافرانرا بطفیل مؤمنان و برکت ایشان روزی میدهد و عذاب
ایشان باز میدارد و همچنانکه کسانی که در تاریکی باشند و بروشنای
غیر براه روند چون آن غیر برود ایشان در تاریکی باشند و بروشنای
بمانند همچو مؤمنان در قیامت در جنت بمقر خود قرار گیرند کافرانی
که در نور روشنی ایشان در راه رفته باشند بی نور بمانند و در ظلمت
بادیهٔ کفر گرفتار شوند و از قتاده مرویست که یهود و نصاری
تمنای این

تمنای این رحمت کرده گفتند ما بآیات ایمان داریم و زکوة مال میدهیم
پس بجای ما نیز ثابت خواهد بود حق تعالی رشته امید ایشانرا منقطع
ساخته آن رحمت را باین امت مختص گردانید و فرمود که متقیان
و مؤمنان که رحمت از برای ایشان میفرستم اَلَّذِينَ آنانند که از روی
صدق يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ پیروی میکنند فرستاده خدا را که
صفت او اینست النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ پیغمبری نانویسنده و ناخواننده است
در این صفت تنبیه است آنکه کمال علم او باوجود این صفت یکی از
معجزات اوست " نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت " بغمزه مسئله
آموز صد مدرس شد " و از ابی جعفر علیه السلام مرویست که امی
یعنی پیغمبری که منسوبست بام القری که مکه است یعنی پیغمبری
که در مکه مبارکه متولد شده اَلَّذِي يَجِدُونَهُ و نیز آنچنان پیغمبری
که می یابند اسم و وصف او را مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ نوشته
شده نزد ایشان در توریة آنجا که میگوید احمد الضحوک القتال
یرکب البعیر و تلبس الشمل تا آخر یعنی پیغمبری که نام او احمد است و خندان
و تبسم کنان باشد و قتال کننده با اهل طغیان و عدوان بر
شتر سواری کند و شمله و سبله اثنی عشر عظماء و آخرها
عظیمه زود باشد که دوازده بزرگ دین از نسل او متولد شوند

وتاخیر زمان او کرده ام برای امت عظیم الشان فی الانجیل و در
انجیل از قول عیسی علیه السلام خبر میدهد که انی ذاهب الی ربی و
سیاتیکم الفارقلیط یعنی عیسی گفت من میروم برحمت پروردگار
خود زود باشد که فارقلیط بیاید بشما و شما را بدین اسلام دعوت
کند یأمرهم بالمعروف وامر فرماید رسول بر مردمان
که پیروی او میکنند به نیکوی که توحید است و توابع آن نماز وامر
وینهیهم عن المنکر و باز میدارد ایشانرا از کار ناشایست
که شرک است ولوازم آن ویحل لهم الطیبات وحلال میکردانند
برای ایشان مطعومات پاکیزه را که اهل جاهلیت بر خود حرام
کرده بودند چون بحیره وسایبه وغیره ویحرم علیهم الخبائث
وحرام میسازد بر ایشان خورشهای پلید را چون مردار و گوشت
خوک ویضع و فرو مینهد و تخفیف میکند عنهم اصرهم
از ایشان بار گران ایشانرا یعنی سبک میکرداند بر امت تکالیف
شاقه را وگویند مراد آنچیزیست که در شریعت موسی بر بنی اسرائیل
الزام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه از آن صادر شده
باشد و قطع آنمقدار جای که نجاست بدانجا رسد و پنجاه رکعت
نماز در شبانه روزی گذاردن و نصف سال روزه داشتن والاغلال
ودیگر سبک

ودیگر سبک میکرداند و بر میدارد از ایشان غلها و بندها التی کانت
علیهم آنچه که بر ایشان بود در زمان موسی مانند تعیین قصاص
در عمد و خطا و قطع اعضای خاطیه وغیر آن از عهود یا مشقت
که حق تعالی در ذمت ایشان لازم کرده بود که بآن وفا کنند مانند
غلها که در گردنها باشد فالذین امنوا به پس آنانکه گرویدند بدین
نبی امی از بنی اسرائیل وغیر ایشان وعزروه و تعظیم کردند اورا
ونصروه ویاری دادند اورا بر دشمنان واتبعوا النور و پیروی کردند
نور را الذی انزل معه فرو فرستاده است با نبوت او مراد قرآن
اولئک آنگروه که ایمان آوردند باو و تعظیم و متابعت او کردند
هم المفلحون ایشانند رستگاران از عذاب و رسیدگان بر رحمت و ثواب
از کعب الاحبار مرویست که در توریة مذکور است که زود باشد که
پیغمبری بشما آید که بشارت دهنده و ترساننده مردمان باشد و نگهبان
اهل ایمان باشد و درشت خوی و بدخلق نباشد و بانگ زننده
و فریاد کننده نباشد در بازارها وجرمها را عفو کند و ما او را به
خود بیاریم تا دین کج را باو راست کردانیم و دلها بسته را باو بگشاییم
و چشمها نابینا را روشن کردانیم و گوشهای کر را باو شنوا سازیم
مولد شریف او در مکه باشد و هجرت او بمدینه و ملک او بشام و امت

او همه اهل حمد و شکر باشند و با وضو باشند و جام از ساق برگیرند
تا پاکیزه بماند و آلوده نکرده نند و ملاحظه آفتاب کنند برای ادای
نماز هر کجا وقت نماز ایشان درآید مشغول نماز شوند و در نماز
صفها چنان برکشند که صف قتال و آواز فرزندان اسمعیل باشد
و آخرین پیغمبران بود و بر دین ابراهیم و عربی زبان بود و ازار
در میان بندد و اطراف خود را غسل و مسح دهد و در چشم او
سرخی باشد و مهر نبوت در میان هر دو کتف مبارک او باشد
و معتدل قامت بود و گلیم پوشد و باندک چیزی قناعت کند و بر
دراز گوش نشیند و در بازار رود و خداوند حرب و غارت باشد
تیغ بر دوش نهد و از هیچ کس باک نداشته باشد و اگر با قوم نوح
بودی غرق نشدندی و اگر با قوم عاد بودی مستأصل نگشتندی
و اگر با ثمود بودی بصیحه هلاک گرفتار نشدندی و اتقی باشد
و در همه احوال با شدت باشد و حامد و شاکر باشد و فرشتگان
مصاحب او باشند و از قوم خود جفا بسیار بیند و در یثرب
مقاتله بسیار میان ایشان واقع شود و در بعضی اوقات بر او
غالب شوند و عاقبت او بر ایشان غالب مطلق شود باشد جمعی بر او
که بهر کشتا بند تر باشد و چون آب که از کوه بپایین آید و بتخاعتن

کارزار و زا

کارزار کنند و امر بمعروف و نهی از منکر کنند و چون حق تعالی بیان
صفت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نمود و اهل کتاب را
اعلام کرد که نعوت در توریت و انجیل مذکور است تا صدق نبوت
او بر ایشان روشن و در عقب آن حضرت را میفرماید که جمیع اهل
عرب و عجم را خطاب کن و در میان ایشان صلای عام در ده
قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگو بایشان که ای مردمان إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ بدرستی
که من فرستاده خدایم إِلَيْكُمْ جَمِيعًا بسوی همه شما نه ببعضی
دون بعضی چنانکه رسل دیگر بودند الَّذِي لَهُ آن خدای که مر او راست
مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها و بید قدرت
اوست تصرف و تدبیر آن لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق
عبادت مگر او يُحْيِي وَيُمِيتُ که زنده میکند و میمیراند فَآمِنُوا
بِاللَّهِ پس ایمان بخدای آرید که صفت او شنیدید وَرَسُولِهِ دیگر
برسول او النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ پیغمبری ناخواننده و نانویسنده الَّذِي يُؤْمِنُ
بِاللَّهِ آن پیغمبری که ایمان دارد بوحدانیت خدای وَكَلِمَاتِهِ
و بسخنان فرستاده یعنی بآنچه نازل شده بر او و بر سایر رسل
از کتب و وحی وَاتَّبِعُوهُ و پیروی کنید این پیغمبر را و فرمان
برداری او نمایید لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ باشد که شما راه راست

وز اهل آن را هیبت و صولت او بر ... باشند که با دشمنان او ... راه بودند بنفس نفیس خود کارزار

یابید باز سر رشتهٔ کلام را بقصهٔ بنی اسرائیل کشیده میفرماید که وَمِنْ
قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ واز قوم موسی گروهی هستند که ایشان يَهْدُونَ بِالْحَقِّ
راه مینمایند خلق را بحق وَبِهِ يَعْدِلُونَ وبحق وراستی عدل میکنند
ودر میان خلق مراد باین امت جماعتی اند از اهل زمان که ثابت
وراسخ بودند بر ایمان وقایم مقام بحق مراد مومنان اهل کتاب اند
چون عبد الله بن سلام واصحاب او واشهر آنست که بعد از وفات
پیغمبری خود یعنی حضرت موسی و فوت خلیفهٔ او یوشع هرج
ومرج در میان بنی اسرائیل پیدا شد وبکفر و قتل انبیا وبانواع معاصی
اشتغال نمودند گروهی از ایشان بنیاز تمام از حضرت ملک علام
درخواستند تا میان ایشان وسایر قوم جدایی افکند حق تعالی
راهی در زمین گشاده گردانید وایشان در آن راه در مدت
یکسال ونیم بماوراء النهر چین رسیدند وآنجا منازل ساخته ساکن
شدند پیغمبر صلی الله علیه وآله در شب معراج ایشان را دید
وسورهٔ از قرآن بر ایشان خواند بوی ایمان آوردند واولاد وذریت
ایشان در آنجا مسلمانانند وبقبای ما نماز میگذارند وزکوة
مال میدهند ونماز جمعه بپای میدارند وغیر از این هیچ تکلیفی بایشان
نرسیده واین آیه در صفت ایشانست واز حضرت امام محمد باقر علیه
السلام مرویست

السلام مرویست که این قوم در پس زمین چین اند ومیان ایشان و
اهل وادیست از ریگ تا دعوت پیغمبر ما بدیشان رسیده تغیر آن نکرده اند
وهیچکدام را نزد صاحب خود مالی نیست بجهت غنای ایشان بنوعی
در شب باران بر ایشان ریزان میشود ودر روز آفتاب بر زمینهای ایشان
میتابد وزراعت ایشان بنوعی نمو میکند محصول میدهد که در هیچ
بقعهٔ از زمین دنیا چنان نمیشود ومرویست که ذو القرنین ایشانرا
دیده بود وبعد از آن حق تعالی از قوم اخبار موسی اخبار میفرماید که
وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ ومتفرق گردانیدیم ایشانرا که دوازده
قبیله بودند أَسْبَاطًا بعدد سبطی وسبط ولد ولد را گویند وانجا مراد
فرزندان یعقوب اند أُمَمًا گروه گروه از اسباط یعنی بنی اسرائیل را
گردانیدیم امت متعدده هر سبطی امتی وتخصیص ایشان باین
عدد جهت آنست که هر سبطی از نسل فرزندی بود از فرزندان یعقوب
که دوازده بودند وتفریق ایشان جهت آنست تا فاضل از مفضول
متمیز شوند وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ ووحی کردیم بسوی موسی إِذِ اسْتَسْقَاهُ
وقتی که آب خواستند ازو قَوْمُهُ گروه او در بیابان تیه أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ
الْحَجَرَ آنکه بزن عصای خود را بر آن سنگ که چون بتیه در می آمد با تو
سخن گفت که مرا بردار که ترا بمن احتیاج خواهد شد وحالا

در توبره نشست مرویست که چون بنی اسرائیل در تیه سرگردان
شد و راه بیرون شدن از آن نتوانستند از حرارت آفتاب متاذی
شد تشنگی برایشان غلبه کرد از موسی علیه السلام طلب آب کردند حق
بموسی علیه السلام وحی کرد که عصا بر سنگ زن موسی آن سنگ را از توبره
بیرون آورد و عصا بر وزد فَانْبَجَسَتْ پس شکافته شد و کشوده
گشت مِنْهُ از آن سنگ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمهٔ آب بعدد
اسباط قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانستند كُلُّ أُنَاسٍ هر آدمیان از هر سبطی
مَشْرَبَهُمْ آبشخور خود را بمشربگاه دیگر نرفتندی وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ
الْغَمَامَ و سایبان ساختیم برایشان ابر را تا از حرارت آفتاب متاذی
نشوند وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ و فرو فرستادیم برایشان من را که مانند
ترنجبین بود در صورت و طعم وَالسَّلْوَى و مرغی بمشابهٔ مرغ سماوی
و تفصیل این در سورة البقره مذکور شده و گفتیم به ایشان كُلُوا بخورید
بروجه اباحت مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزه ها آنچیزی که بمحض
عنایت روزی دادیم شما را و از آن ذخیره منهید ایشان خلاف آن
کرده بعضی از آن من و سلوی را ذخیره نهادند وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند
بر ما در آن ذخیره نهادن و غیر آن از معاصی وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ و لیکن بودند که از نافرمانی که بر نفسهای خود ستم میکردند
و آخر بجزا

و آخر بجزا و سزای خود رسیدند وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ و یاد کن ای
محمد که چون گفته شد مر بنی اسرائیل را بعد از محاربهٔ جباران و ظفر
برایشان اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ که ساکن شوید در این ده که از برای
بیت المقدس است و آن ده را اریحا نام بود یا ایلیا وَكُلُوا مِنْهَا و
بخورید از طعامها لذیذ و میوها لطیف این ده حَيْثُ شِئْتُمْ از هر
چیز که خواهید وَقُولُوا حِطَّةٌ و بگویید که درخواست ما حط است
مراد باین استغفار است یعنی گناهان ما را بیامرز وَادْخُلُوا الْبَابَ
و در آیید از درهای این ده سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان باشید برای
شکرگذاری یا برای خلاصی از بیابان تیه نَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم برای
شما خَطِيئَاتِكُمْ گناهای شما را سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ زود باشد که
افزون گردانیم جزای نیکوکاران بر مقدار جزای ایشان این حکایت
نیز بر سبیل تفصیل در سورة البقره مذکور شده فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا
پس تغییر دادند آنانکه ستم کردند بر خود مِنْهُمْ قَوْلًا از بنی اسرائیل سخن
ما را غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ بغیر آنچه گفته شده بود مر ایشان را برابر آنچه
وجه استهزا یعنی حظ حنطه گفتند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرو فرستادیم
بر تغییر دهندگان رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ عذابی از آسمان که صاعقه بود
یا طاعون بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ بسبب آنکه بودند که ستم میکردند بر

خود به تغییر و تبدیل آنچه ایشانرا فرموده بودیم بعد از آن حضرت
رسالت صلعم را میفرماید که وَاسْأَلْهُمْ و بپرس یهود را بر وجه تقریع
تقدیم کفر و عناد و عصیان و بر طریق اعلام بر آنچه ندانسته اند
مگر بتعلیم الهی و وحی تا این معجزه باشد بر ایشان پس از ایشان سؤال
کن عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي از خبر ده كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ که بود آن ده نزدیک
دریا از ده آیله که بود میان طور و ملاین در ساحل بحر طبریه و اهل
آن ده بشریعت موسی متشرع بودند و از جمله فرایض بر ایشان
تعظیم روز شنبه بود و در آن روز صید ماهی بر ایشان حرام بود و نیز
ایشانرا جایز نبود که به اعمال دینویه مشغول شوند ایشان خلاف
امر الهی کرده بر زبان حضرت داود علیه السلم ملعون گشته
و مسخ شدند همچنانکه میفرماید که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل این
ده اِذْ يَعْدُونَ چون در گذشتند از حد امر الهی یعنی از تعظیمی که مامور
بودند بدان فِي السَّبْتِ در روز شنبه که آن ترک صید ماهی بود و ایشان
از آن امر تجاوز کردند اِذْ تَأْتِيهِمْ در وقتی که آمد بدیشان حِيتَانُهُمْ
ماهیان ایشان يَوْمَ سَبْتِهِمْ روز شنبه ایشان یعنی روزی که در آن
حرام بوده بر ایشان بشکار ماهیان می آمدند شُرَّعًا در حالتی
که ظاهر شده بودند در روی آب و سرها بر داشته وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ
و روزی که عمل

و روزی که عمل سبت نمیکردند یعنی بتعظیم آن روز نه مامور نبودند
چون یکشنبه و غیر آن از ایام هفته لَا تَأْتِيهِمْ نمی آمدند بدیشان
ماهیان مرویست که چون روز شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر
شدی بر روی آب و باز کردندی و چون روز شنبه بگذشتی
تا شنبه دیگر کس ماهی ندیدی كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ همچنین می آزمائیم
ایشانرا یعنی با ایشان معامله آزماینده گان کنیم بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ
بر آنچه هستند که از سر جهل بیرون میروند از دایره فرمان آورده اند
که چون اهل آیله ماهیان بسیار بر روی آب میدیدند که هر یک مقدار
گوسفندی و بجهت نهی بر ایشان مشکل بود صید آن کردن و
دیگر روزها یک ماهی را نمیدیدند بر ایشان صبر آن بغایت دشوار
بود آخر بوسوسه شیطان رای ایشان بر آن قرار گرفت که حفرها کندند
و جویها بریدند روز شنبه که زمان ظهور ماهیان بود ایشانرا
بدان حوضها راندندی و دامها در پیش راه نصب کردندی تا
ماهیان آنجا بماندندی و گویند که مجاری آب را سد و ساختند
تا ماهیان بدر نتوانند رفتن و روز یکشنبه بگرفتندی و چون چند
نوبت این عمل کردند آثار عذاب ظاهر نشد دلیر شده از سر تعظیم
سبت بگذشتند و در آن شهر هفتاد مرد بودند بسه فرقه شدند

قومی بر این فعل مشغول شدند گروهی نهی کردند و نه ماهی گرفتند
و فرقهٔ ماهیه را نیز ملامت کردندی حق تعالی از این خبر میدهد
وَإِذْ قَالَتْ و یاد کن ای محمد از خبر اهل ده که چون گفتند أُمَّةٌ مِنْهُمْ
گروهی از اهل ده آیله که نهی نمیکردند و نهی کنندهرا ملامت میکردند
هر نهی کر لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا چرا پند میدهید گروهی را که بی شبهه
اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ خدای هلاک کنندهٔ ایشانست در دنیا بنافرمانی و
ترک تعظیم شنبه أَوْ مُعَذِّبُهُمْ تا عذاب کنندهٔ ایشان عَذَابًا شَدِيدًا
عذابی سخت که آتش دوزخست قَالُوا گفتند فرقهٔ نهی کنندگان مَعْذِرَةً
این وعظ ما و نصیحت ما ایشانرا عذرخواستنی است إِلَىٰ رَبِّكُمْ
بسوی پروردگار شما مراد آنست که چون امر معروف و نهی منکر
بر ما واجبست پس ما ایشانرا پند میدهیم تا نزد خدای معذور
باشیم وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و تا باشد که ایشان بترسند از خدای و ترک
معصیت کنند و از این اعمال توبه کنند تا عذاب خدای نازل نشود
فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ پس قبول آن نکردند آنچه گفتند بایشان
أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ برهانیدیم آنانرا که نهی میکردند عَنِ السُّوءِ
از بدی و نافرمانی وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا و گرفتیم آنانرا که ستم کردند
بصید ماهی و غیر آن بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بعذاب سخت و بکر بَئِيسٍ میخوانند
یعنی عذاب

یعنی عذاب بسیار سخت بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بسبب آنچه بودند که
از روی عناد بیرون میرفتند از طاعه فرمان برداری مرویست
که چون فایدهٔ بر موعظ نهی کنندگان مرتب نشد با خود گفتند
در این شهر با ایشان بودن جای خطراست پس با ایشان شهر را
قسمت کردند و دیواری در میان خود و ایشان برپای افراشتند
چون مدتی بر این بگذشت و ایشان بر فعل خود اصرار کردند حق
تعالی عذابی بر ایشان فرستاد و همه را خوک و میمون گردانید روزی
از این نهی کنندگان برخواستند از آن نیمهٔ شهر آوازی و صدای
نشنیدند و هیچ کس را ندیدند که از خانه بیرون آید گفتند مگر این
مردمان خمر خورده اند که امروز مستند و چون آفتاب مرتفع
شد اثری از ایشان ظاهر نشد نردبانها بر دیوار خانهای ایشان
نهادند و بر بام برآمده فرو نگریستند دیدند که مردم نیمهٔ آن شهر
همه خوک و بوزینه شده بودند همچنانکه میفرماید فَلَمَّا عَتَوْا پس آن
هنگام که گردنکشی کردند عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ از آنچیزی که نهی کرده
شده بودند از آن یعنی صید ماهی قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا گفتیم ما مر
ایشانرا بشوید قِرَدَةً خَاسِئِينَ بوزینگان در حالتی که دور
شدگان باشند از رحمت از قتاده مرویست که جوانان ایشان بوزینه
ونا امید

شدند و پیران ایشان خوک چون نهی کنندگان در محلهٔ ایشان
رفتند ایشان خویشان و آشنایان خود را شناخته و خود را بر
ایشان میمالیدند و میگریستند و نهی کنندگان ایشانرا میگفتند
نه شما را ازین نهی میکردیم و میگفتیم که عنقریب عذاب خدای بشما
رسد پس ایشان تا سه روز زنده بودند روز چهارم بمردند وَاِذْ
تَاَذَّنَ رَبُّكَ و یاد کن ای محمد که اعلام کرد و آگاهی داد پروردگار
لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ که البته برانگیزد بر یهود و مسلط سازد بر ایشان
اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ تا بروز رستخیز مَنْ يَسُوْمُهُمْ کسی را که بچشانند
ایشانرا سُوْٓءَ الْعَذَابِ عذابی سخت تر از کشتن و آنهارا از خان و مان
خودشان آواره کردن و جزیه بر ایشان نهادن و بصحت پیوسته
که بعد از حضرت سلیمان علیه السلام حق تعالی بر وجه تخلیه و فرو گذاشت
بخت النصر بابلی را بقتل و غارت و خرابی شهرها ایشان فرستاد و بر
ایشان مسلط ساخت یعنی بر وجه اجبار و اکراه او را ازین منع نکرد
بلکه وی را باعمال خود گذاشت تا او در قتل و تخریب بلاد ایشان اقدام
کرد و بعد از آن ملوک فارس بر ایشان وضع جزیه کردند و آنها را
میرنجانیدند و باج و خراج از ایشان میگرفتند و گروهی جزیه
بمجوس میدادند که تا زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
مبعوث شد

مبعوث شد حکم فرمود بمقاتلهٔ ایشان و بسبی و ذریت و زنان ایشان
تا آنکه اسلام یا جزیه قبول کنند و این حکم تا قیامت باقیست اِنَّ رَبَّكَ
بدرستی که پروردگار تو یا محمد لَسَرِيْعُ الْعِقَابِ هر آینه زود عقوبت است
مر کافرانرا که هم در دنیا عقوبت بایشان رساند و هم در عقبی وَاِنَّهُ
لَغَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ و بدرستی که او سبحانه هر آینه آمرزگار است هر کرا که توبه کند
رَحِيْمٌ مهربانست که بعد از توبه بگناه نگیرد وَقَطَّعْنٰهُمْ و پراکنده و متفرق
گردانیدیم بنی اسرائیل فِى الْاَرْضِ اُمَمًا در زمین جماعتها بر وجهی که
هیچ ولایتی نیست که یهودی در آن نباشد مِنْهُمُ الصّٰلِحُوْنَ برخی
از ایشان شایستگان بودند که بدین موسی متدین بودند و تغییر
ایشان راه نیافت و بعیسی گرویدند وَمِنْهُمْ دُوْنَ ذٰلِكَ و بودند غیر
ایشان وَبَلَوْنٰهُمْ و آزمودیم ایشانرا یعنی با ایشان معاملهٔ آزمایندگان
کردیم بِالْحَسَنٰتِ بنیکویها چون خوبی معیشت و توانگری و تندرستی
وَالسَّيِّاٰتِ و به بدیها چون شدت فقر و مصیبتها بنفس و مال
لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ تا شاید که ایشان باز گردند و ایشان ترک شکر و ستایش
کرده استغنا و تکبر ظاهر کردند و گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیاء
و در محنت ترک صبر کردند و آغاز ناسزا نمودند و گفتند ید الله مغلولة
پس محک امتحان تمام عیار بیرون نیامدند فَخَلَفَ مِنْۢ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ

پس از پس صالحان درآمدند پس آمدگان وَرِثُوا الْكِتَابَ که بمیراث گرفتند
توریت را یعنی بیاموختند علم توریة را از پدران يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَٰذَا الْأَدْنَىٰ
فرا میگیرند خواسته از متاع این چیز فرود تر و زبون تر را که دنیاست مراد
علماء یهود زمان حضرت رسالتند که رشوت میگرفتند در حکم توریة
تغییر و تحریف میکردند وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا و میگویند که زود باشد
که بیامرزند ما را و این بجهت آن میگفتند که اعتقاد ایشان آن بود که گناه
روز ایشان بشب و جرم شب ایشان بروز آمرزیده میشود وَإِنْ يَأْتِهِمْ
و اگر بیاید بایشان عَرَضٌ مِثْلُهُ متاع دنیا مثل آن متاع دیگر در حرمت
يَأْخُذُوهُ فرا میگیرند آنرا مراد آنست که با وجود اصرار بر گرفتن رشوت
و مانند آن از اموال حرام امید دارند که آمرزیده شوند و اصلا از آن
توبه نمیکنند و پشیمان نمیشوند أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ آیا فرا گرفته نشده است
برایشان مِيثَاقُ الْكِتَابِ عهد بر آنکه در توریة است أَنْ لَا يَقُولُوا
عَلَى اللَّهِ بآنکه نگویند بر خدای إِلَّا الْحَقَّ مگر سخن راست یعنی آنکه
تحریم میکنند که آمرزیده میشوند بمحض توجه توبه و این محض افترا است
وحق تعالی نگفته و باین طریق در توریة عهد از ایشان فرا گرفته
وَدَرَسُوا مَا فِيهِ و خوانده اند آنچه در اوست و این حکم در وی دیده اند
وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ و رستگاری بثواب آخرت بهتر است از متاع
دنیا للذین

دنیا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ مر آنانرا که بپرهیزند از محارم و تکذیب و افترا
بر خدای تعالی أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنند یعنی در نمی یابند
که نعمت عقبی بهتر است از مال دنیای فانی وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ
و مر آنانرا که متمسک میشوند باحکام قرآن وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای
میدارند نماز را که افضل عبادات است و ستون دین إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ
الْمُصْلِحِينَ بدرستی که ما ضایع نکنیم مزد کار بصلاح آرنده را که
کردار خود را تدارک به نیکوی کنند بلکه بالتمام بدیشان رسانیم وَإِذْ
نَتَقْنَا الْجَبَلَ و یاد کن ای موسی برای اهل زمان خود که چون بر کندیم
و برداشتیم کوه طور را فَوْقَهُمْ برز برایشان كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ گویا که آن
کوه سایبانی بود بر سر ایشان بداشته و این وقتی بود که بنی اسرائیل
احکام توریة را قبول نمیکردند و آنرا کار نمی بستند حق تعالی
جبرئیل را فرمود که کوه را از جای بر کند و بر بالای سر ایشان بداشت
بمقدار لشکرگاه ایشان که یک فرسخ بود چون آنرا بدیدند
بترسیدند وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ و دانستند آنکه کوه فرود آینده است
بر سر ایشان زیرا که کوه در هوا قرار نمیگیرد و بسجده در افتادند
و یک نیمه روی بر زمین نهادند و نیمه دیگر بکوه مینگریستند
از ترس آنکه مبادا کوه بر سر ایشان افتد و از اینجاست جهودان

سجده را بر روی چپ کنند و در اخبار اهل بیت علیهم السلم آمده من
که آنها که سجده بر یکطرف روی کردند منافقان بودند و کسانی که مؤ
بودند پیشانی خود را در سجود بر زمین نهاده بودند و چون بنی اسرائیل
بسجده در افتادند از ترس وقوع کوه بر ایشان پس گفتیم با ایشان
خُذُوا مَا آتَیْنَاکُمْ فرا گیرید آنچه داده ایم شما را از احکام توریة
بِقُوَّةٍ بجد سعی و عزم تمام وَاذْکُرُوا مَا فِیهِ و یاد کنید آنچه در اوست
از عهد و میثاق که آن اوامر و نواهی است و آنرا فرو میگذارید و ترک
مکنید لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ تا باشد که شما پرهیزکاری کنید و متقیان
باشید در ترک قبیح و التزام واجبات و بعد از ذکر میثاق که در کتب
سماوی بود بیان میثاق میکند که جمیع بندگان فرا گرفته بود بجهة
جمیع بندگان فرا گرفته مؤمنان دلایل سمعی و عقلی میفرماید که
وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ و یاد کن ای محمد که چون فرا گرفت پروردگار تو
مِنْ بَنِی آدَمَ از فرزندان آدم مِنْ ظُهُورِهِمْ از پشتهای ایشان
یعنی بیرون آورد از اصلاب ایشان ذُرِّیَّتَهُمْ نسل ایشانرا قرنی
بعد از قرنی و نسلی بعد از نسلی وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنْفُسِهِمْ و گواه
کردانید ایشانرا بر نفسهای ایشان یعنی برای ایشان نصب
دلایل ربوبیت خود کرد و در عقول ایشان مذکور ساخت آنچیز را
کرد اعی ایشان

که داعی ایشان بود به اقرار ربوبیت تا که بمنزلهٔ کسانی گشتند که
ایشانرا خطاب کرد که أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ آیا نیستم پروردگار شما
قَالُوا بَلَی گفتند آری تو پروردگار مای شَهِدْنَا گواه شدیم ما به اقرار
أَنْ تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیَامَةِ اخذ این میثاق بجهت کراهیت آنست که گویند
روز قیامت إِنَّا کُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِینَ بدرستی که بودیم ما بدین
اقرار بی خبران أَوْ تَقُولُوا یا بجهت کراهیت آنکه گویند إِنَّمَا أَشْرَکَ
جز این نیست که شرک آوردند بالله آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ پدران ما پیش از ما
وَکُنَّا ذُرِّیَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ و بودیم ما فرزندان از پس ایشان اقتدا به ایشان
کردیم زیرا که تقلید نزد دلیل و تمکین از علم بآن صلاحیت عذر
ندارد أَفَتُهْلِکُنَا بجهت کراهیت آنکه گویند آیا هلاک میکنی و معذب
میسازی ما را بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ بآنچه کردند کجروان و بیراهان
یعنی پدران ما که بنای شرک گذاشتند و اکثر تفاسیر مذکور است
که حق تعالی ذریت آدم را از صلب او بیرون آورد بر مثال مورچهای
خورد و حیوات و عقل و نطق در ایشان آفرید و ربوبیت خود را
بر ایشان گفت گفتند ما با اقرار خود گواه شدیم و چون ذریت
بلی گفتند حق تعالی ملائکه را گفت که شما گواه باشید ملائکه گفتند
شهدنا حاکم ابو عبدالله در صحیح خود از ابن عباس نقل میکند

که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی فرا گرفت
میثاق را از ذریت آدم در نعمان و آن وادی است که نزدیک بعرفات
و آنرا نعمان سحاب گویند و چون اخذ میثاق از ذریت کرد ایشانرا
گفت به پشت آدم مراجعت کنید تا یکی از شما مانده باشد من قیامت را
اقامت نکنم وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه بیان کردیم امر میثاق را نُفَصِّلُ
الْآيَاتِ تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم قدرت خود را تا تدبر در آن
نمایند و بآن استدلال کنند بر وحدانیت وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
و تا شاید که ایشان باز گردند از تقلید و اتباع باطل و بحق رجوع
کنند بعد از آن امر کرده پیغمبر خود را بذکر قصهٔ دیگر از علماء
بنی اسرائیل وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا خبر آنکس که دادیم
او را علم بآیتها خود یعنی کتب منزله و آنکس نزد بعضی امیة بن صلت
ثقفی بود از عرب که کتب سماوی مطالعه نموده و معلوم کرده بود که در زمان
او رسولی مبعوث خواهد شد امیه از روی حسد بوی کافر شد و آن
آیتها که خوانده بود قطع نظر کرد و از گوشهٔ خاطر محو ساخت
فَانْسَلَخَ مِنْهَا پس بیرون آمد از آن آیات بواسطه کفر و عناد چنانکه
مار از پوست بیرون آید یعنی کافر شد و اعراض کرد از آن فَأَتْبَعَهُ
الشَّيْطَانُ پس لاحق او شد و با او پیوست شیطان و او را به پیروی
خود فرمود

خود فرمود فَكَانَ پس گشت آن دانندهٔ آیات مِنَ الْغَاوِينَ از
گمراهان و بقول اکثر بلعام بن باعورا بود از کنعان که صحف ابراهیم
خوانده بود و اسم اعظم میدانست و از حضرت امام محمد باقر ع
روایتست که حق تعالی مثل زد برای کفار به بلعام بن باعورا که هوای
نفس خود را بر زهد و صلاح اختیار کرد و از شهر بلقا بود و از
ابن عباس روایتست که چون حضرت موسی قصد کارزار کرد
با جباران و با لشکر عظیم بزمین کنعان فرو آمد مردمان نزد
بلعام آمده گفتند تو میدانی که موسی مرد با حدتیست و لشکر
بسیار دارد و بکارزار ما آمده که ما را بکشد و زنان ما و فرزندان
ما را اسیر کند و شهر ما را بتصرف خود آورد و ما را قوت و استطاعت
آن نیست که با وی مقاومت کنیم و تو مردی مستجاب الدعوة
بیرون آی و دعا کن برای ما تا حق تعالی او را از ما دفع کند بلعم
گفت وای بر شما که او پیغمبر خداست و با امر حق باین صوب
آمده چگونه بروی دعا کنم و اگر چنین کنم از دین و دنیا بیرون
آیم ایشان مبالغه کردند درین باب بلعام گفت با خدای خود مشورت
کنم اگر مأمور شدم بروی دعا کنم پس باین طریق مشورت کرد
هیچ جواب نیامد ایشان گفتند اگر خدای از این کراهت داشتی نهی

میکردی اثر نهی از او بتو نیامد معلوم میشود که بآن نیز راضیست
بلعام باین گفتار فریفته شد و مرویست که در خواب بوی گفتند
که بر بنی اسرائیل دعای بد مکن وی بآن التفات نکرد و برخواست
بر دراز گوش نشست تا بر بالای کوهی بر آمد تا بر لشکر مطلع شود
و در اثنای راه دراز گوش وی بخفت و بسیار زور و سعی کرد تا که
برخواست و برنشست و این صورت سه بار واقع شد بار سیوم چون او را
میزد دراز گوش بسخن در آمد که ویحک یا بلعام کجا میروی و چرا مرا
میزنی نمی بینی که فرشتگان بروی من میزنند و نمی گذارند که بروم این چه
خیالست که تو کرده بوسوسهٔ شیطان عازم شده که بر پیغمبر خدا دعای
بد میکنی از این تنبیه نیافت حق تعالی بجهت این تخلیهٔ او کرد و فرو گذاشت
تا که بر بالای کوه در آمد و قوم با او بودند چون لشکر موسی را دید دست
برداشت و در صدد آن بر آمد که بر موسی و قوم او دعای بد کند زبان
او کردید و بر قوم خود دعای بد کرد قوم وی را گفتند ای بلعام چرا چنین
کردی گفت قصد من بر عکس این بود لکین بر زبانم خلاف آن جاری شد
پس فی الحال زبانش از دهن بیرون آمد و بر سینه اش افتاد گفت من
بشما گفتم که بجهت این دین و دنیا از دست من میرود و اکنون چنین شد
و چون از دولت آخرت محروم شدم صلاح آنست که مکری عادی نو خود را
بفعل آوردم

بفعل آوردم پس گفت چارهٔ این آنست که زنان خود را بیارایید و امتعهٔ
خود را بدیشان نمای تا ببهانهٔ خرید و فروخت بمیان لشکرگاه
موسی در آیند و خویش را بر ایشان عرض کنند و اگر یکی از ایشان زنا کند
ایشان را بر شما نصرت نباشد پس ایشان بفرمودهٔ او زنان را آراستند و با امتعه
بلشکرگاه ایشان فرستادند در میان این زنان زنی بود در نهایت
حسن و غایت جمال رسید مردی از اکابر بنی اسرائیل نام او زمری بن سلوم
و پیشوای سبط شمعون بن یعقوب بود چون آن زن را بدید شیفتهٔ جمال او شد
و بخودش دعوت کرد زن وی را اجابت کرد زمری دست او را گرفته
نزد موسی ع آورد گفت ای موسی زنی با چنین جمال بر من حرامست گفت
آری حرامست دیدن او چه جای مباشرت با او دست از او بدار گفت والله
که فرمان نبرم و او را نگذارم تا مطلوب خود را از او حاصل نکنم هر چند
موسی در این باب مبالغه کرد فایده نداشت دست او را بگرفت و بخانهٔ
خودش آورد و با او خلوت کرد چون مردمان این بدیدند مرتکب این
معامله شدند حق تعالی طاعون بر ایشان فرستاد در یکساعت آن روز
هفتاد هزار مرد از ایشان بمردند مردی از لشکریان موسی که او را فنحاس
گفتندی از فرزندان هرون با شکوه تر و قوی تر از او در لشکر موسی نبود
در این وقت غایب بود چون باز آمد و آن حال را مشاهده کرد و بر صورت

واقع اطلاع شد و حربهٔ برداشت و در خیمهٔ زمزی درآمد آنرا با آن
زن خفته دید آن حربه را فرو آورد و هر دو را با هم دوخت و سر هر دو را
بر نیزه کرده و آنرا در میان لشکر میگردانید و میگفت باری خدایا
این جزای کسیست که در حق تو عصیان کند حق تعالی طاعون را از
برداشت و ازینجاست که بنی اسرائیل را عادت آنست که ذبیحه کشته نصیبی
از آن بفرزندان فنحاص دهند وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ اگر میخواستیم هر آینه
بر میداشتیم بدرجات عالیه آنکس را که عالم بود بآیات ما بِهَا بسبب آن آیات صحف
یا کلمات مشتمل بر اسم اعظم وَلَكِنَّهُ و لیکن بواسطهٔ دنائت همت او
أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ میل کرد بسوی زمین یعنی بحضیض ذلت مایل شد
دنیا را بر آخرت برگزید وَاتَّبَعَ هَوَاهُ و پیروی کرد آرزوی خود را در
اختیار دنیا و رضای قوم و اعراض از مقتضای آیات و رضای ما فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ
پس صفت او در درجهٔ دنائت او و مرتبهٔ او مانند صفت سگست در خسیس ترین
حالات و که او اینست إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ اگر حمله کنی بر او و برانی او را يَلْهَثْ
زبان از دهن بیرون افکند أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ یا اگر بگذاری او را و
نرانی او را همان زبان از دهن بیرون افکند یعنی همچو راندن سگ و باز
آمدن او یکسانست و در هیچ حال صفت قبیح خود را رها نکند بلعام
سگ صفت نیز همین حال داشته که با این وجه از دنائت و خساست خود
برنگشت

برنگشت چه اول او را در خواب نمودند که بنی اسرائیل را دعای بد مکن
متنبه نشد در وقتی که بیرون متوجه لشکر موسی بود تا بر ایشان
نفرین کند دراز گوش او با وی بسخن درآمد که از این راه برگرد و از سر این
عمل درگذر ممنوع نگشت و همچنین امیه نیز مانند او بود که آیات
واضحه را هرچند رسول خدای در بارهٔ او میخواند متنبه نمیگشت
و دیدن و نادیدن در نزد او عَلَى التَّسْوِيَة بود همچنانکه سگ در سیری
و حالت گرسنگی و رنج و راحت مساویست در زبان بیرون کردن
ذَلِكَ این مثل که گفته شد مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ مثل آن گروه است که از روی جحود
و استکبار كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ میشمرند آیتهای ما را که قرآنست و این
گروه کفار مکه اند پس میفرماید که فَاقْصُصِ الْقَصَصَ پس بخوان بر ایشان
این قصها را که مذکور شد و از جملهٔ این قصه کسی مصلح شده از آیات
چه قصهٔ انسلاخ او از آیات ما مناسبتی دارد با تکذیب ایشان مر آیات
ما را لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ تا شاید که ایشان متفکر شوند و فکر ایشان
منادی شود که بینه پذیر شود سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ بد است مثل گروهی
الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا که تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان
بدان و قیام حجت بر ایشان وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ و بر نفسهای
خود بودند ستم کنندگان مَنْ يَهْدِ اللَّهُ هر کرا راه راست نماید خدا

بوسیلهٔ لطف و توفیق فهو المهتدی پس او راه یافته شود براه حق
که دین اسلامست ومن یضلل وهر کرا فرو کذارد خذلان در
کمراهی و تخلیه کند بجهت فرط جحود و عناد او پس از آنکه لطف
او توفیق داده باشد فاولئک هم الخاسرون پس آنگروه کمراهان
ایشانند زیانکاران در هر دو سرای بعد از آن از حال کفار خبر میدهد
ولقد ذرأنا لجهنم و بتحقیق که آفریدیم ما برای دوزخ کثیرا من
الجن والانس بسیاری از آدمیان مراد آنست که بسیاری از دیوان
و آدمیان مراد آنست که بسیاری از پریان و آدمیان هستند که تا ایشانرا
آفریدیم بجهت کفر و عناد عاقبت ایشان منتهیست بدوزخ یعنی
که در علم ازلی ما هست که بسیاری از جن و انس بر کذب اصرار دارند
و کوشش بدعوت رسولان ما نکنند و حجج عقلی را انکار نمایند و جز
اختیار کفر نکنند تا عاقبت مرجع ایشان دوزخ باشد و نمیتواند
بود که مراد ظاهر آیه باشد و معنی اینکه ما بسیاری را از جن و انس برای
دوزخ آفریدیم زیرا که این موجب آنست که قادر نباشد بر اختیار ایمان
و طاعت و ترک معصیت و ناقض آیه و ما خلقت الجن والانس الا
لیعبدون میشود و مستلزم اجبار و اکراه ایشان بر کفر و عناد کراهت
ایمان و طاعت از ایشان تعالی الله عن ذالک علوا کبیرا بعد از آن اهل
کفر و عناد

دیوانند

کفر و عناد را وصف میکند بعید فهم و قلت تفکر و نیز انقطاع
از مقتضای عقل و حواس خود بر وجهی که میفرماید لهم قلوب
لا یفقهون بها مر ایشانراست دلهای که بهیچ وجه در نمی یابند
زیرا که آنرا متوجه شناخت نمیکردانند و از غایت عناد آینهٔ دلرا
از زنکار غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاک نمیسازند
ولهم اعین لا یبصرون بها و مر ایشانراست چشمها که بهیچ
وجه بآن نمی بینند روی خود را بنظر اعتبار در مخلوقات نمیکردانند
تا راه بخالق آن برند ولهم آذان لا یسمعون بها و مر ایشانراست
کوشها که بهیچ وجه سخن بآن نمیشنوند زیرا که بکوش هوش آیات
مواعظ قرآنرا استماع نمیکنند اولئک آنگروه در آنکه حواس
و مشاعر خود را متوجه اسباب معیشت دنیویه کردانیده اند
و مقصود بر لذات فانیه داشته اند کالانعام مانند چهارپایان
که همیشه ایشانرا خورد و خوابست و اصلا ملتفت بنعیم باقی و
لذات دایمی نیستند بل هم اضل بلکه این کروه کمراه تر از انعام اند
زیرا که انعام ادراک آن از منافع و مضار و جد و جهد میکنند
بجهت منافع و دفع مضار آنچه غایت جهد ایشانست و کمراهان
این چنین نیستند بلکه اکثر ایشان میدانند که معاند و جاحد اند

الله

پس اقدام مینمایند بر آتشی که مضرت آن ابدیست و نیز انعام را
تکلیفی نیست بخلاف اهل ضلال و نیز انعام بزجر زاجر متزجر
میشوند و بارشاد مرشد در طریق اهتدی سلوک میکنند و این
کفار بجهت فرط عناد مهتدی نمیشوند بچیزی از خیرات با آنکه حق تعالی
معقول داد بر رشد و صواب و صارفیه از فساد و ناصواب کراهت
فرمود پس چونکه عقل خود را کار نمیفرمایند و بوسیله آلات حواس
بآیات منتفع نمیشوند پس از بهایم گمراه‌تر باشند اُولٰئِكَ آن گروه
گمراهان که مذکور شدند هُمُ الْغَافِلُونَ ایشانند غافلان در غفلت
خود کاملان بجهت عدم تدبر و تفکر ایشان در آیات ظاهره که مکلفند
بآن بخلاف بهایم که مسخر فرمانند و آنچه بر ایشانست بجای می آورند
و بعد از ذکر عناد کفار و مذمت و ملامت ایشان بر تدبر نکردن بحججها
وی بترغیب مؤمنان مینمایند که متوجه بآن سبحانه شدن و او را
بنامها نیکو خواندن و ستودن میفرماید وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى
و مر خدایراست نامها نیکو فَادْعُوهُ بِهَا پس بخوانید او را بآنها
زیرا که دالند بر نیکوترین معانی و گویند مراد نود و نه نام حق سبحانه
چه در حدیث واقع شده که حق تعالی را نود و نه نام و اسم است هر که احصا
آن کند یعنی بشمرد حق تعالی او را به بهشت در آورد یا آنکه مراد
هزار یکنام

هزار و یک نام اوست سبحانه که از شارع منقولند و معانی بعضی
راجع اند باصفات ذاتیه چون الله و اله و قادر و عالم و حی
و سمیع و بصیر و بعضی باصفات فعل چون خالق و رازق
و باری و مصور و بعضی مقید بتمجید و تقدیس او چون قدوس
و سبحان و غنی و سلام و واحد و غیر آن و گفته‌اند مراد بحسنی
اسماء الله که نفوس انسانی مایل آنها اند و آن هر اسم است که
متضمن عفو و رحمت باشد نه سخط و عقوبت و مرویست که سبب
نزول این آیه آن بود که آنحضرت صلی الله علیه و آله در نماز
خدایرا باسم الله یاد کرد و باسم رحمن نیز بخواند ابو جهل گفت
نه محمد و اصحاب او میگویند که خدایرا بیگانگی و وحدانیت می پرستیم
پس این مرد چرا دو خدا را میخواند این آیه نازل شد که اسماء الهی
بسیار است و همه نیکوست پس او را بآن اسما بخوانید وَذَرُوا
الَّذِينَ و بگذارید متابعت آنها را که از روی ضلالت يُلْحِدُونَ
فِي أَسْمَائِهِ میل میکنند بکجی در نامهای او یعنی حق تعالی را بنامها که اذن
شرع بآن تعلق نگرفته میگفتند چنانکه اعراب حق تعالی را یا
ابا المکارم یا ابیض الوجه میگفتند و نصاری ابا المسیح و حکما
علت اولی امیخواندند و گفته‌اند که الحال اشتقاق اسمای بتان بود

از اسماء آلهی چون لات از اله و عزّی از عزیز و منات از منّان و
ودّ از ودود سیجزون زود باشد که جزا داده شوند ملحدان
بما کانوا یعملون بجزای آنچه هستند که عمل میکنند و بعد از
ذکر جمعی که عاقبت ایشان منتهی به آتش دوزخ است از اقسام کفار
در عقب آن ذکر اهل بهشت میکند و میگوید وممن خلقنا امة
و از آنها که آفریدیم گروهی اند که ایشان یهدون بالحق راه می نمایند
مردمان را بحق که دین اسلامست و حدود آن و به یعدلون
و بحق عدل میکنند در احکام آن ابن جریح از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت این آیه را قراءت فرمود
گفت این آیه در حق منست که حق گیرند و حق دهند و بحق حکم کنند
و پیش از شما قومی چنین بودند پس این آیه تلاوت فرمود که ومن قوم
موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون و ربیع بن انس روایت کند
که حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود از امتان من قومی باشند
که بر حق ثبات کنند و ثبات امر حق نمایند تا آنکه عیسی فرود آید
و در خبر دیگر آمده که همیشه از امت من بر حق ایستاده باشند تا آنکه
فرمان خدای در رسد با ایشان و خلاف مخالفان ایشان را زیان
نرساند و در تفسیر اهل بیت علیهم السلام آمده که نحن هم یعنی ماییم اهل
این آیه و مخصوص

این آیه و مخصوص است این صفت بما و شبهه نیست که صفات مذکوره در ایشان
لائقست برای آنکه حق تعالی میفرماید و در این آیه به آنکه آنها بحق راه
نمایند بعدل حکم کنند و این صفت متحقق نمیشود مگر در کسانی که
امین باشند از جانب او سبحانه متصف بعصمت و از حضرت امام محمد باقر
و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام مرویست که مراد از این آیه
حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و عیاشی به اسناد خود از
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که حضرت رسالت
صلی الله علیه و اله فرمود که بخدای که جان محمد در قبضه ید قدرت
اوست که این امت هفتاد و سه فرقه شوند و در آتش دوزخ در آیند
مگر این فرقه که حق تعالی در صفت ایشان فرمود که وممن خلقنا امة
یهدون بالحق و به یعدلون و اینها شیعه امامیه اند که طایفه حقند بدلیل
حدیث نبوی که مثل کمثل سفینة نوح اهل بیتی که مثل اهل بیت مثل
کشتی نوحست هر که در آن نشست از غرق هلاک نجات یافت و هر که
از آن تخلف کرد غرق شد و بهلاکت ابدی پیوست بعد از آن
بیان حال کفار مینماید در دنیا معامله آن با ایشان و میفرماید
والذین کذبوا بآیاتنا و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را یعنی
کفار مکه با سایر مکذبان سنستدرجهم زود باشد که بگیریم ایشان را

درجه درجه مرتبه و مرتبه یعنی اندک اندک و آهسته آهسته ایشانرا
بهلاکت نزدیک کردانیم مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از آنجا که ندانند
باین وجه که هرگاه زندگی کنند ما نعمت بر ایشان زیاده میکنیم و ایشان
بگمان آنکه این نعمت لطفی است از ما در عصیان بیشتر افزایند
تا آنکه بنهایت طغیان میرسند پس یکبار عذاب بر ایشان نازل کردانیم
بی ظهور علامات و وقوع آنکه ایشان ندانند حاصل که استدراج در ظاهر
ساختن احسانست و حقیقت خذلان وَأُمْلِي لَهُمْ و زود باشد که مهلت
دهیم ایشانرا مدتی پس بگیریم ایشانرا چه تعجیل در عقوبت کسی کند که از فوت
آن اندیشه کند از من هیچ چیز فوت نمیشود اِنَّ كَيْدِي بدرستی که کرفتن من بر وجهی است
که مردمان مخفی باشد یعنی بی ظهور علامت مَتِينٌ سخت است و بغایت استوار
و دشوار بر کفار و اهل اشرار آورده اند که موسم حج حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بر بالای کوه صفا یک یک از کفار قریش را از عذاب خدای میترسانید یکی از صنادید
قریش گفت این یار شما دیوانه است که شب روز فریاد میکند آیا آمده اَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا
آیا فکر نمیکنند این معاندان و اندیشه نمودند در اینکه مَا بِصَاحِبِهِمْ
مِنْ جِنَّةٍ نیست ایشانرا که محمد است جنون و به او نرسیده بهیچ وجه جنون
چه همان عاقل و کاملست که او را قبل از اظهار دعوت محمد امین میگفتند
و چون دعوت آشکار کرد چرا دیوانه میخوانند بلکه نسبت جنون بشما موافقست
زیرا که شخصی

زیرا که شخصی را میدانید که حلم و وقار و کمال عقل و ذکاوه و وفور فضل و انواع
خصال الخیر دارد دیوانه میگویید و کفار مکه آن حضرت را گاه دیوانه
میخواندند و گاه ساحر و گاهی کاهن و بدیهی است که چون آیات میشنیدند
میگفتند کاهنست و چون معجزات را که خارق عادات است میدیدند میگفتند
که ساحر است و چون نظم قرآنرا مییافتند که عرب و عجم از آن عاجز بودند میگفتند
که شاعر است و چون حق تعالی اوصافش را بیان فرمود که بیچون و بیگانه
بیمثل و بی ضد و بی ند و بی مکانست استماع میکردند میگفتند دیوانه است
حق تعالی رد قول ایشان کرد که او دیوانه نیست بلکه اِنْ هُوَ اِلَّا نَذِيرٌ نیست
او مگر بیم کننده از عذاب الهی مُبِينٌ بیان کننده هویدا است بیم کردن او بجهت
رفع صوت او در انذار تا همه کس بشنوند و بر کسی مخفی نماند بعد از آن ترغیب ایشان
میکند بطریق نجات که اَوَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نظر نکردند بدیده استدلال
فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در ملک اعظم آسمانها و در ملکوت زمین
و گویند ملکوت آسمان کواکب و شمس و قمر است و ملکوت زمین دریا و کوه
و شجر و یا در آسمان نگاه نمیکنند که آنرا با اعظم خلق و گرانی جرم چگونه
بر هوا معلق بداشته و ستونی از زیر آن نکشیده و مزین کردانیده آنرا بستارها
و دوازده برج و سیر متعارف و در زمین نمیکرند که با انواع نباتات
و کثرت خلایق و اصناف بدایع از جمادات و حیوانات بیاراسته و ما

خلق الله من شیء و نگاه نكردند در آنچه آفريد خدای از هرچه هست
از ممكنات تا بدان نظر كمال قدرت صانع و جمال وحدت مبدع برايشان
ظاهر گردد و بجهت آن بدانند كه آنچه محمد گفته است صدق است و آنچه خبر
میدهد حق است و ان عسی ان يكون ايا نظر نكردند در آنكه شايد كه
شان و قصه اين باشد قد اقترب اجلهم بتحقيق كه نزديك رسيده باشد
مدت فنای ايشان تا ترك عناد و جحود كرده پيش از وقوع فوت و حلول
موت و نزول عقوبت بر عملی اقدام نمايند كه سبب رستگاری ايشان شود
اگر اين مشركان بقرآن نمیگروند كه جامع حقيقت دين و دنيا و مجمع
ميمنت صورت و معنيست فبای حديث بعده پس بكدام سخن
بعد از قرآن يؤمنون ايمان خواهند آورد من يضلل الله هر كرا خدا
فرو گذارد در تخليه او كند در گمراهی يعنی بجهت فرط عناد و انكار
بقرآن نگرود با وجود ظهور دلايل بر حقيقت آن او را در خذلان فرو گذارد
و نظر لطف و توفيق از او باز دارد فلا هادی له پس هيچ راه نماينده نباشد
او را كه وی را براه آرد و يذرهم و ميگذارد خدای گمراهان را فی طغيانهم
در گمراهی و تباهی خودشان يعمهون كه سرگردان و حيران بگردند در راه حق
سلوك نكنند آورده اند كه فرقهٔ از يهود بعد از آنكه حضرت ايشان را از احوال
قيامت و اهاويل آن ترسانيده بود گفتند ای محمد اگر تو پيغمبری خبر ده
ما را كه قيامت

ما را كه قيامت كی واقع شود كه ما علم بوقت حدوث آن داريم و اين سؤال
امتحانی بود زيرا كه ميدانستند كه جز خدای هيچ كس بآن عالم نيست
آيه آمد كه و يسئلونك ميپرسند ترا يا محمد عن الساعة از ساعت قيامت
كه وقوع آن در يك ساعت باشد بی ظهور علامت آن قبل از وقوع آن
ايان مرسيها كی باشد اثبات و ايقاع آن يعنی از تو سؤال ميكنند كه
آن آمدن قيامت در چه وقت خواهد آمده بود قل انما علمها بگو يا محمد
بايشان كه جز اين نيست كه دانستن وقت قيامت عند ربی نزد پروردگار
منست كه هيچ ملك مقرب و نبی مرسل را بر آن اطلاع نيست لا يجليها
لوقتها آشكارا نكند وقت قيامت را در وقت آن الا هو مگر او يعنی
خفای و مستور است بر غير او تا بوقت وقوع آن و حكمت در اخفای وقت
آنست كه تا بندگان هميشه از وقوع او خايف و ترسان باشند چه اگر علم بو
او داشته باشند در اول حال مرتكب معصيت شدندی بجهت اعتماد
بر بعد زمان وقوع آن و در آخر ملتجی شدندی بتوبه بجهت قرب آن و
هر دو منافی تكليفست ثقلت گران و ثقيلست و عظيمست از حيثيت
شدايد و اهوال و محاسبه و مجاسبه فی السموات والارض در آسمانها
و زمينها يعنی بر اهل آن از ملائكه و جن و انس لا تأتيكم الا بغتة
نيايد بشما قيامت مگر ناگهان از حضرت رسالت صلی الله عليه و آله

مرویست که قیامت ناگاهان حادث شود و در وقتی که همه مردمان
مشغول کار خود باشند بعضی بآب دادن و بعضی بسودا و معامله
و بعضی در ترازو برداشتن و فرو گذاشتن و بعضی باصلاح حوض
آب و متاع و ابناس خانه و امثال آن یسألونک میپرسند ترا از
وقت وقوع و حدوث آن بر وجهی که کأنک حفی عنها گویا دوست
میداری از پرسیدن آن و عالمی و دانای بوقت آمدن و بحقیقت آن و حال
آنکه کراهیت داری از آن سؤال زیرا که از علم غیبست که حق تعالی بهیچ کس تعلیم
نداده و غیر خود را بدان مطلع نساخته قل بگو دیگر باره از روی
تاکید و مبالغه انما علمها جز این نیست که علم قیامت عند الله نزد
خداست و آنرا بخود و نزدیک خود مخصوص ساخته و هیچ ملک مقرب
و نبی مرسل بر آن اطلاع ندارد ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر
لا یعلمون نمیدانند آنرا که جز از خدای کس نمیداند آنرا آورده اند
که اهل مکه گفتند ای محمد خدای تو ترا چرا خبر نمیدهد تا که نرخ اطعمه
و امتعه کی گران و ارزان میشود تا در ارزانی چیزی بخری و در گرانی
بفروشی و فایده و نفع بسیار از آن مر بیابی آیه آمد که قل لا املک لنفسی
بگو ای محمد که نمیتوانم از برای نفس خود نفعا و لا ضرا منفعتی و نه دفع
مضرتی این اظهار بندگیست و تبرا از علم غیبی یعنی بهیچ امر غیبی
عالم نیستم

عالم نیستم الا ما شاء الله مگر آنچه خدای خواهد که مرا بر آن تعلیم
دهد ولو کنت اعلم الغیب و اگر بودمی که بی تعلیم حق دانستمی
غیب را لاستکثرت هر آینه طلب بسیار کردمی من الخیر از مال
و منفعت و فتح و غنیمت و غیر آن و ما مسنی السوء و نرسیدی بمن
هیچ بدی از فقر و مرض و رنج و غیر آن ان انا الا نذیر نیستم من مگر
پیغمبری بیم کننده منکران و معاندان و بشیر و مژده دهنده ام
لقوم یؤمنون برای گروهی که بگروند بر آنچه با منست از احکام شریعت
و ملت الله بود که انذار و بشارت هر دو از برای اهل ایمان باشد زیرا که
ایشانند که منتفع میشوند بر آن بعد از آن بیان وحدانیت و قدرت
خود مینماید هو الذی خلقکم من نفس واحدة اوست آنکه خدای
که آفرید شما را از یکتن واحد که آدم است و جعل منها و آفرید از جسد
یعنی از استخوانی پهلوی چپ آدم و بقول اصح از باقی مانده گل پهلوی
چپ آدم زوجها جفت او را که حواست لیسکن الیها تا آدم
آرام گیرد بوی و الفت پزیرد بحوا که الجنس مع الجنس یمیل فلما
تغشیها پس آنهنگام که فرو پوشید آدم حوا را یعنی با وی خلوت
کرد حملت حملا خفیفا بار گرفت بار سبک که نطفه آدم بود برحم
او در آمد فمرت به پس مستمر بود بر آن بار در برخاستن و نشستن

ورفتن وایستادن یعنی این حمل بخفت مانع او نشد از تصرف
او در امری از امور که میخواست همچنانکه قبل از حمل تا روزکاری بر این
بر آمد فلما اثقلت پس آنهنگام که گران بار شد بجهت بزرگ شدن
فرزند در شکم او و نزدیک بوضع حمل شد دعوا الله بخواندند آدم وحوا
خدای را ربهما که پروردگار ایشانست مضمون دعا اینکه لئن آتیتنا
هر آینه اگر بدهی ما را صالحا فرزندی مستوی الخلقة که بدن او با صلاح
و صحت بوده باشد و از فساد و عیب بری لنکونن من الشاکرین
هر آینه باشیم از سپاس داران مر ترا بدین نعمت جدید فلما آتیهما
پس آنهنگام که عطا کرد خدای بر ایشان صالحا فرزندی مستوی الخلقة
جعلا له کردانیدند آدم وحوا یعنی اولاد ایشان را یعنی آن
فرزندی که خدای به اولاد آدم وحوا داده شریکی ساختند اولاد ایشان را
یعنی او را عبد الحارث وعبد الشمس وعبد العزی وامثال آن نام نهادند
فتعالی الله پس بزرگوار است خدای و پاک عما یشرکون از آنچه از
برای او انباز میکیرند مراد اینکه آدم وحوا فرزند خود را شریک خدا کردانیدند
در اسم همچنانکه ضعفای عامه مخالفین کفته اند چه این منافی عصمت است وضی ولی
ومعتزله که از رؤس اهل خلاف اند در انوار وکشاف آورده اند که این قول انها
قول لایق انبیا نیست و بعد از آنکه کفته اند که احتمال دارد که مراد بنفس
واحدة قصی

واحدة قصی باشد از اجداد پیغمبر صلی الله علیه وآله که خدای
او را از وجه از جنس او یعنی عربی وقریشی کرامت فرموده و زن
وشوهر شرط کردند که اکر خدای ایشان را فرزندی شایسته
کرامت کند بشکر گذاری و سپاس داری آن قیام نمایند حق تعالی
ایشان را چهار فرزند داد و در تسمیه ایشان را شریک پیدا کردند
مر خدای را و عبد المناف و عبد العزی و عبد القصی و عبد الدار نام
نهادند مراد اشتراکست در تسمیه و این مستلزم کفر نیست و صاحب
کشاف بعد از نقل این قول کفته که هذا تفسیر حسن لا اشکال فیه
یعنی این وجه تفسیری نیکوست و اشکالی در این نیست و اصح آنست
که جعلا له در تقدیر اینست که جعل اولادهما له چنانکه بر این مفسر
شده و این قول اکثر مفسرین است و عیاشی در تفسیر خود از ائمه هدی
علیهم السلام نقل کرده که مراد شرک طاعت است نه شرک عبادت بعد از آن
در توبیخ اهل شرک میفرماید ایشرکون آیا انباز میکیرند در عبادت حق
ما لا یخلق شیئا آن چیزی را که نیافریند چیزی را و قدرت ندارد بر آفریدن
چیزی وهم یخلقون وحال آنکه انبازان را که میکیرند آفریده شده اند
یعنی جماداتی که میپرستند قادر اعطای نعم نیستند تا به آن مستحق
عبادت شوند و عبادت خدای که قادر بالذات است و بر همه مقدورات

بحقیقت اَلَّذِی نَزَّلَ الْکِتَابَ آنخدای که فرو فرستاد قرآنرا که جای بندگانست

وَهُوَ یَتَوَلَّی الصَّالِحِینَ وخدای دوست و کارساز بندگان شایسته است

و حافظ ایشان از ضرر دشمنان وَالَّذِینَ تَدْعُونَ و آنانرا که شما می

خوانید و می پرستید مِنْ دُونِهِ بجز از خدای بحق لَا یَسْتَطِیعُونَ

نَصْرَکُمْ نمیتوانند یاری دادن شمارا وَلَا أَنْفُسَهُمْ یَنْصُرُونَ

و نه نفسهای خود را یاری کنند وقت شکستن ایشان پس چگونه از ایشان

یاری توان داشت وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَی الْهُدَی و اگر بخوانید این کافرانرا براه

راست که دین اسلامست لَا یَسْمَعُوا نشنوند بسمع قبول وَتَرَاهُمْ

و می بینی ایشانرا ای محمد یَنْظُرُونَ إِلَیْکَ که بدیدهٔ ظاهر مینگرند بسوی

تو وَهُمْ لَا یُبْصِرُونَ و حال آنکه ایشان نمی بینند ترا ببصر بصیرت و بحقیقت

تو بینا نیستند چه بصورت ترا می بینند یعنی بعد از امر حضرت رسالت

صلی الله علیه و آله بدعوت و تبلیغ رسالت تعلیم او میفرماید بمکارم

اخلاق در برکت غلظت بقوله خُذِ الْعَفْوَ فرا گیر صفت عفو را با کسانی

که نسبت بتو سخنان بلجاجت میگویند حدت و ستیزگی مکن بلکه لطف

و ملایمت با ایشان کن که اینها قریبست بهدایت ایشان و تاثیر آن بیشتر

در میل قلوب بجانب ایمان وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ و امر کن مردمانرا بنیکوی

افعال و اقوال که مستحسن باشد در نظر عقل و شرع وَأَعْرِضْ و روی

بگردان بعد

بگردان بعد از اقامت الزام دلیل عَنِ الْجَاهِلِینَ از نادانان و

سفیهان پس که از جانب ایشان ایذا و رنجی بتو رسد ستیزه مکن بلکه ملاطفت

و ملایمت را شعار خود گردان چون این آیه نازل شد حضرت

از جبرئیل معنی خذ العفو را پرسید گفت نمیدانم تا بپرسم از ملک علام

بپرسم پس برفت و باز آمد گفت یا محمد حق تعالی میفرماید که عفو کن از

کسی که ستم بر تو کرده باشد و عطا کن کسی را که ترا محروم ساخته باشد

از عطیهٔ خود و بپیوند بکسی که از تو بریده باشد و از حضرت امام جعفر صادق

علیه السلام مرویست فرموده که حق تعالی با این آیه رسول خود را بمکارم اخلاق

و در قرآن هیچ آیتی نیست که از این آیه جامعتر باشد و در مکارم اخلاق

از ابن زید مرویست که بعد از نزول این آیه حضرت فرمود که باری خدایا کما

هست که غضب بر من مستولی میشود و نزد آنحال چه کنم آیه آمد که وَإِمَّا

یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطَانِ و اگر برانگیزاند ترا از شیطان نَزْغٌ تحتی یعنی

وسوسهٔ شیطان بر خلاف آنچه ترا فرموده اند مراد آنست که اگر شیطان

در صدد وسوسه شود و خواهد که ترا بر غضب دارد بمت و منع ملاطفت و ملا

تو نماید نسبت بکسانی که ایذا و آزار بتو رسانیده باشند فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ

پس پناه گیر بخدا از شر او تا ترا از مکر و وسوسه نگاه دارد إِنَّهُ سَمِیعٌ بدرستی و راستی

که خدا شنواست پناه گرفتن ترا عَلِیمٌ داناست بآنچه صلاح تو در آنست یا سمیع

باقوال آنکه بتو اذیت میرسانند و علیم است بافعال او پس و برا بآن مجازات
دهد بعد از آن در بیان حال متقیان میفرماید اِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا
بدرستی که آنانکه پرهیز کردند از شرک و معاصی و بترسیدند از خدای تعالی
اِذَا مَسَّهُمْ چون برسید بدیشان طَائِفٌ مِنَ الشَّیْطَانِ وسواسی و مکری
فرو آینده در خاطر از جانب شیطان تَذَکَّرُوا یاد کنند خدا را از وعید او
نمایند فَاِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ پس در آن اثنا ایشان بینندگان باشند راه صواب
را بسبب یاد کردن مواقع خطا و مکاید شیطان پس احتراز کنند از آن
وَاِخْوَانُهُمْ و برادران شیاطین یعنی کافران که نمی پرهیزند از وسوسه
و نمیترسند از خدای یَمُدُّونَهُمْ میکشند شیاطین ایشان را فِی الْغَیِّ در
گمراهی و غوایت و آراستن معاصی در نظر آنها ثُمَّ لَا یُقْصِرُونَ پس باز
نمی ایستند از اضلال ایشان و دست از اغوای ایشان باز نمیدارند و یا
کافران نمی پرهیزند از گمراهی و خود را باز نمیدارند از آن وَاِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ
و چون نیاری تو با کافران بِآیَةٍ آیتی که ایشان از تو میطلبند قَالُوا
لَوْلَا اجْتَبَیْتَهَا گویند چرا فهم نیافتی این آیه را از نزد خود چه بسیار آنچه
فرمان میکنی در تبیان آورده که اهل مکه از روی تعنت و اقتراح آیتها
قرآنی را میطلبیدند تا آن حضرت از آوردن او عاجز شود چون در نزول
آن تأخیر واقع شدی از روی استهزا گفتندی چرا خود انشای آن نمیکنی
چنانچه دیگر

چنانچه دیگر آیتها این آیه آمد که چون از قرآن که اقتراح میکنند
آنرا از خود نمی آرند گویند چرا بر هم نیافتی قُلْ اِنَّمَا اَتَّبِعُ بگو جز این نیست
که من پیروی میکنم مَا یُوحَی اِلَیَّ آنچیزی را که وحی کرده میشود بمن
مِنْ رَبِّی از نزد پروردگار من و بر بافنده آن نیستم هٰذَا بَصَائِرُ
این قرآن دلیلهای روشن است که بدان حق دیده و دریافته
میشود مِنْ رَبِّکُمْ فرود آمده از نزد پروردگار شما وَهُدًی و راه
نماینده است وَرَحْمَةٌ و سبب رحمتست لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ برای گروهی که میگروند
بخدا و رسول او چه ایشانند که بآن منتفع میشوند نه غیر ایشان
وَاِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ و چون خوانده شود در نماز قرآن فَاسْتَمِعُوا لَهُ
پس بشنوید آنرا مرویست که جوانی انصاری در عقب حضرت رسول
صلی الله علیه و آله نماز میکرد و هرچه آن حضرت قراءت میفرمود
او نیز میخواند آیه آمد که چون امام در نماز قراءت کند استماع آن کنید
و آنرا نخوانید وَاَنْصِتُوا و خاموش باشید و گوش و هوش را متوجه تلاوت
امام کنید لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ تا شاید که شما رحمت کرده شوید یعنی
بآن بیاید گرفته بمیان من آن مستوجب رحمت و مغفرت شوید از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام مرویست که خطاب با مؤمنانست که در نماز مستمع
باشند و با امام قراءت نکنند و شیخ ابو جعفر رحمة الله علیه فرموده

که مراد وجوب باستماع قرآنست در نماز و غیر آن واجب نیست بلکه
سنت است حاصل که حق تعالی میفرماید که در وقت تلاوت گوش بقرآن
کنید و اوامر و نواهی او را نیک فرا گیرید و بمواعظ و احکام آن پند
گیرید وَاذْكُرْ رَبَّكَ و یاد کن ای محمد پروردگار خود را فِي نَفْسِكَ در
دل خود تَضَرُّعًا از روی زاری وَخِيفَةً و ترسکاری چه تضرع
و خشیت در قرائت باجابت و قبول و گویند مراد تفکر است در نفس
تا سبب آن علم بصانع و صفات کمال او حاصل شود وَدُونَ الْجَهْرِ و بجهر
او را خواندنی جهر یعنی آشکارا مِنَ الْقَوْلِ از گفتار یعنی میانه
سر و جهر او را بخوان بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ در بامداد و شبانگاه
مراد دوام ذکر است یا در این وقت که افضل اوقات شبانروز است
بجهت آنکه شب و روز در این دو وقت ملائکه حاضر میباشند پس آن
ذکر را هر دو خواهند نوشت و گویند این امر است مر امام را که
آواز در نماز بلند کند در حین قراءت بمقداری که ماموبین بشنوند
زیاده از آن وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ و مباش از جمله بیخبران
و بیخودان از آنچه به آن میشوند چه آن حضرت از سهو و غفلت
مبرا است بعد از آن بیان امری میکند که باعث ذکر است و میفرماید
إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ بدرستی آنانکه نزد پروردگار تواند یعنی ملائکه
ملائکه اعلی

سجدهٔ مندوب

ملائکه اعلی که مقرب بارگاه اویند لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ گردن
نمیکشند از پرستش او وَيُسَبِّحُونَهُ و تنزیه میکنند ذات اقدس او را
از آنچه لایق کبریای او نیست وَلَهُ يَسْجُدُونَ و مر او را سجده میکنند
در عبادات او یعنی آنچه غایت خضوع و خواری و ترسکاریست
بجای می آورند و غیر او را با او شریک نمیگردانند این تعریض است
بر مشرکان و تنبیه مؤمنان و لهذا بعد از تلاوت این آیه سجده سنت است
و بدانکه باجماع امامیه سجده در چهار موضع از قراءت قرآن بر قاری
و مستمع واجب است و آن در سوره الم سجده و حم سجده و النجم و اقراء است
و در باقی سنت و آن در یازده مواضع دیگر است اعراف و رعد و نحل
و بنی اسرائیل و مریم و حج در دو موضع آن و فرقان و نمل و ص و انشق
مرویست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که چون فرزند آدم
سجده تلاوت کند شیطان از او کناره گیرد و بگریزد و گوید ای وای بر من
فرزند آدم مامور شد بسجده و سجده کرد او را بهشت واجب شد
و من مامور بسجده شدم و فرمان نبردم دوزخ با عذاب ابدی بر من واجب شد

سورة الانفال مدینة و هی ستة و سبعون آیة

ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره
براءت و انفال را تلاوت کند من شفیع او باشم در روز قیامت

گواهی دهد برای او که وی بریست از گناه و بعدد هر مرد و زن که در دنیاست
ده حسنه برای او بنویسند و ده سیئه محو کنند و ده درجه بردارند
و حاملان عرش صلوات میفرستند بر وی عیاشی به اسناد خود از
ابو بصیر روایت کرده که حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود که هر که
سورهٔ انفال و براءت تلاوت کند در هر ماهی یکبار نفاق در دل او
داخل نشود و از شیعهٔ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باشد و در روز
قیامت از حوض و فواکه بهشت نوشد تا حساب مردمان تمام
شود هر یکی بموضع خود رسند ان شاء الله تعالی والله اعلم بالصواب
بسم الله الرحمن الرحیم یسئلونک میپرسند از تو یا محمد
عن الانفال از حکم غنیمتهای کفار که بر این امت حلالست یا نه مرویست
که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند جوانان را مدعا اینکه ما حرب کرده ایم
غنیمت از ماست و پیران گفتند ما نیز مددکار و یاری دهندهٔ شما
بودیم ما را نیز نصیبی باید و عبادهٔ بن صامت گفت که ما در جنگ بدر اختلاف
کردیم در باب غنیمت و آن اختلاف و نزاع انجامید حق تعالی حکم آنرا برسول
خود تفویض نموده گفت قل الانفال بگو ای محمد که حکم غنیمتها لله
والرسول مر خدایرا که معبود بر حق است و فرستادهٔ او تا قسمت کند
بهر جا که خواهد فاتقوا الله و بترسید از خدا و منازعت و مخالفت
مکنید و اصلحوا

مکنید و اصلحوا ذات بینکم و به اصلاح آرید حالی که میان شماست
از خصومت و منازعت بمواسات با یکدیگر و تسلیم امر بخدای و رسول
او و اطیعوا الله و رسوله و فرمان برید خدایرا و فرستادهٔ اورا
در آنچه فرمایند در باب غنایم ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما مؤمنان
چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است و موجب امتثال اوامر و نواهی
عبادهٔ بن صامت گفت چون این آیه نازل شد و حکم آنرا برسول تفویض
فرموده او میان مسلمانان قسمت عدل نمود و ما خلفها خود را
با صلاح او از خلاف و نزاع از خود دفع کردیم و نزد مجاهد مراد
با نفال خمس است که از برای اهل بیت علیهم السلام واجب گردانیده و بروایت
صحیح از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام مراد از انفال هر چیزیست
که از دار الحرب فرا گیرند بغیر قتال و هر زمینی که اهل آن بدون قتال از آن
جلای وطن کنند و میراث کسی که وارث نگذاشته باشد و صفایای ملوک
و بطون اودیه و ارض موات و فقها اینرا انفال گویند و نیز از امام جعفر
صادق علیه السلام مرویست که آنچه مذکور شد مر خدایراست و رسول او را و بعد
ازو هر که قایم مقام او باشد صرف نمایند هر جا که خواهند از مصالح
خود کسی را از رعیت در او حقی نیست و در میان غیبت امام علیه السلام
از شیعهٔ ماست که در او تصرف کنند و نیز فرموده که غنایم بدر مخصوص

بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله که هر که میخواست میداد بعد
از ذکر انفال در صفت اهل ایمان میفرماید إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جز
این نیست که مؤمنان کامل در ایمان الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ آنانند
که چون یاد کرده شود خدای تعالی نزد ایشان وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ بترسد
دلها ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لایزال و یا از تقصیر اعمال
خود در جنب انعام و افضال او وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود
بر ایشان آيَاتُهُ آیتهای او یعنی قرآن زَادَتْهُمْ إِيمَانًا زیادت کرد اند آن
آیات ایشانرا در ایمان مراد آنست که یقین ایشان بیفزاید و تصدیق ایشان
با تصدیق دیگر قرین شود بجهت زیادتی اطمینان نفس او در رسوخ
یقین ایشان نزد اوبیحانند زیرا که نزد اهل حق قابل زیادت و نقصان هست
پس مراد مزید ایمانست که در سبب تصدیق به آیات هر آیتی از آن نبوده یعنی هر
آیتی را از آیات بر ایشان خوانند آنرا تصدیق کنند و آن تصدیق علاوه اول باشد
پس مراد زیادتی در کمیت ایمانست نه کیفیت از آن وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ
و بر پروردگار خود توکل کنند و امور خود را باو باز گذارند و خوف و رجای ایشان
نباشد مگر بخدای او اعتماد باو کنند نه بر مخلوق او الَّذِينَ این مؤمنان کامل
الایمان آنانند که از روی اخلاص يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بپای دارند نماز را با شرایط
و ارکان وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ و از آنچه روزی داده‌ایم ایشانرا نفقه کنند
اولئك آن

أُولَٰئِكَ آن گروه که اعمال قلب را که خوف و رجا و توکل و یقین است با اعمال
جوارح که صلواة و زکواة است جمع کرده اند هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ایشانند
گرویدگان گرویدن درست و راست و خالص از شک و ریب و کاملان
در ایمان لَهُمْ دَرَجَاتٌ مر این مؤمنان کامل راست مرتبهای بلند و درجهای
ارجمند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان که مزیت کرامت و علو منزلت است
وَمَغْفِرَةٌ و آمرزش مر تقصیرات ایشانرا وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی بزرگوار
که خالص باشد و صافی از کسب و خالی از خوف حساب و غیر منقطع در خبر آمده است
که مراد بدین درجات هفتاد درجاست از درجه تا درجه چندان مسافتست که اسبی
تند رفتار در هفتاد سال قطع مسافت آن میکند بدانکه این آیه دلالت
کند که هر که چنین نکند مؤمن نبود زیرا که حق تعالی در این آیه ذکر فضایل اهل ایمان
کرده است و مؤمنان در طاعت متفاوتند اگرچه اصل ایمان متساویند
بعد از آن بیان **غزوهٔ بدر میکند** بقوله كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ یعنی
حال مسلمانان در کراهت ایشان در قسمت کردن انفال را ببعضی دون
بعضی چون حال ایشانست که بیرون کرد ترا پروردگار تو مِنْ بَيْتِكَ از خانه
تو که مدینه است برای حرب بدر بِالْحَقِّ براستی و صواب یعنی چون خدا
امر کرد ترا به بیرون رفتن از مدینه بموضع بدر برای جهاد با اهل شرک
و عناد و بعضی مسلمانان از آن کراهت داشتند و نمیخواستند که از

مکان مألوف خود روند و تحمل مشقت کارزار کردند همچنانکه میفرماید
وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و بدرستی که گروهی از گروندگان لَكَارِهُونَ
هر آینه کارهند از رفتن ببدر يُجَادِلُونَكَ جدال و مباحثه میکنند
با تو فِي الْحَقِّ در اختیار جهاد که ثواب است بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ پس از آنکه روشن
شده که جهاد واجب است یا دانسته اند به اعلام تو که بر دشمن تو ظفر خواهند یافت پس از
قتال کراهیت دارند كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ همچو کراهت آنانکه رانده میشوند إِلَى الْمَوْتِ بسوی موت
وَهُمْ يَنْظُرُونَ و حال آنکه ایشان مینگرند به اسباب و علامات مرگ یعنی کراهت ایشان
از جهاد بر وجهی است که گویا ایشان را بجانب مرگ میرانند و ایشان علامت مرگ را میدانند
و میبینند و این بجهت قلت مدد و عدد و کمی زاد و استعداد ایشان بود چه ایشان
سیصد و پنج نفر بودند و هفتاد شتر و دو اسب داشتند و شش زره و هشت
شمشیر و با وجود این حال طبع انسانی مقتضی آنست که گریزان باشند از مشقت و شتابان
باشند براحت و رغبت کنند بموضع امنیت و بگریزند از مواطن هلاکت و سبب
این غزوه آن بود که کاروان قریش با متاع بسیار از شام مراجعت کرده بودند
و ابوسفیان علیه اللعنه با بعضی از صنادید قریش چون عمرو عاص ملعون و عمرو بن هشام
و مخزوم بن نوفل با چهل سوار سرداری آن قافله میکردند و جبرئیل علیه السلام آمده
و صورت این واقعه بسید عالم صلی الله علیه و آله رسانید حضرت این معنی را
باز گفت و ایشان از بسیاری مال و قلت رجال مایل شدند که سر راه بر کاروان گیرند
جمعی بسیار

جمعی بسیار با صلاح بر این قصد بیرون آمدند و چون این خبر به ابوسفیان
رسید ضمضم غفاری را بمکه فرستاد و از ایشان مدد خواست ضمضم بیامد و ندا
در داد که ای اهل مکه مالها در معرض تلف است بیرون روید و یاران خود را حمایت
کنید و محافظت مال خود نمایید ابلیس بصورت سراقة بن خثعم بمکه آمد و ندا در
داد که لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ مترسید که هیچ کس امروز شما را
مغلوب نتواند ساخت و بر شما غالب نتواند بود و من یار و مددکار شما ام
اهل مکه چون این ندا بشنیدند حمیت جاهلیت بحرکت در آوردند در مکه
ندا کردند که هر که باز ایستد از سرایش بیرون کنند و مالش را بغارت ببرند چون
حضرت رسول صلی الله علیه و آله در وادی زفران نزول فرمود جبرئیل ع
آن حضرت را از آمدن لشکر قریش خبر داده فرمود که حق تعالی میفرماید که یکی
از دو طایفه کاروان قریش و کفار براه خواهند بود و بشما ملاقات خواهند کرد
شما ملاقات کاروان را دوست تر دارید یا مقاتله با کفار را بعضی گفتند اسباب
حرب را آماده ساخته ایم اگر کاروان بدست افتد مناسب تر است حضرت از این
سخن متغیر شده مهاجر و انصار را حرب اختیار افتاد و هر یک خواستند و در
اظهار کمال انقیاد و امتثال مبالغه نمودند از آن جمله مقداد بن عمرو گفت
یا رسول الله ما تابع و محکوم مطلق توایم و بهر چه حکم کنی بر وجهی که
بهیچ وجه از حکم تو سر نپیچیم و در خدمت تو تقصیر نمیکنیم و بجد تمام

کمر انقیاد ترا بر میان بسته‌ایم بخدای که اگر امر فرمای بر آتش در رویم و امتثال
تو کنیم و اگر بر دریا گذر فرمای ذره اندیشه در میان آن در آریم حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در این باب با ایشان یکبار دیگر مشورت کرد تا ثبات
قدم هر یک بر او ظاهر گردد سعد بن معاذ گفت یا رسول الله همانا که این
تکرار کنایتی است بر ما که انصار یاریم فرمود که چنین است سعد گفت یا رسول الله
ما بیعت ترا بنهجی بسته‌ایم که بوی نقض از آن استشمام توان کرد اگر اعضای
ما را ذره ذره کنند از آن عهد و بیعت باز نگردیم و بقیامت بریم آن عهد را
که بسته‌ایم با تو حضرت رسول چون این کلام از اصحاب بشنید فرمود سیروا علی
اسم الله و برکت بروید بنام خدای و بشارت باد شما را که حق تعالی یکی از این دو طایفه
که کاروانند و مشرکان مکه مرا وعده ظفر داده است و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله چون دانست که قریش کشته خواهند گشت و مال
ایشان وجه کاروانیان و یا بود از این جهت متوجه حرب قریش شد و بعضی از اصحاب
میل کاروان شده و کراهت داشتند از حرب قریش و اندیشه میکردند که اگر
از پی کاروان روند قریش از پی ایشان در آیند و ایشان را در میان گیرند حق تعالی
بعد از کراهت ایشان از جهاد با کفار قریش بیان رغبت ایشان کرد در کاروان
و میفرماید اذ یعدکم الله و یاد کنید که چون وعده داد شما را خدای
احدی الطائفتین یکی از این دو طایفه که کاروانیان باشند یا از
لشکر کافران

لشکر کافران انها لکم آن مر شما راست و تودون و شما دوست
میدارید ان غیر ذات الشوکة آنکه غیر خداوند سلاح
یعنی کاروان تکون لکم باشد مر شما را چه شنیده‌اید که در کاروان چهل
سوار بیش نیست و لشکر کفار قریش نهصد و پنجاه مردند بیش شما
آسانتر را میخواهید و یرید الله ان یحق الحق و میخواهد خدای که ثابت کرداند
حق را بکلماته به آیتهای خود که در باب محاربه ذات الشوکة فرستاده
که متضمن امر است بقتال مشرکان و یا بوعدها فتح و ظفر که پیغمبر خود را
بکلمات ازلی که در قتل و الله از ایشان بر لوح محفوظ نوشته و یا ملائکه را
بامداد اهل ایمان یعنی اراده الهی تعلق گرفته که دین اسلام را ثابت کرداند
بامداد فرشتگان مؤمنان را در وقت محاربه ایشان با مشرکان و یقطع
و ببرد و از بیخ بر کند دابر الکافرین بنیاد کافران و همه را هلاک کند
خلاصه معنی آنست که شما میخواهید که پیوسته مستغرق نعمتها او سبحانه
باشید و هیچ مکروهی بشما نرسد و حق تعالی میخواهد لیحق الحق تا سبب مکاره
که بشما برسد در جهاد ثابت کرداند و ظاهر سازد حق را که دین اسلامست و بقتل
مشرکان نصرت دهد پیغمبر خود را که بحقست پیغمبری او و یبطل الباطل
و تا نابود سازد امر باطل را که کفر است و لو کره المجرمون و اگرچه کاره هند
و نمیخواهند آنرا کافران که مستغرق گناهند اذ تستغیثون ربکم و یاد کنید

این را که چون فریاد رسی میخواستند از پروردگار خود در وقتی که گریز
نداشتید از قتال و میگفتند ای فریاد رس فریاد خواهندگان بفریاد
رس ما را و یاری ده ما را بر دشمنان دین خود و گفته اند که چون حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله شوکت و کثرت مشرکان بدید دعا کرد که
خدایا اگر این گروه مؤمنان را هلاک شوند کسی دیگر نباشد که ترا بوحدانیت
پرستد پس بوعده خود وفا کن و ایشان را بر اعدا غالب ساز فَاسْتَجَابَ
لَكُمْ پس اجابت خدای شما را اَنِّی مُمِدُّكُمْ بآنکه مدد کننده ام شما را
بِاَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ بهزار کس از فرشتگان مُرْدِفِینَ از پی مؤمنان در آیندگان
و یا در عقب یکدیگر در آمدگان و مراد از این الف آنها اند که مقدمهٔ لشکر ملائکه
بودند با وجود اعیان ایشان و ثعلبی در تفسیر خود آورده از مجاهد نقل
میکند که غیر از این هزار فرشته در روز بدر قتال نکردند و آن ثلاثة و خمسه
که در سورهٔ آل عمران مذکور شد جهت مژدهٔ نصرت آمده بودند و میا
گوید که مراد بمردفین از پی در آمدن الفی بود و بعد از الفی تا پنج هزار فرشته
و نیز مرویست که در روز بدر جبرئیل علیه السلام با پانصد فرشته نزول کردند
بمیمنهٔ لشکر رفت و میکائیل بمیسره با جامهها سفید و عمامهای سفید
دنبالهٔ دستارها بر میان کتفها فرو گذاشته با مشرکان کارزار کردند و ایشان را
مغلوب ساختند و در هیچ زمانی از ماضی و مستقبل ایشان مأمور نشدند
بامر جهاد

بامر جهاد بلکه جهاد ایشان مخصوص است بروز بدر بجهت علو مرتبت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از عبدالله عباس روایت است که چون
مسلمانی با مشرکی کارزار کردی از بالای سر آن مشرک آواز تازیانه بر آمدی مرد
مسلمان چون نگاه کردی مشرک را افتاده بودی و اثر تازیانه بر سر وی پیدا بودی
و آن مرد مسلمان کسی را ندیدی چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله را
از این خبر کردند فرمود که راست میگوید آنها فرشتگان اند که حق تعالی بمدد
ما فرستاده است حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که فرق میان
کشتگان کفار قریش و کشتگان ما آن بود که اکثر زخم و جراحت بر کشتگان
ما پیدا بود و بر کشتگان ایشان اثری زخم نبود وَمَا جَعَلَهُ اللهُ و نگردانید
خدای این امداد را اِلَّا بُشْرٰی مگر برای مژدگانی مر شما را بنصرت یعنی تا کثرت
عدد ملائکه سبب بشارت و اطمینان شما بود و اگر نه بیک فرشته میتوانست کرد ما
از ایشان بر آورد چنانکه جبرئیل علیه السلام هفت شهرستان قوم لوط را از
جای بر کند و بر گوشهٔ پر خود نهاد و چندان بر هوا برد که آواز مرغان ایشان را
اهل آسمان بشنیدند بعد از آن سرنگون کرد پس کثرت ملائکه بجهت مژده
شماست بنصرت وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ و تا آرام گیرد بدان قُلُوبُكُمْ دلهای شما
و ترس قلت و ذلت شما از دلها دور شود وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللهِ و نیست
نصرت و ظفر یافتن مگر از نزدیک خدا چه امداد ملائکه و کثرت عدد

ایشان و مانند آن بسبب نصرت تند پس یاری و نصرت و فتح و ظفر
از او جویید إن الله عزیز بدرستی که خدای غالبست و دوستان خودرا
نصرت دهد حکیم درستکار است هرچه کند بود فوق صواب کند
از عبدالله مسعود روایتست که گفت من در وقتی که بر ابوجهل غالب شدیم
و او را میکشتم گفت ای عبدالله آن ضربها که از هوا می آمد و ما کسی را نمی دیدیم
آن چه بود گفتم فرشتگان بودند گفت ایشان ما را مغلوب ساختند نه شما
إذ یغشیکم النعاس یاد کنید آنرا نیز که چون فرو پوشانید بر شما خواب
سبک را مرویست که صحابه را در این شب که در روزش جنگ واقع شود
دغدغهٔ عظیم دست داد چنانچه منزل ایشان در ریگستانی بود که روندها
در آن قدم فرو میرفت و آب نیز نداشت مشرکان بر ایشان سبقت گرفته
بر کنار آب فرود آمده بودند حق تعالی خوابی بر ایشان برگماشت أمنة برای
ایمنی که حاصل شد منه از نزدیک او سبحانه تا از تعب سفر و خوف خطر استراحت
یابند و در آن خواب اکثر صحابه محتلم شدند علی الصباح شیطان
آغاز وسوسه کرد که شما را نماز میباید گذارد بعضی جنبید و بعضی حدث
اصغر دارید و آب ندارید و از پای تا زانو بریگ و خاک فرو میروید و کافران
در زمین سخت و هموار اند در کنار آب و شما میگویید ما دوستان خداییم
و پیغمبر او در میان ماست پس حق تعالی در آن وقت باران فرستاد چنانکه قال
وینزل علیکم

وینزل علیکم من السماء و فرو فرستادیم از ابر یا از طرف آسمان
ماء که آبی که رودهای روان شدند و حوضها پر آب گشتند
لیطهرکم به و پاک گردانید شما را بآن آب از حدوث خبث و یذهب
عنکم رجز الشیطان و ببرد از شما وسوسهٔ شیطان را که نصرت
و جنابت باهم جمع شود و لیربط علی قلوبکم و تا به بندد بر دلهای
شما امید داری بلطف حضرت باری بنصرت پادشاهی و یثبت
به الأقدام و برای آنکه ثابت گرداند بدان باران قدمهای شما را چه باران
بزمین ریگ آمیز بارد آنرا استحکام دهد و قدمهای مومنان استحکام پذیر
شد و در زمینی که کفار نزول کرده بودند گلی عظیم پیدا شد و گفته اند
که مراد ثبات قدم است در معرکهٔ قتال حرب پس اصحاب سیراب شدند
و ظروف را پر آب کردند و غسل و وضو کردند و خوشحال شدند و وسوسهٔ
شیطانی از ایشان زایل شد إذ یوحی ربک إلی الملائکة یاد کن و وقتی را
که چون وحی کرد پروردگار تو بسوی ملائکه که بامداد آمده بودند برای
یاری اهل ایمان أنی معکم آنکه با شما ام در امداد و اعانت و ناصر
و نگه دار شما از شر دشمنان فثبتوا الذین آمنوا پس استوار و ثابت قدم
گردانید آنانرا که گرویده اند و دلیر ساخته ایشانرا به بسیاری عدد خود
بمحاربه با اعدای ایشان مرویست که فرشتگان بر صورت آدمیان در پیش

صف لشکر مومنان میرفتند ومیگفتند بشارت باد شمارا که غالب
شوید وخدا یار شماست مردانه باشید که دشمنان شما الله کالله ونصرت
مر شمار است بیرای ملائکه نصرت وبشارت دهید مومنان را
سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ زود درافکنم در دلهای آنانکه كَفَرُوا الرُّعْبَ
کافر شدند ترس خدا وبیم رسول را در حدیث آمده که آنحضرت فرمود کرمرا
بترس اعدا نصرت دادند وهیبت وترس من یکماه راه بود فَاضْرِبُوا
پس بزنید ای ملائکه کافرانرا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ بزبر کردنهای ایشان یعنی
ایشانرا بر محل ذبح یا بر کله سر ایشان بزنید واحذر بن انباز نقل میکند
که چون ملائکه بقتال مامور شدند ندانستند که در ضرب قصد کدام عضو
باید کرد حق تعالی فرمود که بزنید بر سرهای ایشان وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ وبزنید
از ایشان یعنی قطع کنید وببرید كُلَّ بَنَانٍ همه انگشتان ایشانرا
در این باب لیلی صریحست با آنکه ملائکه نزود در بدر کارزار کردندی
با کفار قریش وایشانرا کشتند وکسی کمانع نیست خطا برا راجع بمومنان
میدارد واین خلاف ظاهر است ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ این ضرب وقطع بر ایشان
بسبب آن بود که ایشان شَاقُّوا اللَّهَ مخالفت کردند خدایرا وَرَسُولَهُ وفرستاده
اورا وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وهر که مخالفت کند خدا ورسول اورا
فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ پس بدرستی که خدای سخت عقوبت است بر مخالفت
مخالفان در دنیا

مخالفان در دنیا بقتل وگرفتاری ودر آخرت بعقوبت ابدی وانواع
خواری ذَٰلِكُمْ نیست امر بعقوبت شما ای مشرکان فَذُوقُوهُ پس بچشید
آنرا عاجلا وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ بدرستی که مر کافرانراست مر بانکه آجلا
عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش وزخ عبدالله عباس روایت کرده که مردی از
بنی غفار از برای من حکایت کرد که من وپسر عم روز حرب بر بالای کوهی
شدیم منتظر اینکه کرا باشد تا ما خودرا در میان ایشان اندازیم
وغنیمتی بدست آریم ناگاه دیدیم ابری برآمد وگرد اگرد لشکر مخالفان
وموافق را فرو گرفت ودر میان آن ابر آواز جمعی اسبان میشنیدیم ومومنان
آن سوارانرا میگفتند خیر مقدم وآن سواران یکدیگر را گفتند که بکشید
این مشرکانرا پس آواز ضرب شمشیر ایشان بما رسید وایشانرا ندیدیم
پس پسر عم از هیبت وهول آن سواران بیفتاد وبمرد ومن خودرا نگاه
داشتم درمن هیچ قوتی نمانده بود ابر فرونشست کفار قریش کشته شده
بودند واز آن سواران کسی پیدا نبود مرویست که چون خبر فتح مسلمانان
بمکه رسید ابولهب یکی از مهتران اهل شرک المطلبید وگفت ای برادر صورت الحال
بچه وجه بود این حادثه عظیم از کجا بر شما واقع شد گفت چگویم چون نظر
ما بر اهل اسلام افتاد خوفی عظیم از ایشان بر خاطر ما نشست وپشت
بهزیمت دادیم وایشان تیغ کشیده در عقب ما روان شدند ودر میان

ایشان جمعی را دیدیم بر اسبان ابلق نشسته بودند در میان آسمان و زمین بر هوا ایستاده و بر دست هر یک شمشیری و تازیانه بود بر هر که میزدند هلاک میشد از ابن عباس نقلست که شخصی پدر مرا اسیر کرده بود از بنی سلیم و اورا ابو البشیر گفتندی کوتاه بالا و ضعیف البنیه بود و دیدم دراز بالا و قوی هیکل و فربه بدن بود در رسول صلی الله علیه و آله با گفته عباس را چگونه گرفتی گفت مردی مرا یاری داد بگرفتن او که پیش از آن ویرا هیچ ندیده بودم و ابو جابر بن سهل بن حنیف از پدر خود روایت کرده که ما در روز بدر دیدیم که بعضی از سوار که در میان شما شمشیر حواله مشرکان میکردند و پیش از آنکه شمشیر بگردن ایشان رسد سر از تن ایشان جدا میشد القصه چون حق تعالی ملائکه را بمدد مسلمانان فرستاد و ایشان را وعده نصرت داد در عقب آن ایشان را از فرار نهی کرده فرمود یا ایها الذین امنوا ای آنانکه گرویده اید اذا لقیتم الذین کفروا چون ملاقات کنید بآنانکه کافر اند زحفا در حالتی که انبوه و درهم پیوسته باشند برای حرب شما فلا تولوهم الادبار پس مگردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت مکنید و اگر چه گروه اندک باشید این حکم علی الاطلاق در اسلام بوده که یک مؤمن از ده کافر نشایستی گریختن و بآیت الآن خفف الله عنکم که مذکور خواهد شد منسوخ گشت و من یولهم یومئذ و هر که بگرداند بر ایشان

بر ایشان در آن روز دبره پشت خود را الا متحرفا مگر در حالتی که میل کنند و بر گردنده باشد از طرفی بطرفی دیگر بجهت اصلاح سلاح و یا بجهت صلاح گریز خود را لقتال برای کارزار یعنی چنان خود را فرا نماید که میگریزد و به آن خصم را بازی دهد تا غافلش کند پس باز گردد و بر سر وی تازد چه این از کیدهاییست که در حرب مستحسن است او متحیزا یا پناه جوینده باشد الی فئة بسوی گروهی هم از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره رود یا بعکس تا از ایشان استعانت یافته بر خصم حمله کند و هر که بغیر از این دو وجه پشت بخصم کند فقد باء پس بدستی که باز گردد و گرفتار شود بغضب من الله بخشمی بزرگ از خدای و مأویه جهنم و بازگشت وی دوزخ باشد و بئس المصیر و بد جای بازگشتی است دوزخ آورده اند که چون در بدر آتش زبانه کشید و لشکر کفار بیکبار حمله کردند حضرت پیغمبر در خانه که از چوب و خاشاک ساخته بود آغاز دعا کرد و گفت بار خدایا وعده که در باب من فرموده بوفا مقرون گردان جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت یا رسول الله خاک بردار بر طرف دشمنان افکن آن حضرت قدری خاک برداشت بر طرف دشمنان افکند آنحضرت قدری خاک و سنگ ریزه برداشت و در روی لشکر کفار افکند حق تعالی باد را امر کرد تا آن خاک و سنگ

ریزها را در چشمهای مشرکان ریخت و هیچ کس از آن مشرکان نماند
که آن سنگ و خاک بچشم و بینی و دهن او نرسید و بجهت آن همه بخود
مشغول شدند و ملائکه آغاز حرب کردند مؤمنان نیز جرأت
کرده برایشان حمله کردند و هفتاد کس از صنادید قریش کشته
شدند و هفتاد کس دیگر را اسیر کردند پس اهل بدر دیگری بر یکدیگر تفاخر
میکردند و این میگفت که من اسیر کردم این آیه آمد فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ
پس شما نکشتید دشمنان را بقوت و استقلال خود وَلَكِنَّ اللَّهَ
قَتَلَهُمْ و لکین خدای تعالی ایشان را کشت بآنکه شما را مدد داد بملائکه
خود و دلهای شما را بجهت آن دلیر ساخت بر حرب و بر ایشان مسلط
کردانید و ترس عظیم در دل ایشان انداخت وَمَا رَمَيْتَ و نیفکندی
ای محمد آن مشت خاک را بر روی ایشان إِذْ رَمَيْتَ وقتی که افکندی چه افکندن
تو بمشابه نبود که در چشم همه کفار رود و بر آن قادر نبودی وَلَكِنَّ اللَّهَ
رَمَى و لکین خدای افکند آن را و بچشم همه ایشان رسانید تا آنکه ظفر
همه منهزم شدند و ارباب تدقیق و اصحاب تحقیق را در باب کلام
انجا و ما رمیت اذ رمیت سخنها بسیار است حاصل که حق سبحانه و تعالی
کفار را مغلوب ساخت بانداختن ترس در دل ایشان و بمدد فرشتگان
تا حق را ظاهر سازد وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ و تا عطا دهد مؤمنان را
و نعمت را بر

و نعمت را بر ایشان ارزانی فرماید مِنْهُ از نزدیک خود بَلَاءً حَسَنًا عطا
نیکو و نعمتی بزرگ که آن نصرت و غنیمت و مشاهده آیات دال است بر صدق
دعوی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ بدرستی
که خدای شنواست استغاثه و دعای شما را داناست به احوال شما لاجرم
دعا را اجابت کرده شما را مظفر و منصور ساخت ذَٰلِكُمْ اینست
کار که دیدید از غلبیت اهل حق و مغلوبیت اهل باطل وَأَنَّ اللَّهَ و مقصود
از این نصرت آنست که خدای مُوهِنُ سست کننده و باطل سازنده است
كَيْدِ الْكَافِرِينَ مکر و حیله کافران آورده اند که کفار قریش در وقت
بیرون آمدن از مکه دست در پرده های حرم زده گفتند خدایا نصرت ده
از این دو لشکر آن را که راه یافته تر از این دو جماعت آن را که گرامی تر است نزد تو
این دو دین آن را که فاضلتر است و در روز بدر ابو جهل نیز گفت بار خدایا
هر که از ما فاجرتر است و قطع کننده تر ملاحظه رحم و خویشی را آورده است
بما که آن را نمیشناسیم فردا در پیشانی او زن و هلاک کن دیگری گفت خداوندا
هر کروهی که درست تر است نزد تو او را یاری ده حق تعالی در باره ایشان این آیه فرستاد
بر سبیل تهکم فرمود إِنْ تَسْتَفْتِحُوا اگر طلب فتح و نصرت کردید ای کفار قریش فَقَدْ
جَاءَكُمُ الْفَتْحُ پس بتحقیق که آمد بشما فتح این دین که درست تر است نزد خدا و رسول
وَإِنْ تَنْتَهُوا و اگر باز ایستید ای کافران باقی مانده در جنگ با رسول از معادات

فهو خیر لکم پس آن بهتر است مر شما را از قتل این جهان و عقوبت
آن جهان وان تعودوا و اگر باز گردید بمحاربه مسلمانان نعد باز
گردیم بنصرت ایشان ولن تغنی عنکم و دفع نکند از شما فئتکم
شیئا جمعیت و اتفاق شما چیزی را از بلیت قتل و اسر و عقوبت آخرت
ولو کثرت و اگرچه بسیار باشد آن جماعت وان الله مع المؤمنین
و بدرستی که خدای با مؤمنان نیکوکار است بنصرت و معونت یا ایها الذین
امنوا ای آن کسانی که ایمان آورده اید اطیعوا الله ورسوله و فرمان
برید خدای را و فرستاده او را ولا تولوا و برمگردید و اعراض مکنید
عنه از امر او و نهی او و سایر طاعات و روی مگردانید از رسول او
وانتم تسمعون و حال آنکه میشنوید یا میشنوید کلام میگویم که او پیغمبر منست
مواعظ و اوامر و نواهی قرآن را ولا تکونوا کالذین و مباشید مانند آنانکه
قالوا سمعنا گفتند شنودیم مراد کفار اند و منافقان که میگفتند که استماع
قرآن کردیم وهم لا یسمعون و حال آنکه ایشان نمیشنوند شنیدنی
که بدان نفع گیرند پس گویا نمیشنوند و یا مراد یهودان بنی قریضه و بنی
نضیر اند و ترسایان که میگفتند که آیات خدای را میشنویم و حال آنکه
بسمع قبول استماع نمیکردند پس در مذمت ایشان میفرماید ان شر
الدواب بدرستی که بدترین جنبندگان در روی زمین عند الله
نزدیک خدای

نزدیک خدای یعنی بدترین حیوانات در حکم او سبحانه الصم کرانند
از شنودن حق البکم گنگانند از گفتن حق الذین لا
یعقلون آنانکه در نمی یابند حق را و خود را برین عمید اند که تدبر کنند
آن تا مهتدی شوند بحق و بدترین بهایم از جهت آنند که از خود کسب تفصیل
ایشانست بر سایر حیوانات روی برتافته اند و بجانب متابعت طبع و هوای
نفس شتافته اند ولو علم الله و اگر دانستی خدای فیهم خیرا در ایشان نیکوی
که نفع گرفتن است به آیات قرآنی و قبول اهتدای و طلب هدایت لاسمعهم
هر آینه شنوانیدی ایشانرا یعنی لطف کردی و توفیق ارزانی فرمودی تا بشنوند
بر وجه اختیار چنانکه مؤمنان که طالب حق اند میشنوند و بآن منتفع
میگردند و لکن ایشان اختیار کفر و عناد کردند از غایت انکار و استکبار حق تعالی
سمع و بصر خود را از شنیدنی و دیدنی دلالت هادیه باز داشتند لاجرم
ایشانرا خذلان کرد و فرو گذاشت بر حال کفر و اصرار بر عناد ولو
اسمعهم و اگر شنوانیدی ایشانرا بوسیله لطف لتولوا هر آینه برگشتندی
از آن وهم معرضون در حالتی که ایشان اعراض کننده باشند از قبول حق
پس چگونه لطف فایده بایشان نمیرساند اما ایشانرا خذلان کردیم
و تخلیه فرمودیم در این آیه دلیلست که حق تعالی منع لطف نمیکند از
مکلفان و عدم لطف نسبت بکسیست که دانسته باشد که او بآن منتفع

شنود بعد از آن بندگان را بطاعت رسول امر میفرماید که یا ایها الذین
امنوا استجیبوا لله ای کسانی که گرویده اید اجابت کنید مر خدای را که
للرسول و مر فرستاده او را باوامر و نواهی اذا دعاکم چون بخواند رسول
او شما را لما یحییکم مر آن چیزی را که زنده گرداند شما را یعنی ایمان
و علوم دینیه که حیوة دل در دنیا و عقبی به آنست همچنانکه کفر و جهل که
سبب ممات دلست و یا عقاید صحیحه و اعمال صالحه که موت و حیات ابدیه است
در نعیم مقیم که من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوة
طیبة یا شهید شدن در راه جهاد که موجب حیوة است نزد او سبحانه که
بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما اتیهم الله من فضله یا قرآن
که زنده سازنده دلهاست اهل ایمان را واعلموا ان الله و بدانید
آنکه خدای عز و جل یحول حایل شود یعنی جدا کرد الله بین المرء و
قلبه میان مرد و دل او و این تمثیلست مر غایت قرب او را سبحانه که
مطلع است بر مکنونات ضمایر دلها با آنکه صاحب دل از او غافل باشد
و گفته اند این تمثیل تملک حق است مر دل بنده را در فسخ عزم و نقض
مقاصد و کلام میمنت انجام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود عرفت الله بفسخ العزایم اشارتست باین یا ترغیبست بر مسارعت
بر تصفیه دل و خلوص آن پیش از آنکه جدا کند حق تعالی مرد و دل را و
بموت و فرصت

بموت و فرصت عمل او فوت کرد و گویند که مؤمنان در وقت محاربه
اندیشه کردندی که دشمن بسیار است و عده ما اندک و بجهت این
خوفی در دل ایشان آمدی حق تعالی میفرماید که من مانع میشوم
میان دل ایشان و خوف ایشان تا خایف نباشند و حایل میشوم میان
دل کافر و امن تا همیشه ترسان باشد یونس بن عمار از ابو عبد الله ع
روایت کرده که مراد آنست که حق تعالی مانع میشود از آنکه بنده مؤمن
حق را باطل دارند و باطل را حق هشام بن سالم نیز از آنحضرت
همین روایت کرده و انه و بدرستی بدانید نیز که شان و قصه
یعنی سخن حق اینست که الیه تحشرون بسوی جزای او
محشور خواهید شد و جزای عمل شما خواهد فرمود ان خیرا
فخیر و ان شرا فشر واتقوا فتنة و بپرهیزید از گناهی که اگر برسد
عقوبت آن لا تصیبن الذین ظلموا منکم نرسد بکسانی که ستم
کردند از شما خاصة در حالتی که اختصاص داشته باشد بآنها بلکه
عام باشد و بظالم و غیر ظالم اثر آن برسد و شآمت آن بهمه سرایت کند
و این ظهور بدعتست و مداهنه در امر بمعروف و نهی از منکر و کاهل
از جهاد و از ابن عباس مرویست که حق تعالی در این آیه میفرماید که بر
منکر خاموش مباشید تا از آن چشم میپوشید و به آن رضا میدهید

که چون عذاب خدای نازل شود ظالم و غیر ظالم و خاص و عام در آن داخل
شوند اما ظالمان بجهت ظلم و غیر ظالم بجهت ترک امر بمعروف و نهی از منکر تا مکلفان
از اطفال و مجانین و بهایم بر سبیل امتحان و اعتبار و لطف مر غیر را
تا از مثل این عبرت گرفته و متیقظ شده ترک معصیت کنند و نهی مردمان
نمایند از معاصی و سایر منهیات از سدی منقولست که این آیه در روز بدر نازل
شد و در روز حرب جمل نتیجه آن فتنه روی نمود و با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در مقاتله در آمدند و فتنه عظیم از آن پیدا شد و زبیر و طلحه روایت کرده اند
که ما این آیه میخواندیم و نمیدانستیم که اهل آنیم این هنگام دانستیم که مراد
از این آیه مائیم پس مخالفت کردیم رسید بما آنچه رسید یعنی مخالفت کردیم
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کردیم و با آنحضرت در مقام محاربه در آمدیم
بجهت آن در فتنه افتادیم از ابن عباس منقولست که چون این آیه نازل شد حضرت
رسول صلعم فرمود که هر که بر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام ظلم کند در اینجا
که من نشسته ام و این مقام را از وی غصب کند بعد از وفات من چنان باشد
که انکار نبوت من کرده باشد و انکار نبوت جمیع پیغمبران که قبل از من
بوده اند حذیفه یمانی گفته که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که از بعضی
یاران من چیزی سانح گردد که حق تعالی ایشانرا نیامرزد و صحبت من بایشان
نجات ندهد و شفاعت من در نیابند و بهلاکت آخروی گرفتار گردند
ابو ایوب

ابو ایوب انصاری نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
که ای عمار زود باشد که بعد از من فتنه‌ها عظیم پیدا شود تا آنکه شمشیرها
در میان کشیده شود بعضی بعضی را بکشند و برخی از برخی براءت کنند
و بیزاری نمایند چون این حال را مشاهده کنی پس بر تست که متمسک شوی
باینکه در جانب راست من نشسته است که آن علی بن ابی طالب است چه اگر
همه مردمان در وادی سلوک کنند و علی در وادی تو در وادی علی سلوک
کن و بکنار همه مردمان را ای عمار بدرستی که علی ترا در راه راست نگاه دارد
و بر هلاکت راه نمونی نکند ای عمار اطاعت علی اطاعت منست و اطاعت
من اطاعت حق تعالی است و این حدیث را اکثر اهل سنت از پیغمبر صلی الله
علیه و آله نقل کرده اند وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ و بدانید
که سخت عقوبتست بر کسی که ضرر و ظلم او بغیر رسد فلعن الله من
ظلم محمد و آل محمد و غضب الله علی من ازالهم عن مقامهم و منعهم عن حبهم
بعد از آن ذکر اهل ایمان میکند بحالتی که ایشانرا دست داده و اظهار
انعام خود میکند بایشان بنصرت و تایید و تکثیر میفرماید وَاذْكُرُوا
إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ و یاد کنید ای مهاجران چون بودید شما اندک
مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ بیچارگان در زمین که پیش از هجرت
تَخَافُونَ میترسیدید شما أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ از آنکه بربایند کفار

قریش وخایف بودید ازانکه بیرون چون ازمکه مشرکان برشما تاختن
آرند وایذا واهانت بحال شما رسانند فَآوٰیکُمْ پس جای داد خدای
شما را درمدینه وَاَیَّدَکُمْ بِنَصْرِهٖ وتقویت داد شما را بیاری دادن
خود یا بجماعت انصار یا بامداد ملایکه وَرَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّبَاتِ
وروزی داد شما را از غنیمتها پاکیزه که برامم پیشین حلال نبود
لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُوْنَ تا شاید سپاس داری کنید بر این نعمتها کو بنده
خطاب با کافه عربست که ذلیل بودند در دست روم و ببرکت و میمنت
حضرت رسالت صلی الله علیه واله عزیز وارجمند شدند و برهمه ملوک
فارس وروم غالب گشتند تغلبی در تفسیر خود آورده که بعضی صحابه سخنان
که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله میشنیدند ودر افشای آن میکوشیدند
ومنافقان بدان اطلاع یافته خبر بمشرکان میرسانیدند حق تعالی
این ایه را فرستاد که یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای انکسانی که ایمان آورده اید
لَا تَخُوْنُوا اللهَ وَالرَّسُوْلَ خیانت مکنید با خدا ورسول او ودر اسرار او
واز جابر بن عبدالله انصاری نقل است که سبب نزول این ایه آن بود که جبرئیل
علیه السلام بنزد حضرت رسالت صلی الله علیه واله آمد وگفت ابو سفیان
در فلان جای فرو آمده است با جمعی از مشرکان بتهیه حرب ایشان مشغول
شوید واین خبر را پوشیده دارید تا ناگهان بر سر ایشان تازید ویکی

ازمنافقان

ازمنافقان برصورت حال مطلع شده نامه نوشت وابوسفیان را
از آمدن مسلمانان مطلع کرد این ایه آمد واز زهری روایت است
که این ایه درحق ابولبابه نازل شده وسبب آن بود که رسول صلی الله علیه
واله حصین بن قریضه را بیست ویک روز محاصره فرموده بود و ایشان
ملجاه شده طلب صلح کردند به آنچه بنی نظیر کرده بودند یعنی جای ها
خود را باز گذارند وباز راعات شام روند حضرت رسول صلی الله علیه
واله فرمود که صلح نکنم لیکین برحکم سعد معاذ فرو آیید تا آنچه رای ما
بر آن قرار گیرد چنان کنیم ایشان گفتند ابولبابه را نزد فرست تا با وی
مشورت کنیم حضرت رسول ابولبابه را نزد ایشان فرستاد وا ورا
با ایشان ربطی بود برای آنکه مال او وفرزندان او در دست ایشان بود
پس او را گفتند در حد سعد معاذ چگوی واینکه ما را امیفرمایند که بر حکم
او فرو آییم اطاعت کنیم یا نه وی به انگشت اشارت کرد بحلق خود یعنی
همه شما را خواهند کشت این آیه نازل شد ابولبابه گوید هنوز آیه را
نشنیده بودم وقدم برنداشته بودم که دانستم که خیانت کرده ام با خدا
ورسول او وازآن نادم شده م ونزد پیغمبر آمده م این ایه فرو آمده بود
راوی خبر گوید که ابولبابه بیامد وخود را برستون مسجد ببست وسوگند
خورد که طعام وآب نخورم تا که بمیرم یا خدای توبه مرا قبول کند پس

هفت شبانه روز طعام وشراب نخورد تا بیفتاد وبیهوشی
شد تا حق تعالی توبهٔ وی را قبول کرد وی را گفتند خدای توبهٔ تو را پذیرفت
گفت والله که خود را باز نکشایم تا آنکه حضرت رسول بدست مبارک
خود مرا بکشاید پس آن حضرت او را بکشاد ابولبابه گفت تمامیت
قبول توبهٔ من آنست که هر زمینی وبقعهٔ ومالی که دارم صرف فقرا
کنم حضرت فرمود ثلثی از مال خود تصدق کن تا کفارهٔ گناه تو باشد
واین از ابو عبدالله علیه السلام نیز مرویست حاصل که حق تعالی میفرماید
مکنید با خدا ورسول خیانت درآنچه کوئید وتخونوا اماناتکم
وخیانت مکنید در امانتها که درمیان یکدیگر دارید وانتم تعلمون
وشما میدانید که وبال خیانت بسیار است یا میشناسید که ضبط امانت
برشما واجبست چه عقلای روزکارید وحسن را از قبیح امتیاز میتوانید
کردن واعلموا انما اموالکم وبدانید ای مؤمنان بدرستی که مالهای
شما واولادکم وفرزندان شما فتنة محنتی اند از خدای که بدان شما را
می‌آزماید پس باید که دوستی ایشان حامل خیانت شما نشوند چنانکه
ابولبابه دو سبب وقوع شما در آثم وعقاب احد انطالی گفته که حق تعالی
مال وفرزندان را فتنه گفته تا از فتنه بیکسو شویم وما پیوسته آنرا زیاد
میکنیم شیخ مصلح الدین سعدی گفته بیت جوان وپیر که در مال وملک

فرزندنه عاقلند

فرزند نه عاقلند که طفلان ناخردمندند وان الله عنده
وبدرستی که خدای نزد اوست اجر عظیم مزدی بزرگ پس در
طلب آن سعی کنید وجمع مال وحب فرزند را بگذارید وحضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که باید هیچ کس از شما نگوید
که باری خدایا پناه میگیرم بتو از فتنه زیرا که هیچ کس نیست مگر که
مشتمل است بر او فتنه وبلیه لیکن پناه گیرید از بد وآن فتنهٔ گمراه
کننده است از راه حق که حاشیه چه حق تعالی میفرماید که واعلموا انما
اموالکم واولادکم فتنة یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که کرویده اید
ان تتقوا الله اگر بترسید از خدای وتقوی را شعار خود سازید
یجعل لکم بگرداند برای شما یعنی بدهد شما را فرقانا نصرتی که
بدان جدا شود مبطل از حق بجهت عز مؤمنان واذلال کافران یا
هدایتی ونوری در قلب شما یعنی لطفی که موجب هدایت شما شود که بآن
میان حق وباطل تفریق کنید ویکفر عنکم سیئاتکم وبپوشاند
ودرگذراند از شما بدیهای شما را ویغفر لکم وبیامرزد شما را بتجاوز وعفو
ومراد از سیئات صغایر است وذنوب کبایر یا مراد گناهان ما تقدم
وما تاخر است زیرا که این آیه درباره اهل بدر آمده وحق تعالی گناهان
ایشان را آمرزیده چنانکه حدیث نبوی مشعر است والله ذو الفضل العظیم

وخدای خداوند فضل و نعمت بزرگست که چون انصار بایمان
آوردند قریش ترسیدند اکابر و مشایخ ایشان در دار الندوه که سرای
قصی بن کلاب بود جمع شدند تا بایکدیگر در کار پیغمبر مشورت کنند
واین صورت وقتی بود که بصحابه اجازت هجرت شده بود بمدینه بغیر
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خدمت سید انام کسی دیگر نمانده
بود القصه رؤسای قریش در باب حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشورت
میکردند ابلیس بصورت پیری برآمد خود را درمیان ایشان انداخت گفتند
تو کیستی گفت مردی ام از اهل نجد و سرد و گرم روزگار چشیده و نیک و بد
دانسته و خوب آزموده چون شنیده ام که شما در باب محمد مشورت خواهید
کرد خواستم که تا من نیز حاضر باشم اگر رای شما بر صواب باشد تابع آن شوم
و اگر در آن خطا کنید شما را از آن آگاه سازم و رای صحیح خود را در آن باب
بر شما اعلام کنم تا باشد که او را هلاک کنیم پس ابو البختری آغاز تکلم کرد
گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در آن خانه را مسدود کرد و از روزنه
آن آب و نان بقدر سد رمق باو باید داد تا در آن تنگی بمیرد ابلیس بانگ
بروی زد و گفت بد رای دیده اکثر اهل مدینه اسلام آورده اند و یاران
بیشتر آنجا رفته اند و بنی هاشم نیز در این شهر بسیارند همه اتفاق
نموده با شما جنگ کنند و او را از حبس خلاص دهند گفتند ای شیخ نجد
که راست گفتی

که راست گفتی هشام بن عمر گفت صلاح آنست که این مرد را بر شتری
نشانده از این ولایت اخراج کنید تا هر جا که خواهد برود و مردم
دعوت کند ابلیس گفت هر جا برود جماعت را بفریبد ایشان اجابت
او نمایند و با او یار شوند و بیایند و با شما مقاتله کنند و دمار از
اهل روزگار برآرند گفتند صدق یا شیخ نجدی ابو جهل ملعون
گفت رای من آنست که هر قبیله از قریش هم عهد ایشان را یکی اختیار کنیم
تا به اتفاق او را بکشند و خون او در قبایل پراکنده و منتشر گردد و بنو هاشم
با تمام قبایل محاربه نتوانند کرد بالضروره بدیت راضی شوند ابلیس گفت
این نیکو راییست و روایتی آنست که این رای ابلیس بود پس ابو جهل از هر
قبیله کسی را طلبیده مقرر شد که در آن شب حضرت را بقتل رسانند جبرئیل
صورت حال را بعرض آن حضرت رسانید و گفت که حق تعالی میفرماید که
از این شهر بیرون رو پس حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را گفت که خدای
مرا امر فرموده است که از این شهر بیرون روم و تو امشب بر فراش من
بخوابی تا اگر قریش تفحص احوال من کنند مرا در جای خود ببینند و بر تو نیایند
و ضرری بمن نرسانند پس جامه خود را برکند و در وی پوشانید و او را بخوابگاه
خود خوابانید و از آنجا بیرون آمد که از او برجمعی فتاد به آیه انا جعلنا
فی اعناقهم اغلالا اشتغال نمود و پاره خاک برداشته بر سر ایشان ریخت

و از آنجا بگذشت و به غار رفت و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را
وصی خود گردانید در ردّ ودایع و دین مردمان که بنزد آن حضرت
بود او را متولی خود ساخت و آن مشرکان همه شب گرداگرد خانهٔ
او میگشتند و تدبیر قتل او میکردند تا آنگه نزدیک صبح شد تیغها برکشیدند
بیکبار در اندرون خانه دویدند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
از جای خود برخاست و گفت بچه کار آمده بودهاید و چه میخواهید گفتند
محمد کجاست فرمود که من نگهبان او نبودم چه دانم که او کجاست پس از
سرای بیرون آمدند و پی رسول را گرفتند و گفتند محمد بیرون رفته همانا
آن خاک را بر سر ما ریخته بر اثر او میرفتند تا بر در غار رسیدند حق تعالی
عنکبوت را فرمود تا در غار را تنید ایشان چون چنان دیدند گفتند
هیچ کس بدین غار نرفته چه اگر کسی در غار شده بودی این تار عنکبوت
پاره بشدی بلکه از اینجا به آسمان رفته پس بازگشتند و آن حضرت بعد از
سه روز از غار بیرون آمده بمدینه رفت و حق تعالی در حق حضرت امیر
المؤمنین علی علیه السلام آیه و من الناس من یشتری نفسه ابتغاء
مرضات الله فرو فرستاد و بیان مکر و حیلهٔ کفار و خلاصی آن حضرت
از آن این آیه انزال فرمود که وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ و یاد کن ای محمد که چون
مکر کردند بتو الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویدند لِيُثْبِتُوكَ تا حبس
کنند ترا

کنند ترا در جای یا بند بر دست و پای تو نهند و یا ترا مجروح سازند
بروجه که حرکت در تو نماند و ترا بآن اثبات کنند که قوت رفتن نداشته
باشی أَوْ يَقْتُلُوكَ یا بکشند ترا بشمشیرهای مختلف أَوْ يُخْرِجُوكَ یا بیرون
کنند ترا از مکه وَيَمْكُرُونَ و ایشان بد مکارند وَيَمْكُرُ اللَّهُ و خدای
جزای مکر و بدی ایشان میدهد در صورت مکر بحسب واقع و آن
چنان شد چه ایشان را از مکه بیرون آورده ببدر رسانیدند و ایشان
بشوکت و قدرت و کثرت خود مغرور بودند زعم ایشان آن بود که البته
لشکر اسلام را مستاصل سازند و قتل مسلمانان کنند و قتلی
که بر آن حضرت و اصحاب او اراده کرده بودند بر ایشان واقع شد
وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و خدای بهترین جزا دهندهٔ مکر کنندگان است
از فرط عناد ایشان خبر میدهد که وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا و چون خوانده
شوند بر ایشان آیتهای کتاب ما قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا گویند بدرستی که ما شنیدیم
این کلام را یعنی مثل این را از مردمان روزگار میشنویم و این به جهت
آن گفتند که نضر بن حارث لعنة الله علیه بتجارت رفته بود در بلاد
فارس قصهٔ رستم و اسفندیار بخرید و بزبان عربی ترتیب داده بمکه
آورد و گفت افسانهٔ شیرین آورده ام که شیرین افسانه ایست که محمد
بر ما میخواند حق تعالی از عناد او و اتباع او خبر داد که چون آیات قرآن

میشوند میکویند کما مانند این شنیده ایم لو نشاء لقلنا مثل هذا اکر
خواهم هر اینه بکویم مانند این ان هذا نیست این قران الا اساطیر
الاولین نیست مکر قصها و نوشتهای پیشینه اینکه میکوید من نیز مثل
این قصد دارم و این غایت مکابره و عناد ایشان از آن عاجز نبود
بود زیرا که پیغمبر در وقتی که ایشانرا کفت یکسوره مثل این بیارید ایشان
از آن عاجز شدند و نتوانستند البته مثل آنرا یا قریب آن می آوردند تا
الزام آن حضرت کنند یا او معارضه نمایند و اکرچه عجز ایشان در آوردن مثل
آن دامن کیر ایشان نمیشد و با وجود تکبر و استکبار و استکانت با معانده
چندانکه نزد ایشان حقیر مینمود مقاتله نمیکردند و تعب و رنج خروج از مکه
و مشقت محاربه بر خود نمی نهادند و بمعارضه مذکوره این ننک و عار و مشقت را
از خود دفع میکردند مرویست که چون عثمان بن مظعون این سخن را از نضر
شنید ویرا کفت از خدای بترس و این نوع سخنان مکوی چه محمد بر حقست و آنچه
میکوید صدقست کفت من نیز حق میکویم کفت محمد میکوید لا اله الا الله
جواب داد که من نیز میکویم لا اله الا الله ولکین بآن ضم میکنم که هؤلاء بنات الله
یعنی فرشتکان دختران خدایند و چون پیغمبر استماع اینقول کرد فرمود
ای نضر وای بر تو این کلام الهیست منزل از نزد الله نضر در مقابله سخن
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر وجه اظهار یقین ببطلان قرآن
کفت باره

کفت بارخدایا اکر سخن محمد حقست سنکی بر سر من افکن و مرا هلاک کن
و حق تعالی از این خبر میدهد و اذ قالوا اللهم و یاد کن آنرا که چون کفت
نضر و تابعان او که با او متفق بودند که بارخدایا ان کان هذا هو الحق
اکر هست این قران راست و درست فرو آمده من عندک از نزد تو
فامطر علینا حجارة من السماء پس بباران بر ما سنکی از آسمان چنانکه
بر اصحاب فیل باراندی او ائتنا بعذاب الیم یا بیار بر ما عذابی درد ناک
چون نضر این دعا کرد حق تعالی سوره سال سائل بعذاب واقع را نازل
کردانید پس در بدر بشمشیر حضرت کشته و بجهنم پیوست و بعد از آن در بیان
مهلت دادن کفار میفرماید و ما کان الله لیعذبهم و نیست خدا
که عذاب کند ایشانرا و اکرچه بتعجیل آنرا میطلبند و انت فیهم و حال
آنکه تو در میان ایشانی چه سنت الهی و عادت ربانی بر آن نهج جاری شده که هیچ
امت را مستاصل نکرد الله مادام که پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد
خصوصا تو که رحمت عالمیانی و ما کان الله معذبهم و نیست خدا
عذاب کننده ایشان و هم یستغفرون و حال آنکه ایشان استغفار کننده الله
یعنی ایشان مستغفران باشند از مؤمنان از امیر المؤمنین علیه السلم
منقولست که در زمین دو امان بود یکی رفت و دیکری باقیست آنکه رفت
حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و آنچه مانده است استغفار است و شبهه
نیست

کاستغفار مانع ذنبست پس بسبب غضب الهی نشود وسیلهٔ غفران او کردد
وچون قصد قتل پیغمبر کردند واورا از مکه اخراج نمودند مستوجب عذاب
کشتند وحق تعالی درین حال فرمود وما لهم وچیست مر ایشانرا ج
منع نماید از ایشان الا یعذبهم الله آنکه عذاب نکند خدای ایشانرا ؛
وهم یصدون وحال آنکه ایشان باز میدارند رسول ومؤمنانرا عن المسجد
الحرام از دخول مسجد الحرام وایشانرا از مکه بیرون میکنند ودر عام
الحدیبیه منع دخول ایشان میکنند بمکه وما کانوا اولیائه ونیستند
ایشان والیان امر مسجد الحرام را با صفت شرک این منع کفارا ست
که میگفتند ما صاحب اختیار حرمیم هر کرا خواهیم اذن دخول دهیم
وهر کرا خواهیم از دخول آن منع کنیم پس حق تعالی فرمود که وجود شرک
ولایت مسجد الحرام الا المتقون مگر پرهیزکاران از شرک ولکن
اکثرهم لا یعلمون ولکین ایشان نمیدانند که ولایت حق ایشانست قید
اکثر جهت آنست که درمیان ایشان جمعی بودند که میدانستند اما عناد میکردند
وما کان صلوتهم ونیست دعاء مشرکان یا آنچه اورا نام کرده اند
عند البیت نزدیک خانه خدا الا مکاء مگر صفیر زدن وتصدیة
ودست بر دست کوفتن مرویست که عادت بعضی کفار آن بود که
مردان وزنان برهنه نماز میکردند وصفیر زدندی ودست برهم کوفتندی
حق تعالی

حق تعالی فرمود که نماز ایشان بر وجه لهو ولعب است فذوقوا العذاب
پس بچشید ای کافران عذاب را از قتل واسیر در روز بدر وحرق
وزجر در روز حشر بما کنتم تکفرون بآنچه هستید که کفر میورزید
باعتقاد وهم بعمل ان الذین کفروا بدرستی آنانکه کافر شدند ینفقون
اموالهم نفقه میکنند مالهای خود را لیصدوا عن سبیل الله تا باز
مردمانرا از راه خدای که متابعت حضرت رسالتست صلی الله علیه وآله
آورده اند که بعد از خروج کفار قریش از مکه بعزیمت بدر دوازده کس
از اشراف عرب چون ابوجهل وعتبه وشیبه مقرر کردند که هر یکی روزی لشکر را
طعام دهند پس هر یکی از ایشان ده شتر یا نه شتر در روزی میکشتند
وایشانرا بحرب ترغیب میکردند حق تعالی درباره ایشان این آیه را نازل
ساخت وگویند رؤسای قریش پنجاه هزار مثقال طلا خرج لشکر
کردند وجنگ احد فرستادند واین آیه آمد که فسینفقونها پس زود باشد
که نفقه کنند تمام مالها خود را ثم تکون علیهم حسرة پس باشد آن
نفقه بر ایشان پشیمانی وغم چه مال رفته باشد ومقصود حاصل نشده
ثم یغلبون پس مغلوب کردند در آخر کار که روز فتح مکه بود واین آیه از
دلایل اعجاز قرآنست که خبر داد از چیزی پیش از وقوع آن والذین
کفروا وآنانکه ثابت باشند بر کفر الی جهنم یحشرون بسوی دوزخ

حشر کرده ورانده شوند لیمیز الله الخبیث ومغلوب شده کافران جهت آنست
کتا جدا گرداند خدای ناپاک را که کافراست من الطیب از پاک که مومن است
ویجعل الخبیث وضم نماید کافران پلید را بعضه علی البعض برخی از
ایشان را ببرخی فیرکمه جمیعا پس برهم افکند کافران را بکافر در حالتی
که مجتمع باشند وهیچ کس از ایشان نماند تا ایشان باهم باشند ویا ضم کند بکار فی
آنچه کرده باشند تا موجب زیادتی عذاب ایشان شود فیجعله فی جهنم
پس در آورد همه را در دوزخ اولئک هم الخاسرون آنگروه خبث ایشانند
زیانکاران در نفس و مال خود چه مال را در باختند و بدوزخ شتافتند
قل للذین کفروا بگو یا محمد مر آنانرا که کافر شدند درباره ابو سفیان واتباع او
که ان ینتهوا اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول خدا بوسیله دخول در اسلام
یغفر لهم آمرزیده شود برای ایشان ما قد سلف آنچه گذشته و صادر شده
از ایشان از گناهان وان یعودوا واگر باز گردند بدشمنی و کارزار با پیغمبر
فقد مضت پس بدرستی که گذشته است سنة الاولین سنت الهی وعادت
ربانی درباره جماعتی پیشینان که به پیغمبر لشکر کشی کرده اند و آخر مستأصل
شده اند مانند فرعونیان و امثال ایشان پس آنگروه نیز باید که همچنین چشم
دارند وقاتلوهم و کارزار کنید ای مومنان با اهل کفر حتی لا تکون فتنة
تا وقتی که یافت نشود شرک و تسمیه کفر بشرک بجهت آنست که کافر داعی

مسلمانانست

مسلمانانست بکیش خود و آن موجب فتنه است یعنی مقاتله کنید تا هیچ
شرک نماند ویکون الدین کله لله وتا باشد همه دین خالص و خاص
مر خدای را یعنی همه ادیان دیگر باطل و مغلوب شود وهمین دین اسلام
بماند فان انتهوا پس اگر باز ایستند از کفر حق تعالی مثوبت جزیل بر اسلام
ایشان عطا خواهد بود فان الله پس بتحقیق که خدای تعالی بما یعملون
بصیر به آنچه میکنید بیناست و مناسب آن عمل پاداش خواهد داد واز
ابی عبدالله علیه السلام روایتست که تأویل این آیه هنوز واقع نشده بلکه
آنرا در زمانی باشد که قایم ما صلواة الله علیه به امر دین قیام نماید و صیت
دین محمد را به اقطار رسانند تا آنکه هیچ شرک در روی زمین نماند وان
تولوا و اگر اعراض کنند از قبول حق واز حرب باز نایستند و قبول حق
نکنند آنرا پاک مدارید فاعلموا ان الله پس بدانید که خدای عزوجل
مولیکم ناصر و مددکار شماست نعم المولی نیکو یاریست که بندگان مومنانرا
خود را ضایع نگرداند ونعم النصیر و نیکو یاری دهنده ایست که
بر مشرکان غالب سازند وایشانرا از غنایم کفار غنی گردانند و
بسبب آن به حرب کفار بر توانا و دلیر گردانند

الجزء العاشر

واعلموا انما غنمتم و بدانید ای مومنان
که آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر من شیء از هر چه اسم شیء

بر آن اطلاق توان کرد حتی ریسمان و چوب فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ پس بدرستی
که خدای راست پنج یک آن وَلِلرَّسُولِ و مر رسول خدای راست وَلِذِي الْقُرْبَىٰ
و مر خویشان رسول راست که بنی هاشمند و بنی عبد المطلب وَالْيَتَامَىٰ
و یتیمان ایشان را وَالْمَسَاكِينِ و درویشان محتاج ایشان را وَابْنِ السَّبِيلِ
و مسافران که بوطن خود بی چیزی که بی زاد و راحله اند نتوانند باز گشت
تا بوطن خود باز گردند اگرچه در وطن خود متمول باشند و باجماع امامیه در حین
حیوة حضرت رسول صلی الله علیه و آله خمس بر شش قسم بود سه قسم خاصه
آن حضرت بود و بعد از او خاصه امامی که قایم مقام بود تا بصاحب الزمان
صلوات الله علیهم و سه قسم دیگر برای ایتام و مساکین و ابن السبیل بنی هاشم
و مخالفین بجهت عداوتی که با اهل بیت علیهم السلم دارند منع ایشان
کردند از حصه خیبر و آنرا بر سایر مسلمانان قسمت کردند و بعد از آن
میفرماید که خمس را بمستحقان رسانید إِن كُنتُمْ آمَنتُم بِاللَّهِ هرگاه بوده
باشید که گرویده بخدای وَمَا أَنزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا و ما نازل کردیم بر بنده
خود که محمد است يَوْمَ الْفُرْقَانِ در روز بدر که جدا شد حق از باطل در آن
روز واقع شد يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ در روزی بهم رسیدند دو گروه مسلمانان
و کافران و آن روز جمعه بود و هفتم ماه رمضان در سنه ثانیه از هجرت از امام
جعفر صادق علیه السلم مرویست که نزول آیه خمس در نوزدهم ماه رمضان
بود والله علی

بود وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه چیزها قدیر و توانا است لاجرم
مردم اندک را بر لشکر بسیار غالب میسازد از ابی عبدالله علیه السلم مرویست
که حق تعالی حرام گردانید بر ما صدقه را یعنی زکوة مفروضه را
و خمس را بر ما انزال فرمود پس صدقه را بر ما حرام است و خمس بر ما
حلال و بعد از آن بیان نصرت اهل اسلام میکند در بدر بقوله
إِذْ أَنتُم بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا یاد کنید آنرا که بودید شما بکناره وادی
که نزدیکتر بود بمدینه و آن ریگستانی بود که در آن پا بزمین فرو
میرفت و آب نداشت وَهُم و ایشان که کافر بودند یعنی دشمنان
شما بودند بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ بکناره وادی که دورتر بود از مدینه
و زمین ایشان محکم بود و بر آب قادر بودند چه بر کناره آب چشمه بود
فرو آمده بودند وَالرَّكْبُ و سواران کافران یعنی ابو سفیان و اصحاب
وَأَسْفَلَ مِنكُمْ زیرتر از مکان شما بودند مقدار سه فرسخ جا ایشان
در بدر از راه منصرف شده بطرف ساحل عزیمت نموده بودند وَلَوْ تَوَاعَدتُّمْ
و اگر وعده قتال میکردید با کفار قریش که در وعده قصوی بودند در حالتی
که ایشان را در کثرت رجال و بسیاری سلاح میدانستید لَاخْتَلَفْتُمْ
هر آینه اختلاف میکردید فِي الْمِيعَادِ در وعده خود از خوف ایشان
چه شما در بدر از راه منصرف شده الله که بودید و بی سلاح و ایشان

بسیار بودند و مسلح و مکمل وَلَٰكِنْ ولکین خدای جمع کرد میان شما
وایشان در بدر لِیَقْضِیَ اللّٰهُ أَمْرًا تا حکم کند خدای کاری را که آن کار
كَانَ مَفْعُولًا بوده باشد کرده شده یعنی ثابت در علم او و سزاوار
بآنکه کرده شود و آن نصرت اولیاست و قهر اعدا و اعزاز دین اسلام
و اذلال کیش کفر لِیَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ تا هلاک شود هر که هلاک شود
عَنْ بَیِّنَةٍ از حجتی روشن که معاینه آنرا ببینید وَیَحْیَىٰ مَنْ حَيَّ
و بزید هر که بزید عَنْ بَیِّنَةٍ از حجتی هویدا یعنی تا هیچ کدام را حجتی
و معذرتی نماند و نباشد چه واقعه بدر از آیات عظیمه و معجزات ظاهره
بود که هر که مشاهده آن کرده او را حجتی و علتی نیست خواه که در آن
مرده یا زیسته یا حیوة و هلاکت کنایست از کفر و ایمان یعنی هر که
کافر گردد بطلان او روشن است و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیت
او مبین و معلوم است وَإِنَّ اللّٰهَ لَسَمِیعٌ و بدرستی که خدای هر آینه شنواست
مر اقوال مومن و کافر را عَلِیمٌ دانا بضمایر احوال و سایر افعال ایشان
نقلست که در شب آن روز که جنگ بدر واقع شد حضرت مصطفی صلی الله علیه
در واقعه دید که لشکر قریش در غایت قلت ومذلتاند تعبیر آن فرموده که
ما غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد مومنان بعد از استماع این واقعه
بتعبیر آن مسرور و فرخناک شدند حق تعالی ذکر این نعمت فرموده
بر مومنان

بر مومنان و گفت إِذْ یُرِیكَهُمُ اللّٰهُ یاد کن که چون بنمود ترا خدای لشکر
کفار را فِي مَنَامِكَ قَلِیلًا در خواب تو کم و حقیر اندک تا چون اصحاب را
خبر دادی دلیر شدند و بوعده نصرت مستظهر گشتند وَلَوْ أَرَاكَهُمْ
كَثِیرًا و اگر خدای بتو نمودی ایشانرا ببسیاری و تو باصحاب خبر
میدادی لَفَشِلْتُمْ هر آینه بددل میشدندی اصحاب وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ
و هر آینه نزاع میکردند در کار قتال که آیا قتال کنیم یا بگریزیم وَلَٰكِنَّ اللّٰهَ
سَلَّمَ ولکین خدای بسلامت نگه داشت شما را از بددلی و نزاع و
اختلاف و یا از مضرت اعادی إِنَّهُ عَلِیمٌ بدرستی که خدای داناست
بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهای شماست از جرءت و بیم و جزع
یا تسلیم یا علم با آنکه اگر علم بکثرت عدد میداشتند قتال نمیکردند قرار
بر فرار میدادند وَإِذْ یُرِیكُمُوهُمْ و یاد کنید ای اصحاب این را که بنمود خدای
دشمنان را إِذِ الْتَقَیْتُمْ فِي أَعْیُنِكُمْ قَلِیلًا یاد کنید وقتی را که ملاقات
کردید و بهم رسیدید در چشمهای شما اندک مینمودند تا دل شما قوی شده
بحرب ایشان و واقعه پیغمبر وقوع پذیرفت آورده اند که ابن مسعود در وقت
التقاء صفین با کسی که در پهلوی او بود گفت کم شمرکان هفتاد تن شاید
باشند وی گفت قریب بصد نیز احتمال دارد و حال آنکه ایشان هفتصد و پنجاه
نفر بودند وَیُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْیُنِهِمْ و کردانید شما را نیز اندک در چشمهای

ایشان که دشمنان تا دلیر شدند در کارزار نقل است که ابوجهل لعین
در روز بدر میگفت با صلاح ایشان جنگ مکنید که صرفه آن نمیکنند
بلکه ایشانرا بدست بگیرید و بریسمان ببندید و چون بحرب مشغول
شدند حق تعالی مؤمنان را در چشم ایشان دو برابر نمود که یرونهم
مثلیهم رأی العین بدین دل شکسته شدند و شکست بر ایشان افتاد
و این صورت از آیات عظیمست چه قوت باصره بسبب آن قلیل را کثیر
یا کثیر را قلیل بیند هر آینه قدرت ربانی دیدها را باز داشت از دیدن
بعضی که موجود نبودند و از ندیدن بعضی که موجود بودند لِیَقْضِیَ اللّٰهُ اَمْرًا
تا حکم کند خدای کاری را که آن کانَ مَفْعُولًا هست کرده شده یعنی بوقوع
آینده در علم او سبحانه وَاِلَی اللّٰهِ و بسوی خدا نه غیر او تُرْجَعُ الْاُمُورُ
باز گردانیده شود کارها بعد از آن امر میکند بمؤمنان بثبات در قتال بقوله
یا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا ای آنانکه گرویده اید اِذَا لَقِیتُمْ فِئَةً چون برسید بگروهی
از کفار که قصد حرب کنند با شما با ایشان در مقام کارزار در آیید فَاثْبُتُوا
پس بر پای ایستید در معرکه و از مقاتله ایشان روی بر متابید وَاذْکُرُوا اللّٰهَ
کَثِیرًا و یاد کنید خدای را بسیار یاد کردن بدل و زبان در مواضع حرب برای
غالب شدن شما بر اعدا لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ تا شاید فوز و ظفر یابید بر
دشمنان و با وجود این بثوبت ابدی رسیده شوید گویند مراد بذکر
تکبیر است

تکبیر است در وقت شمشیر زدن یا دعای بد بر کفار وَاَطِیعُوا اللّٰهَ
وَرَسُولَهُ و فرمان برید خدای را و رسول او را در امر جهاد و ثابت قدم
در معرکه قتال وَلَا تَنَازَعُوا و اختلاف مکنید به اختلاف خود آنرا
فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِیحُکُمْ پس بد دل شوید و برود دولت و قوت
شما بر باد تشبیه و بدانکه قید رفتن دولت بباد بجهت آنست که دولت
در تمشی امور و نفاذ آن بمشابه باد است در وزیدن و نفوذ کردن و نزد
بعضی مراد حقیقت چه نصرت نمیباشد مگر ببادی که حق تعالی در شهب فتح
فرستد و آنرا ریح النصر گویند وَاصْبِرُوا اِنَّ اللّٰهَ و شکیبایی کنید در مقاتله
زیرا که بدرستی که خدای مَعَ الصَّابِرِینَ با صابرانست از اینجا نقلست
که شکستی که در روز احد بمردمان رسید نبود مگر بجهت منازعت
و اختلاف ایشان که اگر صبر کردندی و مخالفت ننمودندی هرگز بدیشان
نمیرسید وَلَا تَکُونُوا کَالَّذِینَ خَرَجُوا و مباشید مانند آنانکه بیرون آمدند
مِنْ دِیَارِهِمْ از سراهای و منزلهای خود بَطَرًا از روی سرکشی و فخر
وَرِئَاءَ النَّاسِ و برای نمایش خلق مراد اهل مکه اند که بحمایت کاروان
بیرون آمدند چون بجحفه رسیدند رسول ابوسفیان علیه اللعنه بدیشان
رسید گفت بازگردید که کاروانرا بسلامت آوردیم مردمان عزم
رجوع کردند ابوجهل گفت البته بیرون میرویم و بشرب خمر مشغول

شویم و زنان مغنیه برای سرود گوینه و دف و دایره زنند و سیر کنیم
و مردمان را طعام دهیم و آوازهٔ شجاعت و سخاوت و شوکت و کرم
ما در احیای عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و دلاوری ما حساب
گیرند حق تعالی میفرماید که شما از دیار خود مانند کفار بیرون نیایید که ایشان
عُجب میورزند و یا خود نمای میکنند وَیَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ و باز
میدارند مردمان را از راه خدا که دین اوست وَاللّٰهُ بِمَا یَعْمَلُونَ و خدای
بآنچه ایشان میکنند مُحِیطٌ عالم است بر آنها و جزا خواهد داد آورده اند
که چون از مکه بیرون آمدند و بحوالی منزل کنانه رسیدند بجهت کینهٔ قدیمی
که میان ایشان بود اندیشناک شده خواستند که باز گردند ابلیس بصورت سراقه
بن که مهتر کنانه بود بر آمده با ایشان ملاقات کرد گفت شما نیکو حمایت کیش
میکنید بروید که من ضامنم که از بنی کنانه بشما ضرری نرسد و من نیز رفیق
شما ام در این حمایت پس ابلیس با جمعی از شیاطین روی ببدر نهادند حق تعالی
از این قصه خبر میدهد که وَإِذْ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ و یاد کنید آنرا که بیاراست
برای کافران دیو سرکش که ابلیس است أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را در دشمنی پیغمبر
و غیر آن وَقَالَ لَا غَالِبَ لَکُمُ الْیَوْمَ و گفت هیچ غلبه نیست بر شما
امروز مِنَ النَّاسِ از مردمان بجهت کثرت و آراستگی شما وَإِنِّی جَارٌ لَکُمْ
و بدرستی که من زنهار دهنده و فریادرسنده شما ام از بنی کنانه و نگذارم از کنانیان

ضرری بشما

ضرری بشما رسد فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ پس آنهنگام که بدیدند
هر دو گروه لشکر یکدیگر را نَکَصَ باز گشت شیطان عَلَىٰ عَقِبَیْهِ بر هر دو
پاشنهٔ خود یعنی بطریق قهقری بر گشت و در خبر است که چون ملائکه
ببدر فرو آمدند ابلیس ایشان را بدید روی بگریز نهاد و در آن وقت دست او
بر دست حارث بن هشام بود حارث گفت ای سراقه در چنین حالی مرا
فرو میگذاری ابلیس دست بر سینهٔ او زد وَقَالَ إِنِّی بَرِیءٌ مِنْکُمْ و گفت بدرستی
که من بیزارم از زنهار دادن شما إِنِّی أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ بدرستی که من میبینم
آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگان که بمدد مؤمنان می آیند إِنِّی أَخَافُ اللّٰهَ
بدرستی که من میترسم از خدای ابن عباس گفت که دروغ گفت آن دشمن خدای
که اگر از خدای ترسیدی کار او بدینجا نرسیدی آورده اند که منهزمان بدر بعد
از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند که لشکر ما را تو منهزم ساختی سراقه
سوگند یاد کرد که تا خبر هزیمت شما نشنیدم از محاربهٔ شما با محمد خبر نیافتم
همه را معلوم شد که آن شیطان بوده است که خود را بصورت سراقه نموده و برخی
از ایشان چون مطلع شدند اسلام آوردند و بعضی بر عناد راسخ شدند
وَاللّٰهُ شَدِیدُ الْعِقَابِ و خدای سخت عقوبت است بر اهل عناد و انکار
بر وجهی که هیچ کس را از ایشان طاقت عتاب و عقاب او نباشد مرویست از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هیچ روزی شیطان چنان ذلیل و خوار

نشد که در روز بدر چون نگریست جبرئیل علیه السلام در پیش فرشتگان می آمده
و در روز بدر عرفه میشود آن روزیست که رحمت بر گناهکاران امت نازل میشود
اِذْ یَقُولُ الْمُنَافِقُونَ یاد کن این را که چون گفتند منافقان مدینه
وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و آنانکه در دلها ایشان بیماری شک و نفاق است
یعنی منافقان مکه یا بیماری کفر و رسوخ آن یعنی اصح آنست که قومی از
قریش اظهار اسلام کرده با وجود آن قدرت هجرت نبود در مکه توقف کردند
و در وقت خروج قریش با ایشان ببدر آمدند و نیت ایشان آن بود که هر کدام را
که لشکر بیشتر باشد میل بدان کنند و چون قلت مؤمنان را در بدر مشاهده
کردند گفتند غَرَّ هٰؤُلَاءِ دِینُهُمْ فریفته است این گروه مؤمنان را دین ایشان
که با وجود قلت و عدم سلاح در برابر چنین لشکری آراسته آمده اند حق تعالی
در جواب ایشان فرمود که وَمَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ و هر که توکل کند بخدا و کار خود را باو
باز گذارد فَاِنَّ اللّٰهَ عَزِیزٌ پس بدرستی که خدای غالبست بر همه پس متوکلرا فرو
نگذارد حَکِیمٌ حکم کرده که اهل توکل را فرو نگذارد و یاری دهد مرویست که چون
منافقان مذکور کثرت مشرکان و قلت مؤمنان را بدیدند روی بقتال مؤمنان
آوردند در وقتی که در میان معرکه افتادند فرشتگان تازیانه بر پشت و روی ایشان
میزدند تا همه را هلاک کردند حق تعالی رسول خود را ازین خبر داد که وَلَوْ
تَرٰی و اگر ببینی ای محمد حال کفار را اِذْ یَتَوَفَّی الَّذِینَ کَفَرُوا چون قبض
میکردند روح

میکردند روح ایشانرا که کافر شدند الْمَلٰٓئِکَةُ فرشتگان اعوان ملک الموت
بودند در حرب بدر یَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ میزدند عمودهای آتشین بر
رویهای ایشان وَاَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان و از ابن عباس نقلست
که مشرکان چون روی بمسلمانان کردند فرشتگان تیغ بر روی ایشان زدند
چون پشت بهزیمت دادند بر ایشان رسیده گرزها و تازیانها بر پشت ایشان
زدندی وَذُوقُوا و میگفتند بچشید ای اهل شرک و نفاق عَذَابَ الْحَرِیقِ
عذاب سوزانرا که مقدمه عذاب دوزخ است مرویست که در دست هر یکی گرز
آهنین آتشین بود بر هر که مشرکی میزدند آتش از آن افروخته میشد و ورا
میسوخت و بایشان میگفتند که ذٰلِکَ این ضرب تازیانه بر شما بِمَا قَدَّمَتْ
بسبب آن عملهاست که از پیش فرستاده بودند اَیْدِیکُمْ دستهای شما و سایر
معاصی که از جمله آن ترک هجرت بود از مکه وَاَنَّ اللّٰهَ لَیْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ و بسبب
آنکه نیست خدای ستم کننده مر بندگانرا که ایشانرا بی جرم مؤاخذه کند
پس عذاب کردن کفار عین عدلست بعد از آن بر وجه تسلیه حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله بیان حال کفار میکند که قبل از ایشان تکذیب
رسول کردند و میفرماید که ای محمد عادت مشرکان قریش با تو کَدَأْبِ آلِ
فِرْعَوْنَ همچو عادت تابعان فرعونست با حضرت موسی علیه السلام
وَالَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مانند عادت آنها که پیش از فرعونیان بودند چه

عادت ثمود با پیغمبران خود کفروا بآیات الله کافر شدند بنشانهاء ما
یعنی بدلایل ما که دلالت میکند بر وحدانیت ما و بمعجزات انبیا فاخذهم الله
پس بگیرد (بگرفت) ایشانرا خدای و عقوبت کرد بذنوبهم بگناهان ایشان
که کفر و تکذیب بود همچو کفار معاصر تو بسبب آن مواخذه فرمود ان الله
قوی بدرستی که خدای تعالی با قوت و قدرتست شدید العقاب سخت عقوبت
بر منکران و مکذبان که هیچ کس بر او غالب نتواند شد و دفع عذاب او را نتواند
و طاقت کشیدن عذاب او نتواند داشت ذلک این عقوبت پشینان (پیشینان) و
بان الله بسبب آنست که خدای لم یک مغیرا نبود که گرداننده و تبدیل دهنده یعنی
عادت او نیست که تغیر دهد نعمة انعمها نعمتی را که انعام کرده است
بر سبیل تفضل علی قوم بر گروهی از امتان تو که آن ارزانی و فراخی معیشت و
و توانگری و تن درستی و امنیت است حتی یغیروا تا وقتی که آن گروه
تغیر و تبدیل دهند ما بانفسهم آنچه را که معادن نفسها ایشان است
بحال بدتر کنند و مراد احوال قریش است چه ایشان عادت خود را که
بت پرستی بود و مراد خواری بدشمنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و قطع رحم و تکذیب قرآن و استهزا بر آن و آزار مومنان و سعی در ریختن
خون ایشان بدتر ساختن همچنانکه امم سابقه که تکذیب رسل و قصد قتل
ایشان بر کفر و بشرک خود بیفزودند و باین سبب مستاصل شدند و ان الله
سمیع و بدرستی

سمیع و بدرستی که خدا شنوا سخنان نافرجام مشرکان را علیم دانا بعقاید
باطله اعمال قبیحه و افعال شنیعه ایشان دیگر باره برای فوق مذکوره
میفرماید که کار قریش از تکذیب تو کداب آل فرعون همچو کار قوم فرعونست
والذین من قبلهم و آنانکه قبل از ایشان بودند کذبوا بآیات ربهم
تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را فاهلکناهم بذنوبهم پس
هلاک کردیم ایشانرا بسبب گناهان ایشان و قریش نیز تکذیب قران نمودند
و ما بسبب آن ایشانرا در بدر بقتل مبتلا ساختیم واغرقنا آل فرعون
و غرق کردیم و در دریای قلزم اتباع فرعون را وکل و هر یک از گروه
غرق شدگان قبطی و کشته شدگان قریش کانوا ظالمین بودند ستمکاران
بر نفسها خود بکفر و عصیان پس درین مذمت ایشان فرمود ان شر الدواب
بدرستی که بدترین جنبندگان در روی زمین عند الله نزد خدای تعالی
الذین کفروا آنانند که کافر شدند و اصرار نمودند در کفر و راسخ شدند در آن
مراد معاندان قریش اند چون ابو جهل و عتبه و امثال ایشان یا مکابران یهود چون
کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و اتباع ایشان فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان
نیارند چون چنین است ای محمد توقع ایمان از ایشان مدار و خاطر خطیر
خود را بجهت ایشان بر ایشان مساز الذین عاهدت منهم آنانکه تو
معاهده کردی و عهد از ایشان فرا گرفتی از کفار و ایشان بتو فریفته بودند

که پیغمبر از ایشان عهد فرا گرفت ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ پس شکستند عهد
خود را فِي كُلِّ مَرَّةٍ در هر باری که عهد کردند آورده اند که بنو قریضه عهد
آورده اند عهد کرده دشمنان خدا و رسول را یاری ندهند پس نقض عهد
کردند و در روز بدر مشرکان را بسلاح مدد کردند بعد از آن با رسول الله
گفتند که ما عهد را فراموش کردیم پس دیگر باره عهد بستند و باز آنرا شکستند
و در روز حرب خندق با ابوسفیان اتفاق کردند بمدد کاری ایشان
وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد و نمیترسند از عقوبت
خیانت عهد فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ پس اگر دریابی ایشانرا در جنگ
فَشَرِّدْ بِهِمْ پس رمیده گردان و متفرق ساز بسبب قتل و جرح ایشان
مِنْ خَلْفَهُمْ آنانرا که از پس ایشان فرا رسند از اعداء شما یعنی چون بر ایشان
ظفر یابی چندان از ایشان بکش که از هیبت تو کافران دیگر از مقاتله تو
برمند لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ تا باشد که آن رمندگان پند گیرند و عبرت پذیرند
و هیچ یک از ایشان بجهت آن دلیر نتوانند کرد بنقض عهد و اقدام بر محاربه تو
وَإِمَّا تَخَافَنَّ و اگر ترسی و اندیشه بری یعنی دریابی مِنْ قَوْمٍ از
گروهی که با تو عهد دارند خِيَانَةً نقض آن عهد بعلامتی که بر تو روشن
شود فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشان را یعنی اعلام کن
پیش از قتال با ایشان که من نیز عهد شما را باطل کردم عَلَى سَوَاءٍ بر
سویت یعنی

سویت یعنی بروجه عدل چه اگر اظهار این معنی نکنی با ایشان و ایشان
گمان برند که تو بر عهد خودی و تو ساز حرب کنی مانند غدری باشد
که از تو صادر شده باشد و بآن متهم شوی و مقتضای سویت آنست
که ایشان از تو همان دانند که تو از ایشان دانی از نقض عهد إِنَّ اللَّهَ
لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ بدرستی که خدا دوست نمیدارد خیانت کنندگان را
و بعد از امر بقتال کفار وعدهٔ نصرت داد با اهل اسلام و ایشانرا امر نموده بمهیا
شدن برای قتال باین وجه وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و مپندار ای محمد
آنانکه کافر شدند که ایشان سَبَقُوا پیشی گرفتند بر عذاب یا مراد گریختگان
بدر اند یا شکنندگان عهد را میفرماید که ما عاجز گشتیم از عقوبت تو إِنَّهُمْ
لَا يُعْجِزُونَ بدرستی که ایشان عاجز نتوانند کرد ما را از عذاب خود
یعنی باید که کافران گمان نکنند که از تعذیب ایشان ما عاجزیم وَأَعِدُّوا
لَهُمْ و آماده سازید ای مؤمنان برای عهد شکنان یا منهزمان بدر
مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ آنچه توانید یعنی از آنچه قدرت داشته باشید بر آن
از ساز و برگ حرب که لشکری بر آن قوت میابند مراد تیر و کمان
و شمشیر است و یا اعتماد بر حق و مرجو بودن بعنایت او وَمِنْ رِبَاطِ
الْخَيْلِ و دیگر آماده سازید اسبان بسته را جهت جهاد که تُرْهِبُونَ بِهِ
بترسانید بدین استعداد و مهیا شدن عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ

دشمن خدا را و دشمن خود را که کفار مکه‌اند وَآخَرِينَ و دیگر بترسانید
به اسب و سلاح کافران دیگر را مِنْ دُونِهِمْ غیر کافران مکه لَا تَعْلَمُونَهُمُ
نمیدانید ایشان را اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ خدای میداند ایشان را و ایشان بقول
مفسرین یهود بنی قریضه‌اند یا قریش یا جمعی که دشمنان دین بودند
یا منافقان‌اند که نماز میگذارند و روزه میدارند و کلمتین شهادتین میگویند
اما خدای ایشان را میشناسد چه وی مطلع است بر سرایر ضمایر ایشان
نزد طبری جنیان‌اند در مدارک گفته که کافران جن از آواز ایشان می ترسند
وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ و آنچه نفقه میکنید از چیزی که دارید فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای تعالی یعنی در ترتیب صلاح نفقه است يُوَفَّ إِلَيْكُمْ تمام
خواهد شد بشما جزای آن وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و شما ستم دیده نخواهید شد
بنقص ثواب و تضییع اعمال وَإِنْ جَنَحُوا و اگر میل کنند مشرکان لِلسَّلْمِ
بصلح و اسلام فَاجْنَحْ لَهَا پس تو هم میل کن بمصالحه ایشان وَتَوَكَّلْ
عَلَى اللَّهِ و توکل کن بر خدای یعنی مترس از آنکه بمکر و حیله صلح
انداخته باشند چه خدای نگه دارنده شماست از مکر ایشان إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
بدرستی که خدای شنواست مر اقوال ایشان را الْعَلِيمُ داناست بنیات
ایشان از هر دروغ و راست پس اگر در مقام مکر باشند ترا آنگاه دارد
و بال مکر بدیشان رساند و بدانکه فاجنح اگر مطلق واقع شده اما
مخصوصست

مخصوصست بمصلحت پیغمبر یا امام چه اگر مصلحت در خلاف
صلح باشد جایز است که صلح نکند و دلیل برین اجماع اهل بیت است
علیهم السلام وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ و اگر خواهند آنکه بفریبند
ترا تا بصلح خود را از جنگ شما باز دارند فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ پس بدرستی
که بسنده است ترا خدای چه او کفایت کننده مقاصد اولیای خدا است
هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ اوست آن خدای که قوت داد ترا بِنَصْرِهِ بیاری کردن
خود و فرستادن فرشتگان وَبِالْمُؤْمِنِينَ و بهمه مؤمنان و نزد اکثر
مراد انصارند که اوس و خزرج‌اند و این از ابو جعفر صلوات الله علیه
مرویست وَأَلَّفَ و الفت انداخت و پیوند افکند بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان
دلهای ایشان یعنی میان اوس و خزرج حق تعالی ببرکت تو دلهای
ایشان را با یکدیگر الفت داد و اتحاد تمام با یکدیگر پیدا کردند و این از
معجزات آن حضرت بود لَوْ أَنْفَقْتَ اگر خرج میکردی بجهت صلاح
و احوال ایشان مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا آنچه در زمین است از مال و
متاع بتمامی مَا أَلَّفْتَ تالیف نمیدادی و قادر نبودی بالفت دادن
بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان از غایت عداوت و نهایت
کینه و ستیزه که باهم داشتند وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ و لکن
خدای بحکمت خود الفت افکند میان ایشان چه او سبحانه مقلب القلوبست

بهر وجه که خواهد بکند اِنَّهُ عَزِیزٌ بدرستی که خدای غالبست بهر چه خواهد
حَکِیمٌ داناست بحکمت آنچه میکند یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر برگزیده
حَسْبُکَ اللهُ پسندیده است ترای خدای وَمَنِ اتَّبَعَکَ و آنانکه پیروی کردند
کنند بتو مِنَ الْمُؤْمِنِینَ از گرویدگان نزول این آیه قبل از غزوهٔ بدر واقع
شده و در تفسیر اهل بیت مذکور است که مراد باین آیه حضرت امیر المؤمنین است
علیه السلم و اتباع او و ظاهر اخبار شاهد این قولست و دیگر آنچه از این مستفاد
میشود نصیحت و نصرتی که رسول صلعم بتأیید الهی بواسطهٔ حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم ظهور یافته از کسی دیگر ظاهر نشده پس بدیع نباشد که این آیه خاص باشد
بآن حضرت و اتباع شعار او یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر بلند مرتبه حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ
تحریص و ترغیب کن مؤمنان را و گرم ساز ایشان را عَلَی الْقِتَالِ بر کارزار کردن با کفار
إِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ اگر باشد از شما عِشْرُونَ صَابِرُونَ بیست تن صبر کنندگان
در معرکهٔ قتال یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ غالب شوند بتأیید الهی بر دویست نفر از مشرکان
این کلام در معنی امر است یعنی باید که یکی از شما در مقاتلهٔ ده تن از مشرکان
شکیبائی ورزند و فرار نکنند وَإِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِائَةٌ و اگر باشد از شما صد
تن یَغْلِبُوا أَلْفًا غالب شوند بر هزار تن مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا از آنانکه کافر شدند
بِأَنَّهُمْ بآنکه این غالب شدن شما بر ایشان و مغلوب شدن قَوْمٌ لَا یَفْقَهُونَ گروهی اند که
نمیدانند خدا را و روز معاد را نمیشناسند و اعتقاد بثواب عظیم و بهشت
نعیم ندارند

نعیم ندارند بعد از نزول این آیه از مقاتلهٔ یکی با ده اندیشناک شدند و بر
ایشان گران آمد حق تعالی این آیه منسوخ کرده فرمود اَلْآنَ اکنون این حکم
شما را گران بار ساخت خَفَّفَ اللهُ عَنْکُمْ سبک گردانید خدای از شما
وَعَلِمَ أَنَّ فِیکُمْ ضَعْفًا و دید که در شما سستی هست یعنی ضعف بدن
فَإِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ پس اگر باشد از شما مِائَةٌ صَابِرَةٌ صد تن شکیبا
یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ غالب شوند بر دویست تن یعنی یکی در مقاتلهٔ ده تن صبر کنند
و نگریزند وَإِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ أَلْفٌ و اگر باشد از شما هزار کس یَغْلِبُوا أَلْفَیْنِ غالب
شوند بر دو هزار تن بِإِذْنِ اللهِ بامر و یاری خدای تعالی وَاللهُ مَعَ الصَّابِرِینَ
و خدای با صبر کنندگانست پس هر که صبر کند ظفر یابد بحکم آیهٔ اول و آن وقتی
بود که مسلمانان اندک بودند و چون بسیار شدند بحکم این آیه تخفیف ایشان
و در کنز العرفان آورده که آیهٔ خففالله عنکم از باب نسخ است و سبب آن بود که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله حمزه را با سی سوار بمحاربه فرستاده مشقت که بدیشان رسیده
بود حق تعالی از ایشان تخفیف فرمود و امر کرد و بمقاومت یکی با دو تن آورده
که در روز بدر هفتاد تن اسیر مسلمانان شدند و از جملهٔ ایشان عباس بن عبد المطلب
و عتبه بود حضرت رسول صلعم در باب ایشان با اصحاب مشورت کرد بروایتی عمر
و ابو بکر علیه اللعنه که از مهاجر بودند گفتند یا رسول الله اکابر و اصاغر
این قوم از اقارب و عشایر تواند اگر هر یک بقدر وسعت و طاقت فدای

بدهند باشد که روزی بدولت اسلام برسند و حالا آن فدا مدد قوت
اصحاب شود حمزه گفت یا رسول الله ایشان پیشوایان مشرکانند ترا
از منزل خودت بیرون کردند بر ایشان رحم مکن و بفرما تا همه را گردن
بزنند والحمد لله که خدا ترا از فدا مستغنی گردانید و عتبه را بدست
امیر المؤمنین علیه السلام ده تا بکشد و عباس و فلان و فلان را که خویش
منند بمن حواله فرما تا بکشم و از گروه انصار سعد بن معاذ گفت یا رسول
الله اشارت فرما تا ایشانرا در گودالی جمع کنند و خار و خاشاک بر ایشان ریزند
و هیزم بسیار بر سر ایشان نهند و آتش در آن زنند و همه را بسوزانند حضرت فرمود
که کار ایشان یکی از دو امر بیرون نیست یا آنست که اسلام آرند یا ایشانرا بکشند
و یا از ایشان اخذ فدیه کنند و در اخذ فدیه مقرر کنند تا مقابله کنیم ایشان
اخذ فدیه اختیار کردند روز دیگر حضرت رسول را دیدند که دلتنگ نشسته فرمود
که بجهت طمع تو و اصحاب تو اخذ فدا عذاب چنان بر ایشان نزدیک شده
بود که این درخت بما و بنزدیک ما درختی بود اشاره فرمود پس حق تعالی این
آیه فرستاد ما کان لنبی نسزد و نشاید هیچ پیغمبر را أن یکون له
أسری که باشد مر او را اسیران که از ایشان فدا گیرد حتی یثخن تا
آنکه بکشد از ایشان فی الأرض در زمین چه این صورت بسبب قلت مذلت کفار
و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت مؤمنان تریدون میخواهید شما

بسیار زغضب [illegible] ازوی استغفار
از معصیت [illegible] فرمود ع

عرض الدنیا

عرض الدنیا مال دنیا را که عارض و سریع الزوال است مراد اخذ
فدیه است والله یرید الآخرة و خدای میخواهد برای شما ثواب
آخرت را که بهشت ابدیست و سبب جاویدانی یا آخرت که اعزاز دین است و خواری
دشمنان بر کین والله عزیز و خدای غالبست که دوستان خود را
بر دشمنان ظفر دهد حکیم داناست در آنچه بایسته کان کند و آنچه
لایق بحال همه یکی از ایشان باشد در کشتن و منع از فدا در وقت شوکت
مشرکان و تخییر میان فدا و امن در وقت قتال مؤمنان لولا کتاب اگر نه
من الله اثبات و اگر نه حکم و فرمانی میبود از خدای سبق که پیشی گرفته شده باشد
آن در لوح محفوظ که بی نهی صریح عقوبت نفرماید اصحاب بدر را عذاب نکند
لمسکم هر آینه میرسید شما را فیما أخذتم در آنچه فرا گرفتید از فدا
عذاب عظیم عذابی بزرگ در کنز العرفان آورده که بعد از تخییر پیغمبر صلعم
در اخذ فدیه و قتل اصحاب در فدیه طمع کرده از سر قتل ایشان در گذشتند
اکثر فدیه چهار هزار درهم بود و کمترین هزار درهم از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام مرویست که فدیه چهل اوقیه بود مگر عباس را که اسیر
کرده بودند بیست اوقیه طلا از او گرفتند حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که این غنیمت است پس بایلیه فدای نفس خود زیاده بدهد عباس گفت
یا محمد روا میداری که پسر عم تو درویش گردد و دست پیش خویش و بیگانان

دست بیرون کند وگدائی نماید من این همه مال از انجا آوردم حضرت
فرمود که آن بدرها زر که در وقت بیرون آمدن تو از مکه بزن خود
ام الفضل دادی بر سبیل امانت و با او گفتی که نمیدانم که مرا درین سفر چه پیش
آید اگر حادثه بمن رسد این بدرها از آن تو باشد و از پسران من عبد الله
و قثم عباس گفت من این سخن را با ام الفضل نهفته گفته بودم تو این را از
که خبر کردی حضرت فرمود که آفریدگار من بمن پیغام فرستاد که عباس
اشهد ان لا اله الا الله وانک عبده ورسوله پس فدای خود و فدای کس
دیگر از خویشان خود بداد و بعد از انکه از ایشان اخذ فدا نمودند آیه مذکوره نازل
شد و چون حضرت منکر فدا بود و میل قلبی بر قتل اساری داشت اما چون نهی از این
باب وارد نشده بود و مع ذالک اکثر اصحاب مایل فدیه بودند از غلبت حلم کذاشت
رسالت شد پس عتاب راجع به ابو بکر علیه اللعنه باشد و اتباع او نه بحضرت رسالت
صلی الله علیه وآله مرویست که بعد از نزول این آیه که متضمن نهی و عتاب است
از اخذ فدا اصحاب از آن هراسان شده از فدیه دست باز کشیدند و کردن نکشتند
حق تعالی این آیه فرستاد فکلوا مما غنمتم پس بخورید آنچه غنیمت گرفتید
چه آن از جمله غنایم است حلالا طیبا خوردنی حلال و پاک واتقوا الله
و بترسید از خدای در شرک مامور و فعل نهی ان الله غفور بدرستی که خدا
آمرزنده است بیرون گان شما با آنکه مغفرت بشوید رحیم مهربانست بر بندگان
که مباح کرده شد

که مباح کردانید آنچه از کفار اخذ فدیه کردید و چون عباس بعد از دادن
فدیه بشرف اسلام رسید این آیه آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر برگزیده قل
لمن فی ایدیکم بگو مر انکسانی را که در دست شما اند من الاسری از اسیران
ان یعلم الله اگر داند خدای و بیند فی قلوبکم خیرا در دلهای شما
نیکوئی از ایمان و اخلاص یؤتکم خیرا بدهد شما را بهتر مما اخذ
منکم از آنچه فرا گرفتند از شما یعنی زری که از برای فدا داده اید
ویغفر لکم و بیامرزد مر شما را گناهان را والله غفور و خدای آمرزنده است
که در وقت مشرک واقع شده رحیم مهربانست که شما را توفیق اسلام داده
آورده اند که عباس گفت که خدای تعالی مرا وعده داد بدو چیز یکی آنکه بهتر
از آنچه از من گرفتند بمن دهد وفا کرد و حالا بیست بنده دارم که هر یک
برای من به بیست هزار دینار تجارت میکنند و سقایه زمزم نیز بمن داد
که از همه اموال دوست دارم و وعده دوم مغفرت امید میدارم که به آن نیز
وفا کند و بیامرزد مرا چه او کریم است و وعده کریم خلاف نیست پس در باب
جماعتی که فدیه از اسیر گرفته بودند وان یریدوا خیانتک و اگر خواهند
این اسیران خیانت کردن با تو بنقض عهد و مظاهره با دشمنان تو
فقد خانوا الله پس بدرستی که خیانت کرده اند با خدا من قبل پیش از این
بکفر و نقض عهد و میثاق مأخوذ یا بیرون آمدن با کفار به بدر و کارزار

کردن با شما فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ پس توانائی تمام داد ترا بر ایشان تا که
روز بدر بدست تو گرفتار شدند بعد از این هم ممکنست که ترا تمکین دهد
بدیشان وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بحال بندگان حَكِيمٌ
حکم کننده و یا عالم بر احوال ایشان بعد از آن ختم سوره میکند بواجب
گردانیدن دوستی با مؤمنان و قطع موالات با کافران إِنَّ الَّذِينَ
آمَنُوا بدرستی آنانکه ایمان آورده اند وَهَاجَرُوا و هجرت کردند بسبب
خدا و رسول از وطنها خود وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ و جهاد کردندی بامالها
خود که در سلاح و نفقه محتاجان صرف کردند وَأَنْفُسِهِمْ و بنفسها
خود که مباشر قتال شدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی جهت اعزاز دین
و اعلای کلمهٔ اسلام و اینها قوم مهاجرانند وَالَّذِينَ آوَوْا و آنانکه جای
دادند مهاجران را وَنَصَرُوا و نصرت کردند حضرت رسالت را مراد گروه انصارند
أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ آن گروه بعضی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان
برخی دیگراند در میراث چه در مبدء اسلام حکم چنان بود که مهاجر و انصار
بسبب هجرت از یکدیگر میراث گیرند با اقارب و بعد از آن منسوخ شد در آیه
اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
مرویست که میان هر دو کس مواخات بودی میراث گرفتندی و یا مو
و لایتست بنصرت و مظاهرت وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا و آنانکه
ایمان می آورند

ایمان می آورند و هجرت نکردند مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ نیست
مر شما را از تولی ایشان در میراث مِنْ شَيْءٍ از هیچ چیز حَتَّى اربیست
يُهَاجِرُوا تا وقتی که هجرت کنند وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ و اگر مؤمنان غیر
مهاجر طلب نصرت کنند از شما فِي الدِّينِ در کار دین اگر در میانه
ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما مدد طلبند فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ
پس بر شما واجبست یاری کردن ایشان إِلَّا عَلَى قَوْمٍ مگر بر گروهی
مشرکان باشد بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ میان شما و ایشان عهد
و پیمانی یعنی نقض عهد و معاهده مکنید وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدا
بآنچه میکنید بَصِيرٌ بیناست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند
بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستان برخی دیگراند در
مظاهرت و معاونت در میراث إِلَّا تَفْعَلُوهُ اگر نکنید آنرا که فرموده ام
که پیوستگی با یکدیگر و دوستی با هم و قطع دوستی میان شما و کفار تَكُنْ
فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ حاصل شود فتنه و محنه فتنه در روی زمین وَفَسَادٌ
كَبِيرٌ و فساد بزرگ در دین یعنی اگر مؤمنان دوست یکدیگر نباشند و یاری
هم نکنند و مهم ایشان روی بخمول نهد و اهل کفر ظهور کنند و فساد
و فتنه از این بزرگتر نتواند بود و دیگر از یاداش هجرت و نصرت اهل ایمان
و بعد از آن خبر میدهد و میفرماید که وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا

وآنانکه گرویدند بخدا و رسول و هجرت نمودند وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ
وجهاد کردند در راه خدا و طاعت او نمودند وَالَّذِينَ آوَوْا و آنانکه
بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت را وَنَصَرُوا و یاری کردند
پیغمبر را در قتال مشرکان أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ آنگروه گرویدگان
مؤمنند حَقًّا براستی و درستی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش
از خدای وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزیی بی رنج و منت و خوف و نقصان و فوت
وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند مِنْ بَعْدُ از پس صلح حدیبیه
وَهَاجَرُوا و هجرت کردند وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ و جهاد کردند با شما یعنی
مدد کار شما شدند در کارزار با کفار فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ پس آنگروه
از جملهٔ شما اند که مهاجر و انصار اید یعنی لاحقان و سابقان یکی اند در
ایمان و هجرت و جهاد وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خداوندان خویشیها یعنی اقربا
بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ برخی از ایشان سزاوارترند ببرخی در میراث
از کسانی که میان ایشان مواخات شده باشد از مهاجر و انصار فِي كِتَابِ اللهِ
در حکم کتاب خدا یا در لوح المحفوظ یا در قرآن این آیه ناسخ آن جماعتست که
بسبب نصرت و هجرت میراث میگرفتند إِنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ بدرستی که
خدای بهمه چیز از میراث دادن بحکمت و اعتبار نسبت هجرت و نصرت اول
اغنیا و قرابت ثانیا عَلِيمٌ دانا است و بجمیع مصالح بندگان آگاه
سورة التوبة

سورة التوبة مكية وهي مائة وتسع وعشرون آية

این سوره را نامهای متعدد است یکی براءت که بمعنی بیزاریست
از کفر و نفاق دوم توبه زیرا که متضمن تکرار توبهٔ مؤمنان است
سیم فاضحه که بمعنی فضیحت کنندهٔ اهل نفاق چهارم مخزیه یعنی رسوا
کنندهٔ ایشان پنجم مقشقشه یعنی پاک کنندهٔ از نفاق ششم سورة
العذاب زیرا که در آن بحث عذاب کفار میکند هفتم مبعثره
یعنی ویران کننده و ریزه ریزه سازندهٔ منافقان و کافران هشتم
مشرده رانندهٔ ایشان نهم مثیره یعنی برانگیزانندهٔ ایشان نهم
مثیره یعنی برانگیزانندهٔ ایشان و حال ایشانرا آشکارا سازنده
دهم حافره یعنی بکوه فرو برنده و پست و زبون کنندهٔ ایشان
یازدهم منکله یعنی عقوبت کنندهٔ ایشان بقبیح ترین وجهی دوازدهم
مدمدمه یعنی هلاک سازندهٔ ایشان سیزدهم منفره یعنی رمانندهٔ
ایشان چهاردهم بحث و بحوث یعنی بحث کننده از احوال
ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که
سورهٔ انفال و براءت را قراءت کند من شفیع او باشم در روز
قیامت و مرویست که این سوره را جبرئیل علیه السلام با هفتاد
هزار فرشته بحضرت رسالت صلی الله علیه نازل ساخت از حضرت

ابی عبد الله علیه السلام مرویست که انفال و براءت یکسوره است و لا اینجا است
که در اول براءت بسم الله نیست و گویند که چون بسم الله از برای امان و
رحمتست و براءت برای رفع امان و کشیدن شمشیر بروی دشمنان و بیزاری
خدای تعالی از ایشان و وقوع عقوبت بر ایشان از این جهت در اول آن بسم الله
واقع نشده و به اجماع امت چون این سوره نازل گشت حضرت رسالت صلی الله
علیه و اله چهل ایه از اول این سوره به ابوبکر داد و امیر حاج ساخت و فرمود
که در موسم حاج بر مشرکان و جمیع اهل موسم خواند بعد از رفتن ابوبکر بچند
روز جبرئیل از نزد ملک جلیل نازل شد و گفت ای محمد حق تعالی ترا سلام میرساند
و میفرماید که پیغام نکند این سوره را هیچ کس مگر تو یا کسی که از تو باشد حضرت
رسالت صلی الله علیه و اله امیر المومنین علیه السلام را بر ناقه غضبا سوار
کرده از عقب ابوبکر علیه اللعنه مخیر ساخت و فرستاد و گفت که ایات را از
وی گرفته خود بر اهل موسم بخواند و ابوبکر علیه اللعنه مخیر ساخت در رفتن و باز
گشتن پس حضرت امیر المومنین علیه السلام به ابوبکر علیه اللعنه رسید و
ایات را ازوی بستد و در روز هشتم ذی الحجه خطبه خواند و مردمان را
مناسک حج تعلیم کرد و در روز عید حضرت امیر المومنین علیه السلام بر نزد
جمره عقبه ایستاد و فرمود که ایها الناس انی رسول الله الیکم ای مردمان
بدرستی که من فرستاده خدایم گفتند بچه چیز حضرت این ایه را به ایشان

خواند که براءة

خواند که براءة این بیزاریست و اصل من الله و رسوله از نزد خدا
و فرستاده او الی الذین عاهدتم بسوی آنانکه پیمان بسته اید با ایشان من
المشرکین از مشرکان آورنده گان خلاصه معنی آنست که خدا و رسول بیزارند
از عهدی که شما مشرکان بسته اید زیرا که ایشان نکث عهد کردند مگر بنی
و بنی کنانه که بر عهد خود بایستادند پس بجهت این حق تعالی مسلمانان را امر
کرد بشکستن عهد بر ناکثین و مهلت داد ایشانرا چهار ماه سیر کنند
هر جا که خواهند و فرمود که فسیحوا فی الارض پس سیر کنید در زمین یعنی
بنائید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان اربعة اشهر چهار ماه از روز عید
نحر که تبلیغ است تا دهم روز ربیع الاخر ثعلبی آورده که اجل بعضی معاندان که نقض
عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بود از آن و بعضی دیگر بیشتر پس آنانرا که
اجل ایشان کمتر بود چهار ماه تمام مهلت داد تا در کار خود فکر کنند و آنانرا
که بیشتر بود بر چهار ماه اختصار کرد تا در مهم خود تدبیری کنند و آنانکه
نشکسته بودند ایشانرا تا انقضای مدت ایشانرا امان داد ناکثان عهد را
گفت واعلموا و بدانید ای عهد شکنان انکم غیر معجزی الله انکه نیستید عاجز
کنندگان خدا از دفع عذاب او از خود هر چند که شما را مهلت داد و ان الله
مخزی الکافرین و نیز بدانید که خدا رسوا کننده کافرانست در دنیا بکشتن
و در عقبی بسوختن مرویست که چون حضرت امیر المومنین علیه السلام این ایه را بر اهل

اهل مکه خواندن گفتند ما نیز یا علی از عهد تو و عهد پسر عم تو بیزاریم و عهد ما
تیغ تیز است و چون ادای این سوره فرمود حج بگذارد بمدینه آمد حضرت
رسول صلی الله علیه وآله در سال دیگر که سال دهم بود از هجرت بحج رفت
و حج الوداع بگذارد و بمدینه آمد و بقیهٔ ذوالحجه و محرم و صفر و روزی چند از
شهر ربیع الاول بزیست و بعد از آن بجوار رحمت ایزدی پیوست حق تعالی
بعد از این اعلام مشرکین میکند براءت از ایشان تا زبان عذر ایشان بسته
شود و میفرماید وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ و این اعلامیست و آگاه ساختنی
واصل از خدای و رسول إِلَى النَّاسِ بسوی مردمان یعنی کفار مکه يَوْمَ
الْحَجِّ الْأَكْبَرِ روز گذاردن حج بزرگ که عید قربان است که تمام حج و اکثر افعال آن
چون طواف و قربانی کردن و سر تراشیدن و انداختن سنگ بجمرات در او است
و یا اکبر باعتبار آنست که عید ها اهل کتاب موافق افتاده بود یا در آن روز
بود که عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد بجهت آنکه در آن روز مشرکان
و مسلمانان مجتمع شده بودند بعد از آن سال هیچ مشرک در آن با مسلمانان
اجتماع نکرد یحیی بن الجزار روایت کند که من حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را
دیدم بر شتری نشسته بمصلی میرفت مردی بیامد و مهار شتر آنحضرت
گرفت و گفت روز حج اکبر کدام است فرمود امروز که تو در اوی مضمون اعلام
آنست که إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ بیزار است
از مشرکان

از مشرکان و عهد ایشان وَرَسُولُهُ و پیغمبر او نیز بیزار است از عهد ایشان
فَإِنْ تُبْتُمْ پس اگر باز گردید از کفر و غدر فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ پس آن باز
گشت شما بهتر باشد شما را اقامت آن وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ و اگر بگردید از توبه
و ترک کفر نکنید فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ پس بدانید که شما غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ غیر عاجز
کنندگانید خدا را یعنی نتوانید که از و بگریزید یا با او در مقام ستیزه در آیید
وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا و مژده ده آنان را که کافر شدند که بشارت در مقام تهدید
و اندار از جهت تهکم است یا آنکه بجای بشارت بیم کن کافران را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
بعذابی دردناک در آخرت پس در باب بنی ضمیره و بنی کنانه که در حدیبیه عهد
کرده بودند و نقص عهد نکردند میفرماید که إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
مگر آنانکه عهد کردید شما با ایشان از مشرکان ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا
پس ایشان کم نکردند چیزی را از شروط عهدها شما یعنی نشکستند پیمان شما را
وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا و یاری و هم پشت نکردیدند بر قتال شما یکی
از دشمنان بعهد و مدد فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ پس تمام کنید بسوی ایشان عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ
عهد ایشان را تا مدتی که ایشان را مقرر شده و ایشان را چون ناقصان عهد بودند چهار ماه
مهلت نیست میدهید إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که خدای دوست میدارد
متقیان را و پرهیزکاران را و از جملهٔ تقوی وفا بعهد است و تمام کردن شرایط
بعد از آن در حکم مشرکان ناقص العهد میفرماید که فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ

پس چون بگذرد ماههای حرام یعنی چهار ماهی که مشرکان مهلت داده شده الله
در کریمهٔ فسیحوا فی الارض اربعة اشهر که مذکور شد فاقتلوا المشرکین پس
بکشید مشرکانرا که عهد نکرده اید با ایشان یا آنکه عهد شمارا بشکستند حیث
وجدتموهم هر جا که یابید در حل یا در حرم و در شهر حرام یا غیر آن این آیهٔ
ناسخ هر آیتی است که در باب صلح واقع شده وخذوهم و بگیرید ایشانرا با اسیر نصرت
واحصروهم و باز دارید ایشانرا از طواف مسجد الحرام و منع ایشان کنید از
در بلاد اسلام واقعدوا لهم و بنشینید برای قتل و اسیر ایشان کل مرصد
در هر ممر یعنی راهها را بر ایشان بسته گردانید تا در شهرها و قریها منتشر
شوند فان تابوا پس اگر باز گردند از شرک به ایمان واقاموا الصلوة و برپای دارند
نماز را واتوا الزکوة و بدهند زکوة را اموال خود را و از این دو عمل تصدیق
ایشان روشن شود فخلوا سبیلهم پس خالی کنید راه ایشانرا یعنی دست بدارید
از ایشان و راه دهید تا هر جا که خواهند بروند ان الله غفور بدرستی که خدا
آمرزنده است مر گناهان گذشتهٔ ایشانرا رحیم مهربانست بدادن ثواب
بی حساب بدیشان وان احد من المشرکین و اگر یکی از مشرکان که بعد از
انقضای اشهر که متعرض قتال باید شد استجارک زینهار خواهند از تو
فاجره پس امن ساز او را و زینهار ده حتی یسمع کلام الله تا بشنود سخن
خدایرا که قرآنست و در آن تأمل و تدبر کنند و بر حقیقت مطلع شود ثم
پس از

پس از شنیدن قرآن که ایمان نیارد ابلغه مأمنه برسان او را بموضع امن که
آن دیار اوست و بعد از آن با او قتال کن تا به اول غدر نکرده باشی ذلک این
امان دادن و یا امر به امان ایشان بانهم قوم لا یعلمون بسبب آنست که ایشان
گروهی اند که نمیدانند حقیقت ایمانرا و نمیشناسند خدایرا که بسمع قبول
کلام او را بشنوند و در آن تأمل و تفکر کنند کیف یکون للمشرکین عهد
چگونه تواند بود مر مشرکانرا عهد و پیمانی عند الله و عند رسوله
نزد خدای و نزد رسول او یعنی چون ایشان در عهد غدر کردند و آنرا
بشکستند پس ایشانرا نزد حق تعالی و رسول او پیمانی نباشد الا الذین
عاهدتم مگر آنانرا که عهد بسته اید با ایشان یعنی بنی ضمیره و بنی کنانه که
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با ایشان عهد بسته بود عند المسجد
الحرام نزدیک مسجد الحرام یعنی در حدیبیه که اقربست بمکه معظمه فما استقاموا
پس مادام که ایشان مستقیم باشند بر عهد خود لکم برای شما فاستقیموا
پس شما نیز مستقیم باشید بر عهد و پیمان خود لهم برای ایشان ان الله
یحب المتقین بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد پرهیزکارانرا
که بر عهد و پیمان استقامت نمایند کیف چگونه مشرکان بر حال خود باشند
وان یظهروا علیکم و حال آنکه ایشان ظفر یابند بر شما لا یرقبوا
فیکم مراعات نکنند و نگاه ندارند در باب شما الا حق سوگند یا قرابت را

ولا ذمة و نه عهد خود یعنی وعده میدهند بایمان و طاعت و سخنان شیرین
میگویند و تابی قلوبهم و سر باز میزنند دلهای ایشان از آنچه بزبانها میگویند
یعنی دل و زبان ایشان یکی نیست واکثرهم فاسقون و بیشتر ایشان
بیرون شدند از دایرهٔ فرمان یا سر کشند از قبول ایمان و اندکی از ایشان بسبب
بدنامی از نقض عهد تحرز مینمایند اشتروا بآیات الله بدل کردند و گزیدند
بآیتهای خدای یعنی قرآن ثمنا قلیلا بهای اندک یعنی چیزی را که بهای حقیر
و قلیل دارد از متاع دنیا مرویست که ابو سفیان علیه اللعنه بعضی از مشرکان را
در طعام انداخت برای قتل اهل ایمان جمع کرد و ایشان تکذیب قرآن نموده
در صدد قتل مسلمانان آمدند فصدوا عن سبیله پس اعراض کردند
از راه حق و طاعت او و یا باز داشتند مردمان را از راه حج و زیارت خانهٔ
خدا انهم ساء ما کانوا یعملون بدرستی که ایشان بد کاریست که میکنند
لا یرقبون نگاه نمیدارند مشرکان ناقص العقل را فی مؤمن در شان هیچ
مؤمنی الا مکر حق قرابت یا سوگند را و لا ذمة و نه وفای عهد ذمت را
و اولئک هم المعتدون و آن گروه ایشانند از حد درگذرندگان از شرک
و طغیان فان تابوا پس اگر باز گردند از کفر و اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة
و بپای دارند نماز را و بدهند زکوة را فاخوانکم فی الدین پس ایشان برادران
شما اند در دین اسلام و ایشان راست آنچه شما را باشد و نفصل الآیات و بیان
میکنیم

میکنیم الآیات لقوم یعلمون از برای گروهی که فهم کنند و در آن تفکر
نمایند و ان نکثوا ایمانهم و اگر بشکنند مشرکان پیمانهای خود را من
بعد عهدهم پس از آنکه عهد کردند با ایشان و طعنوا فی دینکم و طعنه کنند
از دین شما و عیب جوی نمایند فقاتلوا ائمة الکفر پس بکشید پیشوایان
کفر و سرداران اهل شرک را انهم لا ایمان لهم بدرستی که ایشان را عهد و پیمانی
نیست و نه حقیقت چه اگر پیمان ایشان درست شکست بدان راه نیافتی
پس مقاتله کنید با ایشان لعلهم ینتهون تا شاید که ایشان باز ایستند از شرک
یا از طعن در دین اسلام از ابن عباس نقلست که مراد به ائمة الکفر ابو سفیان
بن حارث و حارث بن هشام و سهل بن عمرو و عکرمة بن ابو جهل است و امثال
ایشان که عهد حضرت رسول را شکستند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در روز جمل این تلاوت فرمود و گفت که والله که رسول خدا با من عهد گرفت و گفت
که ای علی البته مقاتله کنی با گروه ناکثان عهد و باغیان و قاسطان از دین الا
تقاتلون آیا کارزار نمیکنید قوما نکثوا ایمانهم با گروهی که شکستند
پیمانهای خود را که با شما بسته بودند در حدیبیه و هموا و قصد کردند باخراج
الرسول به بیرون کردن رسول از مکه و مشاورت کردند با یکدیگر در
امر اخراج او که دار الندوه چنانکه گذشت در آیهٔ کریمهٔ اذ یمکر بک الذین کفروا
پس چرا کارزار نمیکنید با ایشان و هم بدؤکم و حال آنکه ایشان ابتدا کرده اند

بنقض عهد بر شما اول مرة در اول بار بمعادات او مقاتله کردند در
روز بدر پس چه منع میکند شما را از آنکه معارضه نکنید با ایشان بقتال
اتخشونهم آیا شما میترسید از محاربه و کارزار ایشان و ترک قتال
ایشان میکنید بجهت خوف آنکه مکروهی از ایشان بشما رسد فالله
احق پس خدای سزاوارتر است ان تخشوه با آنکه بترسید از عقاب وی در
ترک قتال کفار پس بجز با ایشان اشتغال کنید ان کنتم مؤمنین اگر هستید ایمان
آورندگان چه ایمان مقتضی آنست که نترسند الا از او سبحانه قاتلوهم کارزار کنید
با مشرکان یعذبهم الله تا عذاب کند خدای ایشانرا بایدیکم بدستهای شما
یعنی بشمشیرهای شما مقتول بشوند ویخزهم و تا رسوا سازد ایشانرا بمقهوریت
و مغلوبیت وینصرکم علیهم و یاری دهد شما را بر ایشان ویشف و تا شفا
دهد صدور قوم مؤمنین سینهای گروهی را از مؤمنان یعنی بنو خزاعه
با جمعی از یمن که بمکه آمدند و اسلام آوردند و از مشرکان ایذای بسیار یافتند
چون شکایت را بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسانیده بودند
فرمود که بشارت باد شما را بفرج نزدیک ویذهب و تا ببرد خدا بنصرت شما بر
کفار غیظ قلوبهم اندوه دلهای آنانرا که بواسطه آزار کفار ملول بودند و این
ای بر وجه اجازت قبل از وقوع آنچه بعد از آن واقع از قتل و اسیر کفار ویتوب الله
و قبول کند خدای و باز گردد بفضل خود علی من یشاء بر هر که خواهد
مراد عکرمه

مراد عکرمة بن ابو جهل بود و سهل بن عمرو و امثال ایشان که ایمان
آوردند والله علیم و خدای تعالی داناست بآنچه بوده باشد حکیم
حکم کننده بر وفق حکمت ام حسبتم آیا می‌پندارید ای مؤمنان که کراهیت
دارید از قتال کفار و گویند خطاب با اهل نفاق است یعنی ای اهل نفاق
پنداشتید ان تترکوا آنکه شما را بگذارند برین وجه که هستید ولما یعلم الله
و حال آنکه خدای ندانسته و ندیده الذین جاهدوا منکم آنانرا که جهاد کنند
از شما در راه و هنوز جهاد نکرده اید تا خدا شما را المجاهد بفعل نیابد
علم او تعلق نگیرد بجهاد اگرچه عالم بود در ازل به بسیار معلومات اما علم به چیزی
که فرع موجودیت آنست شده و لم یتخذوا من دون الله و هنوز فرا نگرفته
بجز از خدای و لا رسوله و نه جز از رسول او و لا المؤمنین و نه بجز مؤمنان
ولیجة و دوست نهانی را که افشای اسرار کنند با وی خلاصه معنی آنست که شما را
بمجرد دعوی ایمان درست نخواهند داشت تا ظاهر شود که کدام از شما جهاد
میکنند با کفار و کدام با مشرکان دوستی نموده و اسرار خود را با ایشان در میان
نهند آنشخص مؤمن حقیقیست نه ریائی والله خبیر بما تعملون و خدای داناست
بآنچه میکنید و میگوئید و بعد از امر بقتال مشرکان و قطع دوستی از ایشان امر
میکند مؤمنان را بمنع کفار از مساجد و میفرماید ما کان للمشرکین
نسزد و روا نباشد مر مشرکان را ان یعمروا مساجد الله آنکه عمارت کنند

مسجد ها که خدا یرا جای مسجد الحرام که معظم مساجد است آورده است که
چون عباس جواب جدا اسیر شد مسلمانان بشرک و قطع رحم سرزنش وی
کردند عباس جواب داد که شما بدیها ما را میکویید از نیکویهای ما یاد نمیکنید
حضرت امیر المومنین علیه السلم فرمود که شما را چه چیز است که از جمله محاسن
توان شمرد عباس گفت ما بعمارت مسجد الحرام قیام می نمایم
و خانه کعبه را تعظیم میکنیم و حاجیان را شربت آب میدهیم و اسیران را از بند
میرهانیم این آیه آمد که مشرکان را عمارت مسجد الحرام حرامست و روا نیست
شاهدین علی انفسهم بالکفر در حالتی که گواهان باشند بر نفسهای خود بکفر
که بسجود اصنامست و تکذیب سید انام علیه افضل الصلواة و سلم یعنی جمع
کردن میان این دو متباین که عمارت خانه خداست و عبادت غیر او
سبحانه اولئک حبطت آن گروه مشرکان تباه و باطل شده بواسطه شرک
اعمالهم کردارهای ایشان که بدان مینازند بر خویشان خود از عمارت مسجد
و آب دادن حاجیان وفی النار هم خالدون در آتش دوزخ ایشانند جاوید
بسبب کفر انما یعمر مساجد الله جز این نیست که عمارت میکنند مسجد های خدا یرا
من آمن بالله آنکس که کرویده باشد بخدای و ایمان بخدا تمام نیست مکر
ایمان برسول والیوم الاخر و بروز بازپسین و اقام الصلواة و اتی الزکواة
ولم یخش الا الله و بپای داشته باشد نماز را و داده باشد زکواة را و
نترسیده باشد

و نترسیده باشد مکر از خدای مراد آنست که عمارت مساجد در خورد
کسانیست که بعلت علم و عمل صالح آراسته باشند و از جمله عمارت آن فرش
انداختن است و چراغ روشن کردن و مداومت نمودن بعبادت و در آن
بذکر و درس علم شرعیه مشغول بودن و در حدیث قدسی آمده که خانهای
من در زمین مسجدهاست و زایران من عبادت کنندهای آنند خوشا حال آن بنده
که در خانه خود طهارت کند و بعد از آن در خانه من آید و زیارت کند پس
سزاوار است بر کسی که زیارت او کرده باشد که زایر خود اکرام کند فعسی
اولئک المهتدین آنکه باشند از راه یافتکان بطریق نجات ابو سعید از رسول
صلی الله علیه و اله روایت کرده که مرا گفت چون بینی که مردی آمد و شد میکند
بمسجد و نماز بپای میدارد گواهی ده با یمان او از برای آنکه حق تعالی میفرماید
انما یعمر مساجد الله من امن بالله والیوم الاخر واحدی که یکی از علمای اهل
سنت است کوید در تفسیر خود که مسما است باسباب نزول و کواشی نیز در
تفسیر خود که بتبصره مشهور است آورده اند که عباس بن عبد المطلب
و طلحه بن شیبه با امیر المومنین علیه السلم در مقام مفاخرت در آمدند طلحه
گفت من صاحب خانه خدایم و کلید آن بدست من است بلی فضل
از شما باشم شاه اولیا علی المرتضی علیه السلم فرمود که نمیدانم که شما چه
میکویید چه این افتخار شما بر من بیجاست زیرا که من ایمان آورده ام

بمحمد و تصدیق بخدا و رسول او و بروز قیامت کرده ام و اقتدا به حضرت
رسالت نموده و نماز بشرایط میکردم قبل از همه مردمان بمدت
شش ماه و شما پرستش بتان میکردید و بسجده لات و عزی بجای می آوردید
و من جهاد کننده بودم در راه خدا و در خدمت حضرت رسول و در
نصرت و معاونت او بجان کوشیدم و شما در خدمت بتان و پیروی
شیطان بودید پس شما را رتبه من نباشد و درجه من بلندتر و عالی
باشد از درجه شما حق تعالی تصدیق قول حضرت کرده این آیه فرستاد که
اجعلتم سقایة الحاج آیا میگردانید اهل سقایه حاجیان را و عمارة
المسجد الحرام و اصحاب عمارت مسجد الحرام را کمن آمن بالله همچو کسی که ایمان
آورده است بخدا والیوم الآخر و بروز جزا وجاهد فی سبیل الله و
جهاد کرد با مشرکان در راه خدا لا یستوون برابر نیستند این هر دو
قوم عند الله نزد خدای تعالی والله لا یهدی القوم الظالمین و خدا
راه نمینماید بمقصود گروه مشرکان را که بشرک بخود ستم کنند پس چگونه
مساوی باشند با کسانی که حق تعالی ایشان را هدایت فرموده بحق و توفیق
الذین آمنوا آنانکه گرویدند و بآنچه آمده است از نزد او وهاجروا و هجرت
کردند از دیار خود وجاهدوا فی سبیل الله و جهاد کردند با کافران در راه
خدای باموالهم ببذل کردن مالهای خود بر مجاهدان و تهیه اسباب قتال
ایشان وانفسهم

ایشان وانفسهم و بنفسهای خود در معرکه جهاد اعظم درجة
بزرگتر است از روی درجه یعنی مرتبه و کرامت ایشان بلندتر و بیشتر
عند الله نزدیک خدای از آنها که سقایه حاج و عمارت مسجد کنند
و این صفتها نداشته باشند واولئک و آن گروه که جامع این
کمالات اند هم الفائزون ایشانند ظفر یافتگان بمقاصد دو
جهانی و حدیث مشهور و متواتر است از موافق و مخالف که علی و
شیعته هم الفائزون شاهد عادلست مراد بر آنکه ازین گروه رستگار
حضرت امیر المؤمنین علیست و شیعیان او و الحمد لله علی ذالک
یبشرهم ربهم مژده دهد ایشانرا پروردگار ایشان برحمة
منه برحمتی نازل از او بر ایشان ورضوان و خشنودی کامل از
او نسبت به ایشان وجنات لهم و بهشتها که مر ایشانرا باشد فیها
نعیم مقیم در آنجا نعمت بی انقطاع که زبان تعریف بادای توصیف
آن وافی نیست خالدین فیها در حالتی که این گروه جاوید باشند در
آن بهشتها ابدا همیشه ان الله عنده بدرستی که خدای نزدیک اوست
اجر عظیم مزدی بزرگ که نعیم بهشت است در جنب آن حقیر باشد و آن
رضای او سبحانه و خشنودی او نسبت به ایشان آورده اند که چون
حضرت رسالت را بهجرت اجازت شد بعضی از صحابه بنشاطی تمام

بطریق مدینه مسارعت مینمودند و ترک خان و مان را نیز بمحبت مال
و زن و فرزند و مصاحبت خویش و پیوند ترجیح میدادند جمعی دیگر
در آبا و اجداد و اقربا و عیال و اطفال سوگند داده بزاری تمام و التماس
سکون و آرام در مقام میکردند و ایشانرا رافت و شفقت خویش
و مصاحبت زن و فرزند مانع هجرت میشد این آیه درباره ایشان نازل شد
که یا ایها الذین امنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید لا تتخذوا
اباءکم فرا میگیرید پدران خود را و اخوانکم و برادران خود را
اولیاء دوستان خود را یعنی این گروه را بدوستی میگیرید ان استحبوا
الکفر اگر بگزینند ایشان کفر را علی الایمان بر ایمان و شما را از هجرت
باز دارند و من یتولهم منکم و هرکه از شما ایشانرا دوست دارنده یعنی
این عمل از ایشان پسندد فاولئک هم الظالمون پس آن گروه دوست دارنده
ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر محل آن وضع کرده اند چه دوستی
با مومنان باید و با مشرکان نشاید چون این آیه نازل شد متخلفان از
هجرت گفتند حالا ما در میان قبایل و عشایر خودیم و بمعاملات و تجارات
مشغول بوده اوقات میگذرانیم چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت ترک
پدر و فرزند باید کرد پس تجارت از دست برود و ما بیکس و خان و مان
بمانیم آیه دیگر آمد که بگو یا محمد تارکان مهاجرت را قل ان کان اباؤکم
بگوا گر هستند

بگو اگر هستند پدران شما و ازواجکم و عشیرتکم و زنان شما
و خویشان شما و اموال اقترفتموها و مالها که کسب کرده اید آنرا
و تجارة تخشون کسادها و بازرگانی که میترسید از نارواني بدان
و مساکن ترضونها احب الیکم و مسکنها که از غایت نزهت
و آراستگی می پسندید آنرا دوستر بسوی شما یعنی اگر اینها که مذکور شدند
بدوستی اختیار نه طبعی دوستر میدارند من الله و رسوله از خدا
و رسول او و جهاد فی سبیله و از جهاد کردن در راه او فتربصوا
حتی یاتی الله پس انتظار برید و چشم دارید تا بیارد خدای بامره
عقوبت خود را در دنیا و عقبی که امر بآن کند والله لا یهدی القوم الفاسقین
و خدای راه ننماید گروه بیرون رفتگانرا از حد فرمان یعنی ایشانرا
بجهت عناد و تقلید و انکار با وجود مشاهده آیات دال بر حقیقت دین
اسلام فرو میگذارند و نظر لطف و توفیق از ایشان باز میگیرد و با آنکه
ایشانرا در آخرت راه بهشت ننماید بلکه در دوزخ در آورد و بعذاب الله
معذب سازد از این آیه رایحه ناامیدی اکثر مردم از رستگاری استشمام
میتوان کرد چه اغلب مردم در این مقام اند که دین خود را از
اموال و ازواج و عشایر و مساکین دوستر میدارند و حظ دنیوی را
اختیار کرده میکنند پس ای عزیز مرد باید که ابراهیم وار روی خود را

ازکونین بکردانند که فانهم عدو لی الا رب العالمین مال را ابذال میساد و فرزندان را
قصد قربان و خود را فدای آتش سوزان کند یعنی قطع تعلق از این و آن
نموده من جمیع الوجوه نموده توجه بمولی کنند تا دعوی دوستی صادق آید:
ونعم ما قال **بیت** انکس که ترا شناخت جان را چکند ٭ فرزند و عیال و خانمان را چکند ٭
وبعد از امر مؤمنان بقتال نصرت خود را بیاد ایشان می آورد و در این مقدمه
میفرماید که لقد نصرکم الله ببدر یعنی که یاری کرد شما را ای مؤمنان خدای
فی مواطن کثیرة در مواضع بسیار و مواقع حرب و معارک کارزار چون
روز بدر و حرب بنی نظیر و جنگ بنی قریضه و روز حدیبیه و صلح احزاب و حرب
خیبر و فتح مکه و یوم حنین و در موضع روز حنین که وادیست میان
مکه و طایف که حضرت رسول صلی الله علیه و اله با لشکر هوازن و ثقیف
در آن موضع محاربه فرمود و آنچنان بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق
شده قصد مسلمانان کردند خبر بحضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه
و آله رسید با دوازده هزار یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان و ایشان
چهار هزار مرد بودند ابو بکر علیه اللعنه چون قلت لشکر کفار و کثرت لشکر
مسلمانان بدید بگفت ما امروز از قلت لشکر مخالف و کثرت لشکر مسلمانان
سپاه خود مغلوب نخواهیم شد این سخن بحضرت رسول الله رسید نه پسندید
و بسبب این عجب چشم زخم اول حال شکست بر لشکر اسلام افتاد بس حق تعالی
این قصه را

این قصه را بیاد مؤمنان میدهد که خدا یاری داد شما را در روز حنین
اذ اعجبتکم کثرتکم چون بشگفت آورد شما را بسیاری لشکر شما
افلم تغن عنکم پس دفع نکرد از شما کثرت شما شیئا چیزی را از
صولت دشمن وضاقت علیکم الارض و تنگ شد بر شما زمین آن
بما رحبت با فراخی و گشادگی که داشت یعنی در آن زمین فراخ مرجعی
نداشتید که بر آنجا گریزید و پناه برید تا از شدت و ترس اطمینان یابید
ثم ولیتم مدبرین پس پشت بر دشمن کردید و از حرب برگشتید مدبرین در
حالتی که هزیمت کنندگان بودید آورده اند که در حالتی که هر دو لشکر
بهم بر آمیختند مسلمانان بر مشرکان غلبه کردند ایشان را هزیمت نموده
پراکنده کردند و همه بغنیمت گرفتن مشغول شدند و مشرکان را حمیت
و غیرت جاهلیت بحرکت آمده یکدیگر را آواز دادند که کجا میگریزید
و زنان و فرزندان خود را از دست ایشان رها کرده اید پس متفق با
کشتند و بیکبار خود را بر مسلمانان زدند و مسلمانان بجهت مشغولی
بغنیمت از این غافل بودند پس مضطرب شده شکست عظیم برایشان
افتاد منهزم شدند هیچکس با رسول الله نماند الا نه کس از بنو هاشم
و یکی از انصار که نام او ایمن بن ام بود و در آن جنگ کشته شد و آن نه کس
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و عباس بن عبد المطلب و فضل بن

عباس و ابوسفیان بن حارث و ربیعهٔ بن حارث و عبدالله بن زبیر
و عتبه و معتب پسران ابولهب حضرت امیرالمؤمنین در پیش حضرت
رسالت پناه ایستاده بود و شمشیر در دست داشت و قتال میکرد و عباس
بر راست آن حضرت و فضل بر جانب چپ و ابوسفیان در عقب او بود و باقی
در کرد آن حضرت در آمده بودند حضرت آنروز بر استری سوار بود چون
دوستان هزیمت کردند دشمنان تمامی روی به آنحضرت آوردند حضرت
استر خود را نهیب میداد و بر دشمنان حمله میفرمود و میکفت انا النبی لا کذب
انا ابن عبدالله بن عبدالمطلب و عباس و ابوسفیان لجام استر را
کرفته نمیکذاشتند که آن حضرت بمیان دشمن در آید و از این صورت
بر کمال شجاعت آنحضرت استدلال میتوان کرد که در چنان روز بر
استری سوار شده که در معرکهٔ حرب کر و فر ندارد بعلت که کار متوجه حرب کفار
شده بود و نسب خود را اظهار میکرد و چون عباس آن حضرت را نکذاشت
که محاربه نماید حضرت فرمود که اصحاب خود را باز خوان عباس مردی بلند
آواز بود بر وجهی که روزی در مکه غارتی بود عباس آواز برداشت و
اصیحا زن آبستن نماند الا که به آواز او کودک از بطنش ساقط شد
پس در این روز به آواز بلند ندا کرد که یا معشر المهاجرین و الانصار یا اصحاب
بیعت الشجره یا اصحاب سورة البقره بکجا میکریزید عهدی که با رسول خدا
بستاید

بسته اید بپای دارید مردمان به آواز عباس بر کشتند و بملازمت رسول
الثقلین بدر الخافقین جد الحسنین محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله شتافتند و کفار را منهزم ساختند و ذالك قوله تعالی ثم انزل الله
سکینته پس فرو فرستاد خدای رحمت خود را که سبب سکون و آرامش
دل است علی رسوله بر رسول خود تا تنها داعیهٔ حرب نموده از کثرت اعدا
نیندیشد و علی المؤمنین و بر مؤمنان تا ندای عباس باز آمدند و از ابو الحسن
علی بن موسی الرضا علیه السلام منقولست که سکینه بادیست خوشبوی از
جنت و آنرا صورتست چون صورت روی آدمی و همیشه با پیغمبران میباشد و این
هزیمت در شب بود رسول خدای در میان بود و مشرکان دست کمین کشاده
و تیغ و عمود در مسلمانان نهادند چون مسلمانان بعد از فرار باز کشتند و خود را
بر مشرکان زدند و تیغ و نیزه بر ایشان کشادند آن حضرت از استر فرو آمده
و بروایتی همچنان سواره مشتی خاک و سنکریزهٔ از زمین برداشت و کفت
شاهت الوجوه و بر طرف کفار ریخت و کفت منهزم شوید بحقیقت خدای
محمد بقدرت الهی هیچ کس از کفار نماند مکر که چشم و دهن او از خاک و سنک
ریزه پر شد و شکست بر ایشان افتاد و در روایت آمده که در حین حرب
و ضرب مردی از هوازن بر شتری نشسته بود و رایت سیاه در دست کرفته
در پیش کفار استاده بود چون بر مسلمانان ظفر یافتی نیزه بر روی او زدی

داو را هلاک کردی و چون فرصت نیافتی رایت برافراشتی و در عقب
هزیمتیان برفتی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آهنگ وی کرد
ضربتی بر او حواله کرد وی از اشتر بیفتاد و حضرت امیر علیه السلام
تیغی بر رویش زد و بدوزخش فرستاد و در عقب او چهل کس دیگر بجهنم
رسانید مشرکان چون آنرا بدیدند شکسته شدند و مسلمانان روی
بدیشان کردند بتیغ و نیزه ایشانرا هلاک میساختند پس حق تعالی
پنج هزار ملک بمدد ایشان فرستاد کما قال الله تعالی وانزل جنودا
و فرو فرستاد لشکرهای که بچشم خود لم تروها ندیدید شما ایشانرا اما
کفار میدیدند و آن فرشتگان با جامهای سفید و عمامهای سرخ بودند
آن میان هر دو کتف فرو گذاشته و بر اسبان ابلق نشسته سعید بن مسیب روایت
کند که یکی از مشرکان مرا حکایت کرد که در روز حنین ما را با مسلمانان اتفاق
افتاد ما خود را بر ایشان زدیم و ایشانرا پراکنده گردانیدیم…
چون بنزدیک استر سفید رسیدیم یعنی محمد صلی الله علیه واله مردانی
دیدیم نیکروی با جامهای سفید پوشیده چون ما را دیدند گفتند شاهت
الوجوه و بر ما حمله کردند و ما را منهزم ساختند وعذب الذین کفروا و
عذاب کرد خدای آنانرا که کافر بودند به آنکه بسیاری کس از ایشان کشته بودند و شش
هزار از اولاد و اهالی ایشانرا برده و گرفته بودند و بیست و چهار هزار شتر
و چهل هزار

و چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد و چهار هزار کافر را بقتل آوردند
وذالک وآنچه واقع شد جزاء الکافرین پاداش ناگرویدگانست
در دنیا و تفصیل این غزوه و ظهور شجاعت و جوانمردی حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در این روز در منهج الصادقین مذکور است
مرویست که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقعه حنین بملازمت سید عالم
صلی الله علیه واله آمده بشرف اسلام معزز گشتند و حق تعالی در حق ایشان فرمود
ثم یتوب الله پس قبول توبه میکند خدای من بعد ذلک از پس این جنگ
علی من یشاء بر هر که خواهد از ایشان والله غفور و خدای آمرزنده است
گناهان توبه کنندگانست رحیم مهربانست که بعد از توبه مواخذه نکند یا ایها
الذین امنوا ای کسانی که ایمان آورده اید انما المشرکون نجس جز این
نیست که مشرکان پلیدند بسبب خبث باطن و ناپاک بودن اعتقاد و نزد
فقهای امامیه نجس العین اند چون کلاب و خنزیر فلا یقربوا المسجد الحرام
پس باید که نزدیک نشوند بمسجد الحرام که محیط است به بیت الحرام بعد عامهم
پس از این سال که حضرت امیر المؤمنین ع سوره برائت بر ایشان خواند
و آن سال نهم بود از هجرت مرویست که چون این نهی واقع شد مؤمنان
گفتند یا رسول الله چون مشرکان در موسم بمکه نیایند و طعامها و سودا نیارند
و معامله نکنند طعام تنگ شود و بازارها کاسد گردد و منافع ما فوت شود

خدای تعالی فرمود که وَإِنْ خِفْتُمْ مترسید ای اهل مکه عَيْلَةً از درویشی بسبب منع
ایشان از آن فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ پس زود باشد که خدای توانگر گرداند
شما را مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ از فضل و رحمت خود اگر خواهد این قید بسبب آنست
که تا بالکلیه دست از مکاسب خود باز ندارند بسبب آنکه متنبه باشند برآنکه مزیت
رزق و فراخی آن مر بعضی را باشد دون بعضی و در سالی دون سالی و حق تعالی
با این وعده وفا فرمود اصنام مرد را از اقطار زمین متوجه ساخت تا بنوا
آنجا میروند و به آنجا فرستاد باران تا بانواع نباتات و اصناف فواکه که در نواحی
حرم روییده شد و توفیق اهل ایلا و جده و صنعا داده تا اسلام آوردند
و از برای ایشان انواع غلات و امتعه از آن صوب می‌آوردند و معامله میکردند
و مع ذلک فتح بلاد شرک کرامت فرمود تا از غنایم غنی شدند إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ
بدرستی که خدای داناست به احوال بندگان حَكِيمٌ حکم کننده بتحقیق اعمال
ایشان و منع کننده عطا بر وفق حکمت و مصلحت ایشان چه حکمت آن مقتضی
آنست که دری ببندد و دری بکشاید و بعد از ذکر مقاتله بت پرستان بمحاربه
اهل کتاب امر میکند و میفرماید قَاتِلُوا کارزار کنید ای مومنان و بکشید
الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ آنانرا که ایمان بخدا ندارند یعنی یهودی که به تشبیه
قایلند و نصاری که بتثلیث اله اعتقاد ندارند وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نمیگویند
بروز قیامت و به احوال آن چنانچه یهود میگویند که در بهشت اکل
و شرب نخواهد

و شرب نخواهد بود و نصرانی بمعاد جسمانی اعتقاد ندارند و معتقد
هر یک چنانست که بهشت مخصوص باشد به ایشان و آتش دوزخ
مس ایشان نکند پس ایمان ایشان بروز قیامت چنان باید نباشد
وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ و حرام نمیدانند آنچه حرام کرده خدای تعالی از خمر
و خنزیر وَرَسُولُهُ و آنچه حرام کرده رسول او یعنی حرام نمیدانند آنچه حرمت
او بکتاب و سنت پیغمبر ثابت دیا معتقد پیغمبر خود نیستند و نه
مرتکب اموری میشوند که در مذهب ایشان حرام است وَلَا يَدِينُونَ دِينَ
الْحَقِّ و نمیپذیرند دین حق را که اسلامست مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
از آنکه داده شدند کتاب تورات و انجیل این بیان الذین لا یومنون است
یعنی با کفار و اهل کتاب مقاتله کنید حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ تا وقتی که
بدهند جزیه را عَنْ يَدٍ از دست خود یعنی هر یک مال خود را بدست
خود دهند تا موجب خواری و مذلت ایشان باشد وَهُمْ صَاغِرُونَ
و حال آنکه ایشان خوار شدگان باشند چه حکم شرع آنست که جزیه بدست
گیرند و نه نشینند تا وقتی که تسلیم کنند بعد از آن از اقوال شنیع اهل کتاب خبر
میدهد که وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند جماعت یهود عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ که
عزیر پسر خداست و قایل این قول متقدمین یهود بودند یا آنکه در مدینه
بودند و عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب است از سبط لاوی و به چهار

پشت بهارون بن عمران میرسد و وقتی که بخت النصر بر یهود مستولی شد
واکثر ایشان را بکشت و باقی را اسیر کرد و عزیر از جمله اسیران بود
و بعد از مدتی که از اسیری خلاص شد واکثر ایشان را بکشت و همه مصاحف
توریة را بسوخت و بیت المقدس را خراب کرده هر که توریة میدانست
بکشت و عزیر روی به بیت المقدس نهاد حق تعالی در اثنای طریق در قریه
سایر آباد وی را بمیرانید و بعد از صد سال زنده کردانید چنانکه در سوره
البقره گذشته و چون زنده شد بمیان قوم آمده دعوت نبوت کرد تصدیق
او نکردند و معجزه او این بود که پنج قلم بر انگشتان بسته بهر پنج انگشت کتابت
توریت میکرد از ظهر تا بشام باتمام میرسانید قوم شبه کردند چون کسی
که توریت داند و خواند در میان ما نیست چه دانیم که این توریت است یا غیر
توریت مردی در میان ایشان گفت من از پدر خود شنیدم که او از پدر خود
شنیده که در واقعه بخت النصر توریت در ظرفی مضبوط ساخته در شکاف کوهی
نهادم جمعی باو رفتند و توریت را از آن موضع برداشتند و بجمع آوردند
و با آنچه عزیر نوشته بود مقابله کردند یک حرف تفاوت نداشت متعجب شدند
گفتند توریتی با این بزرگی و مشکلی مقدور بشر نیست که حفظ آن تواند
کرد حق تعالی بعد از صد سال در دل عزیر نگاه داشت مگر این بسبب آنست
که پسر خداست بجهت این گفتند که عزیر ابن الله است وقالت النصاری
المسیح ابن الله

المسیح ابن الله وگفتند ترسایان عیسی پسر خداست و این قول شنیع
نیز از ایشانست که وجود فرزند بی پدر محالست و به آنکه چون ابرص
واکمه بر میکردانید و مرده زنده میساخت بدین جرئت وی را پسر خدا
گفتند ذلك آنچه مذکور شد قولهم گفتار یهود و نصاریست
بافواههم بدهنها خود یعنی این قول محض گفتن است و حقیقتی
در نفس الامر ندارد یضاهئون مشابه میسازند سخن خود را
قول الذین کفروا با سخن آنانکه کافر شدند من قبل پیش ایشان یعنی اقتدا
بگفتار پدران قدیمی خود کرده اند پس این کفریست قدیم در میان
ایشان و گفتار ایشان مشابه گفتار بنی ملیح است که ملایکه را دختران
خدا میگفتند قاتلهم الله هلاک کرداند خدا ایشانرا و ملعون ابدی
کرداناد انی یؤفکون چگونه بر کردانیده میشوند از راه حق بسوی
باطل یعنی با وجود دلایل روشن بر وحدانیت او و بیچونی و قدم او
در ذات و صفات و بحدوث ممکنات قایل شدند به آنکه عزیر و عیسی
پسر خدا اند محل تعجب است اتخذوا فرا گرفتند یهود و نصاری احبارهم
علمای خود را و رهبانهم و زاهدان و عابدان خود را اربابا من
دون الله خدایان بجز از خدای فرمان بردند ایشانرا در تحریم
و تحلیل چنان فرمان خدا باید برد در آن و یا سجده میکنند ایشانرا

وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ و عیسی پسر مریم را نیز بخدای میگیرند یعنی
او را پسر خدا میدانند وَمَا أُمِرُوا و حال آنکه عیسی و احبار و رهبان
فرموده نشده اند و یا فرا گیرندگان ایشان را بخدای مأمور نیستند
در کتابها إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلٰهًا وَاحِدًا مگر با آنکه بپرستند یکخدای را که
در وحدانیت یگانه است لَا إِلٰهَ هیچ معبودی نیست إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ
مگر او که پاک است عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه با او انباز میگیرند ثعلبی
عدی بن حاتم روایت میکند که او گفت من ترسا بودم روزی نزد رسول
صلی الله علیه و اله رفتم و صلیبی زر در گردن داشتم مرا گفت این بت را
از گردن دور کن من او را بیرون کردم و بینداختم پس حضرت بتلاوت
سورهٔ براءت مشغول شدم چون باین آیه رسید که اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ
من گفتم یا رسول الله ما ایشانرا نپرستیده ام فرمود نه بقول ایشان حلال را
بحلال و حرام را بحرام میدانید گفتم آری فرمود نه ایشان هرچه فرمایند
اطاعت میکنید و فرمان میبرید گفتم بلی فرمود پس اینست عبادت شما
ایشانرا و از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلم نیز مرویست که فرموده اند که نصاری
و یهود نماز و روزه را برای احبار و علمای خود بجای آوردند بلکه حلال
ایشانرا حلال دانستند و حرام ایشانرا حرام و در جمیع اوامر و نواهی
تابع ایشان شده اند پس همچنانکه خدا را پرستش باید کرد و در اوامر و نواهی
او سبحانه ایشان

او سبحانه ایشان احبار و علمای خود را باین وسیله عبادت کردند
يُرِيدُونَ میخواهند یهود و ترسایان أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللّٰهِ آنکه فرو نشانند
نور خدا یرا که آن دلیل روشن است بر وحدانیت او و تقدس او از فرزند
و یا مراد قرآنست که متضمن وحدانیت و یا نبوت حضرت رسالت صلعم
و بهر تقدیر در صدد آنند که آنرا فرو نشانند بِأَفْوَاهِهِمْ بدهنهای خود
یعنی بشرک یا بتکذیب که بزبان میرانند وَيَأْبَى اللّٰهُ و منع میکند و نمی
خواهد و نمی سزد إِلَّا أَنْ يُتِمَّ مگر آنکه تمام کرداند نُورَهُ و کامل دین روشن
خود را باعلای توحید و اعزاز اسلام وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگر چه
کاره باشند آنرا کافران پس در بیان اتمام نور خود میفرماید هُوَ الَّذِي
آنخدای که بفضل عمیم خود أَرْسَلَ رَسُولَهُ فرستاده خود را که محمد است
صلی الله علیه و اله بِالْهُدَىٰ بقرآن که محض هدایت است و سایر معجزات
ظاهره خود وَدِينِ الْحَقِّ و بدین درست که اسلام است لِيُظْهِرَهُ
تا ظاهر سازد و غالب کرداند دین خود را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها
و جمیع احکام آنها را منسوخ سازد و این معنی بعد از نزول عیسی
و خروج مهدی علیهما السلم خواهد بود که بر روی زمین جز دین
اسلام نماند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و اگر چه کراهت دارند مشرکان
و این صورت را در مجمع نیز آورده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم

مرویست که ظهور دین اسلام و غلبیت آن بر جمیع ادیان نزد خروج
مهدی آل محمد علیهما السلام است پس در آن زمان هیچ کس نباشد مگر
که مقر باشد بنبوت محمد صلی الله علیه و آله بعد از آن از حال احبار و رهبانان
اخبار میفرماید یا ایها الذین امنوا ای آنکسانی که گرویده اید ان
کثیرا بدرستی که بسیاری من الاحبار و الرهبان از علما و زهاد یهود
و نصاری لیاکلون اموال الناس هر آینه میخورند یعنی فرا میگیرند
مالهای مردمان را بالباطل بناروا که آن رشوه است در تغییر احکام
و یصدون و باز میدارند مردمان را بجد عن سبیل الله از دین خدا
یعنی ایشان منع آن گروه میکنند از دخول در اسلام پس باید که شما از
صحبت ایشان اجتناب کنید والذین و آنانکه از اهل کتاب و غیر
ایشان که از روی حرص و بخل یکنزون الذهب گنج مینهند طلا
والفضة و نقره ها را ولا ینفقونها و نفقه نمیکنند آن گنجها را
فی سبیل الله در راه خدای یعنی زکوة نمیدهند چه در روایت آمده
که آنچه زکوة داده اند گنج نیست یعنی گنجی که بدان وعید مرتبست فبشرهم
پس بشارت ده گنج نهندگان را از زکوة نادهنده را بعذاب الیم بعذاب دردناک
یوم یحمی در روزی که گرم کرده شود باین وجه که برافروزند آتشی که سخت
گرم کننده باشد علیها بر آن گنجها فی نار جهنم در آتش دوزخ فتکوی
بها پس داغ

پس داغ کرده شوند بدان گنجها طلا و نقره جباههم پیشانیهای
ایشان که در وقت دیدن کفر اکره بر آن زده اند و جنوبهم و پهلوهای
ایشان که از اهل فقر تهی کرده اند و ظهورهم و پشتهای ایشان که بر در روی ایشان
کرده اند و گویند بایشان که هذا ما کنزتم اینست آنچه گنج نهاده
بودید لانفسکم برای منفعت نفسهای شما است و سبب تعذیب شما آ
شده فذوقوا ما کنتم پس بچشید وبال آنچه بودید تکنزون که ذخیره میکردید
آنرا ثوبان روایت کرده از رسول صلی الله علیه و آله که چون این دو آیه فرود آمد
فرمود هلاکیت باد ذهب و فضه را و این لفظ را سه بار تکرار کرد اصحاب
بسیار از این پریشان خاطر شدند و گفتند یا رسول الله ما کدام مال اخذ
کنیم و بچه سرمایه سازیم که عاقبت آن محمود باشد نه مذموم فرمود دل شاکر
کننده و زن مومنه که یاری شما دهد در دین یعنی ذخیره که وبال بدآن متفرع
نباشد اعمال صالح است پس علی قول متدین آنست که اگر دیگران کنوز اعمال
فانیه جویند او در موازین باقیه و از ابوذر غفاری رحمة الله علیه مرویست
که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله آهی بر کشید و فرمود که زیانکار ترین
امت و مردمان کسانی اند که مال خود را بجهت رضای الهی در میان بندگان
صرف نکنند و ایشان اندکانند و نیز از آن حضرت مرویست که هر که هزار درهم
زکوة ناداده بگذارد آنرا صحیفها کرد اند و آن شخص طلبان کنند فارغ

تا حق تعالی از حساب بندگان فارغ شود ابو امامه گفت مردی از اصحاب صفه
صحیفه صفه صفا فرمان یافت در جامهٔ او دیناری یافتند حضرت فرمود
که این داغیست مر او را دیگری فرمان یافت در جامهٔ او دو دینار یافتند
فرمود این دو داغست مر او را دیگری فرمان یافت در جامهٔ او سه دینار یافتند
فرمود این دو داغست مر او را و این همه وعید کسانیست که مال را جمع کنند
و حقوق خدا اخراج نکنند و اگر حقوق آن داده باشند آن عقاب نبود
اما حساب آن باید داد اگرچه بر وجه حلال باشد و از ابوذر نقلست که از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که این آیه در حق مانعان زکواة است که حق تعالی
ایشان به این درهم و دینار زکواة نا داده داغ کند در روزی که مقدار آن پنجاه هزار
سالست و اگر مرد صاحب شتران زکواة نا داده باشد بفرماید تا او را در صحرای
قیامت بر روی در افکنند و آن شتران بر سر او دوند چون آخرین بر سر ایشان
بگذرند اولین بار بر سر ایشان عود نماید و آخرین نیز به این طریق بسطوتی
ایشان تردد کنند تا خدای تعالی از حساب خلق فارغ شود و همچنین صاحب گوسفندان را
بیاورند و در آن صحرا بر روی افکنند و آن گوسفندان را بیاورند او را بشاخ بکوبند و
بیفکنند تا که حق تعالی از حساب بپردازد و ثوبان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده که هر که گنجی بنهد و زکواة نا داده باشد حق تعالی از آن گنج ماری بیافریند
بر بالای چشم او سه نقطهٔ سیاه بود و هر جا که انگشت بود آن مار ملازم او باشد و از او
جدا نشود

جدا نشود چو او گوید ویلک تو کیستی و چه کسی گوید من آن گنجم که تو ذخیره نهادهٔ
از تو جدا نشوم تا ترا خورد و مرد کنم و دو درهم شکنم و فرو برم پس هر دو دستش
در دهن برد و بشکند و فرو برد و همچنین یکیک اعضایش بشکند و فرو برد
تا همهٔ او را فرو برد بعد از آن بیان ظلم میکنند در اشهر حرم که عاقبت آن بدتر از
حال مانعان زکواة است که میفرماید اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ بدرستی که شمار ماهها
سنه که عِندَ اللّٰهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا نزد خدای تعالی دوازده ماه هست فِی کِتابِ اللّٰهِ
در لوح محفوظ یا در حکم او سبحانه و یا در کتب متقدمه مرویست که عیدها
و ایام تعبد اهل کتاب دایر بماه قمری و سالی شمسی است و سال شمسی سیصد و شصت
و پنج روز و ربعی از روز است تقریباً و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز
کمتر است پس هر ده سال ایشان یکسال کم شود اکثر اعمال اهل اسلام را بر ماههای قمری
نهاده و احکام حج و روزه و عده و غیر آن بدان مرتب ساخت و فرمود
که عدد آن نزد او سبحانه یَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ روزی که آفرید آسمانها
و زمینها را مِنْهَا از دوازده ماه اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ چهار ماه حرام است در او
محاربه با اعدا مکر کاهی که ایشان حرمت ماه نگاه ندارند مسلمانان آغاز
حرب کنند که در این هنگام جایز است با ایشان محاربه در آن چهار ماه
و از آن چهار ماه حرام سه ماه در هم پیوسته است که آن ذوالقعده و ذوالحجه
و محرم است و یکی منفرد که ماه رجب است و آن دوازده ماه از محرم و صفر

یا ذو الحجه است ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ این دوازده ماه حساب وشماری
درست وراست است ویا در تحریم این چهار ماه دین قویم است که حضرتین
ابراهیم واسمعیل است عرب این را نیز ابراهیم واسمعیل بمیراث کرفته
وبه آن عمل مینمایند واین از جملهٔ عجایب وغرایبست که مخالفان میکویند
که حق تعالی عدد ماهی که صلاح معاش خلایق به آن متعلق است به ایشان
بازگذاشت وفرمود که ذالك الدین القیم وهمچنین عدد نقبای بنی اسرائیل
ببعثت خود نسبت کرد که بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا و بر دوازده چشمهٔ
آب که بر دست حضرت موسی کشاده شده هم بفرمان او بود که فانفجرت منه
اثنتا عشرة عینا عدد ائمهٔ دین که صلاح دین ومعاد به آنست باخلایق
گذاشت نعوذ بالله من شرور انفسهم وسیئات عقایدهم وبعد از بیان
دوازده ماه وذکر چهار ماه حرام فرمود که فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ پس ستم
میکنید در این چهار ماه أَنْفُسَكُمْ بر نفسهای خود بهتک حرمت آن
وارتکاب محرمات در آن واز ابن عباس مرویست که ضمیر فیهن راجع
بدوازده ماه هست یعنی در این دوازده ماه تعدی وظلم مراد آنست
که در جمیع عمر خود معصیت میکنید بنابر اول تخصیص ترک ظلم در چهار ماه
ترک معاصی لازم وواجبست زیرا که عقاب معصیت در آن چهار ماه
بیشتر است همچنانکه ثواب عبادت آن مضاعفست وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ
وکارزار کنید

وکارزار کنید با مشرکان كَافَّةً بهمهٔ ایشان كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً
همچنانکه کفار با شما کارزار میکنند با همهٔ شما وشما نیز مجتمع ومتفق
شوید بر آن وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ وبدانید که حق تعالی مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزکارانست
بنصرت وحفظ آورده اند که طبیعت اهل جاهلیت بقتال وغارت
عادت کرده بودند ودر ماههای حرام قتال میکردند واین عادت
از عهد ابراهیم در میان ایشان مستمر شده بود سه ماه تمام متصل
حرام بود بتنگ آمده گفتند ما سه ماه پی در پی بیتاراج وغارت تحمل
نداریم پس قلمس کنانی در موسم حج ندا کرد که ای معشر قریش خدایان
شما در این سال محرم را حلال ساخت وحرمت وی را تاخیر کرد تا بماه
صفر مردمان اقوال وی را قبول کردند باز سال دیکر منادی کرد که
خدا در این سال محرم را حرام ساخت وصفر را حلال کرد ودر سالی چهار ماه را
حرام میدانستند اما اختصاص اشهر حرم را فرو گذاشته مجرد عدد را
اعتبار کردندی واین عمل را نسی میگفتندی حق تعالی فرمود إِنَّمَا
النَّسِيءُ جز این نیست که تاخیر حرمت ماهی بماهی دیکر زِيَادَةٌ فِي
الْكُفْرِ افزونیست در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله وتحریم ما احل الله
کفر دیکر است که با کفر ایشان منضم شده يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا گمراه کردانیده
میشوند بدین عمل آنانکه کافر شدند گمراهی زیاده بر زیاده يُحِلُّونَهُ

حلال میکنند نسی را که آن تاخیر حرمت ماهست بماهی عاما یکسال
و یحرمونه عاما و حرام میکردانند آنرا سال دیکر لیواطؤا اباید
موافق سازند و تمام کنند عدة ما حرم الله پس حلال میکنند آنچه
خدای حرام کردانیده است بموافقت عدد ماه فقط بدون مراعات وقت
زین لهم آراسته کردانیده شده است برای ایشان یعنی شیطان بیاراست
در دل ایشان سوء اعمالهم بدی کردارهای ایشانرا والله لا
یهدی القوم الکافرین و خدای راه نمینماید یعنی منع لطف کند
و فرو کذارد کروه ناکرویده کانرا که بجهت فرط عناد و انکار نظر در دلایل
هادیه نمیکنند و یا طریق بهشت بایشان ننماید و در دنیا بتبع آورده که
جاهلان عرب در سالی چهار ماه را حرام میدانستند و خلقها از دست
دست و زبان خود ایمن میساختند پس مؤمنان بدان سزاوارترند
که در همه ماهها مسلمانانرا از ضرر خود سالم دارند و ایذا و آزار زبان
و دست فرو کذارند که مکافات و مجازات اضرار همان اضرار است نقلست
که در سال نهم از هجرت که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله غزوه تبوک
کرده بود هوا در غایت حرارت بود و اهل مدینه بسبب خشک سالی پریشان حال
بودند چون فرمان رسید که اصحاب کمر جهاد بر میان بسته عنان عزیمت بقتال
مشرکان معطوف سازند ایشان بسبب بعد مسافت و کثرت اعدا و قلت
زاد و کرمی

عدة شهور نزد خدای تعالی که حرام کردانیده است یعنی چهار ماه حرام [illegible]

زاد و کرمی هوا بکراهت طبیعت در رفتن کاهلی میکردند ایه آمد که
یا ایها الذین امنوا ای کروه کرویدکان مالکم چیست شما را که برای
اعلای کلمه دین اذا قیل لکم چون کوینده مر شما را که بجد تمام انفروا
فی سبیل الله بیرون روید در راه خدای اثاقلتم کران جنبید و درنک کنید
و مایل شوید الی الارض بسوی زمین یعنی از غایت کاهلی در آن زمین
که مقیمید یکقدم بر ندارید ارضیتم ایا راضی شده اید و خرسند کشتید
بالحیوة الدنیا بزندکانی و غرور آن من الاخرة از زندکانی عقبی یعنی دنیا را
بر عقبی بر میکزینید فما متاع الحیوة الدنیا پس نیست برخورداری
از زندکانی دنیا فی الاخرة در جنب سرای آخرت و نعیم آن الا قلیل
مکر اندکی محقر و هیچ عاقل بزرکترا از دست ندهد برای خورد تر
و متاع این جهان فانی و معیوبست و نعیم آن جهان باقی و مرغوب
پس چرا کسی دولت باقیرا کذارد و بنعمتهای فانی سر فرو آورد بعد از آن
از روی تهدید میفرماید الا تنفروا اکر بیرون نروید بحربکه شما بآن
مأمور شده اید یعذبکم عذاب کند شما را خدای عذابا الیما
عذابی دردناک بآنکه دشمن را ظفر دهد و یا بسبب قحطی و تنکی و غیر
آن شما را هلاک کند و یستبدل قوما غیرکم و بدل کند شما را به قومی
غیر شما که فرمان برند چون یمن و فارس و لا تضروه شیئا و زیان

نتوانند رسانید بخدا چیزی یعنی بجهت کاهلی در نصرت دین او و قدحی
نتوانید کرد او را چه او غنی مطلق و بی نیاز از همه پس رسول خود را بی نصرت
شما در پناه خود نگاه دارد وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ و خدای بر همه چیز از تغییر
و تبدیل و اسباب نصرت بدون مدد و غیر آن قَدِیرٌ توانا است که
قال اِلَّا تَنْصُرُوهُ اگر نصرت ندهید پیغمبر او را روز باشد که خدای او را یاری دهد
در زمان آینده او را فرو نگذارد همچنانکه در زمان گذشته فرو نگذاشته فَقَدْ
نَصَرَهُ اللّٰهُ پس بدرستی که نصرت داد او را خدای اِذْ اَخْرَجَهُ الَّذِینَ کَفَرُوا
وقتی که کردند او را کافران یعنی قصد اخراج و قتل او کردند از مکه و حق تعالی
دستور خروج داد ثَانِیَ اثْنَیْنِ در حالتی که بود یعنی با او نبود مگر یککس
ابو بکر بود اِذْ هُمَا فِی الْغَارِ وقتی که او و ابو بکر در غار بر اعلای جبل ثور در جانب
یمین مکه بمسیر ساعتی از ساعات در آن وقت کسی بآنجا نمیرسید و شبانان
و اهل صحرا در آن نزول نمیکردند پس پیغمبر در شب پنجشنبه در شهر مکه
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم را بر جای خود بخوابانید خود از خانه
بیرون آمده برفاقت ابو بکر علیه اللعنة در همان شب بیرون آمده
غار متوجه شد و شب در آنجا بروز آورد حق تعالی در آن شب درخت خار
مغیلان بر در غار رویانید و بعضی کبوتر وحشی را امر کرد تا بر این
غار آشیانه گرفتند و تخم بنهادند و عنکبوت را الهام داد تا بر در غار
شنید مجاهد

شنید مجاهد گوید که رسول صلی الله علیه و آله سه شبانه روز
در غار بماند و از عروه روایت است که ابو بکر را گوسفندان بود
نماز شام عامر بن فهیره آن گوسفندان را در آن غار براندی و ایشان
از آن شیر گوسفندان خوردندی قتاده گوید که عبد الرحمن در
خفیه بامداد و شبانگاه آمدی و برای ایشان طعام آوردی القصه
کفار در همان شب در خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلم بر جای خفته دیدند باو گفتند که صاحب تو کجاست
حضرت فرمود که نمیدانم و چون روز شد بطلب آنحضرت از مکه بیرون
آمدند و سراقة بن مالک که چکیر عظیم بود و در این باب مهارتی
تمام داشت همراه خود بردند سراقه پی آنحضرت گرفته می آمدند تا بدر
غار رسیدند پی ناپدید شد و گفت پی تا اینجا است و بغار نرفته اند زیرا که
خانه عنکبوت بر جای خود دیدند در بیم تنیده بود و آشیانه کبوتر و تخم
او نیز بحال خود بود گفتند یعنی به آسمان رفته است پس بسبب آن علامات
کفار دلالت میکرد بر خالی بودن آن مقام از سید انام متعرض غار نشدند
و چون ابو بکر ملعون در غار کفار را دید مضطرب شد و بسیار ترسان
گشت و گفت یا رسول الله اگر یکی از مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند
ما را به بیند حضرت فرمود که اندیشه مکن خود را ه مده که خدای نگذارد که دشمنان

برما ظفر یابند وحق تعالی از این خبر میدهد اذ یقول لصاحبه چون
چون کفت پیغمبر مر یار خود را لا تحزن اندوه مخور و خوفناک مباش
ان الله معنا بدرستی که خدای با ماست نصرت دهد مارا بر دشمنان و مارا
نکهدارد از شر ایشان پس دست بمناجات برداشت و کفت بار خدایا
چشمهای ایشانرا از ما کور کن حق تعالی چشمهای ایشانرا کور کردانید از
دیدن پیغمبر تا آنکه درهٔ کوه کردیدند و رخنهای کوهرا تجسس کردند
ورفتند فانزل الله پس فرو فرستاد خدای سکینته رحمت خود را که سبب
آرامش دلست علیه بر رسول خود تا متیقن شد از صمیم دل که کفار ظفر
نیابند وایده و قوت داد پیغمبر خود را بجنود بلشکرهای ملائکه نکهبانی
که شما لم تروها ندیدید ایشانرا یعنی فرشتکان را فرستاد تا در غار
و پاسبانی او کردند مخالفین علیهم اللعنه کویند که ضمیر سکینه راجع با بو بکر
لعین است از برای که او مضطرب و ترسان بود این قول بعید نیست زیرا که همه ضمایر ما قبل
و ما بعد او راجع بحضرت رسالت است بلا خلاف و موید اینست آیهٔ کریمه ثم انزل الله
سکینته علی رسوله وعلی المؤمنین که در این سوره واقع شده در سوره فتح
نیز وارد کشته وجعل و کردانید خدای کلمة الذین کفروا کلمهٔ آنهارا که
کافر شدند السفلی فروتر یعنی دعوت کفر که از ایشان صادر میشد خار و بیمقدار
ساخت وکلمة الله و کلمهٔ خدا یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمهٔ شهادت
هی العلیا

هی العلیا آن بلندتر و رفیع قدرتر است مراد آنست که حق تعالی رسول را
از دست کفار خلاصی داد بمدینه رسانید چون این مبدء قوت اسلام
بود و مذلت اهل شرک و یا ملائکه تقویت پیغمبر خود در موطن حرب و بجهت
این اسلام قوی کشت و کفر و شرک کویا مطلقا ضعیف شد والله عزیز
و خدای غالبست و عزیز کرداننده اهل توحید را حکیم داناست
خوار سازنده اهل شرک را و مقصود از ایراد قصهٔ غار در اثنای غزوهٔ تبوک آنست
که بیان آن کند که اکر شما ای کارها ان جهاد یاری نکنید پیغمبر مرا من اورا
یاری کنم چنانچه در آن محل با او یک کس بیش نبود و تمام صنادید بقصد او
برخاسته بودند من یاری او کردم و از میان دشمنانش بیرون بردم
پس کلید نصرت بقبضهٔ قدرت منست وما النصر الا من عند الله بعد از آن
بابلغ وجه مومنان را بجهاد امر میفرماید که انفروا خفافا بیرون روید بغزوهٔ
تبوک در حالتی که سبکبار باشید وثقالا و کرانبار مفسرانرا در خفاف و ثقال
اقوال است حاصلش آنکه یا مراد سواران اند یا پیادکان یا تن درستان یا بیماران
یا جوانان اند یا پیران یا درویشان اند یا توانکران یا با سلاح و بی سلاح
یا عزبان و کدخدایان مرویست که بعضی به بهانهٔ ضایع شدن ضیاع
و پریشانی کارهای دنیوی داعیهٔ آن کردند که بغزوهٔ تبوک نروند
و حق تعالی عذر ایشانرا قبول نفرموده امر کرد که همه بیرون روید خفافا

آنانکه سبکید از مال و منال و جاه و خواه آنها که گرانید به احمال و اثقال ::
وَجَاهِدُوا و جهاد کنید در راه خدا بِأَمْوَالِكُمْ بمالهای خود که تهیهٔ
اسباب زاد و سلاح کوشید وَأَنفُسِكُمْ و بنفسهای خود که مباشر کار حرب
کردید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا ذَلِكُمْ این بیرون رفتن شما و
کردن خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است مر شما را از ترک جهاد إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ
اگر هستید که میدانید فعل خیر را و عارف بثواب جهاد و عقاب تخلف از آن
باشید و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله مردمان را خبر داد بغزوهٔ تبوک
ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمان خدا و رسول را بر هوای
نفس اختیار نمودند و برخی دستور اقامت و تخلف طلبیدند آنها منافقان بودند
و در شان ایشان نازل شد که لو کانوا عرضا اگر بودی آنچه ایشانرا دعوت
یعنی مالی جنبات دنیا میکنی قریبا نزدیک بفرا رفتن بدون مشقت وَ
سَفَرًا قَاصِدًا و سفری میانه یعنی آسان و نزدیک نه دور با مشقت ::
لَاتَّبَعُوكَ هر آینه پیروی میکردند بطمع مال وَلَكِن بَعُدَتْ و لیکن دور
شد عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ بر ایشان مسافه فتح بمشقت قطع باید کرد وَسَيَحْلِفُونَ
بِاللَّهِ و زود باشد که سوگند خورند بخدا این خبر از معجزات قرآنست
که قبل از وقوع آن خبر داده که چون از تبوک باز آئی مخالفان بطریق عذر خواهی
نزد تو سوگند خورند که لَوِ اسْتَطَعْنَا اگر میتوانستیم سفر کردن و استطاعت
میداشتیم لخرجنا

میداشتیم لَخَرَجْنَا هر آینه بیرون می آمدیم مَعَكُمْ با شما در مرافقت
و بموافقت شما جهد مینمودیم يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ هلاک
میکنند نفسهای خود را بدین سوگند دروغ یعنی خود را مستحق عذاب
میسازند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ که ایشان
دروغ گویانند چرا اینکه میگویند چه استطاعت خروج دارند آورده اند
که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله قصد غزای تبوک کرد و آن
مسافتی بود تا بحد روم منافقان طمع کردند که چون رسول و اصحاب
او با این جهاد روند مدینه خالی ماند بسرای رسول در آییم و غارت کنیم و زنان
و اطفال را ببرد حق تعالی جبرئیل را فرستاد و حضرت رسول را از آن خبر داد
حضرت فرمود که تدبیر این امر چیست جبرئیل گفت حق تعالی میفرماید که
در این غزا که میروی احتیاج بتیغ زدن نخواهد شد بلکه بصلح خواهد
کشید حضرت امیر المؤمنین را بر جای خود نصب کن و اهل بیت را و محراب و منبر را
باوی گذار تا هم نیابت کند و هم مدینه را حمایت کند و نیز بدانند که در زمان
حیوة تو امیر المؤمنین علی علیه السلم صلاحیت نیابت و ولایت
عهد تو دارد پس از وفات تو و الا آنست که ولی عهد و نایب مناب تو او باشد
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم را
بر جای خود نصب فرمود و مدینه را به آنحضرت سپرد و روانه شد منافقان چون

اورا دیدند دانستند که کید ایشان باطل شده وبعد ازانکه پیغمبر یک منزل
بیرون شد اهل نفاق زبان تعرض دراز کردند وگفتند محمد علی را دشمن گرفت
داز او ملال یافته که اورا بازنان وکودکان گذاشت حضرت امیر علیه السلام
چون این ملاقات شنید بروی شاق آمد برخواست وسلاح در پوشید
وشمشیر حمایل کرد وبخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه واله متوجه شد ووقت
نماز عصر بود که بان حضرت رسید ورسول صلی الله از خیمه بیرون آمده
بود ودر راه نگاه میکرد حضرت امیر المؤمنین علی را دید گفت این شخص
شمایل امیر المؤمنین دارد چون نزدیک رسید گفت یا علی چه چیز برین داشت
ترا که از مدینه بیرون آمدی گفت طعنه منافقان که در من و تو چنین وچنین
میگویند حضرت رسول صلی الله فرمود که راضی نیستی که وزیر ووصی وخلیفه
من باشی وقاضی دین من ووفا کننده عهد من باشی بدانکه گوشت تو گوشت
منست وخون تو خون منست وتو بمنزله هرونی از موسی بمن الا
آنست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود حضرت امیر علیه السلام فرمود
که رضیت رضیت خورسند شدم وخوشدل شدم پس بمدینه رجعت
فرمود ودر وقت عزیمت سفر تبوک منافقان عذرها تخلف می آوردند
حضرت رسالت صلی الله علیه واله ایشانرا بگذاشت ورفیق نساخت
بخو حق تعالی برسبیل تعطف ودعا نه بر وجه خبر فرمود عفا الله
عنک حق تعالی

عَنْکَ حق تعالی گناه از تو عفو فرمود چه عادت عرب جاریست که یکدیگر
دعا کنند بعفو ورحمت بی توقع خطا چنانکه یکی تشنه را آب دهد گوید
غفر الله لک ویا در جواب عاطش گوید یرحمک الله وحال آنکه در خاطر او
خطور نکند که بخاطر او اذیتی بوده باشد بلکه غرض او امتحان است در
خطاب بتعظیم وتوقیر مخاطب همچنانکه عادت براو جاریست وکسانی
که تجویز خطای کنند بر انبیا این کلام را حمل بر خبر میکنند یعنی حق تعالی
این خطا را از او در گذرانید وچون باجماع اهل حق وادله بینه
ثابت شده که انبیا معصومند پس حمل آن بر تعطف وتلطف ودعا باید
کرد نه بر خبر یعنی خدای ترا مستغرق رحمت خود کناد لِمَ اَذِنْتَ
چرا دستوری دادی در باب ایستادن لَهُمْ مرایشانرا وعذرهای
حیله آمیز ایشان شنیدی وجبائی گفته که این عتابست بر فعل قبیح
وموجب وقوع صغیره از پیغمبر زیرا که عتاب در امر مباح بی صورت است
وبکسی که فعل مباح کند نمیگویند که چرا چنین کردی واین سخن رکیک است
وواهی زیرا که جایز است که گویند در حق کسی مرتکب غیر افضل شده باشد
از امور مباحه که چرا چنین کردی یعنی چرا افضل مباح را گذاشتی و
مفضول آنرا اختیار کردی پس کلام محمول باشد بر ترک اولی که موجب
نقص ثواب است وکسی که ترک ندب کند میتوان گفت که چرا ترک آن کردی

پس گوی یا حق تعالی خطاب میکند بحبیب خود که اولی آن بود که باجابت
مبادرت ننمودی و از آن توقف کردی حتی یتبین لک تا وقتی که
روشن میشد مر ترا الذین صدقوا آنانکه راست گفتند در اعتذار
وتعلم الکاذبین و حال آنکه میدانستی دروغ گویانرا یعنی چون از
باطن هیچ کدام عالم نبودی پس اولی آن بود که از آن تخلف نداری تا بر تو
ظاهر میشد که کدام از ایشان در اعتذار صادق‌اند و کدام کاذب و از ابن
عباس مرویست که اذن حضرت مر ایشانرا جهت آن بود که علم بر نفاق
ایشان نداشت و بواسطهٔ این اعتذار ایشانرا حمل بصدق فرمود بعد از آن
بیان حال منافقان در صفت مؤمنان میفرماید لا یستأذنک الذین
دستوری نمیطلبند از تو آنانکه یؤمنون بالله والیوم الآخر بتحقیق و بیقین
ایمان دارند بخدا و بروز قیامت ان یجاهدوا باموالهم آنکه جهاد نمایند
بمالهای خویش وانفسهم و نفسهای خویش یعنی عادت مؤمنان آن چنان
نیست که طلب اذن کنند از تو در جهاد کردن با کفار بلکه چون بینند که
تو در تهیهٔ اسباب جهادی با آن مبادرت میکنند و آنرا موقوف بر اذن نمیکردانند
پس جای آنکه اذن طلبند از تو در تخلف از آن والله علیم بالمتقین و خدای
داناست بپرهیزکاران از تخلف پس ایشانرا ثواب عظیم کرامت فرماید
و منافقانرا بعذاب الیم برساند انما یستأذنک جز این نیست
کردستوری

که دستوری میجویند از تو در تخلف الذین لا یؤمنون بالله آنانکه ایمان
نمیدارند والیوم الآخر و بروز قیامت و معتقد ثواب آن نیستند وارتاب
وارتابت قلوبهم و در شک افتاده است دلهای ایشان یعنی در حقیقت
اسلام متردداند فهم فی ریبهم پس ایشان در شک خود یترددون
سرگردان‌اند چه اگر مخلصان مؤمنان میبودند و اعتقاد صحیح میداشتند
بنشأ آخرت بیشک و ریب بنصرت خدای واثق بودندی و بثواب آخروی مستظهر
و بوسیلهٔ آن بجهاد مبادرت میکردند و طلب اذن نمی‌نمودند ولو ارادوا الخروج
و اگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن بغزا لاعدوا له هر اینه آماده
و مهیا ساختندی برای خروج بجهاد عدة ساز و برگی که در سفر بکار آید
ولکن کره الله و لیکن کراهت داشت خدای نپسندید انبعاثهم بیرون
بر انگیخته شدن ایشانرا در سفر زیرا که میدانست که اگر آمدندی از ایشان
جز فساد و القای شر و فتنه چیزی دیگر حاصل نشدی و چون چنین است
فثبطهم پس بازداشت ایشانرا بوسیلهٔ خوف و ترس بر ایشان وقیل
اقعدوا و گفته شد مر ایشانرا که بنشینید در خانها مع القاعدین با
نشستگان یعنی زنان و کودکان و بیماران و معلولان و گویند قایل این
سخن هم حضرت رسول بوده و بروجه تهدید و وعید و بصحبت رسید
عسکرها بیرون در ثنیة الوداع مقرر شد عبدالله بن ابی با جمعی منافقان

بیرون آمدند در مقابل زمانیکه او را ذی جده گویند چون نزول کرد لشکر اسلام
از آن منزل دیگر که حرب گویند کوچ کردند عبد الله با مردم خود تخلف نمودند
و باز گشتند این خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه و اله رسید فرمود که اگر در
دل ایمان چیزی بودی با ما همراهی نمودی شما منت دارید که از شر اشرار خلاص
شدید حق تعالی موافق اقوال این ایه فرستاد لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ اگر بیرون
آمدندی در میان شما مَا زَادُوكُمْ نیفزودندی شما را إِلَّا خَبَالًا مگر تباهی
و مکر و غدر چه در صدد فساد و اضلال شدندی شما را بد دل ساختندی و جد و جهدی
که دارید در باب جهاد بجهت آن نفور و قصور در آن راه یافتی وَلَأَوْضَعُوا
خِلَالَكُمْ و هر آینه در می تاختند در میان شما بسخن چینی و غمازی و آتش
نزاع بمیان شما افروختندی بجهت بد گوئی در حق شما يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ
در حالتی که میجستند برای شما فتنه را که آن افکندن مخالفت بود در میان شما
و با شما را از جنگ در میان میترسانیدند وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ و در میان
شما جاسوسانند ایشانرا که خبر ایشانرا بشما میرسانند و آنچه در میان
شما واقع میشود افشا میکنند وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ و خدای داناست
بستمکاران یعنی بضمایر منافقان بر وفق آن ایشانرا سزا خواهد داد
لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ هر آینه بتحقیق که طلبیدند فتنه را یعنی تفریق اصحاب
و پریشانی ایشان مِنْ قَبْلُ پیش از این در غزوه احد که از تو باز گشتند و در
حرب خندق

حرب خندق که گفتند یا اهل یثرب لا مقام لکم وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ و بگردانیدند
برای تو کارها را یعنی تدبیر مکاید و حیل کردند در ابطال امر حَتَّى جَاءَ
الْحَقُّ تا که بیامد نصرت الهی وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ و غالب شد کار خدا بر کار ایشان
که آن اعلای دین اسلامست بر جمیع ملتهای اهل کفر وَهُمْ كَارِهُونَ
و ایشان ناخواهانند نصرت و دولت ترا اما کراهت ایشان واقع نیست
از سعید بن جبیر مرویست که دوازده کس از منافقان در غزوه تبوک در شب
عقبه بر شب کمین کردند تا بیکبار بیرون جسته پیغمبر را هلاک کنند پس
در آن موضع حیله و تدبیر در این امر کردند تا آنکه حق تعالی پیغمبر خود را از آن
نصرت داد و ایشان منکوب و مخذول شدند آورده اند که چون حضرت رسالت
صلی الله علیه و اله جندب بن قیس را گفت هیچ میل داری که قتال کنی با اهل
روم و از ایشان کنیزک خوب صورت و نیکو بیگیری جندب بن قیس گفت انصار
میدانند که من مشغوفم و میترسم که چون زنان بنی اصفر را ببینم از ایشان صبر
نتوانم کرد و در بلیت افتم وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي و از ایشان کسی باشد
که گوید دستوری ده مرا در غزا وَلَا تَفْتِنِّي و مرا در فتنه مینداز گویند مراد
بفتنه ضیاع و عیالست یعنی بعضی منافقان میگفتند که ای محمد مارا
اذن ده در تخلف و مارا در فتنه مینداز بسبب ضایع شدن متاع و عیال که هیچ
کافلی نباشد ایشانرا بعد از ما أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا بدانکه ایشان در فتنه

افتاده اند که آن ظهور نفاق ایشانست و عدم خفای آن با آنکه مبالغه تمام داشتند
در اخفای آن از مسلمانان وَإِنَّ جَهَنَّمَ بدرستی که دوزخ لَمُحِيطَةٌ هر آینه
احاطه کننده و فرا گیرنده بِالْكَافِرِينَ بنا گرویدگان در قیامت إِنْ تُصِبْكَ
اگر برسد ترا ای محمد در بعضی غزوات حَسَنَةٌ نیکی از ظفر و غنیمت چنانکه در
بدر بود تَسُؤْهُمْ اندوه گین سازد ایشانرا از فرط حسد و نفاقی که دارند
وَإِنْ تُصِبْكَ و اگر برسد بتو در بعضی از جنگها مُصِيبَةٌ جراحتی و شکستی
چنانچه در جنگ احد واقع شد يَقُولُوا گویند از روی خوشحالی قَدْ أَخَذْنَا
أَمْرَنَا بدرستی که فرا گرفتیم ما احتیاط خود را مِنْ قَبْلُ پیشتر از این یعنی دور اندیشی
کردیم و طریق احتیاط مرعی داشتیم و بحرب نرفتیم وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ
و بر گردند در حالتی که ایشان خوشحال باشند قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا بگوی ای محمد
که نرسد بما إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا مگر آنچه نوشته است خدای برای ما در لوح
محفوظ و ما را بآن اختصاص داده از نصرت و ظفر بر دشمنان و یا شهادت و درجات
جنان هُوَ مَوْلَانَا اوست مولی او سازنده کارها وَعَلَى اللَّهِ و بر خدا
نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ پس باید که توکل کنند مؤمنان چه حق ایمان
آنست که بر غیر اعتماد و توکل ننماید زیرا که توکل بر خدا سبب حصول
مرادات است و کفایت مهمات و ایمنی از آفات قُلْ بگوی ای محمد مر ایشانرا
بر سبیل تفریع هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا آیا چشم میدارید بما یعنی انتظار می برید

که چیزی بما

که چیزی بما رسد إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ مگر یکی از دو عاقبت نیکو که آن
نصرتست اگر بکشیم و شهادتست اگر کشته شویم وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ
و ما چشم میداریم بشما یکی از دو عاقبت بد أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ آنست
که برساند خدای بشما بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ عذابی از نزدیک خود که چون صیحه
و رجف و خسف تا بآن هلاک شوید یا مراد عذاب آخرتست أَوْ بِأَيْدِينَا
یا برساند عذابی بدستهای ما که شما را بسبب کفر و نفاق بقتل رسانیم فَتَرَبَّصُوا
إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ پس انتظار برید آنرا که بما خواهد رسید از عاقبت
قُلْ أَنْفِقُوا بگو نفقه کنید امروز یعنی چون نفقه کنید طَوْعًا از روی رغبت
أَوْ كَرْهًا یا بر وجه کراهت و نفرت بهیچ وجه لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ قبول کرده نخواهد
شد از شما مرویست که جد بن قیس با حضرت رسول صلی الله علیه و آله
گفت که مرا اجازت تخلف ده چه آمدن بحرب بنی اصفر متعذر است اما
لشکر ترا بمال خود مدد دهیم حق تعالی این آیه فرستاد که ای محمد ایشانرا
بگو که انفاق شما مقبول الهی نشود و نفعی نرساند إِنَّكُمْ بدرستی که شما هستید
كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان از دایره ایمان و اسلام و نفقه
کافران و تصدقات ایشان مقبول نیست پس در بیان تقریر این معنی
میفرماید وَمَا مَنَعَهُمْ و باز نداشت ایشانرا أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ
آنکه قبول کرده شود از ایشان نفقهای ایشانرا که ینفقون و نفقه میکنند
إِلَّا أَنَّهُمْ مگر آنکه ایشان كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ
کافر شدند بخدا و بفرستاده او وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ

إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ و نفقه نمیکنند در راه خدا إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ مگر
در حالتی که ایشان ناخواهانند یعنی بکراهیت نفقه میکنند زیرا که بر ادای
نماز و زکوة امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب نمیترسند فَلَا تُعْجِبْكَ
پس باید که ترا بشگفت نیاورد و خطاب با حضرت است و مراد امتند یعنی
مؤمنان را میفرماید با آنکه باید که متعجب نگرداند شما را أَمْوَالُهُمْ مالهای منافقان
وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان چه بسیاری اموال و اولاد و بال است بر ایشان
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد خدای لِيُعَذِّبَهُمْ تا عذاب کند ایشان را
بِهَا با اموال و اولاد فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا بسبب تعب و مشقت
در جمع مال و حفظ آن و آنچه بدیشان میرسد از مصایب فرزندان وَتَزْهَقَ
أَنْفُسُهُمْ و بیرون رود جانهای ایشان از بدنهای ایشان بصعوبت بسیار
وَهُمْ كَافِرُونَ و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی بر کفر بمیرند که نه مال ایشان را
دستگیر و نه فرزندان بفریاد ایشان رسند و بعد از آن از سر ایشان خبر
میدهد وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ و سوگند میخورند بخدای إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ
با آنکه ایشان از جمله شمااند یعنی از اهل اسلامند وَمَا هُمْ مِنْكُمْ و حال آنکه
از شما نیستند پنهان کردن کفر وَلَٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ و لکین ایشان گروهی اند
يَفْرَقُونَ که میترسند از شما که با ایشان آن نوع معامله کنند از قتل و اسیر
بتقیه اظهار اسلام میکنند لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً اگر بیابند پناهی که بدان
توانند گریخت

میدانیم توانند گریخت چون قلعه یا سر کوهی یا جزیره أَوْ مَغَارَاتٍ یا غارها
در کوهها یا سردابها أَوْ مُدَّخَلًا یا سوراخی که در آنجا پنهان توانند شد
لَوَلَّوْا إِلَيْهِ هر آینه روی کنند بدان از ترس شما وَهُمْ يَجْمَحُونَ در حالتی که ایشان
نشتابند شتافتنی که بمنع کسی باز نگردند یعنی بشتاب تمام از شما بر میگشتند
و بآنجا میرفتند و چون پناهی نمی‌یابند بالضروره بحسب ظاهر با شما در ساختند
آورده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله غنیمت را قسمت میفرمود ابو الجواظ
منافق گفت صاحب خود را میبینید که صدقات شما را از ارباب غنم و مواشی میدهد
و گمان میبرید که عدل میکند لا یا آمد که وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ و از منافقان کسی
هست که عیب میکند ترا و طعن میزند فِي الصَّدَقَاتِ در قسمت صدقات و در
روایت آمده که این آیه در شان حرقوص بن زهیر که سر خوارج بود در وقت
قسمت غنایم هوازن در روز حنین که حضرت بجهت تالیف قلوب مسلمانان
غنایم بدیشان داد بر آن طعن کرده و یا طلای خالص که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام از یمن فرستاده بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله تمام آنرا
بچهار کس از اشراف عرب عطا کرد حرقوص جرأت کرده با حضرت گفت که عدل
کن یا رسول الله حضرت در جواب گفت که وای بر تو اگر من عدل نکنم که عدل
کند پس آنحضرت او را و قوم او را مارقین لقب نهاد و در ینابیع مذکور است که
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی علیه السلام را فرمود

که ای علی تو با این قوم قتال کنی و ثعلبی در تفسیر خود آورده که من در نهروان
حاضر بودم که حضرت شاه اولیا علی المرتضی علیه السلام مرویست که دو ثلث
مردمان از اهل این ایتند و غرض طاعنان در قسمت غنایم جز نفع خود شان
بود چنانکه میفرماید فَإِنْ أُعْطُوا پس اگر داده شوند مِنْهَا از صدقات چنانکه
دلخواه ایشان بود رَضُوا راضی و خشنود شوند و ببینند آن قسمت وَإِن لَّمْ يُعْطَوْا
مِنْهَا و اگر داده نشوند بموجب اراده ایشان از آن صدقات إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ
آنگاه ایشان خشم گیرند و ناخشنود باشند وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر آنکه این منافقان که
از تو طلب صدقات میکنند و بر آن عیب تو مینمایند رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ پسندند
آنچه داد خدای ایشان وَرَسُولُهُ و فرستاده او از غنیمت و صدقه و بدان خرسند
کردند وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ و گویند بصدق تمام و اعتقاد صحیح که بس است ما را
خدای و فضل او سَيُؤْتِينَا اللَّهُ زود باشد که بدهد ما را خدای مِن فَضْلِهِ از
فضل و کرم خود صدقه یا غنیمت دیگر وَرَسُولُهُ و فرستاده او نیز عطا کند
ما را بیشتر از این که حالا بما عطا فرموده إِنَّا إِلَى اللَّهِ بدرستی که ما بسوی خدا
رَاغِبُونَ رغبت کنندگانیم و امیدوارندگانیم در آنکه ما را از فضل خود غنی
کرداند از ابراهیم ادهم نقلست که هر که بمقادیر خدای خرسند از غم و ملال
بازرست که الرضا بقضاء الله الباب الاعظم چه رضا بقسمت سبب بهجت است
و جزع در آن موجب محنت بعد از آن بیان مصرف صدقات میکند تا دانند
که آنچه حضرت

که آنچه حضرت در قسمت کرده عین صواب بوده و میفرماید إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ
جز این نیست که صدقات یعنی زکوة مفروضه لِلْفُقَرَاءِ و مر درویشانست
وَالْمَسَاكِينِ و بیچارگانراست و هر دو شریکند در اینکه قدرت نداشته باشند
بر مؤنت سالیانه خود و عیال واجب النفقه خود اگر چه فقیر پریشان تر است نزد
بعضی باین معنی است که اصلا مال و کسب نداشته باشد و مسکین نیکو حالتر
که او را کسبی باشد و لکن کافی نباشد در مؤنت سنه و از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام منقول است که مساکین از فقرا بد حالتر است و قول آن حضرت نص است
و بقول ائمه لغت نیز موافق اینست و فایده اختلاف ظاهر نمیشود در باب زکوة
بجهت اجرای عطا بهر یک از ایشان بلکه ظهور فایده آن در افضلیت عطاست در
وند و رود و فق و وصیت کلام که در صیغه ذکر یکی از فقیر و مسکین واقع شده
باشد وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا و دیگر صدقات بر عمل کنندگان را بر آن یعنی جمعی که سعی
کنند در تحصیل و جمع آن وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ و قومی که الفت داده شده است
دلهای ایشان و آنها جمعی از اشراف مطاع کفار بودند که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله سهمی از زکوة بدیشان میداد تا در دین اسلام الفت گیرند
بکثرت اتباع و قبیله خود و استعانت ایشان نمایند بر قتال دشمنان و منع
کفار نمایند از داخل شدن در مسلمانان بنزد امامیه حصه ایشان و علما
موقوفست بر وجود امام عادل و قول معتمد آنست که مؤلفه اعم از کفار و ضعفا

اسلام منه و اگرچه اختصاص ایشان با اهل کفر است میان اصحاب اشهر و در روایت
آمده که صفوان بن امیه گفت رسول صلی الله علیه و آله مرا عطا میداد اوّل که در
همه جهان کسی از و دشمن تر نداشتیم وَفِي الرِّقَابِ و دیگر برای صرف کردن است در کشادن
گردنهای بندگان که مؤمنند در تحت شدّت باشند و بایند که بمال زکواة یا مکاتبان
بخرند و آزاد کنند و اگرچه در تحت شدّت نباشد لکن بشرط عدم مستحق
که آزادی مال کتابت عاجز شده باشد وَالْغَارِمِينَ و دیگر وام داران مفلس
که قرض گرفته باشند و در غیر معصیت صرف کرده مثل در نفقه واجب یا مندوب
یا در معاش مباح وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ و دیگر صرف کردن زکواة در راه خداست
باینکه بر غازیان و مرابطان نفقه کنند تا سلاح و اسب خرند و جهاد کنند در
راه خدا خواه غنی باشد یا فقیر و بر عمارت ساختن پل و رباط و امثال آن
از وجوه قربت وَابْنِ السَّبِيلِ و دیگر برای صرف کردن در رهگذاری که از دیار
خود دور مانده باشد و چیزی نداشته باشد که بآن بشهر خود رود و اگرچه
در وطن خود غنی بوده باشد حاصل که حق تعالی زکواة را فرض کرده است
برای جماعت مذکوره فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ فرض کردنی ثابت از جانب خدا
وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمستحقان حَكِيمٌ حکم کننده بر وجه بقسمت
که شاید و باقی احکام زکواة و ملحقات آن در منهج الصادقین مسطور است
آورده اند که خلاس بن یزید و رفاعة بن منذر و امثال ایشان از منافقان
که بظاهر ایمان

که بظاهر ایمان آورده بودند و سینه ایشان از کینه سید عالم صلعم پر بود
و در خلوت بآنحضرت از آن چیزها میگفتند که زبان را ادخال گفتن آن نیست
حلاس گفت خاموش باشید که اگر بسمع او رسد جمع شما رسوا شوید گفتند محمد
گوش شنوا دارد و هرچه میخواهیم میگوییم چون پیش او سوگند میخوریم که اینها را
نگفتیم باور میکند و نبیل بن حارث پیوسته سخن چینی کردی و اسرار مسلمانان
با منافقان درمیان نهادی چون او را منع کردند گفت محمد مردی گوش شنواست
ما نفی و اثبات هرچه میگوییم قبول میکند این آیه آمد که وَمِنْهُمُ الَّذِينَ و از منافقان
آنانند يُؤْذُونَ النَّبِيَّ که میرنجانند و می آزارند پیغمبر خود را وَيَقُولُونَ
هُوَ أُذُنٌ و میگویند او مرد خوش شنواست که هرچه باو میگویند استماع
میکند و باور مینماید قُلْ بگوای محمد ایشان را که او أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ شنوای
خیر است مر شما را نه بر وجهی که شما بطریق مذمت میگویید بلکه شنونده
و قبول کننده گفتار نیکوست بعد از آن تفسیر از خیر میگوید بقول يُؤْمِنُ
بِاللَّهِ تصدیق میکند خدای را در هرچیز گفته اید و میگویید وَيُؤْمِنُ
لِلْمُؤْمِنِينَ و تصدیق میکند مؤمنان را و سخن ایشان را بعز قبول
میرساند بسبب خلوص نیات ایشان وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا و رحمت است
مرآنکسانی را که اظهار ایمان کردند مِنْكُمْ از شما یعنی نه آنست که بقول
شما داناست بلکه صدق و کذب شما را میداند اما پرده از روی کار شما

بر نمیدارد و از رحمت با شما رفق میکند وَالَّذِینَ یُؤذُونَ رَسُولَ اللهِ
و آنانکه می آزارند بقول و فعل رسول خدا را لَهُم عَذَابٌ أَلِیمٌ مر ایشان راست
عذابی درد ناک در آخرت و مرویست که جمعی از منافقان از غزای تبوک
تخلف کردند چون لشکر اسلام باز آمدند اعتذار کردند و سوگند خوردند
در آن تا رضای ایشان بجویند آیه آمد که یَحلِفُونَ بِاللهِ سوگند میخورند بخدا
لَکُم برای شما ای اهل ایمان بصدق قول خود را اعتذار لِیُرضُوکُم
تا خشنود کرده اند شما را از خود وَاللهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ و رسول او سزاوارتر
اند أَن یُرضُوهُ بآنکه خشنود سازند منافقان او را یعنی رسول او را چه سخن
در اینجا در رضای رسول است چون خشنودی خدا البته بخشنودی رسول است
بلکه خشنودی باید ساخت إِن کَانُوا مُؤمِنِینَ اگر هستید مؤمنان چنانکه دعوی میکنند
بعد از آن توبیخ منافقان میکند که أَلَم یَعلَمُوا أَنَّهُ آیا ندانسته اند آنکه مَن یُحَادِدِ اللهَ
هر که خلاف کند با خدای وَرَسُولَهُ و با رسول او و حد درگذرد فَأَنَّ
لَهُ پس مر او راست آنکه باشد او را نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدًا فِیهَا در حالتی
که جاوید باشد در آن آتش ذَلِکَ آن خلود در دوزخ الخِزیُ العَظِیمُ
رسوائی بزرگست مرویست که منافقان در میان یکدیگر پیغمبر را
مترددالرأیی میگفتند و باستهزا سخن او را رد میکردند بعضی از ایشان
تمنای آن میکردند که چه بودی که صد تازیانه زدندی و از آسمان آیتی نیامدی
که سبب فضیحت

که سبب فضیحت باشد آیه آمد که یَحذَرُ المُنَافِقُونَ حذر میکنند منافقان
أَن تُنَزَّلَ عَلَیهِم سُورَةٌ از آنکه فرو آمده شود بر مؤمنان سورهٔ از قرآن
تُنَبِّئُهُم که بیاگاهاند آن سوره مؤمنان را و خبر دهد بِمَا فِی قُلُوبِهِم
بآنچه در دلهای منافقانست از کفر و نفاق قُلِ استَهزِءُوا بگوی ای محمد که
استهزا کنید امر برای تهدید است یعنی سخریت و استهزا کنید که البته
جزای آن خواهید یافت و آن جزا اینست إِنَّ اللهَ مُخرِجٌ بدرستی که خدا
ظاهر کننده است مَا تَحذَرُونَ آنچیز را حذر میکنید از اظهار آن یعنی
ظاهر کرده اند اوصاف ذمیمه و اخلاق شنیعهٔ شما را و آنرا پوشیده ندارد
آورده اند که در غزوهٔ تبوک بعضی از منافقان پیش آن حضرت میرفتند و
با یکدیگر میگفتند ببینید این مرد را یعنی محمد را صلی الله علیه و آله
میخواهد که حصارها شما را بگیرد و در قصرهای پادشاهان این دیار بنشیند
این سخن بنور نبوت بر باطن آن حضرت ظاهر شد بعمار یاسر امر کرد که از این
قوم استفسار کن که چه میگفتند اگر انکار کنند بگوی که چنین و چنین میگفتند
عمار پیغام رسانید ایشان نزد حضرت آمده اعتذار نمودند که ما سخن بر
هزل و بازی میگفتیم همچنانکه دأب مسافرانست که بازی و مطایبه میکنند
آیه آمد که وَلَئِن سَأَلتَهُم و هر آینه اگر بپرسی ای محمد ایشان را که چه میگفتید
لَیَقُولُنَّ هر آینه گویند إِنَّمَا کُنَّا بدرستی که ما بودیم همچو مسافران نَخُوضُ

ونلعب خوض میکردیم و هر نوع سخنی و بازی میکردیم در آنچه میگفتیم
و از ابو جعفر صلوات الله علیه و اله نقلست که این ایت درباره دوازده
کس و بقولی بیست و هشت کس از منافقان آمد که بعد از مراجعت تبوک
در شب تار بر سر رسول الله صلی الله علیه و اله در عقبه کمین کردند آن شب
بغایت تاریک بود باهم در ساختند که حضرت رسول را هلاک کنند یا شتر را
برمانند تا او را بیفکند و با خود قرار دادند که اگر رسول بر سر ایشان مطلع
شود گویند که کنا نخوض و نلعب جبرئیل علیه السلام آنحضرت را بر آن مطلع ساخت
حضرت امیر المؤمنین را امر کرد که امشب از پیش ناقه رسول خدا دور مشو و حذیفه
امیر علیه السلام زمام ناقه رسول را بدست گرفته و بدست دیگر تیغ برداشت
یمانی را فرمود که پس پیش من میرود و چون رسول صلی الله علیه و اله بکمین گاه
ایشان رسید آواز داد و هر کرا بنام بخواند و گفت ای فلان و فلان ایشان چون
دانستند که رسول بر سر ایشان مطلع شده پیش دویدند و گفتند یا رسول الله
ما بازی و مزاح میکردیم حق تعالی فرمود که قل بگو ای محمد مر ایشانرا از روی توبیخ
أبالله و آیاته آیا بخدا و بسخنان او و رسوله و فرستاده او کنتم تستهزئون بودید که
هستید که استهزا میکنید لا تعتذروا عذر مگویید که اعتذار شما دروغ
محض است قد کفرتم بدرستی که اظهار کفر کردید بطعن در رسول بعد ایمانکم بعد از آنکه
بعد ایمانکم بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید ان نعف اگر عفو کنیم و درگذرانیم

عن طائفة

عن طائفة منکم گروهی از شما که باخلاص توبه کنند از نفاق و استهزا
و بصدق تمام بگرویدند بخدا و رسول آن مخشی بن حمیر اشجعی بود که توبه
کرده بصدق تمام ایمان آورد و از حق تعالی شرف شهادت دریابد و دعا
اثر قبول یافته در حرب شهید شد نعذب طائفة عذاب کنیم طائفه
دیگر را بانهم کانوا بسبب آنکه هستند مجرمین گناهکاران باصرار بر نفاق
بعد از آن از حال و مال اهل نفاق خبر میدهد المنافقون مردان منافق
که سیصد نفر بودند والمنافقات و زنان منافقه که صد و هفتاد نفر بودند
بعضهم من بعض برخی از ایشان از برخی دیگراند یعنی همه بهم مشابه یکدیگراند
در نفاق یأمرون بالمنکر میفرمایند مردم را بکار زشت که آن کفر است
و معاصی یا تکذیب پیغمبر و ینهون عن المعروف و باز میدارند مردم را
از نیکوی که آن ایمان است و طاعت یا تصدیق و متابعت حضرت رسالت
صلی الله علیه و اله و یقبضون ایدیهم فرا میگیرند دستها خود را یعنی
فرو میبندند آنرا از خیرات و صدقات و در انوار گفته که این کنایتست از بخل
نسوا الله ترک کردند یاد کردن خدا و فرمان او را فنسیهم پس فرو گذاشت
خدای ایشانرا و باز داشت فضل و لطف خود را از ایشان ان المنافقین
بدرستی که منافقان از مرد و زن هم الفاسقون ایشانند بیرون رفتگان
از دایره ایمان و متمردانند در بخل و عصیان وعد الله المنافقین و عد

داده است خدای مردان منافق را والمنافقات و زنان منافق را
والکفار و ناگرویدگان را از زن و مرد نار جهنم به آتش دوزخ خالدین
فیها در حالتی که جاوید باشند در آنجا هی حسبهم آن آتش بس است از برای
ایشان برای عقوبت و جزا ولعنهم الله و دور کرده است خدای ایشان را
خوار و ذلیل کرده انید ولهم عذاب و مر ایشان راست در آخرت عذاب مقیم
پاینده که انقطاع نیابد بسیل منافقان شما کالذین من قبلکم همچو آنانند
که بودند پیش از شما که بر کفر و نفاق مستمر بودند کانوا اشد منکم بودند سخت تر
از شما قوة از روی توانایی یعنی بدن از شما قوی تر بودند واکثر و بیشتر بودند
از شما اموالا واولادا از روی مالها و فرزندان ایشان بیشتر از شما بودند
فاستمتعوا بخلاقهم پس بهره گرفتند به نصیب خود از لذتهای دنیا و از مال
و فرزند بهره بر داشتند فاستمتعتم بخلاقکم پس شما نیز تمتع گرفتید
به نصیب خویش از آرزوهای دنیای فانی کما استمتع الذین چنانکه تمتع یافتند
آنانکه بودند من قبلکم پیش از شما بخلاقهم بهرهٔ خویش وخضتم و خوض
کردید و شروع نمودید در باطل که آن کفر و استهزا است کالذی همچو خوض
که کردند ایشان خاضوا شروع کردند و بر آن برفتند اولئک حبطت اعمالهم
آنگروه نابود و تلف گشت کردارهای ایشان فی الدنیا در دنیا که مال و فرزند
به ایشان وفا نکرد والآخرة و در آخرة ثوابی بدان عملها مرتب نگشت واولئک
هم الخاسرون

هم الخاسرون آنگروه ایشانند زیانکاران در هر دو جهان حذیفه یمانی
بعد از رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفت امروز منافقان بد
تر اند از منافقان عهد حضرت رسول زیرا که ایشان نفاق پوشیده داشتند
و منافقان این عهد آنرا آشکارا کردند و اظهار عداوت امام خود که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و فرزندان او صلوات الله علیهم نمودند الم
یأتهم آیا نیامد بدیشان یعنی البته آمد به منافقان که بلذات دنیوی مغرورند
و از دولت ثواب آخرت محروم نبأ الذین من قبلهم خبر عذاب و نکال شدید
آنانکه قبل از این بوده اند قوم نوح آنها که گروه نوح بودند بطوفان غرق شدند
وعاد و گروه عاد که به باد صرصر هلاک گشتند وثمود و گروه ثمود که به
صیحه مردند وقوم ابراهیم و گروه ابراهیم که به انواع عذاب مبتلا شدند
مانند نمرود و اتباع او که به زهر پشه هلاک شدند واصحاب مدین
و اهل مدین که قوم شعیب بودند به آتش یوم الظله هلاک شدند والمؤتفکات
و اهل شهرهای مؤتفکه که قوم لوط بودند و شهرهای ایشان سرنگون شد
و بر آن سنگ بارید اتتهم رسلهم آمدند به همهٔ ایشان فرستادگان
بالبینات با حجتهای روشن و معجزهای هویدا فما کان الله پس نبوده است
خدای تعالی و از عادت او نیست لیظلمهم که ستم کند بر ایشان یعنی
بی جرم عذاب بر ایشان فرستد ولکن کانوا و لیکن بودند ایشان

انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم کردند بکفر و تکذیب و بجهت آن
مستحق عقوبت شدند پس تعذیب ایشان بر وجه عدل بوده باشد
نه ظلم و بعد از ذکر منافقان بیان حال مؤمنان میکند که والمؤمنون و
المؤمنات و مردان مؤمن و زنان مؤمنه بعضهم برخی از ایشان
یکدیگر
اولیاء بعض دوستان و محبان برخی دیگرند در یاری دادن در حق
بنیکوی
و بطریق مستقیم سلوک کردند بر این وجه یأمرون بالمعروف میفرمایند
بر نیکوی که ایمان و فرمان برداریست در جمیع اوامر وینهون عن المنکر
و باز میدارند از ناشایست که کفر است و انواع مناهی ویقیمون الصلوة
و بپای میدارند نماز را با شرایط و ارکان ویؤتون الزکوة و میدهند
اورا
زکوة را ویطیعون الله و فرمان میبرند خدای را ورسوله و پیغمبر
در همه امور اولئک آن گروه پاکیزه سیرت سیرحمهم الله زود باشد
در دنیا
رحمت کند خدای ایشان را لا محال ایشان را مستغرق رحمت خود کرداند
و آخرت ان الله عزیز بدرستی که غالبست بهر چه کند و خواهد حکیم
داناست بوضع هر چیزی در موضع آن وعد الله المؤمنین و
المؤمنات وعده داد خدای مردان مؤمن و زنان مؤمنه را جنات
تجری بوستانها مشتمل بر میوه که میرود من تحتها الانهار در
زیر درختان آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید مانند در آنجا
ومساکن

ازان
ومساکن طیبة و دیگر وعده فرمود و مسکنها پاکیزه و خوشبو که
لذت یابند و در آنجا خوشدلی کنند فی جنات عدن در بوستانها
با اقامت در حدیث آمده که مساکن طیبه قصرها باشد از لؤلؤ و زبرجد
و یاقوت و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که آن سرای
خدا است که هیچ چشمی آنرا ندیده و بر خاطر هیچ کس نگذشته و در آن
تعالی
ساکن نشوند مگر سه گروه پیغمبران و صدیقان و شهیدان حق
ازان
بر آن خطاب کند که خوشا حال کسی که در آید و در تو ساکن شود و نیز
سرایم است
مرویست که کوشکهاست در بهشت از لؤلؤ و در هر یکی از آن هفتاد دهم
از یاقوت سرخ و در هر خانه هفتاد خانه از زمرد و در آن خانه هفتاد
جفتی
سریر و در هر سریر هفتاد بستر از الوان متنوع و بر هر بستری
هفتاد
از حور العین نشسته و در هر خانه هفتاد خوان نهاده و بر هر خوانی
لون طعام گذاشته حق تعالی بنده را از بندگان مؤمن را چندان قوت طعام
شکها
و جماع که بیک بامداد از همه طعامها و حور العین محفوظ شود و این کو
عرش
بدین صفت در بهشتهای عدن باشد و در آن و باد خوش وزد که از زیر
آورد
میجهد و بر پشتها مشک سفید میکند رد و بوی آنرا در آن کوشکها می
ازاین
و آن بوی با نصد سال راه میرود و بعد از آن وعده دیگر بزرگتر
تر
میدهد که ورضوان من الله اکبر و خشنودی از نزد خدای مؤمنان

بزرگتر است از جنات عدن و انواع نعمتهای آن که مبدع جمیع سعادات
و منشأ تمام کرامات رضای حضرت عزتست و مودی بنیل قرب و
وصال بارگاه ذو الجلال و محققان راه و عارفان آگاه را جز رضای
حضرت الله مطلوبی نیست مرویست که چون اهل بهشت قرار گیرند
در بهشت حق تعالی با ایشان خطاب کند که یا اهل الجنة ایشان گویند
لبیک ربنا و سعدیک والخیر فی یدیک آنگاه فرماید که خشنود شدید گویند
چرا خشنود نباشیم که بما عطا فرموده آن چیز را که بهیچ یک از خلق خود عطا
نکرده حق تعالی گوید من بدهم بشما فاضلتر و بهتر از این عطاها بهشتیان
گویند که آن چه تواند بود که از این فاضلتر باشد خطاب آید که فرو آوردیم بر شما
خشنودی خود را که هرگز بر شما خشم نگیرم پس از این حدیث معلوم میشود
که هیچ نعمتی از رضوان الهی فاضلتر نیست ذلک این رضوان هو الفوز
العظیم آنست رستگاری بزرگ بنوعی است که دنیا و ما فیها در جنب آن
در نهایت استحقار است بعد از این بجهاد امر میفرماید یا ایها النبی ای
پیغمبر برگزیده جاهد الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر والمنافقین
با منافقان و حجت اقامه کن بر ایشان واغلظ علیهم و درشت باش بر
ایشان و روی ترش کن در جهاد و محابا مکن و ماویهم جهنم و باز
گشت ایشان بدوزخست و بئس المصیر و بد بازگشتی است دوزخ مرویست
که حضرت رسول

که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سایه حجره نشسته بود صحابه را گفت
همین ساعت مردی نزد شما آید و بچشم شیطان در شما نگرد چون بیاید
با او هیچ مگوئید در ساعت مردی بیامد ازرق چشم حضرت رسول او را بخواند
و گفت تو و اصحاب تو چرا مرا دشنام میدهید وی انکار کرد پس اصحاب خود را
جمع کرده آنها را نزد آن حضرت آورد همه سوگند خوردند که ما دشنام
نداده ایم این آیه آمد که یحلفون بالله سوگند میخورند بخدای ما قالوا
که نگفته اند آن سخن را و لقد قالوا کلمة الکفر و بتحقیق که گفتند سخن کفر را
و قول مشهور آنست که این آیه درباره جلاس بن سوید آمد که بوقت
غزوه تبوک بر دراز گوشی سوار شد از جانب قتال بمدینه در آمد برای
تنفیر مردم از آن سفر گفت اگر آنچه محمد میگوید آورده حق باشد من از
دراز گوشی که بر او سوارم بدتر باشم این سخن را زن معضب بآنحضرت رسانید وی را طلبید
انکار کرد و اصحاب خود سوگند که نگفتیم حق تعالی فرمود که ایشان بدروغ
سوگند میخورند که نگفته ایم کلمه کفر را حال آنکه گفته اند و کفروا بعد اسلامهم مهم
و کفر را ظاهر ساختند بعد از اسلام خویش و هموا بما لم ینالوا
و قصد کردند بآنچه نیافتند ایشان اخراج رسول بود و مهاجران از
مدینه تا که تاج عزت بر سر ابن ابی نهند و او را پادشاهی بر دارند و نزد
بعضی اینها اصحاب عقبه اند که قصد کشتن پیغمبر داشتند چنانکه گذشت

وَمَا نَقَمُوا و کینه نداشتند با رسول و مؤمنان إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللهُ مگر بی نیاز
کرد ایشانرا خدای وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ و فرستاده او از تفضل
و کرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ معیشت بودند چون قدم
مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آنجا رسید ببرکت آنحضرت
غنایم بسیار بدست ایشان بیامد و توانگر شدند پس موجب عداوت نیافتند
مگر آنکه مستغنی شدند و در مثل گویند اتق شر من احسنت الیه یعنی بترس
از شر آنکس که با وی احسان کرده باشی و گویند جلاس مولای داشت او را کشتند
حضرت تمام کرد تا دوازده هزار درهم بدیت او بدو دادند پس بجهت این
مستغنی شد پیغمبر خود را اینجا بر سبیل تعرض میفرماید که بسبب این کینه و دشمنی
نیست مگر آن توانگری فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ پس اگر توبه کنند از نفاق یک
خَيْرًا لَهُمْ باشد آن بازگشت بهتر مر ایشانرا وَإِنْ يَتَوَلَّوْا و اگر بر گردند
از توبه و مصر باشند بر نفاق يُعَذِّبْهُمُ اللهُ عذاب کند خدای ایشانرا
عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا عذابی دردناک در دنیا بکشتن وَالْآخِرَةِ و در آخرت
بسوختن وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ و نیست مر ایشانرا در زمین مِنْ وَلِيٍّ
هیچ دوستی و متولی امری وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری و مددکاری که عذاب از
ایشان باز دارد و منقول است که جلاس بعد از نزول این آیه توبه کرد
و از جمله مخلصان امت شد آورده اند که ثعلبة بن حاطب الانصاری
مشهور بود

مشهور بود بزهادت و عبادت روزی بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله آمد از فقر و فاقه شکایت کرد و التماس نمود از آن حضرت که از حق تعالی در
خواهد تا او را توانگر کرداند چندانکه آنحضرت او را پند داد که از این ادعا در گذر
که عاقبت غنا در مظنه خطر است و بآنچه داری بر آن قناعت کن که بر اندک شکر
کردن بهتر از بسیار است که شکر آنرا بجای نیارند سود مند نیفتاد روزی چند
برفت و باز آمد و همان استدعا کرد و گفت یا رسول الله من عهد کردم با خدا که حق
آنرا باهل استحقاق رسانم و بآن رعایت صله رحم کنم چون مبالغه او بحد اطناب
رسید رسول صلی الله علیه و آله فرمود بار خدایا تا ثعلبه را فراوان بده بوجه الحاح
او و تیر دعا بر هدف اجابت رسید حق تعالی بآن گوسفندی که بآن قناعت کردی برکت
داد تا بحدی که در حوالی مدینه گوسفندان او را جای نماند روی ببادیه آورد که بجهت
تعهد حال آنها از اقامت نماز پنجگانه با رسول خدای محروم بماند و بجز روز جمعه
نتوانست که بمدینه آید نماز بگذارد آخر الامر از این وادی بالاتر رفت از نماز جمعه نیز
محروم ماند روزی حضرت رسول از حال وی پرسید که چرا اصلا بنماز جمعه حاضر
نمیشود گفتند یا رسول الله چندان گوسفند دارد که در هیچ وادی نمی گنجد
و بجهت این بفلان وادی رفته و مقام ساخته حضرت فرمود یا ویح ثعلبه
سه بار این تکرار فرمود چون آیه زکوة نازل شد آنرا بمردی جهنی دادی یکی از
بنی سلیم را رفیق او ساخته نزد ثعلبه فرستاد تا آیه را برو خوانند و زکوة از او

بگیرد و در آن باب کتابتی که متضمن شرط زکوة بود از مصوب بجانب او
فرستاد و با جهنی گفت چون از ثعلبه زکوة بگیرید نزد مرد سلمی روید که شتر بسیار
دارد و از او نیز زکوة خواستند محبت مال او را بر آن داشت که از فرمان نبوی
صلی الله علیه و آله سر کشید و گفت محمد از ما میطلبد جزیه است پس زکوة نداد
و گفت بجای دیگر روید تا من در این باب با خود اندیشه کنم ایشان بنزد مرد
رفتند و آیه زکوة بر او خواندند گفت سمعا و طاعة لامر الله و حکم رسوله پس
میان شتران خود رفت جدا کرد آنچه حضرت صلی الله علیه و آله نوشته بود
و خوبتر شتر او گفت این را نزد رسول خدا برید ایشان گفتند که رسول ما را نفرموده
که رسول ما را نفرموده است که بهترین مال بستانیم او گفت حاشا که من جز
خیار مال خود را بخدا و رسول دهم ایشان را بستدند و باز نزد ثعلبه آمدند و همان
مقالها که اول بار گفته بود که این مانند جزیه است بر زبان راند و امتناع کرد و گفت
بجای دیگر تا من یکبار دیگر اندیشه کنم نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
و صورت حال را بعرض رسانیدند رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا ویح ثعلبه
حق تعالی در باره ثعلبه این آیت فرستاد که و منهم من عاهد الله و بعضی از اهل
کسانی هستند که با خدای عهد کرده اند لئن آتانا هر آینه اگر بدهد مرا
من فضله از مال لنصدقن هر آینه تصدیق کنم امر الهی را بدادن حق
او یعنی صدقه بدهیم و اخراج زکوة کنیم و لنکونن من الصالحین و هر آینه
باشیم از جمله

باشیم از جمله نیکان و شایستگان در امر او سبحانه فلما آتاهم پس آنهنگام
که داد ایشان را مال بسیار من فضله از فضل خود بخلوا به بخیلی
کردند بآن و حق خدا را ندادند و تولوا و روی بگردانیدند از عهد
و طاعت خدای و هم معرضون و در حالتی که ایشان اعراض کنندگانند
از امر و فرمان یعنی عادت ایشانست که انقیاد امر حق نکنند فاعقبهم
پس از پی در آورد آن بخل و منع زکوة ایشان را نفاقا فی قلوبهم نفاق
متمکن در دلهای ایشان که راسخ باشد در آن و زایل نگردد الی یوم یلقونه
تا روزی که ببینند عمل خود را یعنی جزای آن را در روز قیامت بما اخلفوا
بسبب آنکه بودند که خلاف کردند با خدای ما وعدوه و آنچه وعده داده بو
و بما کانوا یکذبون و بسبب آنکه بودند که دروغ میگفتند چه خلف و
متضمن وعده است الم یعلموا آیا نمیدانند مخلفان وعده ان الله
یعلم سرهم میداند خدای سرهم آنچه پنهان است در دل ایشانست از نفاق و عزم بر
عهد و نجویهم و آنچه راز میگویند با یکدیگر که زکوة جزیه است و ان الله
و آیا نمیدانند که خدای علام الغیوب داننده نهانها و پوشیدههاست
مرویست که در وقتی که این سه آیه نازل شد یکی از خویشان ثعلبه
حاضر بود نزد ثعلبه رفت و گفت ویحک یا ثعلبه در حق تو سه آیه
آمده است که دلالت بر کفر و نفاق تو میکند ثعلبه برخواست و

حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله آمد گفت یا رسول الله بهر وجه
که فرمای من صدقه حاضر کنم تا بهر که خواهی دهی و بهر وجه که مصلحت
بینی صرف کن حضرت فرمود که چون زکواة را جزیه گفته حق تعالی فرمود
که صدقه ترا قبول نکنم او برخواست و خاک بر سر کرد و فریاد در گرفت
حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود که هر چند گفتم که در فقر شکیبا باش
و طلب غنا مکن قبول نکردی لاجرم باین قضیه مبتلا شدی پس ثعلبه با تن
و منکوب بموضع خود رفت و حضرت رسول صلی الله علیه و اله در آن
نزدیکی بجوار رحمت ایزدی پیوست و در عهد ابو بکر بیامد و درخواست
کرد که صدقه او را قبول کنند گفت رسول خدا صدقه ترا قبول نکرد و در عهد من نیز
قبول نکنم چون عمر علیه اللعنه بخلافت نشست او نیز قبول نکرد و در عهد عثمان
لعین بدار الخزا رفت آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه و اله اصحاب را بر انفاق
و اعانت در تجهیز لشکر تبوک تحریص فرمود عبد الرحمن بن عوف گفت چهار هزار
درهم برای عیالان خود گذاشته ام و چهار هزار دیگر را بصدقه دادم
حضرت رسول صلی الله علیه و اله او را دعا کرد به برکت بارک الله لک
فیما اعطیت و فیما امسکت خدای تعالی چندان آن مال بوی داد که ثمن مال
و صد و هشتاد هزار درهم بود که بزن وی رسید و همچنین هر یک از
اغنیای صحابه بعضی از اموال خود آوردند و در آخر عاصم بن عدی
صد وثق

صد وثق خرما که دو هزار و چهار صد من باشد بجهت تجهیز
لشکر تبوک آورد و ابو عقیل انصاری صاعی خرما آورده گفت امشب
تا صباح بجهت مردم آب از چاه کشیده ام و دو صاع خرما باجرت بمن
داده اند یک صاع برای عیال خود گذاشته ام و یک صاع آورده ام
حضرت فرمود تا آن صاع خرما را بر بالای دیگر صدقات که صحابه آورده
بودند پراکنده ساخت بعضی از منافقان آغاز لمز و غمزه کرده گفتند
عبد الله و عاصم آن مال را برای ریا دادند خدا و رسول از صاع ابو عقیل
بی نیازند القصه او خواست که خود را بیاد مردم آورد تا از صدقات چیزی بستاند
این آیه آمد الَّذِينَ آنانکه از روی استهزا يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ عیب میکنند
و بچشم اشاره مینمایند تطوع کنندگان را مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ
از گروندگان در ادای صدقها مراد صدقات مندوبه است که عبد الله و عاصم
تصدق کردند منافقان آنرا بریا نسبت میدادند وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ
و تصدق آنرا نیز عیب میکنند که نمی یابند إِلَّا جُهْدَهُمْ مگر بقدر طاقت و قوت
خود یعنی ابو عقیل که خدا و رسول از صاع او مستغنی اند فَيَسْخَرُونَ
مِنْهُمْ پس تسخر میکنند و استهزا مینمایند بایشان سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ
خبر دهد خدای ایشانرا سخریت وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانراست
عذابی دردناک بر آن سخریت آورده اند که عبد الله بن ابی هم عبد الله

نام داشت از جملهٔ مؤمنان و مخلصان و مطیعان خالص بود در حین
مرض پدر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله درخواست کرد که برای پدر
وی آمرزش طلبد این آیه آمد که استغفر لهم طلب آمرزش کن برای ایشان که
منافقند او لا تستغفر لهم و یا آمرزش مخواه برای ایشان مراد آنست
که استغفار و عدم استغفار هر دو مساویست در فایده نرسانیدن بر اهل
نفاق همچنانکه میفرماید ان تستغفر لهم اگر آمرزش طلبی برای ایشان
سبعین مرة هفتاد بار فلن یغفر الله لهم پس نیامرزد خدای
ایشانرا حضرت بعد از استماع سبعین مرة فرمود که بر هفتاد بیفزایم
این آیه آمد که سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله
لهم حضرت دانست که مراد از سبعین مرة خصوص عدد نیست بلکه کثرت است
و مراد عدم مغفرت ایشانست از حد و حصر درگذرد ذلك آن عدم قبول
استغفار برای ایشان نیز نه بجهت بخلست از جانب او و نه قصوری از تو بلکه
بانهم بسبب آنست که ایشان کفروا بالله کافر شدند بخدای و رسوله برسول
او یعنی بسبب آن محض کفر است و کفر محض والله لا یهدی القوم الفاسقین
و خدای راه ننماید بمقصود گروه فاسقانرا یعنی متمردان در کفر و
معاندان در نفاق بعد از آن خبر میدهد از فرح اهل نفاق نه برفتن
بجهاد تبوک بقوله فرح المخلفون شاد گشتند باز پس ماندگان از غزا
تبوک بمقعدهم

تبوک بمقعدهم از نشستن ایشان از غزوه تبوک خلاف رسول الله
در خلف رسول خدای فکرهوا و کراهت داشتند بجهت بدی اعتقاد
ان یجاهدوا آنرا که جهاد کنند باموالهم وانفسهم بمالها و نفسهای
خود فی سبیل الله در راه خدا بلکه فراغت و تن آسائی طلبیدند
و تحصیل رضای خدا را ببذل اموال و انفس براحت نفس اختیار کردند
وقالوا و گفتند آن منافقان مؤمنانرا لا تنفروا بیرون مروید
باین غزا فی الحر در گرما یعنی چون خود نرفتند خواستند که مؤمنانرا
نیز باز دارند از آن جهاد و یا آنکه یکدیگر را ازین مقوله با هم مقرر کردند
که به تبوک نروند قل نار جهنم بگو مر ایشانرا که آتش دوزخ اشد حرا
سخت تر است از روی گرمی یعنی حرارت آن ازین گرما سخت تر است ایشان
بجهت جهالت و غوایت آنرا بدین اختیار میکنند لو کانوا یفقهون
اگر میفهمیدند که میدانستند کمال ایشان بآن راجع است اختیار
آن نمیکردند فلیضحکوا پس باید که بخندند قلیلا خنده اندک
در دنیا که سرای فانی است و اسباب خنده است ولیبکوا کثیرا
و باید که بگریند گریهٔ بسیار در آخرت زیرا که باقیست و اسباب معیشت
بی غایت دارد جزاء پاداش دهد خدا ایشانرا پاداش دادنی
بما کانوا یکسبون بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از نفاق و بکـ

اخلاق و تخلف بغیر عذر از جهاد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و قعود نیست
که فرمود اگر بدانید آنچه من میدانم هر آینه اندک خنده کنید و بسیار گریه کنید
فَإِنْ رَجَعَكَ اللهُ پس اگر باز رساند ترا ای محمد خدای تعالی بمدینه إِلَى طَائِفَةٍ
مِنْهُمْ بسوی گروهی از منافقان که از جهاد تخلف کردند فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ
پس دستوری طلبند از برای بیرون آمدن بغزوهٔ دیگر بعد از تبوک ایشانرا
تمکین مده فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا پس بگو بیرون نمی آیید خبر بمعنی نهی یعنی
بیرون میایید مَعِيَ أَبَدًا با من هرگز وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ و کارزار مکنید در مصاحبت
و همراهی من عَدُوًّا دشمنی را إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بدرستی که شما خرسند شدید
بِالْقُعُودِ به نشستن و تخلف کردن أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی بغزوهٔ تبوک فَاقْعُدُوا
پس بنشینید دیگر باره مَعَ الْخَالِفِينَ با باز پس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند
و کودکان چه جهاد کار مردانست و مبارزان میدان نبرد و از هر تردامنی
این کار نیاید و نامرد بجهد مبارزت معرکه جهاد نکند آورده اند که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله در مرض ابن ابی بعیادت وی رفت و از آنحضرت التماس
کرد که پیراهن خود را عطا فرماید تا کفن من بسازند و بدفن من حاضر شود
بر من نماز گذارد و مرا آمرزش طلبد حضرت پیراهن خود بوی داد و بجنازهٔ
وی حاضر شد خواست که بروی نماز گذارد این آیه آمد که وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ
و نماز مگذار بر هیچ کس مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا از ایشان که بمیرد که هرگز حیواة
نیابد و عدم

نیابد و عدم نهی حضرت از تکفین کردن در پیراهن خود و نهی از
نماز کردن بجهت مکافاتی بود که ابن ابی در حق عباس بجای آورده
بود وقتی که در بدر او را اسیر کرده بودند و برهنه بود ابن ابی پیراهن خود را
در وی پوشید مرویست که آنحضرت را گفتند یا رسول الله ابن ابی
منافق بود چرا پیراهن خود را در وی پوشانیدی و ویرا کفن کردی جواب داد
که پیراهن من دفع عذاب خدا از او نخواهد کرد و من امید دارم از خدا
که بسبب این مردمان بسیار بدایرهٔ اسلام درآیند و در روایت آمده که بسبب اینکه ابن
ابی پیراهن حضرت را بجهت تیمن و تبرک کانلد طلبیده آنحضرت آنرا
بوی داد هزار کس از خوارج مسلمان شدند مرویست که آنحضرت اراده فرمود
که نماز بر او گذارد جبرئیل جامهٔ او را بکشید و ویرا باز پس برد و این آیه بر او خواند
که وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ و مایست بر سر قبر وی
برای دفن و زیارت و دعا و استغفار مکن إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللهِ بدرستی که منافقان
کافر شدند بخدای که بر شرک خود ایستادند وَرَسُولِهِ و بفرستادهٔ او کفران
برداری نکردند وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ و مردند و حال آنکه ایشان بیرون
رفته کانند از طریق ایمان و مصر بر کفر و نفاق وَلَا تُعْجِبْكَ و باید که ترا
متعجب نسازد مراد امتانند و ظاهر خطاب با حضرت است یعنی باید که ترا
در تعجب نیندازد شما را أَمْوَالُهُمْ مالهای منافقان اگرچه بسیار است

وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان اگرچه قوی و با اقتدارند إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ
جز این نیست که میخواهد خدای أَنْ يُعَذِّبَهُمْ آنکه عذاب کند ایشانرا بدان
فِي الدُّنْيَا در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن پیوسته در رنج باشند و برای
رونق اولاد و تهیهٔ اسباب معیشت همیشه محنت و مشقت کشند وَتَزْهَقَ
أَنْفُسُهُمْ و بیرون رود روحهای ایشان بحسرت تمام وَهُمْ كَافِرُونَ و حال
آنکه ایشان کافر باشند یعنی بحال کفر بمیرند یکی از اهل طریقت گفته اغنیا اشقی
الاشقیا اند که مال دنیا جمع میکنند بانواع پریشانی و زحمت نگاه میدارند
باصناف بلیه و مشقت و آخر هم میروند و میگذارند بصد هزار حسرت و ندامت
وَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ چون فرستاده شود سورهٔ از قرآن که در او مذکور باشد
أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ آنکه ایمان آورید بخدا وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ و جهاد کنید در
خدمت پیغمبر اسْتَأْذَنَكَ دستوری از باز ایستادن أُولُو الطَّوْلِ مِنْهُمْ
خداوندان مال و توانائی را از منافقان وَقَالُوا ذَرْنَا و گویند بگذار ما را و
بجنگ مفرما نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ تا باشیم با نشستگان در خانها رَضُوا خرسند
و راضی گشتند بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ بآنکه باشند با زنان باز پس مانده وَطُبِعَ
عَلَى قُلُوبِهِمْ و مهر نهاده شده است بر دلهای ایشان از نفاق یعنی نشانی
در آن بدید آمده تا فرشتگان بآن علامت علم بنفاق ایشان پیدا کنند و برایشان
لعنت کنند و یا آنکه چون با وجود ظهور آیات دال بر حقیقت اسلام قبول ایمان
نمیکنند

نمیکنند بجهت فرط عناد و جحود گویا حق تعالی مهر نهاد بر دلهای ایشان
فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ پس ایشان فهم نمیکنند آن چیزی را که در جهاد است
از سعادت دارین و اینرا که در تخلف است از آثار شقاوت بعد از آن
مدح حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سایر اهل ایمان میکند
بقوله لَكِنِ الرَّسُولُ لیکن فرستادهٔ از خدا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنانکه
ایمان آورده اند باو یعنی در خدمت او جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ جهاد کردند
بمالهای خود وَأَنْفُسِهِمْ و فدا کردند تنهای خویش را وَأُولَئِكَ لَهُمُ
الْخَيْرَاتُ و آن گروه مر ایشانراست نیکوییها هر دو جهان که نصرت
و غنیمت است در دنیا و بهشت کرامت در عقبی وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
و آن گروه ایشانند فیروزی یافتگان و بمقصود رسیدگان أَعَدَّ اللَّهُ
لَهُمْ آماده ساخته است خدای برای ایشان جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها
که میرود همیشه مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها خَالِدِينَ
فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آنجا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست
رستگاری بزرگ و فیروزی تمام بعد از آن بیان حال اعراب میکند
در اعتذار برای تخلف و میگوید وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ و آمدند در وقت
توجه بتبوک عذر گویندگان مِنَ الْأَعْرَابِ از بادیه نشینان یعنی اسد و غطفان
از قلت مال و کثرت عیال یا قوم عامر بن طفیل که اعتذار و عذر کردند

کما کو بغزا بیاییم بنی طحا اهالی و مواشی ما را غارت میکنند و این نوع عذرها
میگفتند لیؤذن لهم تا دستوری داده شوند در تخلف و قعد الذین
کذبوا الله و نشستند آنانکه دروغ گفتند با خدا ورسوله و با رسول او در
دعوی ایمان مراد منافقان اعرابند که بجهاد نیامدند و اعتذار نیز نکردند
سیصیب الذین کفروا زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند منهم از اعراب
عذاب الیم عذابی دردناک در دنیا بقتل و در آخرت بحرق بعد از آن رخصت
اهل عذر صحیح میفرماید که لیس علی الضعفاء نیست بر ناتوانان و عاجزان
ولا علی المرضی و نه بیماران ولا علی الذین لا یجدون و نه بر آنانکه نیابند
ما ینفقون چیزی را که نفقه کنند بر خود و اسباب سازند و آن قوم جهینه بودند
یعنی بر این طایفه جایز نیست حرج گناهی اگر باز ایستند از غزا اذا نصحوا
چون نیک خواهی کنند و فرمان برند لله ورسوله مر خدای را و فرستاده
او را بایمان و طاعت ما علی المحسنین نیست بر نیکوکاران که ناصحانند
من سبیل هیچ راه عتابی و ملامتی والله غفور و خدای آمرزنده است آنرا
که بجهت عذر از غزا باز ماند رحیم مهربانست معذوران را و رخصت قعود دهد
ولا علی الذین و نیز عتابی و حرجی نیست بر آنها که از درماندگی اذا
ما اتوک چون آمدند بسوی تو درخواست کردند لتحملهم تا ایشانرا سوار
کنی و با خود بحرب بری قلت گفتی تو در این وقت لا اجد ما احملکم
علیه نمییابیم

علیه نمی یابیم چیزی را که شما را سوار کنیم بر آن تولوا باز گشتند از پیش تو
واعینهم در حالتی که چشمهای ایشان تفیض من الدمع روان میشد از
اشک یعنی اشک از دیدهای ایشان میریخت حزنا بجهت اندوهگینی الا
یجدوا ما ینفقون بانکه نمی یافتند آنچه خرج کنند در سفر و آنها هفت کس بودند
از انصار معقل بن یسار و ضحر بن خنسا و عبدالله بن کعب و سالم بن عمیر
و عبدالله بن معقل و عتبة بن زید بدرگاه نبوت آمدند و گفتند یا رسول الله
ما را داعیه حرب جهاد است و پیاده ماندهایم مرکب عنایت فرمای که بر آن سوار
شده بغزا آییم حضرت فرمود آنچه میخواهید نمی یابم ایشان گریان از نزد سید
عالم صلی الله علیه واله بیرون آمدند و ابن عمیر و عباس و عثمان را زاد
و توشه و مرکب داده همراه بردند مرویست که جمعی که متوجه تبوک شدند سی هزار
کس بودند و هزار سوار و باقی پیاده القصه حق تعالی میفرماید که بر این مردم اگر
تخلف کنند از جهاد حرجی و عتابی نیست انما السبیل جز این نیست که راه عتاب
و ملامت علی الذین بر آنانست که ایشان یستاذنونک از تو دستوری جویند
در باز ایستادن وهم اغنیاء و حال آنکه ایشان توانگرانند و زاد و مرکب
با ایشان بود رضوا بان یکونوا راضی شدند بانکه باشند مع الخوالف با زنان
و کودکان و بیماران باز مانند و طبع الله علی قلوبهم و مهر خذلان
نهاده است بر دلهای ایشان فهم لا یعلمون پس ایشان نمیدانند

آخر کار خود را و عقوبتی که بر این نافرمانی مرتب است بعد از آن از حال مستقبل
خبر میدهد که ای اهل ایمان این باز پس ماندگان که از جهاد تخلف کرده اند
و به بهانه باز پس ایستادن یَعْتَذِرُونَ اِلَیْکُمْ عذر خواهند آورد بسوی
الجزء الحادي عشر
شما یعنی عذر خواهند خواست از تخلف اِذَا رَجَعْتُمْ چون باز گردید
از تبوک اِلَیْهِمْ بسوی ایشان یعنی بمدینه باز آیند
قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا بگو ای محمد عذر مخواهید بعذرها دروغ لَنْ نُؤْمِنَ
لَکُمْ باور نخواهم داشت و شما را تصدیق نخواهم کرد بجهت آنکه قَدْ
نَبَّأَنَا اللّٰهُ بتحقیق که خبر داده است ما را خدای مِنْ اَخْبَارِکُمْ
از خبرهای شما یعنی آنچه در خاطر شماست از شر و عناد و نفاق وَسَیَرَی اللّٰهُ
و زود باشد که ببیند خدای تعالی عَمَلَکُمْ وَرَسُولُهُ کردار شما را و
فرستاده او نیز خواهد دید یعنی علم هر دو تعلق خواهد گرفت بآنکه
که کدام از شما از نفاق و کفر توبه کنید و کدام بر آن ثبات ورزید ثُمَّ تُرَدُّونَ
پس باز گردانیده خواهید شد در قیامت اِلٰی عَالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ
بسوی جزای دانای بر پوشیده و آشکار فَیُنَبِّئُکُمْ پس خبر دهد شما را
بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که میکردید از کتمان نفاق و اظهار وفاق
و این اخبار بتوبیخ و عقاب خواهد بود از ابن عباس منقول است که
این آیه و آنچه بعد از این واقع شده در باره جد بن قیس و معتب بن
نسیر واصحا

نسیر و اصحاب ایشان نازل شده که از اهل نفاق بودند و ایشان هشتاد
کس بودند چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از تبوک باز گشت با اصحاب گفت
که با ایشان منشینید و مگویید ایشان آمدند و بعضی از کاذب زبان بکشودند
و بر آن سوگند خوردند چنانچه میفرماید سَیَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ زود باشد که سوگند
خورند بخدای لَکُمْ برای خشنود شدن شما از ایشان اِذَا انْقَلَبْتُمْ چون باز
گردید شما از سفر اِلَیْهِمْ بسوی ایشان لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ تا روی بگردانید از
سرزنش ایشان فَاَعْرِضُوا عَنْهُمْ پس اعراض کنید و بگذارید ایشان را اِنَّهُمْ
رِجْسٌ بدرستی که ایشان پلیدند و نکوهیده و در نهایت عناد و جحود
وَمَأْوٰیهُمْ جَهَنَّمُ و جای ایشان دوزخ بود پس ترک عتاب ایشان کنید که
پاداش خواهند داد ایشان را با آتش دوزخ جَزَاءً بِمَا کَانُوا پاداش دادنی بآنچه
بودند یَکْسِبُونَ که کسب میکردند از کفر و نفاق یَحْلِفُونَ سوگند میخورند منافقان
لَکُمْ برای خشنود شدن شما لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ تا بدان خشنود شوید از ایشان
و از تعرض شما ایمن شوند مرویست که ابن ابی بعد از خروج رجوع آن
حضرت سوگند یاد کرد که دیگر در هیچ سفر از آن حضرت تخلف نکند و عبد الله
بن ابی سرح نیز سوگند یاد کرد باین نوع حق تعالی فرمود که سوگند ایشان
برای طلب رضای شماست نه برای خشنودی خدا فَاِنْ تَرْضَوْا پس اگر
خشنود شوید ای مؤمنان عَنْهُمْ از منافقان دروغ گوی فَاِنَّ اللّٰهَ لَا یَرْضٰی

پس بدرستی که خدای خشنود نمیشود عن القوم الفاسقین از کروه
فاسقان یعنی رضای تو موجب رضای خدا نشود و رضای شما با وجود
خشم خدای ایشانرا سود ندارد و مراد نهی مؤمنانست که از این خشنود نشوند
و بعذرهای ایشان فریفته و مغرور نکردند بعد از امر مؤمنان به اعراض
و عدم التفات ایشان میفرماید الاعراب عربان بادیه نشین که نشو و نمای
ایشان در بیابانها باشد مراد بنو تمیم و بنی اسد و غطفان و اعراب
حول المدینه اند نه تمام اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص اشد کفرا و نفاقا
سخت تراند از روی کفر و نفاق ایشان از اهل حضرت بیشتر است بجهت
آنکه مستوحش‌اند و سخت دل و با اهل علم نشست و خواست نکرده اند
و اجدر و سزاوارترند الا یعلموا به آنکه ندانند حدود ما انزل الله
که حق تعالی فرستاده علی رسوله بر پیغمبر خود از فرایض و سنن و شرع
مطاع والله علیم و خدای داناست باحوال ایشان حکیم حکم کننده است
از روی حکمت و مصلحت در مهلت دادن ایشان و من الاعراب
و از منافقان اهل بادیه من یتخذ کسی هست که فرا میکیرد ما ینفق
آنچه نفقه مینماید و صدقه میدهد مغرما تاوانی و زیانی یعنی صدقات
خود را غبنی و غرامتی میشمارد چه بر آن امید ثواب ندارد و بریا نفقه
و احسان میکنند و یتربص بکم الدوائر و انتظار میبرد بشما
کردشهای روزکار

کردشهای روزکار که دولت اسلام به نکبت مبدل شود و اهل آن منکوب
و مغلوب کردند تا از نفاق جزا یابند علیهم دائرة السوء بر ایشان باد دیکرکون
بد روزکار و مصایب و نکبات لیل و نهار والله سمیع و خدای شنواست
مر آنرا که بزبان میکویند علیم داناست بآنچه در دل میدارند بعد از آن از
احوال اعراب مخلص خبر میدهد که و من الاعراب و از اهل بادیه من
یؤمن بالله کسی هست که میکروید بخدا والیوم الآخر و بروز بازپسین
مراد بنو مقرن اند از جهینه که بخدا و رسول و روز قیامت میکروند و یتخذ
ما ینفق و فرا میکیرد آنچه نفقه میکنند در جهاد قربات از جهت اسباب قربت
عند الله نزدیک خدای یعنی تقرب میجویند بصدقات خود و وسیله میسازند
آنرا بتقرب الهی و صلوات الرسول و بسبب دعاهای پیغمبر که پیوسته بتصدقات
ایشان الا انها بدانید که نفقات با دعای رسول قربة لهم سبب نزدیکی است
مر ایشانرا ببارگاه عنایت ربانی و وسیله قرب مکانت و منزلت نزد
درگاه سبحانی سیدخلهم الله زود باشد که در آورد خدای ایشانرا
فی رحمته در رحمت خود یعنی در بهشت که محل نزول رحمت است ان الله
غفور بدرستی که خدای آمرزنده است متصدقانرا رحیم مهربانست بر
مقربان و بعد از آن در بیان حال سابقان میفرماید والسابقون
الاولون و پیشی گیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت کردند بر عامه

مؤمنان در ایمان مِنَ الْمُهَاجِرِينَ از هجرت کنندگان یعنی آنانکه از مکه با حضرت
هجرت کردند و بمدینه آمدند مراد آنهااند که بدو قبله با حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله نماز گذاردند و سرور پیشوای ایشان حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام است که ملقب است المصلی الی القبلتین وَالْأَنْصَارِ یعنی آنها که از
ساکنان مدینه اند و اهل مکه را یاری دادند و آنها هفت کس بودند که از اهل
عقبهٔ اول و هفتاد کس از عقبهٔ ثانیه وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ و آنانکه متابعت کردند سابقان را
بِإِحْسَانٍ با ایمان و طاعت مراد اصحابند از بقیهٔ مهاجر و انصار که پیروی سابقان
میکرده اند و گفته اند که هر که متابعت ایشان کند تا قیامت از زمرهٔ سابقانست
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود شد خدای از ایشان یعنی قبول طاعت ایشان کرد
از سابق و لاحق وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود شدند ایشان از خدای بآنچه از
نعیم دنیویه و دینویه یافتند وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرد خدا برای ایشان
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ بوستانها که میرود از زیر درختهای آن
جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آن أَبَدًا همیشه ذَٰلِكَ
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست رستگاری تمام و فیروزی بزرگ و رسیدن بمطلوب
و مراد در این آیه دلالت است بر فضل سابقین و مزیت ایشان بر غیر
ایشان و این بجهت آنست که مبدء اسلام متحمل انواع مشقت شدند
در تصرف دین چون مفارقت از عشایر و نصرت اسلام با وجود قلت
عدد و کثرت

عدد و کثرت عدو و سبق با ایمان و دعوت مردمان بمذهب صحیح که طریق
اهل بیت است علیهم السلام و اول کسی که مهاجر تصدیق نبوت حضرت رسالت کرد
حضرت امیر المؤمنین بود علیه السلام و از ابن عباس و جابر بن عبد الله
و انس و زید بن ارقم و مجاهد و قتاده و ابن اسحق و غیرهم نقلست که اول
کسی که از مردمان تصدیق آن حضرت نمود علی بن ابی طالب علیه السلام بود در سن
دوازده سالگی و انس بن مالک از آن حضرت روایت کرده که هفت سال
فرشتگان بر من و علی صلواة میفرستادند زیرا که در این هفت سال بغیر من
و علی کلمهٔ توحید که لا اله الا الله است بآسمان نرسید و بصحت پیوسته که
ابو طالب گفت ای علی این چه دین است که تو بر آنی جواب داد که ای پدر ایمان آورده‌ام
بخدا و رسول و تصدیق او کرده‌ام در هر چه از نزد خدای تعالی آورده و نماز
میگذارم با او برای خدا ابو طالب جواب داد که بدان ای پسر که دعوت نمیکند محمد صلی الله علیه و آله
مگر بخیر پس تو ملازم او باش و متابعت امر او شو ابو الخلیل گوید که من نزد ابوذر
رفتم و در موسم حج و گفتم در میان مردمان اختلاف بدید آمده من اقتدا
بکه کنم گفت متمسک بکتاب خدا و امیر المؤمنین علی علیه السلام شو و ملازم
این هر دو باش که من گواهی میدهم که رسول خدای فرمود که علی بن ابی طالب
اول کسیست که بمن ایمان آورده و اول کسی باشد که در روز قیامت با من مصافحت
کند و او صدیق اکبر است و فاروق اعظم میان حق و باطل و او یعسوب

ظاهر و بعد از ذکر سابقین باز رجوع باحوال منافقان کرده میفرماید که
وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ و از آنکه گرد شهر شما اند مِنَ الْأَعْرَابِ از اهل بادیها
مُنَافِقُونَ منافقانند چون اسلم و اشجع و غفار و قوم ایشان از جهینه
و مزینه و امثال ایشان که کلمهٔ شهادت میگویند و بنماز و روزه قیام مینمایند
وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا و از اهل شهرها نیز قومی اند که خو کرده اند بر وجه
رسوخ اقامت کرده اند عَلَى النِّفَاقِ بر نفاق یا در منافع بمرتبهٔ مهارت دارند
که تو محمدی با وجود کمال فضیلت و صدق فراست خود لَا تَعْلَمُهُمْ نمیدانی
ایشانرا که کفر را در سودای دل خود پنهان دارند و آثار ایمان و احسان
بظهور می آرند پس ایشانرا باعیان نمیشناسی نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ما میدانیم
ایشانرا که بر سر دل ایشان مطلعیم سَنُعَذِّبُهُمْ زود باشد که ایشانرا
عذاب کنیم مَرَّتَيْنِ دو نوبت بفضیحت و قتل در دنیا و دیگری بعذاب
قبر یا اخذ زکواة از ایشان و تکلیف بجهاد و از ابن عباس مرویست که
عذاب ایشان یکی آن بود که روز جمعه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر منبر
خطبه خواند و بعد از آن اشارت کرد به اهل نفاق و گفت یا فلان و فلان از
مسجد بیرون روید که از اهل نفاقید و چون جمعی را نام برد بنفاق ایشان
گواهی داد رسوا شدند و از مسجد بیرون رفتند و رسوائی و فضیحت
ایشان یک عذاب است و عذاب دوم قبر ثُمَّ يُرَدُّونَ بعد از آن پس
عذاب بازگردانیده

بازگردانیده شوند در قیامت إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ بسوی عذابی بزرگ
که آتش دوزخ است آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بودند
که از جملهٔ ایشان ابولبابهٔ انصاری بود و مرداس و ابو قیس و ثعلبة بن ودیعه
و اوس بی عذری تخلف ورزیدند و آخر از آن بسیار نادم و پشیمان
شده گریه و تضرع آغاز کردند و گفتند چگونه جایز باشد که در سایه
و راحت و آسایش باشیم و رسول خدای و اصحاب او در جهاد باشند و سختی
و رنج سفر کشند و چون از تهدید آیه که درباره متخلفین نازل شده بود
خبر یافتند بسیار مضطرب و بیتاب گشتند هفت تن از ایشان خود را
بر ستونهای مسجد بسته سوگند خوردند که نگذارند که کسی ایشانرا بگشاید تا وقتی
که بحکم خدای گشاده شوند چون آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله
از تبوک رجوع نمود و بمدینه نزول فرمود بر عادت معهود بمسجد درآمد
ایشانرا دید که بر ستونها بسته بودند فرمود که اینها چه کسانند صورت
حال بموقف عرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه و آله بزبان گوهر
بار خود گذرانید که من نیز سوگند میخورم که ایشانرا نگشایم تا وقتی که حکم
خدای در رسد چه ایشان تنعم ورزیدند و از صحبت من باز ایستادند
بجهاد رغبت نکردند حق تعالی این آیه فرستاد وَآخَرُونَ و قومی دیگر
از متخلفان که غیر منافقانند اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ اعتراف کردند بگناه

خود و مقر شدند بر آن و بمعاذیر کاذبه از تخلف اعتذار نکردند همچنانکه
اهل نفاق خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا مخلوط ساختند کردار نیک را یعنی
غزوهائی که با نفاق پیغمبر از ایشان در وجود آمده بود با اظهار پشیمانی
و اعتراف بذنب وَآخَرَ سَيِّئًا و عمل دیگر کردند که بد بود و آن تخلف ایشان
بود از تبوک و موافقت اهل نفاق کردند عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ
شاید آنکه خدای توبهٔ ایشان بپذیرد و بر ایشان رجوع کند به آمرزش
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است تائبانرا رَحِيمٌ مهربان نسبت
بتفضل بر ایشان بعد از نزول این آیه حضرت فرمود که ایشانرا بگشایند پس
آن آزاد شدگان بشکرانهٔ قبول توبه اموال خود را نزد حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله آوردند گفتند یا رسول الله بسبب این مالها از خدمت تو باز ماندیم
اینها را بگیر و در راه خدای تصدق کن حضرت فرمود که من باخذ اموال
شما مأمور نیستم پس این آیه نازل شد که خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ فرا گیر از مالهای
ایشان یعنی بعضی از آن صَدَقَةً از جهت زکوة فریضه تُطَهِّرُهُمْ
تا پاک گردانی ایشانرا از گناهان وَتُزَكِّيهِمْ و تا زیاد گردانی حسنات ایشانرا
و رفیع نمای درجهٔ ایشانرا بمنازل مخلصان بِهَا بدان صدقه وَصَلِّ
عَلَيْهِمْ و دعا کن برای ایشان یعنی عطوفت نما بر ایشان و بدعا و
استغفار إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ بدرستی که دعای تو آرامش بود دلهای
ایشانرا و موجب

ایشانرا موجب اطمینان خاطر و طیب نفس وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدا
شنوا است دعای ترا عَلِيمٌ دانا باستحقاق ایشان بدعا یا سمیع است
به اعتراف ایشان و علیم بندامت ایشان و مزیت تبیین این آیه در
منهج الصادقین مذکور است بعد از تنبه مخلفان نادم تائب بر قبول
توبه و صدقه با ترغیب غیر ایشان بر توبه کردن میفرماید که أَلَمْ يَعْلَمُوا
آیا نمیدانند توبه کنندگان و یا آنهائی که توبه نمیکنند معلوم ندارند
أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ آنرا که خدای اوست که قبول میکند توبه را عَنْ
عِبَادِهِ از بندگان وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ و فرا میگیرد صدقهای ایشانرا
یعنی قبول میکند بجهت خلوص نیت ایشان و برآن ثواب عظیم کرامت فرماید
وَأَنَّ اللَّهَ و آیا نمیدانند آنرا نیز که خدای هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ اوست
پذیرندهٔ توبه و مهربان بر توبه کنندگان حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که بآن خدای که جان من بامر اوست که هیچ بنده نباشد که صدقه دهد از
کسب حلال مگر که خدای تعالی صدقهٔ او را قبول کند و آنرا بپروراند چنانکه
یکی کره اسبی پروراند تا آنکه یک لقمه که از وجه حلال داده باشد مانند کوه
عظیم شود وَقُلِ اعْمَلُوا و بگو عمل کنید ای تائبان یعنی از قبول توبه
استقامت ورزید بر عمل خیر و یا ای گروهی که توبه نمیکنید و آنچه میخواهید
و بنا بر امر برای تهدید است فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ پس زود باشد که ببیند

خدای عمل شما را ورسوله و فرستادهٔ او نیز ببیند آنرا والمؤمنون
و گروندگان نیز مشاهدهٔ آن کنند حق تعالی رسول و مؤمنان را بر آن
آگاه گردانیده و نزد اهل بیت علیهم السلم مراد مؤمنان ائمهٔ معصومین اند
صلواة الله علیهم اجمعین که عارفند باعمال بندگان وستردون
و زود باشد که باز گردانیده شوند بسبب مرگ الی عالم الغیب والشهادة
بمجازات دانای نهان و آشکارا در محکمهٔ قیامت فینبئکم پس بیاگاهاند
شما را بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید و آگاهی بجزا کردن
خواهید یافت بدان فعل در مجمع آورده که تعلق علم رسول و مؤمنان بر اعمال
بندگان دو وجه گفته اند یکی آنکه حق تعالی در قیامت آنرا بر رسول و ائمه علیهم السلم
عرض نماید و دیگر آنکه در اخبار صحیح آمده که حق تعالی اعمال امت را هر شب دوشنبه
و پنجشنبه بر رسول و ائمه صلوات الله علیهم عرض میکند مراد بمؤمنان
معصومانند و قبل ازین گذشت که مخلفان از اهل اسلام ده تن
بودند و هفت تن که مذکور شدند و سه تن دیگر کعب بن مالک بود و هلال
بن امیه و مرارة بن ربیع که از قبیلهٔ اوس و خزرج بودند نزد آن حضرت آمدند
و بگناه خود معترف شدند و حضرت حکم فرمود که با ایشان مکالمت و مجالست
ننمایند و گفت از نزد من بروید تا ببینم که حق تعالی دربارهٔ شما چه حکم کند
و این آیه دربارهٔ ایشان نازل شد که وآخرون مرجون تاخیر شدگانند
و بازداشتگان

و بازداشتگان یعنی موقوفست حکم ایشان لامر الله برای نزول
فرمان خدای دربارهٔ ایشان اما یعذبهم یا عذاب کند خدای
ایشانرا اگر اصرار کنند بر آن گناه واما یتوب علیهم و یا قبول توبه نماید
بر ایشان اگر ندامت ورزند بدان والله علیم و خدای داناست بر
احوال ایشان حکیم حکم کننده بتاخیر ایشان بعد از آنکه این سه کس
بر نیت خالص توبه کردند از تخلف و منتظر امر الهی شدند حق تعالی بر ایشان
رحم کرده از سر تقصیر ایشان درگذشت و مرویست که پنجاه شبانروز قوم
از اهل اسلام با ایشان سخن نکردند و ننشستند و خواست نمودند و زنان ایشانرا
از ایشان کناره نمودند و درین مدت خیمه در صحرا زده بودند و در آنجا بتضرع
و زاری و خوف و اضطراب میگذرانیدند تا آنکه بعد از مدت مذکوره در حق
ایشان این آیه آمد که وعلی الثلثة الذین خلفوا مؤمنان بسرعت تمام پیش ایشان
رفتند و بشارت قبول توبه به ایشان رسانیدند کعب بن مالک روایت کرده که بعد
از این بشارت بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شتافتم روی مبارک
رسول را دیدم که بجهت سرور و شادی همانند قرص قمر منور و درخشان
شده و علامت سرور آن حضرت استنارهٔ وجه مبارک وی بود چون مرا دید
فرمود ابشر بخیر بشارت باد ترا بخیر گفتم یا رسول الله این بشارت از نزد
تست یا از نزد خدای فرمود که من عند الله از نزد خداست پس ثلث مال خود را

بشکرانهٔ این تصدق کردم آورده اند که دوازده منافق چون ثعلبهٔ بن
حاطب و نبیل بن حارث و ودیعه بن ثابت و امثال ایشان بسخن ابو عامر راهب را
در برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند ابو عامر راهب از اشراف قبیلهٔ خزرج
بود و در علم توراة و انجیل مهارتی تمام داشت و پیوسته نعت و وصف
سید عالم صلی الله علیه و آله بر اهل مدینه میخواند چون آن حضرت هجرت بمدینه
کرد اهل آن خطه شیفتهٔ جمال و کمال او شدند و از صحبت ابو عامر برمیدند
و دیگر کسی پروای او نکرد عامر را عرق حسد در حرکت آمد بنفی آنحضرت مشغول
شده بوی ایمان نیاورد و بعد از غزوهٔ بدر از مدینه بمکه گریخت بکفار پیوست و در
حرب احد حاضر شد اول کسی که تیر بر لشکر اسلام انداخت وی بود حضرت او را
فاسق لقب نهاد و در حرب حنین حاضر شد و از آنجا نیز فرار نمود بنزد هرقل
که ملک روم بود رفت میخواست که از روم لشکری نشان کرده بجنگ مسلمانان آید نامهٔ
نوشت بمنافقان که شما در مقابلهٔ مسجد قبا در محلهٔ خویش برای من مسجدی
بسازید که چون بمدینه آیم آنجا بافادهٔ علوم مشغول شوم ایشان مسجدی
ساختند آن حضرت چون عازم غزوهٔ تبوک شد ایشان بآن مسجد آمده گفتند
یا رسول الله ما برای ضعیفان و بیچارگان که در وقت سرما و باران کجا باید
پناه برند مسجدی ساخته ایم التماس همی رود که در آن مسجد نماز گذاری غرض ایشان
آن بود که بواسطهٔ نماز آنحضرت مهم خود را استحکامی دهند القصه آن حضرت
درجواب ایشان

درجواب ایشان فرمود حالیا متوجه غزاییم و بر جناح سفر ان شاء الله تعالی
بعد از مراجعت در مسجد شما نماز گذاردم چون بوقت بازگشتن بمنزل ذی اوان
که قریب بمدینه است رسید اهل مسجد همان استدعا نمودند جبرئیل علیه السلام
این آیه آورد وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا و آن منافقان که ذکر رفت که بنا نهادند
مسجد را ضِرَارًا جهت ضرر رسانیدن ایشان بمؤمنان یعنی بپسر عمان خود
که خادمان مسجد قبا اند وَكُفْرًا و جهت قوت دادن کفری که اضمار میان
مؤمنان و منافقان است که در مسجد قبا مجتمع میباشند وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ
وَإِرْصَادًا و برای انتظار لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ مر آنکس را که حرب کرد با خدا و رسول
مِنْ قَبْلُ پیش از بنای این مسجد مراد ابو عامر راهب است که در احد و حنین بجنگ
حاضر شد وَلَيَحْلِفُنَّ و هر آینه سوگند میخورند وقتی که کسی گوید چرا این
مسجد را ساختید إِنْ أَرَدْنَا در جواب گویند که ما نخواستیم از بنای او إِلَّا الْحُسْنَى
مگر خصلت نیکو که نماز است و ذکر و توسعهٔ بر ضعفا وَاللَّهُ يَشْهَدُ و
خدای گواهی میدهد که إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ایشان دروغگویانند در سوگند خوردن
خود لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا و مایست در آن مسجد لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ هر آینه مسجدی که بنا
کرده شده باشد عَلَى التَّقْوَى بر پرهیزگاری مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ از اول روزی
از روزها که آن نهادند مراد مسجد قبا است در محلهٔ بنی عمرو بن عوف وقتی
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بحوالی مدینه رسید بمحلهٔ قبا فرود آمد

چهارده روز آنجا اقامت فرمود و در آن ایام اساس مسجد قبا افکنده شد
و آن اول مسجدیست در مدینه که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله هر روز جمعه
سواره یا پیاده بمسجد قبا آمدی و در آنجا دو رکعت نماز میکردی و میفرمود
که در مسجد قبا ثواب دو رکعت نماز مانند ثواب گذاردن حج است و عمره و حق تعالی
میفرماید که آن مسجد که اساس آن بتقوی اَحَقُّ اَنْ تَقُومَ سزاوارتر است
آنکه قیام کنی فِیهِ در او از برای نماز فِیهِ رِجَالٌ در آن مسجد که بنای او بر تقوی است
مردانی اند پاکیزه طبیعت یُحِبُّونَ دوست میدارند دایم اَنْ یَتَطَهَّرُوا
آنکه پاکی ورزند از انجاس و اخباث پیوسته بر طهارت باشند وَاللهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِینَ
و خدا دوست میدارد پاکی ورزندگان را مرویست که چون این آیه نازل شد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله مالک بن دخشم و معن بن عدی را امر کرد که بروید و آن
مسجد را ویران کنید و بسوزانید ایشان برفتند و آتش در آنجا زدند و کسانی که در
آنجا بودند بگریختند و بعضی را آتش رسید بسوختن نیز امر کرد تا آن موضع را
مزبله و خاکدان کردند و ابو عامر راهب در شام غریب و تنها بجهنم پیوست و در
خبر است که مجمع امام مسجد ضرار بود و پیشوای منافقان در عهد عمر خطاب
علیه اللعنه بیامد و از او طلب امامت مسجد قبا کرد عمر ملعون با آنکه میدانست
که امام مسجد ضرار بود و پیشوای منافقان امامت مسجد قبا را باو داد بعد از آن
بجهت بیان فرق میان مسجد ضرار و مسجد قبا میفرماید اَفَمَنْ اَسَّسَ آیا هر کس

که اساس

که اساس افکند بُنْیَانَهُ بنای امور دین خود را عَلَی التَّقْوَی بر ترسکاری مِنَ اللهِ
وَرِضْوَانٍ از خدای و خشنودی او که قاعده محکمست خَیْرٌ بهتر است اَمْ
مَنْ اَسَّسَ یا از آنکس که اساس نهد بُنْیَانَهُ بنای امور دین خود را عَلَی جُرُفٍ بر
کناره رودی که زیرش میرود و سیل تهی شده و ظاهرش بجای خود ایستاده باشد
هَارٍ شکافته شده و نزدیک بود به افتادن و این چنین زمینیست که بر
این قواعد باشد و چون بنا بر آن نهند فَانْهَارَ بِهِ پس آن زمین سست شکافته
کرده و در افتد بنای آن یا بانی آن فِی نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ و مراد
آنست که عمل متقی و عمل منافق مساوی نیست چه عمل متقی ثابتست و مستقیم
و مستقیم و مبنی بر اصل صحیح و ثابت و سبب وصول بروضه جنان و عمل منافق
سست است غیر ثابت و سریع الزوال و علت وصول غیر آن وَاللهُ لَا
یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ و خدای راه ننماید معاندان ستمکاران را که مقصود ایشانست
از جابر بن عبدالله انصاری روایت است که در مسجد ضرار بگذشتم دیدم که دود
از آنجا بر می آمد و خلف بن یاسین کوفی گوید با پدر بحج میرفتم تا بمسجد رسیدم
که پیغمبر در او بود و قبله نماز گذارده بود یعنی مسجد قبا و محراب بجانب
بیت المقدس بود و این در زمان بنی امیه بود چون خلافت با بوجعفر
منصور دوانقی علیه اللعنه افتاد فرمود تا قبله را بگردانند همچنان که کسی نگذاشته
به آنجا روی کرده نماز گذارد و مسجد ضرار را دیدم که ویران گشته دودی از وی

بدید آمده و منزلگشته و نیز در مذمت آن مسجد میگوید که لا یزال بنیانهم
همیشه هست بناها ایشان الذی بنوا آن بنای که بنیاد نهادند آنرا
برای اضرار ریبة بسبب شک و نفاق فی قلوبهم در دلها ایشان که زاید شک از
دارند و گفته اند مراد تخریب بنای ایشان است که در حین رجوع از تبوک
ایشان استدعا نمودند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در مسجد
نماز بکذارد حق تعالی ایه لا تقم فیه ابدا نازل و حضرت فرمود تا آنرا منهدم
ساختند حق تعالی میفرماید که همیشه باشد خرابی بنای ایشان بواسطه زیادتی
شک و نفاق و ریب خواهند بود بسبب این تخریب الا ان تقطع قلوبهم مگر
پاره پاره کرده دلها ایشان بحیثیتی که قابلیت دریافتن چیزی را
نداشته باشند و گفته اند آن بوقت قتل و وقوع یا بعد یا در حال مرگ یا در قبر و
دوزخ والله علیم و خدای داناست بوضع بنا ایشان که چه نیت بود حکیم
کننده بخرابی آن بر وجه حکمت و آن تخریب مسجد بود و از محمد بن کعب نقلست که چون
در لیلة العقبه هفتاد و پنج تن از اهل مدینه با حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله بیعت کردند عبدالله قراحه گفت یا رسول الله در اخذ عهد شرط کن
برای خود بهر چه میخواهی حضرت فرمود بعهد و شرط اقرار میکردم برای خدا که وی را
پرستید و شریک نیارید و برای خود با آنکه مرا نگاه میدارید گفتند چون بر این
امر قیام مینمائیم جزای ما چه باشد حضرت فرمود که جزای شما بهشت خواهد بود
انصار گفتند

انصار گفتند خرید و فروخت سودمند است ما در این بیع سود کردیم
هرگز فسخ آن نخواهیم نمود خواهیم که حق تعالی از آن بیع و شراء خبر میدهد ان الله
اشتری بدرستی که بخرید خدای تعالی من المؤمنین انفسهم از گرویدگان نفسهای
ایشانرا که مباشر جهاد شوند و اموالهم و مالها ایشانرا که در راه خدا نفقه کنند
بان لهم الجنة با آنکه مر ایشانرا باشد بهشت این تمثیلست بر ثواب دادن
مؤمنان به بهشت و بذل اموال و انفس ایشان نه تحقیقت اشتری زیرا که بیع و شری
جای وقوع پذیرد که مالک بیع غیر مالک شری باشد و حال آنکه مالک هر دو
خداوند است که مالک مطلق است پس این تحریض در غزا و جهاد یعنی ای بنده
تو بذل نفس و مال و از من عطا دادن بهشت پیش زوال نفس مانع شرع و شود است
و مال بسبب طغیان و غرور پس این هر دو ناقص معیوب را در راه من فدا کن و بهشت
باقی مرغوب را بستان عزیزی فرموده که هر که بنده بخرد در حینی که بعیب او دانا
شود او را رد نتوان کرد حق تعالی ما را خرید با آنکه بعیوب ما دانا بود امید آنکه
از درگاه و کرم خود رد نکند یکی از اکابر فرموده که بیع موقوفست بر بایع و مشتری
و دلال و ثمن مشتری خدای غفار است و دلال محمد مختار و بایع بنده
مؤمن دار و ثمن بهشت دار القرار فنعم المشتری الرب الرحیم و نعم الدلال
رسول الکریم و بایع العبد حزین دار و نعم الثمن الجنة النعیم بعد از آن بیان
میفرماید که بجهت آن شرا نموده و میگوید که یقاتلون کارزار کنند این مؤ

که نفسهای ایشان خریده شده است فی سبیل الله در راه خدا و طلب رضا او فیقتلون
پس گاهی میکشند دشمنان را و یقتلون و گاهی کشته میشوند در دست اعدا حق تعالی
ایشانرا بر این بیع و شری وعده داده وعدا علیه وعده دادنی بر خود
حقا ثابت و باقی که خلاف نیست در آن و این وعده ثابتست فی التوریة و
الانجیل والقرآن در آن سه کتاب این دلیلست بر اینکه اهل توریة و انجیل مامور اند
بقتال ومن اوفی و کیست وفا کننده تر بعهده من الله بعهد خود از خدای
که کریم است و کریم خلاف وعده روا ندارد فاستبشروا پس بشارت باد شما را
ببیعکم بخرید و فروخت خود الذی بایعتم به بهر که مبایعه کرده اید شما
چه حق تعالی مطالب عظیم و مقاصد رفیعه برای شما بر خود واجب ساخته چنانکه
فرموده وذلک و آن بیع و شری هو الفوز العظیم آنست رستگاری
بزرگ که از امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که ای مومنان نصیب شما
نیست مگر بهشت پس مفروشید خویش را مگر ببهشت یعنی خود را
بمتاع غرور دنیا مفروشید که قیمت شما باقی جاوید انیست التائبون
مومنان مومن که مذکور باز گردندگانند از معاصی و رجوع کنندگان بحضرت باری
العابدون پرستندگان حق به اخلاص قایم مقام بشرایط خدمتکاری
الحامدون ستایندگان حق بهر آنچه بر ایشان رساند از نعمت و بلیت
السائحون روزه داران یا سیر کنندگان بطلب علم یا برای جهاد
وحج وزیارت

وحج وزیارت الراکعون رکوع کنندگان در نماز با خضوع نماینده کان
بندگی کامی بی نیاز الساجدون سجده کنندگان در صلوات الآمرون
بالمعروف فرمایندگان با ایمان و طاعت و سنت حضرت رسالت صلعم
والناهون عن المنکر و بازدارندگان از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت
والحافظون لحدود الله و نگاه دارندگان مر احکام خدای را
و نگاه دارندگان مر احکام خدای را وبشر المؤمنین و بشارت ده مومنانرا
که بدین صفت موصوفند و مرویست که اهل اسلام از حضرت رسالت صلعم
التماس کردند که از برای آبای ما که در جاهلیت مرده اند استغفار فرمای
آیه آمد ما کان للنبی صحیح نبود و سزا دور و روا نباشد بر پیغمبر والذین
آمنوا و آنانرا نیز گرویده اند ان یستغفروا آنکه آمرزش طلبند للمشرکین
برای شرک آرندگان ولو کانوا و اگرچه بوده باشند آن مشرکان اولی قربی
خداوند خویشی من بعد ما تبین لهم از پس آنکه روشن شده مر ایشانرا
انهم اصحاب الجحیم آنکه اصحاب شرک ملازمان دوزخند و بعد از آن
علت استغفار حضرت ابراهیم علیه السلم برای عمش بیان میکند بقوله
وما کان استغفار ابراهیم لابیه و نبود آمرزش خواستن وی در
حین طفولیت او نداز برای عمش که بمنزله پدر بود الا عن موعدة مگر از برای
وفا کردن وعده که در وقت مناظره وعدها ایاه وعده کرده بود مر پدر

خود را حدیث قال سا ستغفر لک ربّی یعنی زود باشد که برای تو از خدای خود
طلب مغفرت کنم و در بینا بیع آورده که آزر وعده داده بود ابراهیم را که من ایمان
خواهم آورد پس مراد با ستغفار ابراهیم آنست که من طلب مغفرت میکنم برای
تو وقتی که بگروی بخدا فلمّا تبیّن له پس آنهنگام که روشن گشت مر ابراهیم را
انّه عدوٌّ لله انکه آزر دشمن است مر خدا را یعنی بر کفر بمیرد و یا بوحی او
معلوم شد که وی ایمان نه آورده و بر کفر بمیرد تبرّأ منه تبرّا کرد از وی و قطع
استغفار نمود انّ ابراهیم لأوّاهٌ بدرستی که ابراهیم بسیار آه کننده بود و این کنایه است
از رقت قلب و کثرت ترحّم و فرط شفقت او حلیمٌ بردبار و صبور بود بر اذیت
بجدی که آزر میگفت لأرجمنّک مر ترا سنکسار کنم در جواب میگفت سا ستغفر
لک من از برای تو استغفار خواهم کرد کعب الاحبار گفت اوّاه آنکس است که بآواز
بلند بذکر خدا و خواندن قران مشغول باشد و در اثنا آه بسیار آه کند و در خبر است
که حضرت ابراهیم بسیار گفتی آه از آتش دوزخ پیش از آنکه آه سود ندهد و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام نیز بسیار فرمودی آه من قلّت الزاد و طول السفر
آه از کمی توشه و درازی راه و سفر آخرت منقول است که چون حق تعالی اهل
اسلام را نهی فرمود از آنکه برای کافر استغفار کنند آنانکه قبل از نهی با ستغفار
ارتکاب نموده بودند بحضرت رسالت صلّی الله علیه و آله آمدند و گفتند
یا رسول الله حال ما چگونه باشد که از سر جهالت برای کفار استغفار کردیم
این آیه نازل

آنکه تحقیق است بیم دهنده ذکر آتش دوزخ کنند و بترسند گفته اند که اوّاه

این آیه نازل شد وما کان الله و نیست خدای و در حکمت او جایز نیست
لیضلّ قوماً که ضایع و تباه کرداند گروهی را یعنی اسم ضلالت بر
ایشان نهند و ایشان را با ستغفار برای کفار قبل از نهی مؤاخذه فرماید
بعد اذ هدیهم بعد از آنکه راه نمود ایشان را به اسلام و حکم بهدایت ایشان
کرده حتّی یبیّن لهم تا وقتی که روشن کرداند برای ایشان ما یتّقون
آنچه پرهیز کنند و گفته اند این آیه در شان جمعیست که قبل از تحویل قبله در گذشتند
و یا پیش از نزول آیه تحریم خمر شراب خمر نوشیدند پس معنی آنست که بر ایشان از آن
کارها که از روی جهالت کرده اند مؤاخذه نیست انّ الله بکلّ شیءٍ علیم
بدرستی که خدای تعالی بهمه احوال اوّل و آخر ایشان و دانا است و حق تعالی منع
اهل اسلام کرد از استغفار برای مشرکان و اگر چه اقارب باشد پس بیان میکند
که اوست مالک کل موجودات اوست متولّی همه امر تا نصرت از او و از او طلبند
نصرت و ولایت کفر و اعراض کنند پس میفرماید که انّ الله له بدرستی که خدای
مر او راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمان ها و زمینها پس هر چه
خواهد کند بی مانعی و منازعی یحیی و یمیت زنده کرداند مردگان را و میراند
زندگان را وما لکم و نیست مر شما را ای مؤمنان من دون الله بجز خدای
از خدای کارسازی که متولّی امور شما شود ولا نصیر و نه یاری کننده
که مددکاری شما نماید لقد تاب الله بدرستی که خدای باز گشت بقبول

توبه کنند از ترک نصرت علی النبی بر پیغمبر خود که آن اذن بود مر منافقان را در تخلف
و المهاجرین و الانصار و از مهاجر و انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند
مر غزوهٔ تبوک را بطبع بمعنی و در مجمع مذکور است دلیلی که موجب توبه باشد از
آنحضرت صادر نشده بود بجهت دلایل داله بر وجوب عصمت انبیا اما ذکر آن
بجهت آنست که سبب توبهٔ مهاجر و انصار شود یعنی ایشان اقتدا بآن حضرت کرده
بتوبه و انابت مشغول شوند چه امت تابع پیغمبر خود اند در جمیع اقوال و افعال
و مؤید اینست که از حضرت امام رضا صلوات الله علیه تحیة و الثناء مرویست که چنین
قراءت فرموده لقد تاب الله بالنبی علی المهاجرین و الانصار و نیز میفرماید الذین
اتبعوه یعنی ایشان کسانی اند که پیروی کردند پیغمبر را فی ساعة العسرة در
ساعت عسرت و تنگی لشکر تبوک که جیش العسرة میگفتند بجهت عسرت عظیم که
ایشانرا بود هم در مرکب که ده تن یک شتر داشتند و هم در توشه بنوعی که دو کس
در روزی یک خرما بسر میبردند و هم در آب با وجود قلت مراکب شتر را میکشتند
و برطوبات اجواف و امعاء آن دهن خویش تر میکردند چه هوا بغایت گرم
بود چنانکه جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده که مهاجر و انصار را سه عسرت
آب و عسرت زاد و عسرت چهارپای و خشکی آب نیز بآن ضم شده بود و قلت
چهارپای بر وجهی بود که هر ده مرد را یک شتر بود که بنوبت بر آن مینشستند
و زاد ایشان خرمای بود بد طعم و روغن کاو متغیر شده و با وجود این که روز
هر دو کس

هر دو کس یک خرما کند را نیدند ای ابن عباس فرموده که اکثر صحابه بر
وجهی بود که روزی بمنزلی فرو آمده بودیم بجهت فرط حرارت هوا و تشنگی
بر ما غالب بود تا بعضی شتر را میکشتند و آب و تری که در شکم او بود میخوردند صحابه
بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند یا رسول الله
ما از تشنگی هلاک شدیم دعا کن تا حق تعالی مارا آب دهد آن حضرت دست مبارک
بدعا بر داشته و دعا کرد و باران عظیم آمد تا ما آب خوردیم و ظرفها خود را
پر ساختیم چون از لشکرگاه بیرون رفتیم زمین را خشک یافتیم باران جز
در لشکرگاه نباریده بود پس حق تعالی میفرماید که زمان تشنگی این چنین ایشان
متابعت پیغمبر خود کردند من بعد ما کاد بعد از آنکه نزدیک بود که از غایت
عسرت یزیغ میل کنند و از جای برود قلوب فریق منهم دلها گروهی از ایشان
یعنی کار بدان رسیده که جمعی از جهاد بر گردند یا از متابعت حضرت رسول صلعم
دست باز دارند بواسطهٔ شدت مشقت و بلیت ثم تاب علیهم پس خدای
باز گشت بر ایشان باین وجه که توفیق و لطف به ایشان داد تا تائب شدند
انه بهم بدرستی که خدای بر ایشان رؤف بسیار رافت است بعد از توبه رحیم
مهربانست بفضل بر ایشان و علی الثلاثة الذین خلفوا و دیگر توبه پذیرفت
بر آن سه تن که باز پس کرده شده اند یعنی تکلیف کردند بغزوه و امر
ایشان موقوف بود بحکم الهی که قبل از این گذشت و بغایت عسرت میکشیدند را

حتی اذا ضاقت علیهم الارض تا وقتی که تنگ شد بر ایشان زمین
بما رحبت با وجود کشادکی و وسعت زمین این کنایت از شدت حیرت
و نهایت پریشانی ایشان و ضاقت علیهم و تنگ شد بر ایشان انفسهم
دلهای ایشان را از بسیاری غم و خشیت بحیثیتی که فرح و امن را در او راه نبود
و ظنوا ان لا ملجأ من الله و دانستند که پناهی نیست از خدای الا الیه
مکر بسوی آمرزش خواستن از کرم وی ثم تاب علیهم پس توبه پذیرفت
خدای بر ایشان بعد از پنجاه روز لیتوبوا تا مستقیم شدند بر توبه خود تا
بتوفیق لطف ارزانی فرمود و اختیار توبه کردند ان الله بدرستی که خدای تعالی
هو التواب اوست بسیار قبول کنندهٔ توبه از تائبان و اگرچه روزی صد بار
واقع شود از ایشان الرحیم مفیض رحمت است بر ایشان یا ایها الذین
آمنوا ای گروه مؤمنان اتقوا الله بترسید از خدای و بمثل این فعل که مخالف
این امر باشد معاودت مکنید و کونوا مع الصادقین و باشید از راست گویان
از اقوال خود یا در دین خدای از روی ثبات و اقوال و افعال مرویست از
ابو صالح که ابن عباس فرمود که معنی آنست که کونوا مع علی و اصحابه یعنی باشید
با علی و متابعان او یعنی پیروی ایشان کنید در هرچه شما را به آن فرماید
و جابر از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که کونوا مع آل محمد صلی الله علیه
و حافظ ابو نعیم که یکی از فضلای اهل سنت است روایت کرده است که این آیه
درشان عالی شان

درشان عالی شان علی بن ابی طالب علیه السلام نزول یافته است و مراد
از صادقین علی بن ابی طالب است علیه السلام و ابن فستقی از مالک
بن انس نقل کرده که او از نافع و نافع از عبدالله بن عمر روایت کرده که او
با اصحاب خود میگفت که حق تعالی امر کرده همهٔ اصحاب محمد را که از خدای بترسید
و بعد از آن ایشان را فرمود که کونوا مع الصادقین یعنی باشید با محمد و اهل بیت او
به اینوجه که متابعت ایشان کنید مرویست که اگر بندهٔ همیشه راست گوید
نام او را در جریدهٔ صدیقان نویسند و همچنین اگر دروغ گوید او را
در زمرهٔ دروغ گویان نویسند و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست
که راستی مرد را به بر رساند و بر مرد را به بهشت راه نماید و دور شوید از
دروغ که دروغ بفجور راه نماید و فجور مرد را به دوزخ رساند بعد از آن ذکر
مخالفان از حرب تبوک بیان قبول توبهٔ بعضی از ایشان که بر سبیل کاهلی ترک غزای
کرده بودند میفرماید و بعضی بوجه نفاق و در وی پس توبیخ اهل تخلف
میفرماید که ما کان لاهل المدینة روا نیست و نشاید مر اهل مدینه را
و من حولهم و آنانکه گرد اگرد ایشانند من الاعراب از بادیه نشینان اعراب چون
جهنیه و مزینه و اسلم و اشجع و بنی غفار ان یتخلفوا آنکه تخلف کنند و باز نمانند
عن رسول الله از مرافقت رسول خدا یا از حکم او و لا یرغبوا بانفسهم
و نه سزا ایشان را که رغبت کنند بنفسها خود عن نفسه از نفس رسول یعنی

خویشتن داری و تن پروری کنند و تنعم کنند را نیده کناره کیرند از کشیدن
رنجها که او میکشند ذلک آن وجوب متابعت و ترک تخلف بانهم آنست بسبب
که ایشان چون با رسول خدای باشند لا یصیبهم ظمأ نرسد ایشانرا تشنکی
ولا نصب و نه رنجی از تعب سفر ولا مخمصة و نه کرسنکی فی سبیل الله در راه خدای
ولا یطؤن و نه سپرند مکانی از مکه کفار بسم اسب یا بکفش یا بپا اشتر خود
موطئا سپردنی که آن یغیظ الکفار بخشم آرد کافرانرا ولا ینالون من
عدو نیلا و نیابند هیچ از دشمن نیلا یافتنی از قتل و اسیر و غارت و جراحت و هزیمت
الا کتب لهم مکر نوشته شده برای ایشان به بسبب آن عمل صالح کرداری شایسته که موجب
ثوابست یعنی هر یکی از اینها که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند از ابن عباس
نقلست که بهر ترسی که از دشمن بدل ایشان رسد هفتاد حسنه در دیوان
اعمال ایشان نویسند ان الله لا یضیع بدرستی که خدای ضایع نمیکرداند
اجر المحسنین مزد نیکوکارانرا که مجاهد انند ولا ینفقون و نفقه نکنند
نفقة صغیرة نفقه اندک و خورد از تازیانه یا نعل اسبی یا صاع خرمای چون صدقه
ابو عقیل که قبل ازین کذشت ولا کبیرة و نه نفقه بزرک چون انفاق عباس و غیر او
که غرض ایشان به انفاق اعراض دین خدا بود ولا یقطعون و قطع نمیکنند
در سیر خود وادیا هیچ ممر آب و سیل را مراد زمین واسعست یعنی هیچ
زمینی را قطع نکنند الا کتب لهم مکر آنکه نوشته شود برای ایشان ثواب آن
وثبت کرده

وثبت کرده شود لیجزیهم الله تا جزا دهد خدا ایشانرا بسبب آن احسن
ما کانوا نیکوترین آنچه بودند در راه حق یعملون که عمل میکنند چون احسن را
جزا دهد غیر احسن را نیز به آن الحاق کنند بجهت تکثیر اجر آن در
ینابیع آورده که اکر مثلا غازی را هزار طاعت باشد و یکی از همه نیکوتر
بود حق تعالی آنرا ثواب عظیم دهد و نهصد و نود و نه را بطفیل آن
قبول کند و هر یکرا از آن احسان قلیل مقابل آن ثواب لا یزالی فرماید تا کرم
او نسبت بمجاهدان بر همه کس ظاهر کردد و کویند مراد به احسن عمل واجب
و ندبست که نیکوترانند از مباح یعنی ثواب آن بر واجب و ندب باشد نه مباح و با معنی
آنست که ثواب عمل او و مضاعف بر آن از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
روایتست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که نفقه برای غازیان
بفرستد و خود در خانه نشسته بود حق تعالی بدرهمی هفتصد درهم عوض
بدو دهد پس این آیه تلاوت فرمود که والله یضاعف لمن یشاء و این آیه کریمه
دلیلست بر آنکه هر تعب و ظماء و نصب و جوع و انفاق که در حج و زیارت
معصومین علیهم السلام یا در طلب علم یا امری از امور واجب واقع شود موجب ثواب
جزیل است از ابن عباس مرویست که این انواع تهدیدات است که در باب متخلفان نازل
شده که مؤمنان جازم شدند بر آنکه چون صدای نفیر جهاد بر آید بتمامی عازم حرب
شوند و خواه رسول متوجه حرب شود یا لشکر فرستد پس چون لشکری را نام زد کردی

همه مسلمانان رفتندی و رسول را تنها گذاشتندی آیه آمد که وما کان المؤمنون
و روا نیست و نشاید مؤمنان را لینفروا کافة آنکه بیرون روند بغزا همه
ایشان چه امر معاش و معاد مختل میماند هم چنانکه همه را جایز نیست که توقف
کنند فلولا نفر پس چرا بیرون نرود من کل فرقة منهم از هر جمعی کثیر
از ایشان مراد قبیله و اهل بلده است که از ایشان بیرون روند طائفة
گروهی و جمعی باقی توقف نمایند لیتفقهوا فی الدین تا طلب دانش کنند در دین
و فقه آموزند در خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ولینذروا
قومهم و باید که بیم کنند فقها گروه خود را اذا رجعوا الیهم چون باز گردند
بسوی اهل خود و در این آیه دلیلست بر آنکه تفقه در دین و تعلم آن از فروض کفایست
و سزاوار آنست که غرض متعلمان در فقه استقامت خود شان باشد و اقامت
غیر نه قصد ترفع بر مردمان و اشتهار در بلاد لعلهم یحذرون تا باشد
که اهل قبیله ایشان حذر کنند از آنچه ترسانیده و بیم کرده میشوند از آن
یعنی از معاصی اجتناب کنند و نزد کلبی آیه مذکوره در حق بنی اسد آمده که ایشان را
قحطی عظیم رسید برخاستند و با جمع زنان و کودکان بمدینه آمدند و گفتند
ما آمده ایم تا تعلیم کند رسول خدای کریم و بسبب آمدن ایشان نرخها گران شد
و بعضی راهها را نجس ساختند از بول و غایط حق تعالی فرمود که باید از
هر قبیله گروهی از ایشان بطلب علوم دینیه بیرون آیند نه همه ایشان
بعد از آن

بعد از آن در امر قتال میفرماید یا ایها الذین امنوا ای آنکسانی که گرویده اید
قاتلوا الذین کارزار کنید با آنکه یلونکم من الکفار نزدیک شما اند از
ناگرویدگان و آنها یهود انی بودند که در حوالی مدینه متوطن بودند مثل
بنی قریضه و بنی نظیر و خیبر غرض آنست که مقاتله کنید با کفاری که اقرب
باشند بشما مادام که خطر بعد بیشتر باشد ولهذا حضرت مقاتله فرمود
با بنی نظیر و بنی قریضه قبل از حرب هوازن که فتح مکه کرده با اهل فارس
محاربه نکرد و بجهت بعد ایشان از ایمان فرمود ولیجدوا فیکم
و باید که بیابند کافران در شما غلظة درشتی نسبت بخود یعنی عنف
تمام و غلظتی سخت در کلام قبل از وقوع قتال واعلموا ان الله و
بدانید ای مؤمنان آنکه خدای مع المتقین با پرهیزکارانست بحفظ
و اعانت و نصرت و از لطف آلست که او سبحانه بچیزی امر کند که باز ضد آن
باشد پس در باب نفاق میفرماید و اذا ما انزلت سورة و چون فرستاده شود
سوره پاره پاره از قرآن فمنهم من یقول پس از منافقان کسی هست که میگوید
با منافقی دیگر از روی انکار و استهزا با ضعفای مؤمنان گوید ایکم
زادته کیست از شما آنکه بیفزود او را هذه ایمانا این سوره ایمان یعنی آنکس
کدام است که این سوره او را یقین و ثبات در دین بیفزاید حق تعالی
در جواب ایشان میفرماید فاما الذین امنوا پس اما آنانکه گرویده اند فزادتهم

ایمانا پس زیاده میکرد اند این سوره ایشان را بزیادتی عملی که خالص
میشود از تدبر در این سوره و انضمام ایمان به آن یستبشرون
و ایشان شاد میشوند بنزول آن که سبب زیادتی کمال و واسطهٔ ارتفاع
حال ایشانست واما الذین فی قلوبهم و اما آنها که در دلهای ایشانست
مرض بیماری شک و نفاق و حقد و حسد و نقض اسلام فزادتهم زیاد
میکند این سوره ایشان را رجسا الی رجسهم کفری منضم بکفر ایشان
یعنی در سورهٔ شک داشتند پس شک ایشان در این سوره به آن شک ضم شده
و موجب زیادتی کفر ایشان گشت وماتوا و مردند یعنی صفت استحکام یافت در ایشان
تا وقتی که مردند وهم کافرون در حالتی که ایشان کافر بودند اولا یرون
آیا نمی بینند این منافقان انهم یفتنون آنکه ایشان مبتلا میشوند در بلیت محی
با صناف بلیات از مرض و قحط یا بجهاد با رسول خدا و مغلوبیت ایشان بسبب آن
با وجود کثرت ایشان و قلت یاران قدوهٔ عالمیان و یا بظهور نفاق و کذب ایشان
بر مسلمانان و عارف شدن آنحضرت بضمایر خبیثهٔ ایشان فی کل عام در هر حالی
مرة او مرتین یکبار یا دوبار ثم لا یتوبون پس توبه نمیکنند ایشان از نفاق و لاهم یذکرون
و نه ایشان پند میگیرند و متعظ میشوند از زوال آیات و امثال و غیر آن تفکر و اندیشه نمیکنند و
اذا ما انزلت سورة و چون فرو آید سوره از قرآن که در آن عیب ایشان مذکور باشد نظر بعضهم کنند
برخی از ایشان الی بعض بسوی برخی دیگر یعنی بچشم بیکدیگر اشارت کنند از روی
انکار و سخریت

انکار و سخریت بدان سوره یا از روی خشم بجهت شنیدن عیوب خود
یا بغمزهٔ عین بهم ایما میکنند برای فرار از مجلس و با یکدیگر میگفتند
هل یریکم من احد آیا می بیند یکی از مسلمانان شما را که اگر از
مجلس بیرون روید پس اگر کسی را بینند اقامت کنند و اگر برخیزند
ثم انصرفوا پس بازگردند از مجلس پیغمبر بجهت خوف و رسوای یا کثرت
خشم صرف الله گردانیده است خدای قلوبهم دلهای ایشان را از
انشراح صدور و فهم قرآن و قبول ایمان بجهت عقوبت فرط عناد و انکار و اصرار
کفر و عدم تدبر در آیات بینه و معجزات ظاهر و میتواند بود که این کلام نفرین
باشد و دعای بد یعنی حق تعالی ایشان را از راه حق بگرداند و بطریق بهشت
راه نمونی مکناد بانهم قوم لا یفقهون و بسبب آنکه ایشان گروهی اند که در
نیابند حق را و فهم آن نمیکنند از غایت نفاق و رسوخ در کفر و عناد در باطن
ایشان در آن تدبر نمیکنند تا حق را دریابند بعد از ذم اهل نفاق و کفر و وعید
ایشان بعقاب بر سبیل عموم خطاب بجمیع بندگان میکند لقد جاءکم
رسول بتحقیق و یقین که آمد بشما ای کافهٔ مکلفان فرستاده بحکم
خدا من انفسکم از نفس شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطهٔ
جنسیت با او مخالطت نمایید و بر سهولت و جا افاده و استفاده و جود
کیرو یا آمد بشما ای اهل عرب رسولی از شما یعنی از متکلم بلغت شما

از ابن عباس مرویست که هیچ قبیله نبود از عرب مگر که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله را در ایشان خویشی بدان یا بواسطه پیوست بود و با وجود این صفت
عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ دشوار است بر او آنچه در رنج افتید شما بدان از کفر
و ضلالت و بجهت آن معذب شوید یعنی لطف و مرحمت و شفقت او
نسبت بشما بر وجهیست که نمیخواهد بسبب عصیان و عمل بدی که کرده اید تعب و عنا
بلیتی بر شما نشیند و بجهت این پیوسته در صدد تزکیهٔ شماست و با همگی
رضای او آنست که هیچ کردار بد از شما ظاهر نشود تا موجب ضرر و عذاب
شما نگردد و بعضی بر لفظ عزیز وقف میکنند و بنا بر این معنی آنست که پیغمبر
ارجمند است و بزرگ قدر و غالب بر دشمنان دین و معنی علیه ما عنتم
آنکه بر اوست آنچه کنید از گناه یعنی عتاب آن بر ویست نزد پروردگار
روز قیامت بشفاعت تدارک آن خواهد نمود حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ حریص است
بر اسلام شما و صلاح نیات شما بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ بگروندگان
شما و غیر شما مهربانست و بخشاینده و حق تعالی هیچ پیغمبری را باین
دو صفت مدح نکرده مگر پیغمبر ما را در حق خود فرموده که ان الله با
الناس لرؤف رحیم و در بارهٔ وی گفت که بالمؤمنین لرؤف رحیم و در
جمع آورده که آنحضرت رؤفست بر مطیعین و رحیمست بر مؤمنین یا رؤف
بر اقربای خود رحیم بر اولیای خود یا رؤف بهر که او را دید و رحیمست بهر که
او را ندید

او را ندید فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند منافقان از یاری و هوا داری و ترا هل
کنند از فرمان برداری یا کافران اعراض کنند از ایمان آوردن فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ
پس بگو بسنده است مرا خدای که شر شما را از من کفایت کند و مرا بر شما
غالب سازد لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی بحق مگر وی عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ
بر وی توکل کردم و کار خود را باوی گذاشتم پس امیدواری رستگاری ندارم
مگر از او سبحانه وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ و اوست خداوند عرش بزرگ
مراد ملک عظیم اوست یا جسمی اعظم که محیط است بر جمیع اهل آسمان
و زمین و مقادیر و احکام از آن نازل میشود و قبلهٔ دعا و طواف گاه
ملائکه است و آنرا بقدرت خود آفریده است و نگاه میدارد و مرویست
که عرش خدای تعالی هزار رکن دارد و بروایتی هزار قائمه و از قائمه تا قائمه
هزار سال راه است و همه آنها مملو است از صنوف ملائکه و حقیقت معنی
آیه آنست که بگو ای محمد که خدای عرش بدین عظیمی نگاه میدارد و نیز
قادر است که مرا از شر منافقان و کافران نگاه دارد آورده اند که مردی
صالح حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دید که در مجمعی نشسته بود
و اصحاب باوی مجالست کرده مردی از جملهٔ آشنایان از در درآمد
و خواست که بنشیند حضرت دست او را بگرفت و بر بالای صحابه جای داد
گفتند یا رسول الله این کیست که وی را بر ما تقدیم فرمودی و باین مرتبه

در تعظیم و تکریم او کوشیدی فرمود که این مرد نیست که در عقب
نمازی ایهٔ آخر سورهٔ براءت خواند یعنی قوله تعالی لقد جاءکم رسول الی قوله و هو
رب العرش العظیم سورة یونس علیه السلم مکیة و هی مائة و تسع آیة
ابی بن کعب روایت کند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله که هر که این سوره را
قراءت کند بعدد هر که تصدیق بیونس علیه السلم کرده و تکذیب او نموده
و بعدد هر که با فرعون غرق شده ده حسنه از برای او بنویسند و از
ابو عبد الله علیه السلم مرویست که هر که تلاوت سورهٔ یونس علیه السلم
کند در هر دو ماه یا سه ماه از جاهلان نباشد و در روز قیامت از مقربان
بارگاه حضرت عزت و نزدیکان درگاه صمدیت باشد بسم الله الرحمن الرحیم
الر قف بمعنی انا الله الرحمن یعنی منم خدای بخشاینده یا بمعنی انا الله اری
یعنی منم خدای که میبینم جمیع افعال بندگان را تلک آیات الکتاب این
سوره اینها آیات قرآنست الحکیم که مشتمل است بر حکمتها و یا محکم که در او
تناقض و اختلافی نیست یا آنکه هرگز رقم نسخ بروی کشیده نشود و یا کسی بر تغییر
آن قادر نیست و مرویست که چون اساس ثبات نبوت محمد صلی الله علیه و اله تاکید
حضرت عزت شانه او را برسالت اختصاص داد جمعی بیش اندوی انکار کردند عجب نیست
که خدای تعالی رسول از جنس آدمیان بعالمیان فرستد و یتیم عبد الله را اختیار
کند حق تعالی رد انکار ایشان کرده فرموده اکان للناس عجبا آیا هست
مردمانرا

سوره یونس ... یک نوبت بجهت نصرت و فتح بر دشمن بخواند

مردمانرا تعجبی و شگفتی ان اوحینا الی رجل منهم آنکه وحی کردیم
بسوی مردی که از قبیلهٔ ایشانست و تعجب ایشان درین از فرط حمق
و قصور نظر ایشان بود در امور عاجله چه اعتقاد ایشان آن بود که مزیت
فضیلت و مرتبه و شان بکثرت مال و جاه دنیویست و آن حضرت را
که از عظماء خود و اهل تکبر میدانستند بجهت قلت مال بود چون حکمت
الهی مقتضی حقیر داشتن حطام دنیویه است از این جهت پیغمبران مبعوث
شده اند متصف بصفت فقر بوده اند تا بندگان که مال دنیا را دخلی نیست
در مزیت مرتبه و کفار از فرط جهالت این را فهم نیافتند و تعجب میکردند حق تعالی
از روی انکار و تعجب فرمود که آیا تعجب میکنند از آنکه ما وحی کردیم بمردی که از
اصل و نسب ایشانست و مضمون وحی آن است ان انذر الناس آنست که بیم کن مردمان را
از عقوبت الهی و بشر الذین آمنوا و مژده آنانرا که گرویده اند ان لهم بآنکه
ایشانراست قدم صدق پیشتر و نیک عند ربهم نزد پروردگار ایشان
و آن سابقهٔ ازلیست و نعیم جنت که حق تعالی بآن وعده داده است منا مو
مرویست که حضرت را از قدم صدق پرسیدند فرمود که آن شفاعت منست
که بآن متوسل شوید بجهت پروردگار خود و مقرر است که گناهکاران تباه
روزگار را هیچ وسیلهٔ برای آمرزش برابر شفاعت آن حضرت نیست
قال الکافرون گفتند ناگرویدگان بعد از آمدن پیغمبر بدیشان

و نمودن معجزات بایشان هذا لساحر مبین بدرستی که این مرد جادویست
آشکارا در این اعترافست بانکه ایشان میدیدند معجزات آن حضرت را
که عاجز کننده ایشان بود از معارضات ان ربکم الله بدرستی که پروردگار
شما الله الذی آن خداوندیست که بقدرت تمام خلق السموات والارض
بیافرید آسمانها و زمینهارا که اصول ممکناتست و بزرگترین اجسام
این عالم فی ستة ایام در مقدار شش روز از ایام دنیا و در این مدت آنرا اختراع
کرد با چندین عجایب و بدایع با انکه قادر بود که بیک طرفة العین آنرا بیافریند
مراد تعلیم بندگان بود تا در کارها تعجیل نکنند ثم استوی پس مستوی شد
علی العرش بر آفریدن عرش و تدبیر کردن همچو استوی ملک بر سریر باستیلا برتبه
مملکت چه همه از عرش که اعظم مخلوقاتست نازل میشود و لهذا بندگان
نزد طلب حاجات دستهارا بجانب آن بر میدارند یدبر الامر تدبیر میکند و میسازد
امر بندگان را بر مقتضی حکمت و مصلحت ما من شفیع نیست شفاعت کنند
در روز قیامت الا من بعد اذنه مگر از پس دستوری دادن خدا مر اورا این
تقریر عظمت اوست و عزت و جلال او سبحانه ورد کسانی که گمان ایشان انست
که آلهه ایشان خواهند بود ذالکم الله انکه موصوفست باین صفات مقتضی
الوهیت و ربوبیت خدای بحقیقت ربکم پروردگار شماست نه غیر او
چه غیر را در این صفتها با او شرکت نیست فاعبدوه پس اورا بپرستید
بیگانگی

بیگانگی افلا تذکرون آیا پند نمیگیرند و یا تفکر نمیکنید که مستحق عبادت اوست
نه معبودان باطل الیه مرجعکم بسوی جزای اوست بازگشت شما جمیعا
همگی بموت و نشور نه بغیر او پس مهیا باشید برای آن بکسب اعمال صالحه و اجتناب از اعمال
سیئه وعد الله وعده داد شمارا خدای وعده دادنی حقا راست و درست
انه یبدؤ الخلق بدرستی که خدای در اول بیافرید خلق را ثم یعیده پس بعد از
مردن زنده کرد او لیجزی الذین آمنوا تا جزا دهد آنانرا که گرویده اند باو
وعملوا الصالحات و کرده اند عملهای پسندیده بالقسط بعدل یعنی مکافات
ایشان دهد بروجه عدل که در آن هیچ نقص نباشد والذین کفروا و آنانکه کافر
شدند لهم شراب من حمیم مر ایشانراست آشامیدنی باشد از آب گرم دوزخ که چون
بیاشامند احشا و امعاء ایشان پاره پاره گردد و عذاب الیم و دیگر ایشانراست
عذابی دردناک که تخفیف نیابند بما کانوا یکفرون بسبب آنکه بودند که بخدای و رسول او
کافر میشدند و نمیگرویدند هو الذی اوست آنخدای که بقدرت کامله خود
جعل الشمس ضیاء گردانید آفتاب را خداوند بهر روشنی والقمر نورا و ماه را
خداوند نور و قدره و تقدیر کرد برای سیر هر یک از شمس و قمر منازل که منزلها
بر فلک بعضی مفسرین بر آنند که ضمیر راجع است بقمر یعنی تقدیر کرد برای
سیر قمر منزلها بیست و هشت بعدد شبهای ماه غیر دو شب محاق و اسماء
آن منازل اینست سرطان بطین ثریا دبران هقعه هنعه ذراع نثره

[نعایم]
طرف جبهه زبره صرفه عوا سماک عفر زبانی اکلیل قلب شوله
بلده ذابح سعد بلع سعد السعود سعد الاخبیه فرع الدلو المؤخر
بطن الحوت و بروج دوازده است حمل و ثور و جوزا تا آخر و اینها [منازل]
ماه و آفتاب و زهره و مشتری و زحل و عطارد است و منازل
احکام شرع بسیر شمس و قمر است در این بروج و منازل کما قال لتعلموا
عدد السنین و تا بدانند شمار و اوقات از ماهها و روزها در معاملات
و مهمات خود والحساب ما خلق الله ذلک نیافرید خدای آنچه مذکور
شد الا بالحق مگر بحق یعنی بر وفق حکمت بالغه نه بازی و عبث یفصل
الآیات روشن میکند دلایل قدرت خود را لقوم یعلمون برای گروهی که میدانند
یعنی در آن تامل و اندیشه میکنند و بجهت تامل از آن نفع میگیرند چه هر که تامل
کند میابد که شمس و قمر دو آیتند از آیات قدرت الهی که از اعظم دلایلند
بر وحدانیت و علم و قدرت او سبحانه چه از آنها عالم منور میشود
و بشعاع شمس اخراج نبات و طبخ اثمار میکنند و بتمامیت و نقص
قمر اول و آخر ماه معلوم میگردد و حساب شهور و ایام صیف و شتا
دانسته میشود ان فی اختلاف اللیل والنهار بدرستی که در آمد و شد
شب و روز از پس یکدیگر یا در مخالفت ایشان بنور و ظلمت و ما خلق الله
و در آنچه آفرید او سبحانه فی السموات والارض در آسمانها و زمینها از
انواع کاینات

ساعتها و ادوار چون منقضی [illegible] روزها و ماهها و روزها و ... و الحساب یعنی تا بدانید شمار

انواع کاینات چون آفتاب و ماه و کواکب سیاره و ثوابت و انواع فرشتگان
و عرش و کرسی و لوح و قلم و از انواع حیوانات و جمادات لآیات هر آینه
نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و قدرت و علم و کمال او سبحانه
لقوم یتقون برای گروهی که بترسند از عاقبت احوال و امور یعنی از
حال و مآل و معاد خود بر اندیشند و از رسوای حشر ترسان باشند
بعد از آن در تهدید مکذبان معاد و معاندان بی بینا میفرماید که ان
الذین لا یرجون بدرستی آنانکه امید ندارند لقاءنا بثواب و عقاب ما یعنی منکر
آخرتند که آن محل مجازات عملست ورضوا و خشنود شدند بالحیوة
الدنیا بزندگانی دنیا و پسندیدند و اطمانوا بها و آرام گرفتند بدان
یعنی همت خود را بر لذات محسوسه و زخارف فانیه مقصور کردانیدند
و از نعم جاویدان غافل شدند و بر وجهی در دنیا مطمئن و آرام گرفتند [چنانچه و لذة]
که گویا هرگز ایشان را رحلت نخواهد بود و ندانستند که لحظة لحظة
دست اجل طبل رحیل فرو خواهد کوفت والذین هم و آنانکه ایشان عن
آیاتنا از آیتهای کتاب ما و دلایل صنع ما غافلون آگاه نیند و
بیخبران بجهت فرط توغل ایشان در آنچه ضد آیاتست که آن اشتغال است
بر زخارف دنیای سریع الزوال اولئک آن گروه مشغول بحطام دنیا
و غافل از امور عقبی مأویهم النار جای ایشان آتش دوزخست

بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه بودند که کسب میکردند از معاصی کفر و شرک و سیئات
خطیئات و بعد از وعید کافران در وعدهٔ مؤمنان میفرماید إِنَّ
الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند
کارهای شایسته يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ راه نماید ایشانرا پروردگار ایشان در آخرت
بِإِيمَانِهِمْ بسبب ایمان ایشان طریقی را که مؤدی ببهشت شود تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ آن چنان بهشتی که جاری میشود از تحت مساکن ایشان
جویها آب فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانها با نعمت و ایشان در بالای
برانگیزند دَعْوَاهُمْ خواندن ایشان مرخدایرا فِيهَا در بهشت بدین
وجه باشد که سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ بپاکی یاد میکنیم ترا باری خدایا از هر چه لایق
بحضرت کبریای تو نیست و این بجهت لذت ایشان بود چون این کلمه گویند
آرزوی ایشان بود حاضر گردد وَتَحِيَّتُهُمْ و درود و ثنای ایشان بر یکدیگر
و یا درود حق و تحیت ملائکه بر ایشان فِيهَا سَلَامٌ در بهشت سلام
بود که مشتملست بر سلامتی از جمیع آفات و نقایص و مکاره وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ
و آخر دعای ایشان أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ آن باشد که حمد گویند مرخدایرا رَبِّ
الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیانست مرویست که چون مؤمنان به بهشت در آیند
عظمت و کبریای عزت حضرت را مشاهده نمایند زبان بنعت جلال و تسبیح ملک
متعال گشایند ملائکه بامر حق تعالی بر ایشان سلام کرده بانواع

کرامات

کرامات و علو مقامات بشارت دهند خطاب حمد و ثنای الهی بجای
آورده ختم کلام بکلمهٔ تسبیح و حمد کنند و هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشانرا
از جمیع لذتها که ببهشت خوشتر آید شعر ذوق نامش عاشق مشتاق را
از بهشت جاودانی خوشتر است ؛ و مرویست که چون مرغی بر بالای
سر ایشان پرواز کند آرزوی گوشت آن کرده گویند سبحان اللهم فی الحال پرها
آن مرغ جدا شده بریان شود و پیش دست ایشان افتد و چون آنرا
تناول کنند الحمد لله رب العالمین گویند در حال استخوانهای مرغ گوشت
پیدا کرده و بپرواز در آید همچنانکه اول بود از مجاهد نقلست که معنی یهدیهم
ربهم که در این آیه واقع شده است یعنی که راه نماید خدای ایشانرا بنور
ایمان تا بصراط بگذرند و در خبر است که محمد صلی الله علیه و آله
جبرئیل را سوال کرد از احوال صراط جبرئیل متوجه آسمان شد باز آمد
و گفت حق تعالی ترا سلام میرساند و میگوید که تو بر صراط بنور من بگذری
و علی بنور تو و امت تو بنور علی گذر کنند نور امت از علی و نور علی از تو و
نور تو از من به بهشت در آیند و هر چه آرزو کنند در آن بایشان دهم
آورده اند که کفار بنزول عذاب استعجال مینمودند این آیه آمد وَلَوْ
يُعَجِّلُ اللَّهُ و اگر تعجیل کند خدای تعالی لِلنَّاسِ الشَّرَّ برای مردمان به اجابة
دعای بد اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ همچنانکه شتافتن ایشانست بدعا

خیر لقضی الیهم هر آینه رانده و گذارده شود بسوی ایشان اجلهم
اجل ایشان و هلاک کرده شوند یعنی اگر ما دعاء بد ایشانرا اجابت
کنیم چنانکه دعاء خیر ایشانرا مستجاب میگردانیم ایشان هلاک
میشوند فنذر الذین پس میگذاریم آنانرا لا یرجون لقاءنا امید
نمیدارند برسیدن بعذاب و ثواب ما یعنی از فرط عناد بحشر متعلقات
آن نمیگروند فی طغیانهم در گمراهی خویشتن یعنی بطریق استدراج
مهلت میدهیم ایشانرا تا در ضلالت خود یعمهون سرگردان میروند
و بحق راه نمییابند بعد از آن خبر میدهد از قلت صبر آدمی و ضرر و شدائد
آن و اذا مس الانسان الضر دعانا و چون برسد بآدمی سختی و رنجی مراد جمیع
کفارند یا ولید مغیره و اکثر آدمیان و بهر تقدیر چون ضرری بوی رسد
دعا تا بخواند ما را با اخلاص تمام لجنبه وقتی که تکیه کرده باشد
بپهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از آن رنج او قاعدا او قائما
یا نشسته یا استاده در جمیع حالات فلما کشفنا پس چون بنهیم
و برداریم عنه ضره از او رنج و مضرت او را مر یرو بر همان راهی
که بوده از کفر و بر آن مستمر شود یا بگذرد از موقف دعا و یکزمان رجوع
نکند کان لم یدعنا گویا که او نخوانده است ما را الی ضر مسه بکشف
ضرری و دفع رنجی که بدو رسیده بود کذالک مانند این تزیین زین
آراسته شده

آراسته شده است یعنی شیطان آراسته کرده للمسرفین مر اسراف کنندگان را
که از حد تجاوز نموده اند ما کانوا یعملون آنچه هستند که میکنند
از فروختن عمر در ملاهی یعنی اعراض از قبول اوامر و نواهی یعنی شیطان
آن چنان در نظر ایشان در آمده که آنچه میکنند از اعمال قبیح نیکوست
بعد از آن از عقوبات کفار سابقه خبر میدهد تا این امت از مثل آن
عمل احتراز کنند پس میفرماید که و لقد اهلکنا القرون و بدرستی که هلاک
کردیم اهل قرنها را من قبلکم پیش از شما ای اهل مکه لما ظلموا آنگاه
که ستم کردند بر تکذیب پیغمبران و عصیان ورزیدند در اطاعت رحمان
و جاءتهم و حال آنکه آمده بودند بدیشان رسلهم بالبینات رسولان
ایشان بحجتها روشن و معجزها ظاهر که دال بود بر صدق ایشان و ما
کانوا لیؤمنوا و نبودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاک نشدندی و زنده
ماندندی بجهت فرط عناد و انکار جحود کذالک همچنین که ایشانرا جزا
دادیم بهلاک ایشان بجهت تکذیب رسل نجزی القوم المجرمین
جزا خواهیم داد مجرمانرا از اهل مکه که تکذیب پیغمبر ما میکنند ثم جعلناکم
پس ما گردانیدیم شما را ای گروهی که محمد بشما مبعوث شده خلائف
خلیفها که ذکرشان و جانشینان فی الارض من بعدهم در زمین پس
قرونی که هلاک شدند لننظر تا ببینیم در صورت شهادت بعد از

انانکه در غیب ظاهر شده که شما کیف تعملون چگونه عمل خواهید کرد از
خیر و شر تا با شما بمقتضای کردار جزا دهیم مرویست که عبدالله ابن ابی امیة
مخزومی و ولید بن مغیره و عمر بن عبدالله عامری و امثال ایشان
از کفار قریش با حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفتند آیتی بیار که سادات
عرب را از عبادت لات و عزی و منات باز دارد و ذم بتان در آن نبود
حق تعالی این آیت فرستاد و اذا تتلی علیهم و چون خوانده شود بر مشرکان
مکه آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات در حالتی که واضح المعنی است قال
الذین لا یرجون گویند آنانکه امید ندارند لقاءنا رسیدن بعقاب ما در روز
حساب ائت بقرآن بیار قرآنی را غیر هذا بجز این که بر ما میخوانی یعنی
کتابی که حاوی ذکر بعث و نشر و ثواب و عقاب و معایب لات و منات و سایر اصنام
نباشد او بدله یا آنکه تبدیل کنی قرآن را یعنی در مواضع آیتی که مشتمل است بر
امور مذکوره آیت دیگر را وضع کن که در آن ذکر عذاب و ذم الهه ما نباشد
قل ما یکون لی بگوای محمد در جواب که سزاوار نیست مرا ان ابدله آنکه تبدیل کنم
قرآن را من تلقاء نفسی از قبل نفس خود نمیتوانم که قرآن را بنحوی تغییر دهم و در آن
بزیاده و کم تصرف نمایم ان اتبع متابعت نمیکنیم و از پی نمیرویم
الا ما یوحی الی مگر آن چیزی را که وحی کرده میشود بمن از حق تعالی بزیاده
و نقصان انی اخاف بدرستی که میترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم در حق
پروردگار خود

پروردگار خود بتبدیل و تغییر قرآن عذاب یوم عظیم عذاب روز
قیامت که بزرگ است راست بعد از آن بر صحت نبوت آن حضرت تنبیه
میکند که قل لو شاء الله بگوای محمد که اگر خواستی خدای ما تلوته علیکم
نخواندمی بشما آنچه بمن منزل شده و لا ادریکم به و نه شما را دانا کرد
خدای به بقرآن بلکه از فضل و رحمت اوست که مرا امر کرد بخواندن
و شما را اعلام کردن بر آن مراد اینست که این مشیت الله است نه مشیت من
تا آنرا بوجهی کرده ام که موافق آرزوی شما باشد فقد لبثت پس بدرستی که
من درنگ کردم فیکم عمرا در میان عمری دراز که مقدار چهل سال
بود من قبله پیش از نزول قرآن یعنی در آن مدت که مبعوث بنبوت نه من
قرآن میخواندم و نه شما بدان دانا بودید افلا تعقلون آیا چرا در نمی آیید
و تعقل نمیکنید در کسی که چهل سال در میان شما بوده میخواند کلامی که
فصحای عرب با جمال بلاغت آن حیرانند و بلغا و دیوان ادب از کمال فصاحت
آن انگشت تحیر بدندان و با وجود این احوال ماضی و مستقبل خبر میدهد
تا دریابید که صدور کلامی از مردی چنانکه خارق عادتست و منزل
از جانب جناب حضرت عزت و شما از غایت عناد افترا میکنید که
این قرآن کلام منست نه از جانب خدای فمن اظلم پس کیست ستمکارتر
ممن افتری از کسی که افترا کند و بر بندد علی الله کذبا بر خدای دروغ

وچیزی که نسبت باو دهد او کَذَّبَ بِآیاتِهِ یا تکذیب کند ایتها او را و بدان
کافر شود و یا کوید که باری تعالی را صاحبه یا شریک و ولد است اِنَّهُ لا یُفلِحُ المُجرِمُونَ
بدرستی که نجات نیابند و رستگار نشوند مجرمان یعنی کافران غریق جریمه
و مستغرق معصیت وَیَعبُدُونَ مِن دُونِ اللهِ و میپرستند بجز از خدا
مالا یَضُرُّهُم آن چیزی را که ضرر نرساند بدیشان اگر ترک عبادت او کنند
وَلا یَنفَعُهُم و سود نرساند بایشان اگر عبادت او کنند در پرستش او صرف
نمایند زیرا که معبود ایشان جماد است و جماد بر رسانیدن نفع و ضرر قادر
نیست و حال آنکه معبود می باید که قدرت او بر ثواب و عقاب متعلق باشد تا بندگان
بامید نفع و ضرر او را بپرستند وَیَقُولُونَ و میگویند بت پرستان هٰؤُلاءِ
شُفَعاؤُنا این بتان شفیعان ما اند عِندَ اللهِ نزد خدای یعنی ما را در
امور دنیا شفاعت میکنند و از خدای درخواست مینمایند تا مهمات ما را
کفایت کنند یا اگر فرضا بعث و حشر باشد چنانکه زعم اهل اسلام است ما را
از خدای درخواست کنند و از عذاب آنجا برهانند حق تعالی بر سبیل الزام
ایشان فرمود قُل اَتُنَبِّئُونَ اللهَ بگو ای محمد که آیا خبر میدهند خدای را
بِما لا یَعلَمُ با آنچیزی که نمیداند فِی السَّمٰواتِ وَلا فِی الاَرضِ در آسمانها و در
زمینها انتفای علم بجهت انتفا معلوم است یعنی شما میگویید که خدای را
شریک هست و اثبات شفاعت میکنید و خدای بحق که عالمست
بجمیع معلومات

بجمیع معلومات این را نمیداند زیرا که شریک او وجود ندارد تا علم تعلق
بآن گیرد و اگر موجود میبود هر آینه معلوم او سبحانه بودی که علم او است
بجمیع معلومات و هرگاه او را شریک نباشد پس شفاعت شریک معقول
نباشد سُبحانَهُ وَتَعالیٰ پاکست خدای و بلند مرتبه عَمّا یُشرِکُونَ از
آنچه ایشان او را شریک او میدانند وَما کانَ النّاسُ و نبودند آدمیان اِلّا
اُمَّةً واحِدَةً مگر امتی یگانه همه بر فطرت اسلام بودند فَاختَلَفُوا
پس اختلاف کردند یعنی بعضی کافر شدند و برخی بر ایمان خود ماندند
وَلَولا کَلِمَةٌ و اگر نه سخنی است سَبَقَت مِن رَبِّکَ که پیشی گرفتست از
آفریدگار تو یعنی حکم ازلی واقع شده بتاخیر عذاب تا روز قیامت که روز
جزاست و اگر نه لَقُضِیَ بَینَهُم هر آینه حکم کردی میان ایشان فیما فیهِ در آن
چیزی که ایشان در آن یَختَلِفُونَ اختلاف میکنند یعنی عذاب نازل شدی
و مبطل هلاک شدی و محق بماندی وَیَقُولُونَ و میگویند مشرکان که
اقتراح آیات میکنند لَولا اُنزِلَ چرا فرو فرستاده نشد عَلَیهِ بر
محمد صلی الله علیه و آله آیَةٌ مِن رَبِّهِ معجزه از پروردگار او یعنی از آن
معجزاتی که ما می طلبیم آنرا خود می نماید که مطلوب ما نیست فَقُل اِنَّمَا الغَیبُ لِلّٰهِ
پس بگو در جواب ایشان که غیب مر خدایراست یعنی مختص است بعلم او که تعلق گرفته باشد
بآنکه انزال آیات مقترحه از جمله مفسده است که مانع انزال است پس گو

صلاح شما در آن میبود انزال میکرد و چون انزال آن نمیفرماید
معلوم میشود که علم او تعلق گرفته بعدم صلاح آن اقتراح پس معقول
نیست فَانْتَظِرُوا پس شما انتظار برید نزول مقترحات را اِنِّي مَعَكُمْ
بدرستی که من نیز با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از انتظار برندگانم تا ببینم
که بجهت جحود و عناد و مکابرهٔ شما خدا چه خواهد کرد پس از افعال ذمیمهٔ
ایشان خبر میدهد وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ و چون بچشانیم مردمان را
یعنی اهل مکه را رَحْمَةً صحتی و فراخی نعمت مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ از پس بیماری و قحطی
مَسَّتْهُمْ که رسیده باشد بدیشان إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ چون در نگری ایشان را باشد
مکری فِي آيَاتِنَا در آیتهای ما یعنی طعن کنند در آن و در بارهٔ پیغمبر ما کید
کنند مرویست که اهل مکه هفت سال بقحط و خشکسالی مبتلا بودند
تا آنکه نزدیک بهلاکت رسیدند حق تعالی بر ایشان رحم کرده باران بر ایشان
فرستاد و قحط و خشکسالی بفراخی و آبادانی مبدل گشته و صاحب جمعیت شدند
و متنعم گشتند زبان طعن بر رسول صلی الله علیه و آله دراز کرده اقتراح
آیات کلی معجزات نبوی کردند و بانواع مکر و کید و حیله تمسک جستند تا ضرر
بحضرت رسانند حق تعالی فرمود قُلِ اللَّهُ بگو ای محمد که خدای أَسْرَعُ مَكْرًا
زود تر است از شما در رسانیدن جزای مکری که شما میرسانید یعنی پیش
از ظهور کید شما حق تعالی نزول عذاب بر شما خواهد کرد إِنَّ رُسُلَنَا بدرستی

کرد رسولان

که رسولان ما یعنی ملائکهٔ حفظه يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ مینویسند آنچه
شما اندیشه کرده اید از مکر و هر گاه که شما تدبیر خفی کنید بر فرشتگان ما
پنهان نیست بر ما که پنهان خواهد بود بعد از آن تذکیر نعمت خود می فرماید
هُوَ الَّذِي اوست آن خدائی که يُسَيِّرُكُمْ میبرد شما را یعنی تمکین و قدرت میدهد
شما را در قطع مسافت سیر فِي الْبَرِّ در خشکی بر پشت دواب چون اسب و شتر
وَالْبَحْرِ و در تری بر پشت کشتی حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ تا چون باشید
در کشتی وَجَرَيْنَ بِهِمْ و کشتیها روان بآنانکه در وی اند بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ ببادی
خوش و نرم که وزد در وی وَفَرِحُوا بِهَا و شاد شوند بآن باد جَاءَتْهَا تا گاه آید
بدان کشتی رِيحٌ عَاصِفٌ بادی سخت که دریا را بشور آورد وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ
و بیاید بدیشان موج دریا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از همه جا یعنی از چپ و راست و پیش
و پس کشتی بموج درآید وَظَنُّوا و یقین کنند أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ آنکه ایشان را
فرا گرفته است بلا که احاطهٔ ایشان کرده از همه جوانب بی خلاصی شدند
باشند دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خدای را مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک کننده باشند
لَهُ الدِّينَ برای خدا دین را یعنی از خوف این قصه دین خود را خالص سازند
در فطرت اصلی ظهور کنند عوارض نفسانی و وساوس شیطانی زایل
کرده لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا هر آینه اگر رهایی بخشی ما را مِنْ هَذِهِ از این احوال
و بلا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ هر آینه باشیم از سپاس دارندگان

مر نعمت نجات را فلما انجیٰهم پس چون باز رهانند ایشان را از آنچه میترسند
اذا هم آنگاه ایشان یبغون فی الارض ستم کنند در زمین و شتابند
بهمان کارها که بر آن بودند از شرک و فساد بغیر الحق بناحق و ناروا یعنی مبطل
باشند در آن و این احتراز است از تخریب مسلمانان دیار کفره و سوختن
مزدوع عبادت ایشان و کندن درختان ایشان چه این افساد حقست ؛
یا ایها الناس انما بغیکم علی مردمان جز این نیست که ستم شما علی
انفسکم بر نفسهای شماست به ارتکاب معاصی متاع الحیوة الدنیا
برخوردار از لذتهای دنیاست یعنی تمتع و منفعت دو سه روزه پاینده
نیست چون لذت آن روز بگذرد عقوبت آن باقی ماند ثم الینا مرجعکم
بسوی ماست بازگشت شما در قیامت فننبئکم پس خبر کنیم شما را
بما کنتم تعملون بآنچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن پاداش خواهیم داد
بشما انما مثل الحیوة الدنیا جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت
زوال و عدم بار آن بعد از اقبال کماء انزلناه مانند آبیست یعنی بارانی که
فرو فرستادیم از آسمان آن را من السماء از آسمان یا از ابر فاختلط
به نبات الارض پس آمیخته شد بآن آب نبات الارض گیاه رسته از زمین مما یاکل
الناس از آنچه میخورند آن را مردمان چون حبوب و ثمار و بقوله
والانعام و از آنچه میخورند چهارپایان چون گیاه حتی اذا اخذت الارض
تا وقتی که

تا وقتی که فرا گرفت زمین کشت زخرفها پیرایه خود را به اصناف نبات
و اشکال و الوان مختلف و ازینت و آراسته شد و بازینت کشت بمحصولات
گوناگون و میوه‌های رنگارنگ و ظن اهلها و گمان بردند اهل آن زمین
انهم قادرون انکه ایشان توانایانند علیها بر رویانیدن گیاه و چیدن
میوه‌های آن اتیها ناگاه آید بدان زمین بآفت و نیست امرنا فرمان ما به خرابی
آن در رسیدن لیلا او نهارا به شب یا در روز فجعلناها پس گردانیدیم
کشت و زرع آن زمین را حصیدا به آنچه درویده باشند یا از اصل برکنده
کان لم تغن گویا که هیچ نبوده و موجود نگشته و اثر آن پیدا نشده ؛
بالامس دی روز کذلک همچنین که در این تمثیل تفصیل کردیم ؛
نفصل الآیات هر آیه بیان میکنیم و روشن میسازیم و تفصیل میدهیم
دلالت قدرت خود را لقوم یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند در
این ضرب المثل و بدان نفع گیرند حق تعالی در این آیه حال دنیا را از زوال
نعیم و اموال ظهور و ادبار بعد از اقبال تشبیه کرده بحال گیاه زمین که بعد
از تازگی و طراوت و خشک و تیره و بی‌رونق و بی نضارت میشود چنانکه
اول گیاه را صفت طراوت و تازگیست آخر سمت تیرگی و پژمردگیست
مبدء دنیا نوازش دولتست و منتهای آن گذارش و نکبت و گفته‌اند اینجا
تشبیه مال نسبت بباران دارد یعنی باران مادام که به آرام جاریست

در نهایت پاکی و پاکیزگی است و چون موضع مکث کرد و مدتی در یک
جا ماند رنگ و بوی آن متغیر گشت و منقطع شد مال الدنیا نیز که بسبب انفاق جوان
مردانست بدست روان کردد و پسندیده و مقبول باشد و چون در مضیق
بخل و امساک خسیسان ماند نکوهیده و مذموم کردد با آخر تاراج حادثات
بر او تاختن بنای آنرا بصرصر نکبت از باد دارد مال چون آبیست تا باشد روان
فیض می یابد از او اهل جهان چند روزی چون کند هر جا درنگ گندد و
بی حاصلست و تیره رنگ و باوجه تشبیه آنست که چون آب باران باندازه آید و بقدر
حاجت نازل کردد سبب آسایش آدمیان و آرامش عالمیان باشد اما چون
از اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز کند سبب خرابی عالم و سرکردانی بنی آدم
شود مال دنیا نیز تا بمقدار احتیاج بدست آید مقاصد دنیا و دین بنجاح مقرون
کردد و فواید آن بقریب و بعید رسد و چون روی بزیادتی نهد و خزانه و انبار
پر شود موجب ارتکاب معصیت و تفاخر شود کان الانسان لیطغی ان راه استغنی و بعضی
دیگر در وجه تشبیه گفته اند که باران چون بنهال گل رسد و طراوت آن بیفزاید
و چون بخار بن بکند رسد حدت و شوکت او زیاده کرد مال دنیا چون بمصلح رسد
صلاح او بیفزاید و چون بدست مفسد آید حدت و فساد او زیاده کرداند و چون
بمصلح رسد صلاح او بیفزاید بصرف آن در قربات که نعم المال الصالح للرجل
الصالح و اگر بدست مفسد افتد ماده فساد و عناد او روی باز دیاد نهد
و در تیسیر آورده

و در تیسیر آورده که حق تعالی بندگان خود را نمیخواند بدنیا که محل نفاق است
بلکه بسرای بهشت دعوت میکند که منزل سلامتی از آفاقست چنانچه فرمود
که والله یدعوا الی دار السلام و خدای میخواند بندگان را بسوی سرای سلامت
یعنی دعوت میکند بعملی که موجب دخول جنت است گویند بهشت را دار السلام
بجهت آن گفت که تحیت ملائکه است بر اهل آن یا تحیت بهشتیان بر یکدیگر سلامست
کقوله تعالی سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و قوله سلام علیکم بما صبرتم
فنعم عقبی الدار و قوله تحیتهم فیها سلام و قوله الا قیلا سلاما سلاما یا سلام نام
خداست و اضافه بهشت با وجوب تعظیم آن بود چنانچه اضافه خانه بصاحب
بجهت تکریم هست پس حق تعالی بندگان خود را میخواند از سرای که اولش بکا است و اوسطش
عنا و آخرش فنا بسرای که مبدء آن عطاست و اوسطش رضا و آخرش جوار
و به حضرت مولا و یهدی من یشاء و راه مینماید هر کرا میخواهد از طالبان
حق بتوفیق و اسباب لطف و یا ایشانرا در قیامت راه نماید به بهشت الی
صراط مستقیم بسوی راه راست که طریق مستقیم شریعت است یا دار السلام
للذین احسنوا مر آنکسانیرا که نیکوی کردند یعنی ایمان آوردند و عمل صالح
کردند و از نواهی اجتناب نمودند الحسنی مثوبت نیکوی که آن نعیم دار السلام است
و زیادة و افزونی از پاداش که بطریق تفضل کرامت فرماید کقوله تعالی و یزیدهم الله
من فضله و گویند حسنی جزای حسنه است یکی بیکی و زیاده آنکه

یکی را ده دهد تا بهفتصد و بیشتر و یا حسنی مغفرتست و زیاده خشنودی
حضرت عزت و در روایتی واقع شده که زیادتی ابریست که بر اهل بهشت بگذرد
کند و هر چه خواهند بر ایشان بباراند و از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
مرویست که زیاده غرفه ایست در بهشت از یک دانه مروارید مخلوق شده
و آنرا چهار در است وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ و پوشیده نکرداند رویهای بهشتیان را
غَبَرَةٌ گردی و غباری یعنی روی ایشان در طراوت و نضارت باشد
وَلَا ذِلَّةٌ و خواری و مذلت در بشره ایشان نباشد أُولَئِكَ آن گروه نیکوکاران
أَصْحَابُ الْجَنَّةِ اهل بهشتند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آن جاویدها
که نه نعمت ایشان زوال و نه دولت ایشان انتقال پذیرد بخلاف دنیا
غرور او که در صلح حقتاو زوال است فضل بن یسار از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هیچ چشمی از خوف خدای
گریان نشود مگر که حق تعالی بدان او را بر آتش دوزخ حرام کرداند و از خوف او
سبحانه آب چشم او بر خساره او روان نشود که آن روی را تیره گی و خواری نرسد
و با نضارت و طراوت باشد و بعد از وعده مطیعان وعید منکران میفرماید
وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ و مباشر آنانکه کسب کردند بدیها را از شرک و نفاق و طغیان
و عصیان جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا پاداش هر بدیست بمانند آن بدی که کرده اند
نه زیادتی بر آن چه زیادتی عقاب بر قدر استحقاق معصیت است وَتَرْهَقُهُمْ
و فرو پوشد

و فرو پوشد ذِلَّةٌ خواری و رسوای یعنی آثار مذلت بر ایشان هویدا
کردد مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ نباشد مر ایشانرا از عذاب خدای مِنْ عَاصِمٍ
هیچ کس عذاب از آنها باز نتواند داشت و خشم خدا را از ایشان رد نتواند
کرد كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ گویا که فرو پوشیده است وُجُوهُهُمْ رویهای ایشانرا
قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ پارها از شب مُظْلِمًا در حالتی که آن شب تاریک بود یعنی
رویهای ایشان از غم و اندوه و حرارت دوزخ چون شبی باشد بغایت تیره
و بسیار سیاه أُولَئِكَ آن گروه کاسبان سیئات که مشرکان و معاندانند
أَصْحَابُ النَّارِ یاران دوزخند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آنجا جاوید
مانند کالنشنه یعنی هرگز از عذاب رها نیابند وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ و یاد کن
روزی را که حشر کنیم نیکان را و بدان را جَمِيعًا همه ایشانرا ثُمَّ نَقُولُ پس گوییم
لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مر آنانرا که شرک آوردند مَكَانَكُمْ بایستید بر جای
خود أَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ شما و شریکان شما که بدعوی مرا پرستیده اید یعنی
بتان تا ببینند که چه با شما کنیم فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ پس جدا کنیم میان کفار و
معبودان ایشان و بپرسیم از کافران که چرا پرستش بتان کردید گویند
ایشان ما را بعبادت خود فرمودند حق تعالی بتانرا بسخن آورد
وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ و گویند شریکان ایشان یعنی بتان مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا
تَعْبُدُونَ نبودید شما که ما را پرستنده بودید بلکه هوای نفس خود را

پرستش میکردید چه آن فرمایندهٔ شما بود بشر که آوردن شما و گویند
مراد بشر که ملائکة الله و مسیح مرد و نیست که کافران آغاز جدال کنند و گویند
نه چنین است بلکه شما را ما به پرستش امر کردید گویند فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا
بس کافیست که خدا گواه باشد بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ میان ما و میان شما چه او
عالم بکنه حال ماست إِنْ كُنَّا بدرستی که ما بودیم عَنْ عِبَادَتِكُمْ از پرستش
شما لَغَافِلِينَ هر آینه بی خبران زیرا که نمیدیدیم و نمیشنیدیم و درک عقل
و فهم نداشتیم و یا ملائکه و مسیح گویند نمیدانستیم که شما پرستش ما میکر[دید]
هُنَالِكَ در آن مقام تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ بیازماید یعنی بداند هر نفس بیقین
مَا أَسْلَفَتْ آنچه از پیش فرستاده از اعمال پس نفع و ضرر آنرا معاینه ببیند
و یا بیابد جزای کردار ما تقدیم خود را وَرُدُّوا و باز آورده شوند همه نفسها
إِلَى اللَّهِ بثواب و عقاب خدای مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ که خداوند و متولی ایشانست
بر حقیقت وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم کرده و نابود شود از کافران مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ
آنچه هستند که افترا میکنند از شفاعت بتان و دعوی الوهیت ایشان بعد
از آن ادلهٔ توحید و بعث را مقارن قول منکور گردانیده میگوید قُلْ
مَنْ يَرْزُقُكُمْ بگو یا محمد که کیست که شما را روزی میدهد مِنَ السَّمَاءِ
از آسمان که باران میبارانند وَالْأَرْضِ و از زمین گیاه که میرویانند چه ارزاق
حاصل نمیگردد مگر به اسباب سماوی و ارضی أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ یا کیست
خداوندی که

خداوندی که قادر است آفرینش شنوای وَالْأَبْصَارَ و دیدها یعنی
که تواند که سمع و بصر بیافریند یا حفظ آن کند از آفات وَمَنْ يُخْرِجُ
الْحَيَّ و کیست که بیرون آورد زنده که حیوانست یا نبات مِنَ الْمَيِّتِ
از مرده که نطفه است یا دانه وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ و بیرون آورد
مرده را که نطفه است یا دانه مِنَ الْحَيِّ و از زنده که حیوانست یا نبات وَمَنْ
يُدَبِّرُ الْأَمْرَ و کیست که تدبیر کند کارهای عالمیان را و چون این سؤالها کنی
کافران از غایت ظهور نتوانند که عناد و مکابره کنند فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ
پس زود باشد که گویند در جواب اینکه پرسیدی از الله است و چون اقرار بدین کنند
حجت است در بطلان طریق ایشان که شرکست فَقُلْ پس بگو یا محمد مر ایشان را
بعد از این اقرار أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا نمیترسید از چنین خداوندی که بتان را
شریک او میسازید فَذَٰلِكُمُ اللَّهُ پس آنکه این صفت کمال ثابت رَبُّكُمُ الْحَقُّ
پروردگار شماست ثابت در ربوبیت که شک در آن راه ندارد فَمَاذَا چه چیز است
بَعْدَ الْحَقِّ پس از راستی و بیان حق إِلَّا الضَّلَالُ مگر گمراهی فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ
پس از کجا گردانیده میشوید از حق بباطل و از توحید بشرک مراد آنجا راست
یعنی نیست بعد از حق مگر ضلال پس هر که در گذرد از حق که عبادت از انقیاد است
با چندین دلایل و حجج بر وحدانیت او سبحانه در ضلالت افتد كَذَٰلِكَ
چنانکه ربوبیت حق را سزاوار تر است نه غیر او را حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ سزاوار

شده حکم پروردگار تو واجب گشته عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا بر آنانکه بیرون
رفته اند از دایرهٔ ایمان و از استصلاح بیرون باشند أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
یعنی علم الهی تعلق گرفته که ایشان ایمان نیارند و بر کفر میرند یا معنی آنست
که عذاب الهی واجب شده بر اهل کفر و عدوان بجهت این ایمان نیارند بعد از
آن اثبات دلیلی دیگر میکند در باب توحید و علم قدرت خود و میفرماید
که قُلْ بگو ای محمد با این مشرکان معانده و کافران جاحد هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ
آیا از شریکان شما یعنی آنها که شریک خدای گرفته اید مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ کسی
هست که بآغاز بیافریند خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز زنده سازدش بعد از موت
و چون کفار را بدان مقر بنده و اعاده را منکر شوند از روی عناد و لجاج
بدان اعتراف نکنند حق تعالی فرمود قُلِ اللَّهُ بگو ای محمد مر ایشانرا که خدای
بحق این صفت دارد يَبْدَأُ الْخَلْقَ که بآغاز آفریند خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ
پس باز زنده گرداند آنرا بعد از فنا فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ پس از کجا برگردانیده
میشوید از راه راست و نیز بجهت وضوح حجت قُلْ بگو مر ایشانرا که
هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آیا هست از بتان شما که شریک نام نهاده اید
مَنْ يَهْدِي کسی که راه نماید بارسال رسل و انزال کتب و توفیق نظر در دلایل
قدرت یعنی نصب ادله و حجج کند تا راه نماید إِلَى الْحَقِّ بسوی حق و این معنا
میدانند که این صفت از آلههٔ ایشان مفقود و مسلوب است و اگر لجاج
وعناد دامن

وعناد دامن گیر ایشان نشده نگذارد که با ایشان معترف شوند قُلِ اللَّهُ
بگو تو که خدای بحق است که يَهْدِي لِلْحَقِّ راه مینماید بطریق حق
و الطاف که یابندگان کنند از تمکین ایشان در نظر کردن در ادلهٔ
هادیه و توفیق ایشان در تدبر نمودن حجج حقه و چون هدی و سر از
جانب او سبحانه است أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ آیا پس آنکسی که راه مینماید باسباب
توفیق و الطاف أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ سزاوارتر است که متابعت کرده شود
أَمَّنْ لَا يَهِدِّي یا آنکه راه نمینماید إِلَّا أَنْ يُهْدَى مگر آنکه راه نموده شود اورا
و این حال اشراف شرکاء شماست چون ملائکه و مسیح و عزیر پس چها ذات
بطریق اولی که شایستهٔ الوهیت نباشند و در تفسیر زاهدی منقولست کور است
که بت پرستان بت را در زیر چهارپایان می بستند بجای که نقل میکردند
پس حق تعالی فرمود آیا برابر بود آنکه ترا راه نماید یا آنکه تو او را راه نمائی فَمَا
لَكُمْ پس چیست و چه بوده شما را كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید در
تسویت میان کسی که شما بوی محتاجید یا کسی که او بشما محتاجست و یکسان
میشمارید قادر و عاجز را و در این آیه دلیلیست روشن بعدم جواز
تقدیم مفضول بر فاضل بر امامت و خلافت و ریاست عامهٔ دینیه
و دنیویه بعد از آن فرمود که وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ و پیروی نمیکنند
اکثر کفار إِلَّا ظَنًّا مگر گمانی که منشأ آن خیالات موهومه و قیاسات

فاسده است چون قیاس غایب بر حاضر و خالق بر مخلوق به آنکه
مشارکت موهومه مراد به اکثر جمعیت به یکسانی که بنای مذهب خودرا
بر تمیز و نظیر نهاده باشد و راضی بتقلید صرف شده باشد
إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي بدرستی که گمان بی نیاز نکرداند کسی را مِنَ الْحَقِّ
از علم اعتقاد درست شَيْئًا چیزی یعنی ظن بجا نکنواند بود و گفته اند
ظن کفار آن بود که بتان ایشانرا شفاعت خواهند کرد حق تعالی
فرمود که گمان ایشان سود نکند و باز ندارد از عذاب خدای چیزی إِنَّ اللَّهَ
عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست بِمَا يَفْعَلُونَ به آنچه ایشان میکنند از
متابعت گمان و اعراض از حجت و برهان و هوا را جا خواهند داد
و این دلیلست بر آنکه تحصیل علم بر اصول واجبست و اکتفا بتقلید و ظن
جایز نیست و چون ظن در جاییست که علم ممکن نباشد مانند مسایل
اجتهادیه بعد از آن در رد قول کفار میفرماید که وَمَا كَانَ هَٰذَا الْقُرْآنُ
و نیست و نشاید این قران با وجود دلایل اعجاز أَنْ يُفْتَرَىٰ آنکه بربافته
شود یا کسی تواند گفت مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای یعنی سزاوار نیست که این
سخن افترا باشد وَلَٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي و لکین هست تصدیق
کننده آنچه بود بَيْنَ يَدَيْهِ پیش ازوی از توریت و انجیل و زبور با وجود اعجاز
مصدق و موافق کتب سابقه است وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ و بیان آنچه
نوشته شده

نوشته شده بر شما از اوامر و نواهی لَا رَيْبَ فِيهِ نیست هیچ شکی
و شبهه در حقیقت آن مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ نازل شده از نزد پروردگار
عالمیان و نیز بجهت الزام حجت بر اهل اعتقاد و انکار میفرماید که
أَمْ يَقُولُونَ آیا میگویند مشرکان و منافقان افْتَرَاهُ بربافته است
محمد این کلام را از خود قُلْ بگوی ای محمد که اگر این سخن را بر میتوان بافت
چنانچه زعم شماست فَأْتُوا پس بیارید شما و بربافید بِسُورَةٍ مِثْلِهِ
سوره مانند آن در بلاغت و فصاحت و قوت معنی چه شما در نظم
بلیغ و نثر فصیح و مشهور سرآمد دورانید و اگر عجز معارضه نمیتوانید
استعانت نمایید وَادْعُوا و بخوانید برای آوردن سوره مثل قران
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در این خصوص که محمد از خود
میسازد بَلْ كَذَّبُوا بلکه از فرط جحود و عناد و تکذیب کردند بِمَا لَمْ
يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ به آنچیزی که فرا نرسیدند بدانش آن مراد آنست که بعد
استماع قران و قبل از تدبر آن تکذیب و انکار آن مشغول شدند بجهة
آنکه قران متضمن ذکر بعث و جزاست و سایر آنچه مخالف دین ایشانست
وَلَمَّا يَأْتِهِمْ و هنوز نیامد بدیشان یعنی ظاهر نگشت بر ایشان
تَأْوِيلُهُ معنی حقیقت قران در بادی الرای و ذهن ایشان تا مراد
دقایق آن برسند یعنی اگرچه اول علم بحقیقت آن نداشتند اما بالاخره

اعجاز آن بر ایشان ظاهر شد وقتی که مکرر حضرت رسالت صلی الله علیه
بدان تحدی کرد وایشان قوای خود را بمعارضهٔ آن خذف کرده
نتوانستند وعاجز گشتند وبدانستند که فوق طریق بشر است اما بجهت
فرط عناد وجحود در تکذیب آن کوشیدند کذلک همچنانکه تکذیب کفار در زمان
تو دارند کذب الذین تکذیب کردند آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان
فانظر کیف کان پس درنگر و ببین که چگونه بود عاقبة الظالمین
سرانجام ستمکاران مکذب پیش اینها نیز مثل آنها معذب ومعاقب خواهند
شد ودر این ایه تسلیهٔ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وتهدید اهل
کفر وضلالت ومنهم واز ایشان که تکذیب میکنند من یؤمن به کسی هست
که میگرود بقرآن وتصدیق میکند در نفس خود ومیداند که این قرآن حق است
ولکین از روی عناد اظهار نمیکنند ومنهم من لا یؤمن به واز ایشان
کس هست که نمیگرود بآن از فرط جهل وغایت نادانی وربک اعلم وپروردگار
دانا تر است بالمفسدین بحال تباه کاران یعنی بمعاندان که مصرند بر تکذیب
گفته اند که معنی آنست که بعضی از قوم تو ایمان آورند بقرآن واز کفر توبه کردند
وبرخی از این سعادت محروم مانند وبر شقاوت کفر مردند وان
کذبوک واگر تکذیب کنند ترا یعنی بر اصرار بمانند وتو از جانب ایشان
بایمان آوردن ناامید شوی فقل لی عملی پس بگو مر ایشان را که مراست
جزای کرد از من

جزای کردار من ولکم عملکم ومر شماراست پاداش عمل شما
انتم بریئون شما بیزارید یعنی ذمت شما بریست مما اعمل از آنچه می کنم
یعنی شمارا بعمل شما مؤاخذه نخواهم کرد وانا بریء ومن بیزارم
مما تعملون از آنچه شما میکنید مأخوذ بعمل شما نخواهم شد نزد
بعضی این ایه منسوخست بایهٔ السیف بجهت آنکه متضمن اعراضست از ایشان
وتخلیهٔ ایشان ونزد بعضی منسوخ نیست بلکه مراد وعید است کقوله
تعالی اعملوا ما شئتم ومنهم واز اهل شرک یا از اهل یهود من یستمعون
کسانی هستند که گوش فرا میدارند الیک بسوی تو وقتی که قرآن
میخوانی واحکام شرعیه بامت تعلیم میکنی تا استهزا کنند افانت
تسمع الصم آیا تو میتوانی شنوانید کسانیرا که در عدم استماع حق
بمرتبهٔ کرانند مراد آنست که تو قادر نیستی بر استماع ایشان ولو
کانوا واگرچه هستند با وجود کری لا یعقلون درنمییابند یا ضم ایشان
عدم تعقل انضمام یافته وچون سمع وعقل هردو مفقود باشد
پیداست که حال بر چه منوال باشد ومنهم من ینظر الیک واز ایشان
کس هست که نظر کند بسوی تو بر وجه طعن دلایل نبوت ونشانهای صدق
ترا مشاهده نماید واز غایت عناد چنان فرانماید که هیچ چیز از آیات رسالت
ندیده افانت تهدی العمی آیا تو راه مینمای کورانرا یعنی آنانرا که در عدم

انتفاع از مشاهدهٔ آیات مانند کورانند وَلَوْ کَانُوا لَا یُبْصِرُونَ واگر
هستند با وجود عدم بصر که نمی بینند بدیدهٔ بصیرت یعنی قادر نیستی
بر کسانی که با عمی البصر ختم اعمی البصیر کردانیدن و چون مفقود از ابصار اعتبار
استبصار است دیدهٔ در آن بصیرت نیست و ایشان از این هر دو اعراض
کرده اند پس کویا که دیدهٔ ظاهر و باطن از ایشان مسلوب ست إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای تعالی لَا یَظْلِمُ النَّاسَ شَیْئًا ستم نمیکند بر مردمان هیچ چیز
از فساد حواس و عقول ایشان و تعذیب ایشان نکند بدون استحقاق ونقص
ثواب از حسنات ایشان وَلَٰکِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ ولکین مردمان
ستم میکنند بر نفسها خود بکسب سیئات و حس و عقل که آن ادراکات
قدرتست در ملاهی استعمال میکنند **نظم** چشم از برای دیدن آثار قدرتست ۰
گوش از پی شنیدن اخبار حکمت است ۰ هر که حق نه بیند و حق نشنود کسی ۰ کور و کر است بلکه
از آن هم بتر بسی ۰ وَیَوْمَ یَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که کنیم ایشانرا یعنی خدای
جمع کند کافرانرا و از هول آنروز کویا مدت مکث در دنیا کَأَنْ لَمْ یَلْبَثُوا
مکث نکرده اند در دنیا یا در قبر إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ مگر اندکی از روز یعنی
مکث دنیا یا مکث قبر اگرچه طویل باشد اما نسبت بمکث آخرت قلیل است
پس چون از قبر برانگیخته شوند یَتَعَارَفُونَ بَیْنَهُمْ آشنا دهند میان
یکدیگر یعنی همدیگر را بشناسند همچنانکه دو کس بجهت قلت زمان مفارقت
یکدیگر را

یکدیگر را میشناسند و این در اول بعث است و بعد از آن بسبب تواتر
اهوال قیامت آن آشنای انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ
بتحقیق که زیان کردند در خصوص خیرات ابدیه آنانکه ایشان کَذَّبُوا
بِلِقَاءِ اللَّهِ تکذیب کردند برسیدن بجزای کردار در روز حساب و آنرا
منکر شدند وَمَا کَانُوا مُهْتَدِینَ و نه بودند راه یافتگان بایمان بتوسیلهٔ
استعمال حواس و عقول خود در تحصیل معارف غیر حق بلکه بجهت فرط
غفلت و مغرور شدن بحطام دنیا از تدبر در آیات و معجزات غافل شده
خود را در مهلکهٔ عذاب ابدی انداختند وَإِمَّا نُرِیَنَّکَ و اگر بنمایم ترا ای محمد
بَعْضَ الَّذِی نَعِدُهُمْ برخی از آنچه وعده داده ایم کفار را مانند هلاک
جمعی از ایشان در روز بدر أَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ یا متوفی سازیم ترا پیش از آنکه
عقوبت ایشان را مشاهده کنی یعنی اگر انتقام نکشیم از ایشان در دنیا
و تو آنرا نه بینی فَإِلَیْنَا مَرْجِعُهُمْ پس بسوی ماست بازگشت ایشان یا
و ترا در آخرت بنمایم عذاب ایشانرا ثُمَّ اللَّهُ پس خدای بعد از نمودن
عذاب ایشان بتو پس از متوفی شدن تو شَهِیدٌ عَلَیٰ مَا یَفْعَلُونَ گواه هست
بر آنچه ایشان میکنند و فرا خور عمل جزا خواهد یافت وَلِکُلِّ أُمَّةٍ
و مر هر گروهی را از امم ماضیه رَسُولٌ فرستاده بود که ایشانرا بحق
دعوت میفرمود فَإِذَا جَاءَ پس چون آمد بایشان رَسُولُهُمْ رسولی

که مبعوث بود بدیشان و تکذیب کردند قُضِیَ بَیْنَهُم حکم کرده شد
میان رسول و مکذّبان او بِالْقِسْطِ براستی یعنی رسول نجات یافت و اهل
بلد هلاک شدند وَهُمْ ایشان یعنی رسول و مکذّبان لَا یُظْلَمُونَ
ستم دیده نشدند یعنی از ثواب رسول کم نکنند و در عذاب مکذّبان
بر زیاده بر استحقاق حکم نفرمایند آورده اند که بعد از نزول آیه وَ اِمّا نُرِیَنَّكَ
کفار مکه استعجال موعد کردند این آیه آمد که وَیَقُولُونَ و میگویند کافران از روی
استعجال و استهزا و استبعاد مَتَى هٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این عذاب موعود
و چرا فرود نمی آید إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ اگر هستید راست گویان در این وعید
خطاب با پیغمبر است که اهل شرک او را تخویف میکردند قُل لَّا أَمْلِكُ بگوای
محمد که من مالک نیستم لِنَفْسِی ضَرًّا برای نفس خود زیانی را از مرگ و بیمار
و قحطی وَلَا نَفْعًا و نه سودی را از زندگانی و تن درستی و ارزانی یعنی قادر نیستم
بر دفع ضرر و جر نفع برای خود إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خواهد خدای از من
مالک شوم یعنی همه در تحت تصرف او سبحانه است و بر آن قدرت ندارم مگر
آنکه او تعالی شانه مرا تمکین دهد بر آن پس چگونه استعجال کنم در وقوع
ضرر که نزول عقوبت و عذابست بر شما لِکُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ مر گروه هر امتی را وقتیست
معین برای هلاک ایشان إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ چون بیاید وقت عذاب ایشان
فَلَا یَسْتَأْخِرُونَ پس وا پس نیفتند از اجل خود سَاعَةً اندک زمانی
ولا یستقدمون

وَلَا یَسْتَقْدِمُونَ و پیشی هم نگیرند بلکه چون آن وقت در رسد همه هلاک شوند
این تهدید مشرکانست که ساعت بساعت عذاب الهی بر ایشان آید و شامت
تکذیب بروزگار ایشان رسد قُلْ أَرَأَیْتُمْ بگو یا محمد آیا دیدید و دانستید شما
إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ اگر بیاید بشما عذاب خدا که بنزول آن تعجیل میکنید
بَیَاتًا بوقت مشغول شدن شما بخواب یعنی بشب أَوْ نَهَارًا یا در روز که زمان
اشتغال شما است بطلب معیشت هر آینه پشیمان شوید از استعجال عذاب
و چون چنین است پس مَاذَا یَسْتَعْجِلُ چه چیز شتاب میکنند مِنْهُ از
عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب میطلبند الْمُجْرِمُونَ گناهکاران یعنی مشرکان
و حال آنکه همه انواع عذاب نا ملایم هست أَثُمَّ آیا بعد از استعجال إِذَا مَا وَقَعَ
چون واقع شود و آن را ببینند آمَنتُم بِهِ ایمان آورند بوی از وقوع عذاب
ایشان را گویند آلْآنَ آیا اکنون که عذاب نازل شده ایمان می آورید وَقَدْ
کُنتُم بِهِ و حال آنکه بودید شما که از روی تکذیب استهزا میکردید بِهِ بعذاب
یعنی بنزول آن تَسْتَعْجِلُونَ شتاب میکردید بر وجه تکذیب و استهزا ثُمَّ
قِیلَ پس گفته شود بعد از نزول عذاب لِلَّذِینَ ظَلَمُوا مر آنان را که ستم کردند
بخود بشرک و تکذیب ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بچشید عذاب جاویدانی
هَلْ تُجْزَوْنَ آیا جزا داده میشوید یعنی جزا نهند شما را إِلَّا بِمَا کُنتُمْ تَکْسِبُونَ
مگر بسبب آنچه بودید که کسب میکردید از کفر و عصیان از حضرت ابو جعفر علیه السلام

مرویست که مراد ازاین نزول عذابیست از آسمان بر کافر منکران اهل
قبیله در آخر الزمان نعوذ بالله آورده اند که حیی بن اخطب که از یهود مدینه
بود قبل از هجرت آن حضرت بتجارت مکه رفته بود چون بحرم رسید
و طنطنه شوکت حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بدید بمجلس شریف
آن حضرت آمد و بعد از استماع قرآن پرسید که ای محمد این دعوت که میکنی بخداست
یا بهزل و این کلام که میخوانی براستی است یا ببازی حق تعالی این فرستاده که
وَيَسْتَنْبِئُونَكَ و خبر میپرسند از تو در باب قرآن و ادعا نبوت أَحَقٌّ هُوَ
آیا حق است و راست است این قُلْ إِي وَرَبِّي بگو ای محمد در جواب آری بحق پروردگار
إِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستی که دعوت من با قرآن یا بعث و دعوی من درست است
وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدا را از عذاب کردن
یعنی عجز بقدرت او راه نیابد و شما عذاب وی را از خود باز نتوانید داشت و از قبضه
قدرت او بیرون نتوانید رفت وَلَوْ أَنَّ و اگر آنکه باشد لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ از هر نفسی
که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اگر کافر را باشد مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمینست
از جمیع متاع و خزاین آن لَافْتَدَتْ بِهِ هر آینه فدیه بدهد بدانچه دارد تا خود را
از آن عذاب باز خرد وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ و بپوشند پشیمانی خود را از پیروی هوا
خود در آنکه مبادا از ایشان سرزنش و ملامت بشنوند و یا مبهوت گردند از هول
عذاب و بر نطق قادر نباشند لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آنهنگام که ببینند عذاب را
وقضی بینهم

وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ و حکم کرده شود میان مؤمنان و کافران و یا رؤسا و اتباع
ایشان یا ظالمان و مظلومان بِالْقِسْطِ بداد و راستی وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ
و ایشان را ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عذاب أَلَا إِنَّ لِلَّهِ
بدانید بدرستی که مر خدا راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها
و آنچه در زمینهاست پس بفدای کافر احتیاج ندارد و بر ایصال ثواب
و عقاب قادر است أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدانید بدرستی که وعده خدا در ثواب دادن
و عقاب نمودن حَقٌّ درست و راست است و در آن خلاف ممکن نیست
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر اهل کفر و ظلم لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند بجهت قصور
عقل و بنعم ظاهر دنیوی مغرور شده‌اند هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ اوست که زنده
میکرداند و میمیراند در دنیا پس قادر باشد بدین هر دو در عقبی نیز او را که
قادر بالذات نیست مر حیوات و موت را پیش همه یکسان از او حیات و ممات ممکن
باشد وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی جزای او در روز بعث باز گردانیده خواهید
شد پس در بیان حقیقت قرآن میفرماید يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان
قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ بدرستی که آمد بشما پندی مِنْ رَبِّكُمْ از نزد آفریدگار
شما وَشِفَاءٌ و شفا و دوای لِمَا فِي الصُّدُورِ مر آن چیزی را که در دلهاست
از امراض جهالت و ضلالت وَهُدًى و راه نمودنی بسوی حق :
وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ و رحمتی برای گروندگان یعنی قرآن که نازل شده است

برای مردمان زیرا که جامع جمیع صفاتست از صفات مذکوره و هر آیه‌ای بدین
چنین کلامی عین هدایت و محض رحمت خواهد بود قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ
وَبِرَحْمَتِهِ بگو یا محمد که ای بندگان شادی کنید بفضل خدای که قرآنست و
برحمت او که حضرت رسالتست صلی الله علیه و آله در کشاف آورده که
حضرت عزت از روی کرامت میگوید که ای بندهٔ من بفضل و رحمت اعتماد کن نه بر طاعت
و عبادت خود چه اعتماد نیست جز بر فضل من و آسایش نیست جز برحمت من
هر کس را سرمایه‌ایست سرمایهٔ مؤمنان فضل منست و هر کس را خزانه‌ایست خزانهٔ
مؤمنان رحمت منست از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست که مراد بفضل
حضرت رسالتست و برحمت اقرار بولایت سید اولیا علی المرتضی علیه التحیة
وَالثَّنَا فَبِذٰلِكَ پس این فضل و رحمت نامتناهی حضرت باری فَلْيَفْرَحُوا
پس باید که شاد شوند مؤمنان هُوَ خَيْرٌ فضل و رحمت یا قرآن یا آنچه
آنست بهتر است مِمَّا يَجْمَعُونَ از آنچه جمع میکنند از حطام دنیوی که در معرض
زوال و فناست قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو ای محمد بکفار که خبر دهید مرا مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ
لَكُمْ که آنچه فرو فرستاد خدای بر شما مِنْ رِزْقٍ از روزی یعنی از چهارپایان
که خوردن آن حلالست فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ پس ساختید و نام نهادید از آن روزی
حَرَامًا وَحَلَالًا حرامی و حلالی یعنی بعضی را از آن گفتید که حلالست و بعضی را
حکم کردید که حرامست بحیره و سایبه و مانند آن که در سوره مائده گذشت
و بعضی را

و بعضی را گفتند که بر جمعی حرامست و بر جمعی حلال که ما فی بطون هذه
الانعام خالصة لذکورنا و محرم علی ازواجنا قُلْ آللّٰهُ أَذِنَ بگو آیا خدا
دستوری داد لَكُمْ مر شما را در تحریم و تحلیل أَمْ عَلَى اللّٰهِ تَفْتَرُونَ
یا بر خدای افترا میکنید و میگویید که و الله امرنا بها وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ
و چیست گمان آنها يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر میبندند بر خدای دروغ را
در تحلیل و تحریم یعنی گمان دارند که خدا با ایشان چکند يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
در روز قیامت که روز رستخیز است بمکافات إِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ بدرستی که
خدای هر آینه خداوند رحمتست عَلَى النَّاسِ بر مردمان به انزال کتب و ارسال
رسل وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لکین بیشتر مردمان لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری
نمیکنند این نعمت را بعد از آن بیان میکند که مهلت دادن ایشان را از
عذاب نه بجهت جهلست بحال ایشان میفرماید وَمَا تَكُونُ و نباشی تو ای محمد
فِي شَأْنٍ در کاری از کارها خود وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ و نخوانی آنچه فرستاده
خدای مِنْ قُرْآنٍ از قرآن وَلَا تَعْمَلُونَ و نکنید ای جمیع آدمیان مِنْ عَمَلٍ
هیچ کاری از کارها إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ مگر که هستیم ما بر شما شُهُودًا گواهان
یا نگهبانان إِذْ تُفِيضُونَ آن وقت که خوض میکنید و در میروید فِيهِ
در آن وَمَا يَعْزُبُ و پوشیده نمیشود عَنْ رَبِّكَ از علم پروردگار تو مِنْ
مِثْقَالِ ذَرَّةٍ از هم سنگ مورچه یا مقدار ذره در هوا فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ

نه در زمین و نه در آسمان وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَٰلِكَ و نه خوردتر از آن ذره وَلَا
أَكْبَرُ و نه بزرگتر مراد آنست که نیست هیچ چیز از امور مذکوره إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ
مگر که مکتوبست که در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ ملخص معنی آنست که هیچ
قولی و فعلی بر حق سبحانه و تعالی پوشیده نیست و هریکرا بروفق عمل جزا خواهد داد
و این وعده است مؤمنانرا بجمال مثوبت و وعید است مشرکانرا بغایت عقوبت
مرویست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که هرگاه رسول خدای این آیه
تلاوت فرمودی بسیار بگریستی و بعد از جزاء اهل ایمان و مشرکان می فرماید
که أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ بدانید بدرستی که دوستان خدای که معتقد جمیع اوامر اویند
و مجتنب از نواهی لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ هیچ ترسی نیست بر ایشان از رسیدن بمکاره
و شداید وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نیستند ایشان که اندوهناک شوند از فوت مطالب
و مقاصد و در کشف الاسرار صفت اولیا بدین وجه میکند که عنوان و برهان
حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته و باطن ایشان بانوار فقر افروخته
و گفته اند که جمعی اند با یکدیگر دوستی برای خدا کنند ابو سعید خدری از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله پرسید که من اولیاء الله یعنی کیستند دوستان خدای
حضرت اشاره بحضرت امیر نموده فرمود این مرد و فرزندان وی و محبان
و تابعان ایشان یعنی کسانی که بر هیئات و طریقت ایشان روند و دیدار ایشان
عین لطف باشد و حدیث مشهور النظر علی وجه علی عبادة مؤید اینست
ازحضرت امیر

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم صفت اولیا را پرسیدند فرمود کسانی اند
که از فرط بیخوابی در شبها چشمهای ایشان آب ریزد و از بسیاری مشاهده
عبرتها گردد کار روی ایشان زرد گشته باشد و بجهت بسیاری گرسنگی
و روزه داشتن شکمهای ایشان باریک شده و از فرط تشنگی لبهای ایشان خشک
و سیاه گشته باشد و علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلم فرمود که
اولیاء الله آنانند که ادای فرایض خدا کنند و بر سنت رسول صلی الله علیه و آله
مواظبت کنند و از محارم متورع باشند و از حطام زهادت ورزند و آنچه از
نزد خداست رغبت نمایند و از کسب حلال روزی خورند و مال حلال خود را سرمایه
تکاثر و تفاخر خود سازند و آنرا در حقوق واجبه و مندوبه صرف نمایند تا حق تعالی
بجهت این صفات حسنه در کسب ایشان برکت فرماید و در آخرت ایشانرا در صدر
درجات عالیات جای دهد در خبر است که از رسول خدای پرسیدند که ولی
خدا کیست حضرت دست مبارک بر کتف حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم
نهاد و فرمود که هٰذا ولی الله دوست خدای این مرد است دوستی کن با وی
اگر چه کشنده پدرت و برادرت باشد و چون آن حضرت جامع جمیع صفات مذکوره
بود از این جهت باسم ولی الله مشهور بود و بجهت سبق ایمان و کمال
تقوی اورا امیر المؤمنین و امام المتقین گفتندی و گفته اند اولیاء الله هم مؤمنان
آنانند که گرویده اند بخدای و رسول و سایر ما جاء به عند الله وَكَانُوا يَتَّقُونَ

[illegible]

وهستند که پرهیزکاری میکنند فیما حرم الله لهم البشری مر ایشانراست
مژدهکانی فی الحیوة الدنیا در زندکانی دنیا یعنی بشارتی بر زبان پیغمبر
صلی الله علیه واله در باب ایشان کذشته وقران بان ناطق کشته که وبشر
الذین امنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم وقوله ویبشرهم ربهم برحمة
منه ویا مراد رؤیای صالح است که مؤمن بیند یا برای ان بینند وانرا مبشرات
کویند یا به اشارت ملائکه که ایشانرا در وقت نزع کویند که لا تخافوا ولا
تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون ودر تبیان کفته که بشری آنست
که مؤمن جای خود را در بهشت بیند پیش از مرک وفی الاخرة ومر ایشانرا
مژده است در آخرت وان سلامست بر ایشان که سلام علیکم طبتم
فادخلوها خالدین واز حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که بشارت
آخرت آنست که فرشتکان ایشانرا در وقت خروج از قبرها مژده دهند
وسخنان افزا با ایشان کویند تا انکه بهشتیانرا در بهشت درآرند خبر است
که مؤمنرا چون در قبر نهند حق تعالی دری از درهای بهشت بقبر او کشاید
که مؤمن قبل از دخول آن جمیع نعم آنرا و منزل خود را در آن مشاهده کند
وعقبة بن ابی خالد از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که آن حضرت کفت
کای عقبه حق تعالی در روز قیامت قبول هیچ دینی نکند مکر این دین که شما
بر آنید ودر بهشت نعمتها برای شما آماده است که هیچ چشمی آنرا ندیده و هیچ
کوشی آنرا

کوش آنرا نشنیده و در خاطر هیچ کس خطور نکرده وبنده مؤمن در دنیا
آنرا نبیند مکر انکه روح او بحلقوم او برسد بعد از آن تلاوت این آیه نمود
الذین امنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة لا تبدیل
نیست هیچ بدل کردن لکلمات الله مر سخنان خدایرا یعنی در وعدهای
او خلاف نیست وتغییر وتبدیل را در آن راه نه ذلک آن بشارت دادن
که وعده شده است هو الفوز العظیم آنست دستکاری بزرک که بفهم هیچ
کس درنیاید وعقل هیچ کس بکنه او نرسد پس بجهت تسلیه خاطر مبارک حضرت
رسول صلی الله علیه واله از انکار کفار میفرماید ولا یحزنک وباید که
اندوهکین نکند ترا یا محمد قولهم کفتار کفار وانکار ربوبیت وتکذیب
نبوت ویا سخنانی که بر آن اهانت تو میخواهند ان العزة لله جمیعا بدرستی
که همه غلبه مر خدایراست یعنی غالب مطلق است وهیچ شیء نیست مکر او
سبحانه بر آن غالبست پس ترا ودین ترا عزیز وارجمند سازد ویاری دهد
ترا بر ایشان هو السمیع العلیم اوست شنوا مر قول ایشانرا ودانا مر احوال
باطن ایشانرا و جزا خواهد داد وبعد از آن در غلبیت مطلقه خود فرماید
الا ان لله بدانید بتحقیق که مر خدایراست من فی السموات هر که در آسمانهاست
از ملائکه ومن فی الارض وهر که در زمین است از جن وانس وچون اینها
کاشرف ممکنات اند همه از آن او باشند وبنده کمی و مقهوری پس هیچ کس را از ایشان

نرسد که دعوی ربوبیت کند و چون ذو العقول را صلاحیت شرکت
در ربوبیت نباشد پس جمادات را شریک حق ساختن غایت جهل یا
در نهایت ضلالت وَمَا يَتَّبِعُ و چه چیز را متابعت میکنند الَّذِينَ
يَدْعُونَ آنانکه میخوانند و میپرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ بجز
از خدای شریکانی یعنی آنهارا که از فرط ضلالت و جهالت شریک میخوانند
إِنْ يَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنند در عبادت شریکان إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان
یعنی بتان که ما بر آن شرکتی که بایشان میدهند و بعد از نفی شرکت تنبیه میکند
بر کمال قدرت و حکمت خود تا بر آن استدلال بر فردانیت و وحدانیت او سبحانه
نموده که دانند استحقاق عبادت او راست و پس میفرماید که هُوَ الَّذِي اوست
آنکس که بقدرت کامله خود جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ گردانید یعنی آفرید برای شما
شب را لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا بیارامید در او و تا از تعب تردد در روز برآسایید
وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا و روز روشن را تا بسر انجام مهمات خود قیام نمایید إِنَّ
فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آفریدن روز و شب و نور و ظلمت لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست
بر توحید صانع حکیم لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ مر گروهی که بشنوند بروجه
تدبر و اعتبار و در آن تفکر نمایند و کفار بجهت فرط عناد و جحود در آیات
دال بر وحدانیت و قدرت کامله او اندیشه نکرده قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ گفتند
فرا گرفت خدا وَلَدًا فرزندی یعنی ملائکه را بفرزندی گرفت الملائکه
بنات الله

بنات الله و این قول بنو مدلج است و یا جهودان که گفتند عزیر ابن الله و
یا ترسایان که گفتند المسیح ابن الله سُبْحَانَهُ پاکست خدا از فرا گرفتن فرزند هُوَ
الْغَنِيُّ اوست بی نیاز از فرا گرفتن فرزند چه طلب فرزند را ضعیفی کند تا
بدو قوت گیرد یا فقیر تا به اعانت او روزگار کند یا ذلیل تا بسبب فرزند
عزت و شرف یابد یا حقیر کم نام تا از ولد اسم و رسمی پیدا کند یا شخصی خواهد
که نسب او باز ماند و مجموع اینها علامت احتیاج و حدوث است و او
سبحانه قدیم و غنی بالذاتست پس اتخاذ ولد از او ممتنع باشد لَهُ از او ست
مالکیت مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ
و آنچه در زمین است از سفلیات إِنْ عِنْدَكُمْ نیست نزدیک شما ای
مشرکان مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی و برهانی بِهَٰذَا باینکه خدا فرزند گیرد
أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ آیا میگویید بر خدای تعالی بدروغ و افترا مَا لَا تَعْلَمُونَ
و آنچه نمیدانید و علم به آن ندارید قُلْ بگو ای محمد به ایشان إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ
بتحقیق آنانکه افترا کنند و بر بندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای تعالی دروغ را
باتخاذ ولد و اضافت شریک بوی لَا يُفْلِحُونَ رستگاری نیابند یعنی هرگز
از دوزخ نرهند و به بهشت نرسند مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا این افترا و کذب در
آنکه خدای را ولدی هست برخورداری اندکست در دنیا تا به آن ریاست
خود کنند در کفر و عنقریب آن را بصد حسرت و ندامت بگذارند ثُمَّ إِلَيْنَا پس

بسوی جزای ما باشد مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان یعنی مرجع ایشان
شقاوت ابدی باشد ثُمَّ نُذِيقُهُمْ پس بچشانیم ایشان را الْعَذَابَ
الشَّدِيدَ عذاب سخت یعنی همیشه بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار
باشند بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند که بوحدانیت ما و کتاب پیغمبر و ما ورنو
بعث يَكْفُرُونَ کافر میشدند بعد از آن رسول خود را میفرماید که قصهٔ
نوح را بر ایشان خوان تا نظر در بدی عاقبت خود کرده از کفر و شرک
تبرا نمایند پس میفرماید وَاتْلُ عَلَيْهِمْ و بخوان بر ایشان یعنی بر کفار
مکه نَبَأَ نُوحٍ خبر نوح پیغمبر و یاد کن إِذْ قَالَ که چون گفت نوح لِقَوْمِهِ
مر گروه خود را که مشرک بودند يَا قَوْمِ ای گروه من إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ
اگرچه هست بر شما و گران گشته بنزد شما مَقَامِي امامت من یعنی بودن
و طول مکث من در میان شما یا قیام من بر دعوت در مدت متمادی
چه بنص کلام ربانی حضرت نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال قوم خود را
دعوت کرد و جفا و آزار از ایشان را تحمل فرمود و چون جفا قوم بغایت
رسید و در صدد قتل او شدند گفت ای قوم اگر بر شما شاق میکند مکث
من و تَذْكِيرِي و پند دادن من مر شما را بِآيَاتِ اللَّهِ بعلامتهای روشن
بر وحدانیت خدای و تصدیق نانمودن مرا امید نجانید فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ
پس بر خدای توکل کردم و اعتماد کلی بر او نمودم در دفع کردن شما و نصرت
براعدا وچون

براعدا و چون اعتماد کلی بر خدای کردم و همه کارها خود را به او باز گذاشته
فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ پس همه باتفاق فراهم آرید کار خود را یعنی عزیمت کنید
بر امر خود به آن در هلاک من وَشُرَكَاءَكُمْ و با شریکان خود را بسبب این امر
ثُمَّ لَا يَكُنْ پس باید که نباشد أَمْرُكُمْ کار شما در قصد من عَلَيْكُمْ غُمَّةً
بر شما پوشیده یعنی در خفیه در هلاک من کید مکنید بلکه آشکارا در هلاک
من سعی کنید و بظاهر متوجه دفع من شوید ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ پس ادا کنید
و برسانید بمن آنچه میخواهید یعنی آنرا در بارهٔ من بجا آرید وَلَا تُنْظِرُونِ
و مرا مهلت مدهید در کار من تا زودتر خلاص یابید از مشقت مقام
من و محنت کلام من که اصلا از آن اندیشه ندارم و توکل کلی بر خداوند الله
خود کرده ام و بالکلیه کار خود را به او باز گذاشتهام پس از کید و ضرر و ایذای شما
چه اندیشه دارم این سخن دلیل است بر آنکه حضرت نوح در مقام توکل ثابت
قدم بوده و اعتماد تمام بحضرت ملک علام داشته و میخواسته که قوم او به این
معنی پی برده قدم در طریق متابعت او نهند ایشان از فرط عناد و
غایت جهالت از اقوال او اعراض کردند و چون نوح علیه السلام اعراض
ایشان را یافت فرمود که فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر روی بگردانید و از قبول
قول من اعراض کنید فَمَا سَأَلْتُكُمْ پس من نخواستم از شما بر ادای رسالت
خود مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی که به اعراض من از شما فوت شده باشد بلکه

ضرر آن بر شماست إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من برادای رسالت إِلَّا عَلَى اللَّهِ
مگر بر خدای و مرا بر آن ثواب داده خواه شما ایمان آرید و خواه نه
وَأُمِرْتُ و فرموده شده ام أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ با آنکه باشیم از گردن
نهاده گان مرحکم خدایرا پس خلاف امر او نکنم و اجر رسالت خود را از غیر
او نخواهم فَكَذَّبُوهُ پس بدروغ داشتند قوم نوح را یعنی اصرار کردند بر تکذیب
او پس از الزام حجت فَنَجَّيْنَاهُ پس ما نجات دادیم نوح را از غرق شدن وَمَنْ
مَعَهُ و آنانکه با او بودند فِي الْفُلْكِ در کشتی و اهل کشتی بقول اصح هشتاد
مؤمن بودند از مرد و زن وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم اهل آن کشتی را
خَلَائِفَ پس ماندگان یعنی باشندگان در زمین از پس هلاک شدگان
وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ و غرق کردیم بطوفان آنانرا که كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا تکذیب کردند
با آیتهای ما یعنی معجزات نوح فَانْظُرْ پس درنگر ای نگرنده و ببین بدیده عبرت بین
كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ که چگونه بود سرانجام بیم کرده شدگان یعنی
مشرکان از قوم نوح در این آیه تسلیه حضرت رسالتست و هم تهدید اهل مکه
کفر و ضلالت ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ پس برانگیختیم از پس نوح رُسُلًا فر
إِلَىٰ قَوْمِهِمْ بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی بقوم خود هود را بقوم عاد
و صالح را بقوم ثمود و ابراهیم را بقوم بابل و شعیب را باصحاب ایکه و اهل مدین
فَجَاءُوهُمْ پس آمدند رسولان ما با امتان خود بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن

که مبین

که مبین صدق ایشان بود فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند امتان این رسل
که ایمان آرند بدان پیغمبر فرستاده بدیشان بِمَا كَذَّبُوا بسبب آن چیزی که تکذیب
کرده بودند بِهِ بدان یعنی دین حق مِنْ قَبْلُ پیش از بعث رسل یعنی تکذیب
حق را عادت کرده بودند قبل از بعث برهان و تیره سلوک نمودند و
بجهت عادت ایشان بر تکذیب رعایت رسولان خود نکردند و یا آنکه ایشان
مانند قوم نوح بودند در تکذیب و عناد كَذَٰلِكَ همچنانکه مهر خذلان و تخلیه
بر دلها مکذبان امم ماضیه نهاده بودیم بجهت فرط عناد و اصرار بر کفر
و عدم تدبر در آیات واضحه نَطْبَعُ مهر می نهیم عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ بر
دلها از حد در گذرندگان در تکذیب یعنی مکذبان و معاندان قریش و امثال
ایشانرا تخلیه میکنیم و در وادی خذلان میگذاریم و یا همچنانکه علامتی بر
دلها مکذبان امم ماضیه وضع کردیم که دلالت کند بر آنکه ایمان نیارند
و بر کفر بمیرند و بسبب آن فرشتگان ایشانرا هدف تیر لعن کردند با معاندان
و جاهلان زمان نیز چنین کنم ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ پس برانگیختیم از پس
این پیغمبران مُوسَىٰ وَهَارُونَ موسی بن عمران و برادر او هرون را إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
بسوی ولید بن مصعب که فرعون آن زمان بود وَمَلَئِهِ و اشراف قوم او
بِآيَاتِنَا با آیتهای ما یعنی بمعجزهای روشن چون عصا و ید بیضا
و غیر آن از معجزات نه گانه فَاسْتَكْبَرُوا پس گردن کشی کردند از قبول

آن و متابعت موسی و هرون نکردند و کانوا قوما مجرمین و بودند
ایشان گروهی گنه‌کاران یعنی معتاد بتکذیب انبیا و تهاون بآیات کبریا
و مصر بر حرام و معاصی فلما جاءهم الحق پس آن هنگام که آمد بدیشان
سخن راست و درست من عندنا از نزدیک ما یعنی چون موسی بدیشان
آمد و سخن حق بدیشان القا کرد و بر وفق آن معجزه بدیشان نمود قالوا
گفتند از فرط عناد و تمرد و طغیان ان هذا بدرستی که اینکه تو آورده و معجزه
نام نهاده لسحر مبین هر آینه جادوییست آشکارا قال موسی گفت
موسی مر قایلان این قول را اتقولون آیا میگویید شما للحق مر سخن
راست و معجزه روشن لما جاءکم آنهنگام آمد بشما که این سحر است
یعنی و موسی در جواب ایشان گفت بر سبیل انکار اسحر هذا آیا این جادوست
بدیعیست که سحر نیست بلکه آیات ظاهره الهیست که بجهت صدق دعوی
من بر دست من ظاهر ساخته و لا یفلح الساحرون و فیروزی نیابند
ساحران و بمراد نرسند این از تتمه کلام موسی است بجهت دلالت
بر آنکه از او ظاهر میشود سحر نیست چه اگر سحر میبود مضمحل میشد بسحر
شما زیرا که سحر سحر را باطل میکند قالوا گفتند اشراف قوم فرعون موسی را
اجئتنا لتلفتنا آیا آمده تا بگردانی ما را عما وجدنا علیه از
آنچه یافته‌ایم ما بر آن چیز آباءنا پدران خود را یعنی آمده که تا ما را
از پرستش

لکما
از پرستش فرعون که معبود پدران ما بود باز داری و تکون لکما و تا
باشد مر شما را هر دو برادر را الکبریاء فی الارض پادشاهی در زمین
مصر و ما نحن لکما و ما نیستیم مر شما را هر دو برادر را بمؤمنین
از تصدیق کنندگان زعم قبطیان آن بود که دعوی بجهت اراده
ملک مصر است و قال فرعون و گفت فرعون جمعی را از ملازمان خود
ائتونی بکل ساحر بیارید بمن هر ساحری را علیم که بسیار دانا باشد
در فن سحر تا معارضه کنند با موسی پس ساحران را جمع کردند بر وجهی
که در سوره اعراف گذشت و وعده مال و جاه داده بموضع معلوم
آوردند فلما جاء السحرة پس آنهنگام که آمدند جادوان مقابل
موسی قال لهم موسی گفت مر ایشان را موسی القوا ما انتم ملقون
بیفکنید آنچه شما افکننده اید مر آنرا از رسنها و عصاها فلما القوا
پس چون بیفکندند جادوان رسیمانها و عصاها که اجواف آنرا پر از زیبق
کرده بودند و بسبب حرارت هوا بحرکت آمدند و در چشم مردم مار مینمودند
قال موسی گفت موسی مر ایشان را ما جئتم به آنچه آورده اید شما
آنرا السحر آن جادوییست نه آنچه فرعون و اصحاب او سحر میگویند
از معجزه قاهره من سیبطله بدرستی که خدای تعالی زود باشد
تباه کند سحر شما را و هم آنرا ناچیز سازد و یا بطلان آنرا بر مردمان

ظاهر کرداند إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ بدرستی که خدای تعالی بصلاح نیاورد
و تقویت ننماید عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ کار تباهکاران ایکه آنرا تباه و نابود سازد
وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ و ثابت کرداند خدای آنچه من آورده ام از حق بِكَلِمَاتِهِ
بسخنان خویش یعنی به اوامر و قضاها خود یا بوعدهٔ نصرت و غلبیت
که با من کرده وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ و اگرچه کراهت دارند کافران و دشوار آید
بر ایشان یعنی حق تعالی بوعدهٔ نصرت دوستان وفا کند و از خشم و کراهت دشمنان
باک ندارد القصه معجزهٔ موسی قبطیان را باطل کردانید و حق بر باطل غالب شد
و سحره بموسی ایمان آوردند و قبطیان بر اصرار و عناد خود ماندند و در اول
که موسی دعوت نبوت و اظهار معجزه فرمود فَمَا آمَنَ لِمُوسَى پس ایمان نیاوردند
بموسی در ان حال إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ مکر فرزندان از قوم موسی که پدران ایشان
چنان بود چونکه موسی از مدین بمصر آمد بنی اسرائیل را بحق دعوت کرد پیران و بزرکان
اجابت نکردند بعضی از جوانان ایشان کرویدند عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ
بر ترس ایشان از فرعون وَمَلَئِهِمْ و از کروه خود یعنی از خوف رؤسای خود مراد
آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی مکر آنکه ترسیدند از فرعون و کسان
خود أَنْ يَفْتِنَهُمْ به آنکه ایشانرا از دین بکردانند وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ
و بدرستی که فرعون هر آینه مستکبر و طاغی بود در زمین مصر و غالب
و قاهر بر اهل آن وَإِنَّهُ و بدرستی که بود او لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ هر آینه از جمله برشکان
در کبر و سرکشی

در کبر و سرکشی تا حدی که دعوی ربوبیت کردی و بنی اسرائیل را به بندگی کرفتی
وَقَالَ مُوسَى و کفت موسی مر مؤمنان را در وقتی که آثار خوف از ایشان مشاهده
کرد که يَا قَوْمِ ای کروه من إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ اگر هستید شما که به اعتقاد
کرویده اید بِاللَّهِ بخدای تعالی چنانکه اظهار میکنید و دانسته اید که ایصال
منافع و رفع مضار بقبضهٔ اقتدار اوست فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا پس بر او توکل
کنید و کار خود را با او باز کذارید إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ اگر هستید کردن نهندکان
مر احکام و قضا او را فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ پس کفتند بخدای نه بغیر او تَوَكَّلْنَا
توکل کرده ایم بلطف او واثق شده ایم پس چون دعا متوکل به اجابت مقرونست
بزبان نیاز دعا کرده رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا ای پروردکار ما مکردان ما را فِتْنَةً
محل آزمایش یا موجب عذاب لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ برای کروه ستمکاران یعنی ایشانرا
بر ما مسلط مساز تا بدست ایشان معذب شویم وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ و خلاصی ده
ما را بمهربانی و بخشش خود مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ از کید و قصد کروه
ناکروندکان در تقدیم و توکل بر دعا تنبیه است بر آنکه داعی را سزاوار است
که اول توکل کند تا دعا او مستجاب شود آورده اند که چون قوم موسی ایمان
آوردند مساجد بنا کردند و اوقات خود را صرف عبادت کردندی همیشه
در آن مساجد به پرستش و عبادت الهی مشغول بودندی فرعون بفرمود
تا مسجدها که بر سر محلات و در میان بازارها ساخته بودند خراب

کرده ایشان را از ادای نماز منع نمودند حق تعالی موسی را فرمود تا درون
خانهای ایشان مساجد مقرر کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع
نگردند چنانکه میفرماید وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ و وحی کردیم
بموسی و برادر او أَنْ تَبَوَّءَا یا آنکه فرا گیرید جای بازگشت لِقَوْمِكُمَا برای
قوم خود بِمِصْرَ بُيُوتًا در شهر مصر خانها که رجوع کنید بآن جهت پرستش
خدای وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ و دیگر حکم کردیم که بسازید شما هر دو برادر
و قوم شما خانهای خود را قِبْلَةً سجده گاها متوجه قبله یعنی کعبه چون موسی
نماز بجانب کعبه گذاردی وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپا دارید نماز را در
آن موضع وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده ای موسی مؤمنان را بنجات دنیوی
و درجات عقبی وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی در آن دعای خود رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ
ای پروردگار ما بدرستی که دادی تو فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ فرعون و گروه او را
زِينَةً چیزی که بآن آرایش میکنند از لباس و پیرایه گرانمایه و متاع خانه و مراکب
جمیله وَأَمْوَالًا و داده ایشان را مالها از نقود و انعام و ضیاع فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا ابن عباس فرموده که از قبطاط مصر و زمین
حبشه و کوهها که در آنجا بود معادن ذهب و فضه و زبرجد بود
همه تعلق بفرعون داشت و حکم فرعون در آن موضع جاری بود و بدین سبب
مال بسیار داشت بتصرف قبطیان درآمده همه متمول شدند و سبب

ضلال و اضلال

ضلال و اضلال ایشان گشت که إِنَّ الْإِنسَانَ لَيَطْغَىٰ أَن رَّآهُ اسْتَغْنَىٰ
پس موسی بعد از آنکه در دعای خود گفت که ای پروردگار ما ایشان را اینها
داده پس یکباره الحاح در تضرع تکرار کرد که رَبَّنَا لِيُضِلُّوا ای
آفریدگار ما ایشان را یعنی فرعون و قوم او را مال بسیار و زینت بی
شمار داده تا عاقبت ایشان بر این منتهی گردد که گمراه میگردانند
بندگان را عَنْ سَبِيلِكَ از راه عبادت و بندگی تو بعبادت فرعون میخوا لله
یعنی سرانجام با اضلال مردمان کشید بجهت مغرور شدن ایشان
ستهرا جست باموال دنیویه و میتواند بود که لام برای علت باشد چه اعطا نعم کفرا
رَبَّنَا اطْمِسْ ای پروردگار ما اثر محو فرض نیست عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ بر مالها
ایشان یعنی صورت ثروت ایشان را بفقر بدل کن تا شوکت ایشان
بشکند از قتاده مرویست که حق تعالی درهم و دینار ایشان را همه سنگ دانید
شدد بر همان نقش و شکل که داشت و دیگر بار دعا بر ایشان نمود وَاشْدُدْ
عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ و سخت فرا گیر دلها ایشان را یعنی بجهت اصرار کفر و عناد طبع فی
ایشان مهر خذلان و تخلیه بر دل ایشان نه فَلَا يُؤْمِنُوا پس ایمان
نیاورند چون موسی بوحی معلوم کرده بود که ایشان ایمان نخواهند
آورد لاجرم دعا کرد که دل ایشان را سخت ساز که تا با ایمان منشرح
نشوند و ایمان نیاورند حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ تا آنکه ببینند عذابی

دردناک که آن غرقست در بحر قلزم و چون موسی دعا را تمام کرد
قال گفت خدای تعالی قد اجیبت دعوتکما بدرستی که اجابت
کرده شد دعاء شما هر دو برادر مرویست که موسی میکرد و هرون
آمین میگفت و آمین گوینده در دعا شریکست از این جهت گفت
که دعای هر دو مستجاب شد فاستقیما پس ثابت باشید در دعا و
الزام حجت و تعجیل مکنید که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید
گویند بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد ولا تتبعان و پیروی
مکنید در تعجیل سبیل الذین راه آنانکه از فرط جهالت لا یعلمون :
نمیدانند که وعدهٔ حق تعالی بوفا انجامد و وقت آن کارها موقوف
آمدنکه دارید وقت عتاب بروجه ترک ندبست و از حضرت ابو عبد الله
علیه السلام مرویست که حق تعالی درین آیه موسی و هرون را نهی کرد
از آنکه تابع کسانی شوند که نگرویده اند بخدا و او را بوحدانیت نه
شناخته اند و انبیای او را تصدیق نکرده اند یعنی با کفار مداهنه
و مساهله مکنید و در دعوت خود ثابت قدم باشید تا رسید نوقتی
که مقرر و معین کرده ایم برای استیصال ایشان آورده اند که چون
وقت عذاب آن قوم رسید وحی آمد بموسی که با قوم خود از مصر بیرون رو
که قبطیان را هنگام عذاب رسید وجاوزنا ببنی اسرائیل البحر

وبگذرانیدیم

وبگذرانیدیم فرزندان یعقوب را از دریای قلزم بسلامت
فاتبعهم پس از پی در آمدند ایشانرا فرعون و جنوده فرعون و
لشکریان او بغیا جهت ستم کردن بر بنی اسرائیل وعدوا و بجهت
از حد در گذشتن در جفای ایشان و چون بکنار دریا رسیدند اسپ فرعون
بنو مادیان جبرئیل علیه السلم که بر آن سوار بود بدریا در آمد و لشکر
متابعت نمودند و همه خود را در دریا افکندند و فرعون با آنکه نمیخواست
که بدریا رود اما مرکب اجل و برابرد حتی اذا ادرکه الغرق تا آنکه چون
دریافت او غرق شدن را و دانست که هلاک خواهد شد قال آمنت
گفت بروجه الجاء و یأس که ایمان آوردم و بگرویدم انه بآنکه شان
اینست که لا اله نیست هیچ معبودی که مستحق عبادت باشد الا الذی
مگر آن خدای که بدعوت موسی امنت به بنو اسرائیل گرویده اند بدو
بنی اسرائیل وانا من المسلمین و من از جملهٔ گرویدگانم و گردن نهادهٔ کانم
حکم او را و در مدارک گفته که فرعون این معنی را بسه نوبت بسه عبارت تکرار
کرد از غایت حرصی که بر قبول آن داشت و بجهت فوت وقت و بیرون
رفتن زمان تکلیف بود مقبول نشد چه در وقت تکلیفهٔ واحدهٔ
کافی باشد بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حق تعالی فرمود و اصح
آنست که جبرئیل پارهٔ گل برداشت و بر دهن فرعون زد و گفت بر

وجه انکار الآن آیا اکنون که اختیار نماند ایمان می آوری وقد
عصیت وحال آنکه تو نافرمانی کردی قبل پیش از این فرمان پیغمبر
نشنیدی وکنت من المفسدین وبودی از جملهٔ گمراهان وگمراه کنندگان
در تفسیر ابو الفتوح آورده ودر مجمع البیان وغیرهما مذکور است
که در اول حال که حق تعالی موسی را امر کرد که بنی اسرائیل را از زمین بیرون برد
موسی ایشان را ازین صورت خبر داد وایشان حلی وجواهر قبطیان را
بیعانهٔ آنکه عروسی داریم بستدند ودر شب برخاستند واز شهر بیرون
آمدند حق تعالی آن شب را دراز کردانید وخواب بر قبطیان مسلط ساخت
تا هیچ کس از رفتن ایشان خبر نیافتند وبنی اسرائیل ششصد وبیست هزار
مرد بودند وآن شب در اکثر سرای قبطیان دو کودک وسه کودک مردند
پس روز دیگر بجهت شغل تجهیز ودفن وعزای ایشان هیچ از بنی اسرائیل
یاد نکردند تا شب درآمد بخفتند روز دیگر برخاستند وانتظار
بنی اسرائیل میکشیدند تا بر عادت خود بیایند وهر یک بخدمتی که
نامزد ایشانست مشغول شوند کسی پیدا نشد متعجب شدند ودر سراهای
ایشان رفتند هیچ کس از ایشان نیافتند فرعون را ازین واقعه مطلع
کردانیدند فرعون برآشفت وهم لشکر خود را جمع کرده هزار
هزار وششصد هزار سوار از پی ایشان برگرفت وروانه شد واز محمد بن
کعب روایت است

کعب روایت است که در لشکر او صد هزار اسب سیاه بود غیر از
رنگهای دیگر وآن جماعت که خواص فرعون بود صد هزار بود چه شعار
فرعون آن بود که جامهٔ سیاه پوشیدی وبر اسب سیاه نشستی واین
صد هزار مرد با جامهای سیاه واسبان سیاه ورایتهای سیاه
بودند چون بنی اسرائیل بکنار دریای قلزم رسیدند مقدمهٔ لشکر فرعون
هفتصد هزار مرد بود بودند ودر عقب خود مشاهده کردند هر یکی
بر اسبی تازه نشسته وخودی بر سر نهاده وحربهٔ بدست گرفته چون
چون قوم موسی ایشان را بدیدند گفتند ای موسی چارهٔ این امر چیست
از پیش دریای خونخوار واز پس لشکر بیشمار اگر بدریا رویم غرق شویم واگر
اینجا توقف کنیم کشته شویم حضرت موسی علیه السلام فرمود که کلا ان معی
ربی سیهدین پس حق تعالی بموسی وحی کرد که عصا بدریا زن موسی چون
عصا بدریا زد دوازده راه خشک در دریا بقدرت حق تعالی بدید آمد بعدد
اسباط بنی اسرائیل که هر سبطی براهی فرو شدند وچون پاره راه برفتند گفتند
ما خبر از بنی عمان خود نداریم مبادا غرق شده باشند حق تعالی فرمان داد
بر آبها تا آنکه طاق طاق شدند تا ایشان یکدیگر را مشاهده کردند چون
تعاقب لشکر موسی بدریا فرو رفت مقدمهٔ لشکر فرعون بکنار دریا
رسیدند چون فرعون آب دریا را دید که طاق طاق شده وراههای

غرق شدن فرعون

خشک در آن بدید آمد بترسید و دانست که آن آیات خداست لشکر او
نیز گفتند ماهم تعلل میکرد و جرئت نمینمود پس جبرئیل بر مادیانی نشسته
و در پیش اسب فرعون راند و بدریا رفت اسب فرعون سرکشی کرده پی مادیان
گرفت فرعون هر چند لگام او را میکشید فرمان نمیبرد تا آنکه بدریا
فرو شد لشکریان چون دیدند که فرعون بدریا فرو رفت همه یکبار فرو رفتند
و در مدارک و تبیان آورده و در تفاسیر اهل بیت علیهم السلام مذکور است که روزی
جبرئیل علیه السلام بصورت مردی بدیوان مظالم فرعون آمده گفت من از
راه دور آمده ام بجهت مسئله که از تو استفسار کنم پس رقعه با این مضمون بفرعون
داد که حکم و امر چیست در شان بنده که نشو و نما یابد در میان مال و نعمت
خواجه و بتربیت از سایر مملوک ممتاز گردد پس کفران نعمت پیش آورد
و دعوی خواجگی آغاز کند و فرمان مولای خود نبرد سزای وی چیست فرعون
بدست خود در ذیل فتوی او نوشت که سزای بنده که بر شید خود بیرون آید
در نعمت او کافر گردد آنست که او را در دریا غرق سازند جبرئیل آن
خط را فرا گرفت و از مجلس وی بیرون آمد در این محل که فرعون بگرداب فنا افتاد
اظهار ایمان مینمود جبرئیل آن خط باو نمود و گفت این خط تست گفت آری گفت
هم بفتوی تو این عمل کرده اند فالیوم ننجیک ببدنک هنگام نزول عذاب است
بجزای کفران تو ننجیک ببدنک یعنی میرانم تن ترا از فرو شدن در آب یعنی

هم قوم

هم قوم ترا در قعر بحر در آریم و بدن ترا و ایشان را بر روی آب آوریم
آورده اند که فرعون و قوم او در آب غرقه شدند بنی اسرائیل را دغدغه شد که
فرعون هلاک نشده مبادا دمبدم کشتیها ساز کرده از دریا لشکر را
گذرانند و از عقب ما در آید حق تعالی فرعون را بر روی آب آورد و باز رهی
که در بر داشت و بدن او میشناختند تا بنی اسرائیل تن او را بی روح دیدند
که بر روی دریا موج میزد تا او را بساحل انداخت تسلی یافتند و در
زاد المسیر آورده که نقبا قوم فرعون که در مصر بودند غرق شدن فرعون را
مسلم نداشتند و گفتند او با قوم در بحر بصید ماهی و مرغ مشغول است حق تعالی
وحی کرد بدریا که فرعون را بکنار انداز تا مصریان به بینند پس دریا او را بکنار
و بر زمین بلندی افکند چنانچه هر کس او را بدیدند پس جبرئیل گفت با او که
امروز میاندازیم ترا بر تلی بلند از زمین لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آیةً تا باشی برای
کسی از تو باشد آیة نشانه که بتو عبرت گیرند و دانند که مملوک و مقهور است
از دعوی مالکیت و قاهریت عارف شوند با آنکه بنده که خود را از غرق شدن
در گرداب فنا نرهاند چرا صدای انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان رساند وَاِنَّ
كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ و بدرستی که بسیاری از مردمان عَنْ آيَاتِنَا از علامت
قدرت ما لَغَافِلُونَ هر آینه بیخبر اند در آن تفکری میکنند و نه از آن عبرتی
میگیرند علی بن ابراهیم بن هاشم باسناد خود از حضرت امام جعفر صادق ع

روایت کرده که هرگاه جبرئیل علیه السلام نزد پیغمبر صلی الله علیه
و آله می آمد اندوهگین و غمناک میبود و از ایام غرق شدن فرعون
این غم و اندوه داشت تا هنگامی که این آیه بر پیغمبر صلی الله علیه
و آله آورد خندان و مسرور شد حضرت از او پرسید که ای جبرئیل هرگز
نزد من نیامدی که مسرور بوده باشی بلکه دایم اثر اندوه بر تو ظاهر می بود
مگر این نوبت ترا فرحناک و خندان یافتم جواب داد که یا محمد در حینی که فرعون
غرق میشد گفت امنت انه لا اله الا الذی امنت به بنوا اسرائیل من پارهٔ
گل سیاه در دهن او زدم و گفتم که الآن قد عصیت قبل و کنت من المفسدین بعد
از آن خایف شدم که مبادا مرضی الهی نبوده باشد و رحمت الهی او را دریافته باشد
پس پیوسته این اندوه داشتم تا حق تعالی بمن امر کرد که بتو رسانم آنچه بفرعون
گفته بودم دانستم که رضای الهی به آن تعلق گرفته پس بجهت این مسرور بودم
دانستم که رضای الهی به آن تعلق گرفته پس بجهت این مسرور گشتم و از آن
اندوه و اندیشه از من رفع شد بعد از آن بیان حال بنی اسرائیل میکند و میفرماید
وَلَقَدْ بَوَّأْنَا و بدرستی که جا دادیم ما بَنِی إِسْرَائِیلَ فرزندان یعقوب را بعد از هلاک
کردن فرعون و قوم او مُبَوَّأَ صِدْقٍ جای بخیر و شایسته چنانکه سزاوار
صدق وعدهٔ ما بود و آن بیت المقدس و سایر ولایت شام بود وَرَزَقْنَاهُمْ
و روزی دادیم ایشان را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از چیزهای پاکیزه و لذیذ فَمَا اخْتَلَفُوا
پس اختلاف

پس اختلاف نکردند در امر دین خود حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ تا وقتی که آمد
بدیشان علم توریت و احکام آن ایشان آنرا خواندند و دانستند و در آن
اختلاف کردند بتأویل و فرا او گفته که مراد بعلم حضرت رسالت است زیرا که
آن حضرت را معلوم بود نزد ایشان بنعوت و صفات و چون مبعوث شد اختلاف
کردند در تصدیق او و اکثر ایشان به او کافر شدند إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ
بدرستی که پروردگار تو حکم میکند میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز قیامت
که رستخیز عامست فِيمَا كَانُوا فِيهِ در آنچه بودند که از روی عناد در آن
يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکردند از حکم توریت یا امر پیغمبر صلی الله علیه و آله
و حکم او سبحانه در آن روز در میان ایشان متمیز باشد محق از مبطل
و نجات مؤمنان و تعذیب کافران بعد از آن در بیان صحت پیغمبری محمد
صلی الله علیه و آله میفرماید فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ پس اگر هستی تو در شک
و گمان بر سبیل فرض و تقدیر مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ از آنچه ما فرستادیم بر تو از قصص
فَاسْأَلِ الَّذِينَ پس بپرس از آنانکه يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ میخوانند کتاب را مراد
جنس کتابست مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو یعنی از اهل کتاب چه این محققست نزد ایشان
و ثابت در کتب ایشان مراد تحقیق و گواه خواستن بر آنچه در کتب متقدم است
و اشعار بر آنکه قرآن مصدق آن چیز است که در آن کتابست نه آنکه مراد
امکان وقوع شک باشد از آنحضرت و لهذا فرموده که لا اشک و لا اسأل

یعنی در حقیقت این شک ندارم و نمی پرسم و گویند خطاب بحضرت است
مراد امت اند و در زاد المسیر آورده که این بمعنی نفی است یعنی تو بر شک نیستی
اما زیادتی بصیرت سؤال کن آنرا از اهل کتاب مانند قول ابراهیم علیه السلام
و لکن لیطمئن قلبی لقد جاءک الحق بدرستی که آمد بتو بیان حق
درست و راست است من ربک از آفریدگار تو فلا تکونن من الممترین
پس مباش از شک آورندگان و اصح اقوال آنست که در امثال این صورت خطاب
متوجه حضرتست اما مخاطب غیر اوست چه آن حضرت معصوم و محفوظ است
از شک و شبهات در آنچه بروی منزل شده و از قبیل است این خطاب دیگر
و لا تکونن من الذین کذبوا و مباش از کسانی که تکذیب کردند بآیات الله
مر ایشانرا خدای را که قرآنست فتکون پس باشی اگر تکذیب کنی من الخاسرین
از زیانکاران و گویند که امثال این از برای آنست که کفار قطع طمع کنند از آنکه حضرت
بدین ایشان میل کند ان الذین حقت حقست بدرستی که آنانکه واجب شده است
علیهم کلمة ربک بر ایشان سخن پروردگار تو یعنی قولی که در لوح محفوظ
نوشته شده که ایشان بر کفر میرند و یا مر دوزخ مخلد باشند و ملائکه را
بدان خبر داده و گفته اند که آن کلمه اینست لاملئن جهنم فی النار
لا ابالی یعنی قسم بذات خود که دوزخ را پر سازم از آدمیان و جنیان
و هیچ از آن باک ندارم و بصر تقدیر میفرماید که علم ازلی بعدم تعلق گرفته
ایمان ایشان

ایمان ایشان لا یؤمنون که ایمان نیارند یعنی محمد دل در ایمان ایشان
مبند که تصدیق نکنند و لو جاءتهم و اگر چه آید بدیشان کل آیة هر آیتی
که اقتراح میکنند حتی یروا العذاب الالیم تا ببینند عذاب درد ناک که نازل شود
ایشانست و بعد از نزول عذاب ایمان ایشان را نفع نرساند آنچنانکه قوم
قوم فرعون و سایر امم ماضیه را سودی نداشت و چون حق سبحانه و تعالی
بیان فرعون که ایمان فرعون مقبول نشد نزد معاینهٔ عذاب در عقب آن
بیان قبول ایمان قوم یونس علیه السلام میکند که قبل از نزول عذاب بود و میگوید
که فلولا کانت قریة پس چرا نبودند اهل دهی از دههای عاصیه آمنت
ایمان آوردند قبل از معاینهٔ عذاب فنفعها تا سود رساند اهل آن ده را
ایمانها ایمان ایشان و عذاب از ایشان رفع شود الا قوم یونس لیکن
قوم یونس لما آمنوا آنهنگام که ایمان آوردند یعنی در وقت مشاهدهٔ
علامت عذاب کشفنا عنهم برداشتیم و ببردیم از ایشان عذاب
الخزی عذاب رسوای فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا و متعناهم
و برخوردار گردانیدیم ایشانرا الی حین تا هنگام رسیدن اجل ایشان
و شبهه نیست که ایمان قوم یونس علیه السلام بر سبیل اخلاص و اختیار
بوده نه بر وجه اجبار چه ایشان قبل از وقوع عذاب وقتی ایمان آوردند
که علامات عذاب را بدیدند پس مثل ایشان مثل مریضست اگر در مرض

خود توبه کنند و امید عافیت داشته باشند و از موت ترسند و مجمل این
قصه بروایت صحیحهٔ متواتره آنست که حق تعالی حضرت یونس علیه السلام را
با هل نینوی فرستاد و او مدتی ایشان را بخدا دعوت کرد ایشان اباکردند
و ایمان نیاوردند و ویرا برنجانیدند پس یونس علیه السلام شکایت
ایشان را بخدا کرد و گفت الهی قوم مرا تکذیب کردند حق تعالی فرمود که ای یونس
قوم خود را خبر ده که از امروز تا سه روز دیگر اگر ایمان نیارند عذاب
برایشان فرو فرستم حضرت یونس ایشان را خبر داد و از میان قوم بیرون
رفت و بشکاف کوهی پنهان شد چون روز سیم که زمان موعد رسید
حق تعالی بمالک دوزخ امر کرد که شرارهٔ از سموم دوزخ بدین قوم فرست
پس مالک فرمان الهی بجای آورده از سموم دوزخ بصورت ابر سیاه
بارد غلیظ و شرارهٔ آتش کرد نینوی را فرو گرفت چون قوم یونس بامداد
برخواستند و علامات عذاب را دیدند ترسان و لرزان شدند دانستند
که یونس علیه السلام راست گفته روی بپادشاه خود نهاده و چارهٔ این امر
از او طلب کردند و او مردی عاقل بود فرمود که یونس را بطلبید چندانکه
اورا طلب کردند نیافتند پادشاه گفت اگر یونس رفته است خدای او که ما را
بدعوت وی میکرد باقیست و او شنواست و طلب ما یونس را جهت آن
بود که تا بوی ایمان آوریم تا شاید عذاب از ما رفع شود اکنون که رفته است
بیایید تا

بیایید تا جملهٔ ما بصحرا رویم و بعجز و شکستگی و تضرع و زاری بدرگاه
حق تعالی رجوع کنیم تا شاید که بر ما رحم کند پس پادشاه سر و پا برهنه پلاسی در
پوشید و رعایا نیز بهمین صورت روی بصحرا نهادند مرد و زن خورد و بزرگ خروش
و فریاد درگرفتند و کودکان را از مادر جدا کردند چهارپایان و ستوران را نیز
بهمین دستور پس جمله بیکبار بنیتی خالص عاجزانه دست برداشتند و آواز ناله و زاری بر
کرا ایمان آوردیم بانچه یونس بما آورده براین از اول ماه ذی الحجه تا دهم ماه محرم
و جمیع البهائم در این چهل روز از ناله و فغان نیاسودند و دردمندی و بی
چارگی بعرض حضرت عزت میرسانیدند و بزبان حال مضمون این مقال میگفتند
مناجات چارهٔ ما ساز که بی یاوریم ٭ گر تو برانی بکه روی آوریم ٭ بی طربیم از همه سازندهٔ ٭
جز تو نداریم نوازنده ٭ پیش تو گریی سر و پا آمدیم ٭ هم بامید تو خدا آمدیم ٭ پادشاه روی برخاک
نهاده گفت خداوندا ما خواستیم تا یونس را در دفع این عقاب وسیله سازیم اکنون
او بشومی گناه ما از میان ما بیرون رفته بدرگاه تو آمدیم خود را بتو تسلیم کردیم خدایا
برحمت واسعهٔ خودت و بقدر و جاه و منزلت حضرت یونس در درگاه تو که
این عذاب را از ما بردار و قومی میگفتند خدایا یونس ما را گفته بود که خدای
من گفته که بندگان بخریی و آزاد کنید ما بندگان توایم ما را بکرم عمیم خود
آزاد فرما جماعتی دیگر میگفتند که خداوندا یونس ما را خبر داده بود که تو
خداوند ما فرموده که بی چارگان و دردمندان را دستگیری کنید بفضل

وکرم خود ما را دستگیری کن وبعضی دیگر بعرض میرسانیدند
که ای پروردگار ما را یونس از قول تو میفرمود که هرکه بر شما ستم بسیار کند ازاو
درگذرانید خدایا ما بر گناه کرده ایم بر خود ستم بسیار کرده ایم ازما
عفو فرما وگروهی دیگر بدین گونه ادا میکردند که خدایا یونس ما را گفته بود
که سایلان را رد مکنید وایشان را از آنچه طلبند محروم مسازید ما سایلان
بی چیز روی بدرگاه تو آورده ما را رد مکن ومحروم مساز پس صدق نیت
ایشانرا بر آن داشت بر یکدیگر که حقی داشتند رد آن کردند تا آنکه مردی سنگی را
که از مال غیری در زیر پای خود نهاده بود آنرا بر کنده وبصاحبش رسانیدند
پیری در میان ایشان بود از بقیه علما ایشان گفت همه ایمان آورده این کلمات را
بر زبان رانید که یا حی ویا قیوم یا حی حین لا حی ویا محی الموتی یا حی لا اله الا انت تا عذاب
از شما رفع شود ایشان خدا را باین کلمات بخواندند عذاب برحمت مبدل شد
وهرگاه دعا کسانی که عمر خود صرف کرده باشند باین کلمات مستجاب شود بلا
شبهه اگر بنده مؤمن باین نامها او سبحانه را بخواند حاجت دینی ودنیا و
اورا باجابت مقرون کرد القصه روز چهارم که روز جمعه بود وعاشورا اثر
مناجات ایشان ظهور یافت وبرات نجات از دیوان رحمت نوشته شد وظلمت
سحاب عذاب مرتفع گشته ابر رحمت بر سر ایشان گسترده شد حضرت یونس
علیه السلام بجهت ترک ندبه که از وصادر شده بود که او بیرون رفتن او بود
ازمیان قوم

[illegible]

ازمیان قوم بدون اذن چهل روز در شکم ماهی بماند وچون روز چهل
ماهی اورا از دهن خود بکنار دریا افکند یا رویانیده بود تا قوت یافت وحی الهی
در رسید که بمیان قوم رو که بجهت ایمان آوردن ایشان عذاب از ایشان
مرتفع شده جویای تو اند پس حضرت یونس بمیان قوم آمد وپادشاه
وسایر رعایا از مقدم او خوشحال شده در ملازمت او بعبادت وطاعت
حضرت عزت میگذرانیدند تا برحمت الهی واصل شدند وتفصیل این مبحث
در سوره والصافات صفا سمت تحریر خواهد یافت آورده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه وآله بر ایمان قوم خود بغایت حریص بود چون ایمان
نمی آوردند غبار ملال بر دل آنحضرت نشست حق تعالی این آیه فرستاد
که وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ واگر خواستی پروردگار تو که باجبار مردمان ایمان
آرند لَآمَنَ هرآینه ایمان آوردندی بروجه الجاء واضطرار بدون اختیار
مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا آنکه در زمین است همه ایشان أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ
آیا تو اکراه میکنی مردمان را حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ تا گروندگان یعنی
نمیتوانی که مردمان را باکراه بر ایمان داری چه این در تحت قدرت
تو نیست وخدای نیز که قادر است باکراه واجبار ایشانرا بر ایمان ندارد
زیرا که منافی حکمتست وتکلیف وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ ونباشد ونشاید نفسی
هیچ تن را أَنْ تُؤْمِنَ آنکه ایمان آرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بتوفیق ولطف خدا که آن عطا وتمکین

وآلات ونصب دلائل عقلیه ونقلیه است تا عقول خود را کار بسته وتفکر
در آیات قدرت او سبحانه نموده ایمان آرند وگویند اذن در اینجا بمعنی
علمست یعنی هیچ کس ایمان نمی آرد مگر که علم تعلق بآن گرفته ودر ازل
دانسته که او باختیار خود ایمان آرد ویجعل الرجس ومیگردانیم عذاب
ولعنت خود را علی الذین لا یعقلون بر آنانکه تعقل نمیکنند در آیات
قدرت او بشرف ایمان رسند ویا حکم میکنیم نجات کافران قل انظروا
بگوای محمد مشرکانرا که از تو آیات مقترحه طلب میکنند که بنگرید بچشم
سر وملاحظه کنید بدیده سر که بصیرتست ماذا فی السموات که چه چیزهاست
در آسمانها از عجایب فطرت وفی الارض ودر زمین از بدایع قدرت تا شما را
دلالت کند بر کمال صنع الهی وحکمت نامتناهی پادشاهی او وما تغنی
الآیات ودفع نمیکنند دیدن آیتها والنذر واسماع کلام بیم کنندگان
یعنی پیغمبران عذاب الهی را دفع نتواند کرد عن قوم لا یؤمنون
از گروهی که نخواهند گروید وبر کفر خواهند مرد فهل ینتظرون پس آیا
چشم نمیدارند این مشرکان الا مکر ایامی یعنی وقعها را مثل ایام
الذین مانند واقعها آنانکه خلوا من قبلهم گذشتند پیش از ایشان
چون قوم عاد وثمود وایکه واهل مؤتفکه مراد نزول عذابست قل
فانتظروا بگو پس انتظار برید عذابرا که بر شما نازل خواهد شد
انی معکم

انی معکم بدرستی که من با شما من المنتظرین از منتظران هلاک
شما ام ثم ننجی رسلنا پس برهانیدیم پیغمبران خود را وقتی که عذاب
بهلاک ایشان فرو آمد والذین آمنوا ونجات دادیم آنانرا که گرویده بودند
بدیشان کذلک همچنانکه نجات دادیم رسل ومتابعان ایشان را
حقا علینا وعده راست ودرست است از ما که بوقت هلاک مشرکان
ننج المؤمنین نجات میدهیم مؤمنان را که محمد وآل اوست قل
یا ایها الناس بگوای محمد مردمانرا مراد اهل مکه است ان کنتم فی
شک اگر هستید شما در گمان بد من دینی از صحت دین من که بیان میکنم
از برای شما فلا اعبد الذین پس نمی پرستم من اورا که تعبدون من
دون الله شما میپرستید بجز از خدای از بتان وملائکه ومسیح وعزیر
ولکن اعبد الله ولکین پرستش میکنم خدایرا الذی یتوفیکم آنکه
که می میراند شما را برای جزای کردار شما در روز جزا وامرت ان اکون
ومامور شده ام بآنکه باشم من المؤمنین از گروندگان باحکام الهی وان
اقم وجهک للدین ودیگر امر کرده الله مرا بآنکه راست کردان روی خود را
از برای دین حق یعنی عمل خود را موافق دین اسلام کردان وهمگی خود را
مصروف دار بر کشیدن بار نبوت وامر شریعت ویا در نماز روی خود را
مستقبل قبله کردان که آن شعار دین اسلامست حنیفا در حالتی که آن

دین مایل است از همهٔ ادیان باطله بدین اسلام و یا در حالتی که تو مایلی از
همهٔ ادیان بدین اسلام وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مباش از شرک آورندگان
خطاب متوجه بغیر حضرت است و همچنین که میفرماید وَلَا تَدْعُ مِن دُونِ اللَّهِ
و مخوان بجز از خدای مَا لَا يَنفَعُكَ آن چیز را که سود نکند ترا خواندن
و پرستیدن آن وَلَا يَضُرُّكَ و زیان نرساند ترا در گذاشتن آن فَإِن فَعَلْتَ
پس اگر بکنی یعنی این چنین چیز را فَإِنَّكَ إِذًا پس بدرستی که تو آنهنگام باشی
مِّنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران بر نفس خود به انداختن خود در مهلکه و
وَإِن يَمْسَسْكَ اللَّهُ و اگر برساند خدای تعالی بتو بِضُرٍّ مرضی و شدتی و فقر
فَلَا كَاشِفَ لَهُ پس هیچ بازدارندهٔ نیست مر آن را إِلَّا هُوَ مگر او که الله است
وَإِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ و اگر خواهد بتو صحت و راحت و غنا تفضل کند فَلَا
رَادَّ لِفَضْلِهِ پس هیچ دفع کنندهٔ و بازدارندهٔ نیست مر آن فضل را يُصِيبُ
بِهِ مَن يَشَاءُ میرساند فضل را به آنکه خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان بر وفق
مصلحت و حکمت وَهُوَ الْغَفُورُ و اوست آمرزنده بلکه غفران معصیت
مشوید الرَّحِيمُ مهربانست بر بندهٔ خود پس امید وار باشید بعد از این
ختم سوره میکند بموعظه حسنه جهت تسلیه حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و میفرماید که قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگو یا محمد که ای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ
الْحَقُّ بدرستی که آمد بشما پیغمبری بحق و کلامی درست و راست و یا دین
اسلام

اسلام مِن رَّبِّكُمْ از نزد پروردگار شما و هیچ عذری نماند شما را فَمَنِ
اهْتَدَىٰ پس هر که راه یافت به ایمان و متابعت نمود فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس
جز این نیست که گمراه نشده هدایت میباید و سود آن لِنَفْسِهِ برای نفس اوست
یعنی منفعت آن عاید به اوست وَمَن ضَلَّ و هر که گمراه شود به انکار و تکذیب
و عناد فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه میشود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی
و بال آن ضلالت بر اوست وَمَا أَنَا عَلَيْكُم بِوَكِيلٍ و نیستم من بر شما بوکیل نگهبان
کار شما بمن واگذاشته باشند و بر من واجب و لازم باشد که صلاح فساد
شما کنم و شما را به اجبار مهتدی کردانم و یا انگه دارم شما را در منع عذاب
از شما چه من نیز بشری ام مثل شما و بر من همین تبلیغ است و آن را رسانیدم
بشما نزد میا طبی این آیه به آیهٔ السیف منسوخست وَاتَّبِعْ و پیروی کن ای محمد
مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ آن چیز را که وحی کرده میشود بسوی تو به امتثال وَاصْبِرْ
و صبر کن بر دعوت و در اینای که بتو رسد از آن مردم شکیبا و رز حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ
تا وقتی که حکم کند خدای به نصرت تو و یا امر فرماید بقتال و جزیهٔ اهل کتاب
وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و اوست بهترین حکم کنندگان زیرا که ممکن نیست
او را خطا و میل ستم بجهت اطلاع او بسیار نه بر سرایر و ضمایر همچنانکه
بر ظواهر و بواطن و احتیاج به بینه و گواه ندارد و حاکمان دیگر بر سرایر مطلع نیستند و بر ظواهر همه مطلعند

سورة هود مكية وهي مائة وثلث وعشرون اية

ابی بن کعب از حضرت رسول سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند
که هر که این سوره بخواند حق تعالی بعدد هر که تصدیق کرده هود و صالح
و شعیب و لوط و ابراهیم و موسی علیهم السلام را و بعدد هر که تکذیب ایشان
کرده حسنه برای او نویسد در روز قیامت از سعدا باشد و حسن بن وشا
از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که هر که در روز جمعه سوره هود بخواند
حق تعالی او را در روز قیامت در زمره پیغمبران مبعوث گرداند و حساب
او را آسان کند و در آن روز هیچ کس بگناه مطلع نشود و ابو جحیفه روایت
کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله را گفتند یا رسول الله پیر زود تر دریافتم
فرمود که شیبتنی سوره هود و اخواتها یعنی سوره هود و الحاقه و الواقعه
و عم و هل اتیك مرا پیر ساختند زیرا که در این سوره ها بحث شده از
اهاویل و شداید روز قیامت و در سوره هود حکم شده فاستقیم کما امرت
یعنی مستقیم باش بر آن وجهی که بر آن امر کرده شده بسم الله الرحمن الرحیم
الر بمذهب اکثر و اشهر معنی انا الله اری است یعنی منم خدای که می بینم طاعت
مطیعان را و معصیت عاصیان را و هر کس را مناسب عمل او جزا خواهم داد
پس این کلمه مشتمل است بر وعده و وعید کتاب کتابیست صفت او اینکه
احکمت آیاته استوار کرده شده است آیتها او و حجتها روشن و یا منتظم
گشته است بنظم محکم چون بنای مستحکم که نقص و خلل نبود و دامنیا بد ثم فصلت
پس جدا

پس جدا کرده شده است سوره سوره و آیه آیه و یا مفصل و مبین
شده و نازل گشته در او و آنچه بندگان محتاجند از عقاید و احکام و
مواعظ و اخبار من لدن حکیم از نزدیک خداوند محکم کننده خبیر بغایت
دانا و آگاه با اینمعنی الا تعبدوا بجهت آنست که تا نپرستید بندگان
الا الله مگر خدای را که بحقیقت خداوند مطلق اننی لکم منه نذیر بدرستی که من
شما را منه از جانب وی سبحانه به امر او نذیر بیم کننده ام بر شرك و طغیان
و بشیر و مژده دهنده ام بمثوبت توحید و ایمان و ان استغفروا و دیگر
از انزال قرآن بجهت آنست که آمرزش طلبید ربکم از نزد پروردگار خود برای
برای گناهان گذشته ثم توبوا الیه پس توبه کنید و باز گردید از معاصی باطاعه
و امثال او و بعد استغفار از شرك و بعد از آن بوسیله طاعت رجوع نمایید باو
سبحانه یمتعکم تا برخورداری دهد شما را متاعا حسنا برخورداری
نیکو یعنی عمر دراز ارزانی دارد تا مر فی الحال گذرانید در امنیت و صحت و وسعت
روزی الی اجل مسمی تا وقتی که نام برده شده که آخر عمر مقدر است یعنی نمی
از اجل مقدر شما را بعذاب استیصال هلاك نگرداند و یؤت و تا بدهد خدای
کل ذی فضل هر خداوند فضلی را در دین فضله ثواب و جزای فضل او را
هم در دنیا و هم در آخرت ابن مسعود فرموده که دو فضل است کسی که حسنات
او فاضل باشد بر سیئات او و عبد الله مسعود گفته که هر که او سیئه کند

یک سیئه برای او بنویسند و هر که حسنه کند بنویسند برای او ده حسنه
واگر بر آن سیئه کرده باشد در دنیا عقوبتش کنند ده حسنه خالص
وی را بماند واگر نه یک حسنه مقابل آن سیئه برود و نه حسنه بماند ابن
عباس گفته که هر که را حسنات بر سیئات بیفزاید به بهشت رود و هر که را
سیئات بیفزاید بدوزخ شود و هر که را حسنات و سیئات برابر باشد
از اهل اعراف باشد مدتی در اعراف بماند و بعد از آن به بهشت وَإِنْ تَوَلَّوْا
واگر شما ای کافران برگردید از اسلام یا از متابعت من که پیغمبرم فَإِنِّي
أَخَافُ عَلَيْكُمْ پس بدرستی که من میترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ از
عذاب روز بزرگ که قیامت است وگفته اند مراد روز شدت و مشقت
که کفار کشیدند از قحط تا بحدی که میته و مردار میخوردند إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ
بسوی جزای خداست بازگشت شما وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیز از ثواب
دادن و عقوبت کردن قَدِيرٌ توانا است پس قادر باشد بر تعذیب شما آورده اند
که جمعی مشرکان بجهت عداوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میورزیدند
و بجهت مصلحت زمان آنرا میپوشیدند روزی با یکدیگر ملاقات نمودند گفتند
چون پردها فروگذاریم و خود را جامها پوشانیم و سینهای خود را فراهم
آوریم در عداوت محمد کسی چگونه بر آن اطلاع یابد حق تعالی این فرستاد أَلَا
إِنَّهُمْ يَثْنُونَ بدانید بدرستی که درمی نوردند و فرامیگیرند صُدُورَهُمْ
سینهای خود را

سینهای خود را بکفر و پر میکنند آنرا بر عداوت حبیب من و باز رو
از حق گردانیده میل میکنند بکفر مراد آنست که دشمنی پیغمبر را
در دل میگیرند لِيَسْتَخْفُوا تا پنهان دارند مِنْهُ از خدای سر خود را
و رسول و مؤمنان را بر آن مطلع نگردانند عیاشی به اسناد از حضرت
ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که جابر بن عبد الله گفت که چون رسول را
دیدندی از غایت نفاق سر بزیر افکندندی و جامه بر سر کشیدندی
و روی پوشیدندی تا پیغمبر ایشانرا و ایشان پیغمبر را نبینند حق تعالی
فرمود که ایشان منعطف میشوند بکفر و نفاق و عداوت پیغمبر صلی الله
علیه و آله تا آنرا از خدای بپوشانند أَلَا حِينَ بدانید که آن هنگام
که ایشان يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ در سر کشند جامهای خود را و در فراش خود
جای گیرند يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ خدای میداند آنچه آشکارا
میکنند پس سر و علانیه ایشان نسبت علم او حق سبحانه یکسانست
چگونه اخفا آن میکنند بر آنچه میترسند آشکارا شود إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی
الجزء الثانی عشر
که او سبحانه دانا است بِذَاتِ الصُّدُورِ به اسراری که در سینها دارند وَمَا
دَابَّةٍ و نیست هیچ جنبنده فِي الْأَرْضِ در روی زمین و زیرا که آن
مراد جمیع مخلوقاتند از حیوانات إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا مگر که بر خدای
تعالی است روزی ایشان یعنی بر او واجب است که روزی را به ایشان رسانند

خلاف آن کند لایق حکمت او نباشد و او حکیمست بخلاف حکمت کاری
نمیکند ویعلم مستقرها و میداند قرارگاه حیوانات را در حین حیوة
ومستودعها و آرامگاه آنها را بعد از ممات در کشاف آورده که مستقر
مسکن و مأوی حیوانات است از زمین و آب و هوا و مستودع موضع
قرار ایشان قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه کل فی کتاب مبین
هر یک از اشیا مذکور در لوح محفوظ مرقوم است و از آنجا منتقل شد
وهو الذی و اوست خداوندی که خلق السموات والارض آفرید آسمانها و
زمینها و آنچه در او ست فی ستة ایام در شش روز از ایام دنیا که اول او یکشنبه
و آخر آن جمعه با آنکه قادر بود که در یک لحظه همه را ایجاد نماید اما بجهت تعلیم بندگان
تا در کارها تعجیل نکنند خلق را بتأنی فرمود وکان عرشه علی الماء و
بود پیش از آفریدن زمین و آسمان عرش او بر آب یعنی قبل از خلق سموات
والارض زیر عرش مخلوقی نبود غیر آب و گویند که عرش بر آب بود و آب بر باد و در
بعضی تفاسیر آمده که حق تعالی در مبدء آفرینش یاقوتی بیافرید و آب را بالا در
آن بداشت و عرش را بر زبر آب جا داد و فوق عرش بر آب و استقرار آب بر باد
دا اعتباری عظیم است مر اهل تفکر را در قدرت جلت قدرته و عظمته از
ضمره نقلست که عرش مانند کشتی بر بالای آب میرفت بعد از آن لوح و قلم
و فرشته خلق فرمود و آن فرشته را امر کرد تا جمیع کاینات را آنچه موجود خواهد
شد در لوح

شد در لوح نوشت بعد از آن آن فرشته هزار سال بتسبیح او سبحانه فرمود آنگاه
جمیع موجودات را آفرید لیبلوکم تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله
آزمایندگان کند تا ظاهر گردد بر عالمیان ایکم احسن عملا که کدام
از شما نیکوتر است از عمل قلب و اعضا یعنی علم و عمل که بیشتر است مراد
آنست که ظاهر گرداند که کیست که بتدبر و تفکر بکیفیت عالم شود بوحدانیت
و قدرت و علم او سبحانه و کیست که بجهت عدم تدبر و تفکر بر کفر اصرار
میکند و مرتکب عمل خیر نمیشود ولئن قلت و هر آینه اگر گوی تو ای محمد
صلی‌الله مر قوم خود را انکم مبعوثون بدرستی که شما بر انگیخته شدگانید
من بعد الموت از پس مرگ برای مجازات عمل نیک و بد لیقولن الذین کفروا
و هر آینه گویند آنانکه نگرویدند ان هذا نیست این سخن که در باب بعث
میگوئی الا سحر مبین مگر مانند سحر آشکارا در بطلان یا در فریب یعنی همچنانکه
سحر فریبست و باطل و حقیقتی ندارد این سخن تو نیز که میگوئی در باب بحث
بعث حقیقتی ندارد و فریب و باطلست ولئن اخرنا و هر آینه اگر تاخیر کنیم
عنهم العذاب از ایشان عذاب استیصال را که وعده داده ایم الی
امة معدودة تا بجماعتی از اوقات یعنی ببعضی از وقت شمرده شده
که چون منتهی شود آن هنگام عذاب نازل سازیم لیقولن هر آینه گویند
از روی استهزا ما یحبسه چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع

از ابی جعفر و از ابی عبد الله علیهما السلام مرویست که مراد به امت معدوده
اصحاب مهدی علیه السلام که سیصد و سیزده باشند بعدد اصحاب بدر
که بیکساعت نزد آن حضرت جمع شوند یعنی کفار ایمان نیارند و بوعده‌ها
عذاب استهزا کنند تا آنکه بدست حضرت مهدی و اصحاب او مستاصل شوند
الا یوم یاتیهم بدانید که آنروز که بیاید عذاب بدیشان که روز بدر است یا
ظهور مهدی لیس مصروفا عنهم نباشد عذاب باز داشته شده عنهم از ایشان
یعنی چون وقت آن دررسید بهیچ وجه از ایشان مندفع نگردد وحاق
بهم و احاطه کرده خواهد شد بدیشان ما کانوا آنچه بودند که از روی
فرط ضلالت به یستهزؤن بدان استهزا میکردند و بوقوع آن
تعجیل مینمودند ولئن اذقنا الانسان و هر آینه اگر بچشانیم یعنی
بدهیم آدمی را منا رحمة از نزد ما رحمتی دریابد لذت او را ثم نزعناها
منه پس باز ستانیم آنرا از او انه لیؤس بدرستی که او بسیار ناامید است
از فضل الهی بجهت بی صبری و عدم اعتماد بر کرم پادشاهی کفور
بسیار ناسپاس در نعمت گذشته یعنی آدمی پیوسته ناسپاس و ناامید است
و این هر دو صفت را از دست نمیدهد ولئن اذقناه و هر آینه اگر او را
بچشانیم بر وجه مصلحت نعماء نیکوی چون صحت و توانگری بعد
ضراء مسته پس از آنکه به او رسیده باشد چون فقر و بیماری لیقولن ذهب
السیئات

السیئات هر آینه گوید برفت بدیها یعنی مصائب و مکاره که مرا بدی آمد
دور شد عنی از من انه لفرح هر آینه بدرستی که آدمی بسیار شادمانست
بنعمت و مغرور بدان فخور نازنده و فخر کننده بر مردمان و فرح
و فخر او را غافل ساخته از شکر نعمت آن الا الذین صبروا مگر آنان که
شکیبائی نمودند در محنت و بلا و بقضا رضا دادند و عملوا الصالحات
و کردند عملهای نیکو اولئک آنگروه که بصفت شکر موصوفند
لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش گناهان و اجر کبیر و مزد بزرگ
که نعیم جنانست و کمال تقرب بجناب حضرت ملک منان آورده اند که کفار
عرب از روی تعصب و عناد اقتراح آیات از حضرت سید کاینات
میکردند و کلام کریم ربانی را که قرآنست استهزا مینمودند و از جمله
اقتراحات یکی آن بود که میگفتند چرا گنجی بتو ندادند یا فرشته را بتصدیق
تو نفرستادند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از تکذیب و قبول
دعوت و استهزای ایشان تنگدل میشد حق تعالی برای تحریص آن
حضرت بر ادای رسالت و انکار ایشان فرمود فلعلک تارک پس شاید
که تو ترک کننده باشی مراد نفی است یعنی ترک مکن بعض ما یوحی الیک
برخی از آنچه وحی کرده شده است بتو یعنی از آنچه مخالف دلهای مشرکانست
از سب آلهه و عیب ایشان بر آن وضائق به صدرک و تنگ شود

به آن مخالفت سینهٔ تو یعنی بسبب مخالفت تو تنگدل شوند أَنْ يَقُولُوا از
ترس آنکه گویند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرستاده نشده است عَلَيْهِ كَنْزٌ بر او گنجی
که نفقه کند بر مردمان تا بسبب آن تابع او شوند همچنانکه فعل پادشاهان است
أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ یا چرا نیامد به او فرشتهٔ بجهت گواهی بر نبوت او یعنی
این مقالات از ادای رسالت باز ممان و باک از کفار مدار إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ
جز این نیست که تو بیم کننده بر تو همین انذار است و تو در آن تقصیر نمیکنی
چرا بیلی روی انکار ایشان تنگدل باید شد وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وخدای
همه چیزها وَكِيلٌ گواه هست و یا کارگذار کسیست که کار خود را به او باز گذارد
و یا نگاهدارنده آنها که خود را به او سپارند پس توکل بر او کن و از گفت و شنو
هر حسود و عنود باک مدار أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بلکه میگویند کافران که
محمد بافته است از خود آنچه را که میگوید و اظهار میکند که بمن وحی میکنند
قرآن را از خود میسازد قُلْ فَأْتُوا بگو یا محمد که پس بیاورید شما نیز بِعَشْرِ
سُوَرٍ مِثْلِهِ ده سوره مثل قرآن در کمال بلاغت و حسن نظم مُفْتَرَيَاتٍ
بربافته شده از نزد خود یعنی بزعم شما آنست که قرآن را از خود برمیتوان
بافت و بمن این گمان میبرید که من از خود میسازم شما فصحاء عرب
باید که شما نیز قادر باشید بر انشاء مثل این کلام بلکه شما از من قادر
ترید جهت وقوف شما بر قصص و اخبار و عادت شما بر اشعار و انشاء

آن وادعوا

آن وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ و بخوانید از برای معاونت بر معارضه
هر کرا که خواهید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
اگر هستید شما راست گویان که این کلام بربافته شدهٔ منست و چون ایشان
بمعارضهٔ بعشر سور عاجز آمدند آیتی دیگر آمد که فاتوا بسورة من مثله
چون به این نیز اتیان نکردند عجز ایشان بر همه کس ظاهر شد فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا
لَكُمْ پس اگر اجابت نکردند مر شما را ای مومنان در آنچه گفتید از آوردن
مثل سورهٔ از قرآن و متعرض جواب نشدند فَاعْلَمُوا پس بدانید أَنَّمَا أُنْزِلَ
آنکه آنچه فرو فرستاده شده است بِعِلْمِ اللَّهِ بعلم خداست یعنی خاصهٔ اوست
و کسی دیگر بر آن قادر نیست و آن علم است بمصالح بندگان و آنچه ایشان را
بکار آید در معاش و معاد وَأَنْ لَا إِلَٰهَ و دیگر بدانید که نیست معبودی سزا
إِلَّا هُوَ مگر او که عالم است بر آنچه غیر او نداند و قادر است بر آنچه غیر او نتواند
فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما مُسْلِمُونَ ثابتان بر اسلام یعنی چون
اعجاز قرآن نزد شما متحقق شد پس بر اسلام ثابت قدم باشید مَنْ
كَانَ هر که باشد از پستی همت يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا خواهنده زندگانی دنیا را
وَزِينَتَهَا و آرایش آن را در مقابله اعمال الخیر خود مراد منافقان یا اهل
ریا یا یهود و نصاری یا مطلق مردمانند یعنی هر که از مردمان اعمال
حسنه را بوسیلهٔ حطام دنیوی و زینت آن گردانیده باشد به برکت

ثواب آخروی نُوَفِّ إِلَيْهِمْ بتمام بدهیم بایشان أَعْمَالَهُمْ فِيهَا جزاء
کردار ایشانرا از صحت وریاست وفراخی روزی وکثرت اولاد
وَهُمْ فِيهَا وایشان در دنیا لَا يُبْخَسُونَ کاسته نشوند یعنی ایشانرا
از دنیوی چیزی کم نکنند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ آنگروه آنانند که نباشد
مرایشانرا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ در آن سرای دیگر مگر آتش دوزخ وَحَبِطَ
وتباه شد وباطل گشت مَا صَنَعُوا فِيهَا آنچه کردند در دنیا چه ثواب
متفرع است بر اخلاص ایشان وایشان بر وجه اخلاص عمل نکرده اند
بلکه برای غرض دیگر بآن اقدام کرده اند از ریا یا حب ریاست وامثال آن
وَبَاطِلٌ وضایع وباطلست در نفس الامر مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بودند که میکردند
از ریا وغیر آن از حضرت رسول صلی الله علیه واله ماثور است که چون روز
قیامت باشد وخلایق را در زمین قیامت بدارند حق تعالی در زمین قیامت
خلقانرا بحکومت خواند وهمه بزانو افتاده باشند اول گروهی که ایشانرا نزد
خدای تعالی برند سه کس باشند مردی که قران حفظ کرده باشد وشخصی
اورا در راه خدا کشته باشند وکسی بذل مال خود کرده باشد حافظ قرانرا
کوید که من ترا توفیق دادم تا حفظ قران کردی وخواندن آن آموختی
کوید بلی ای خداوند ومولای من خطاب بشود که چه کردی بآن کوید بار
خدایا آنرا احد همه شب قرائت کردم ودر میان شب خواندم حق تعالی
کوید بلی

کوید بلی چنین است ولکین قصد تو بآن این بود که مردمان کویند که
فلان مرد سخی است پس ترا امروز از آن نصیبی نباشد پس بمرد شهید
خطاب نماید که ترا قوت وشجاعت دادم چه کردی بآن کوید خداوندا
در راه تو جهاد کردم تا کشته شدم حق سبحانه وتعالی کوید قصد تو به
آن بود که مردمان کویند فلانی مرد شجاعست پس پیش از مدح مردمان
نصیبی نیست پس فرمان رسد تا هر سه را بدوزخ برند أَفَمَنْ كَانَ آیا پس هرکه
عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ بر برهان روشن از پروردگار خود که اورا دلالت کند
بطریق ثواب وَيَتْلُوهُ وازپی در آید برهان او که دلیل عقل است شَاهِدٌ مِنْهُ
از خدای که بصحت آن کواهی داد که آن قرآنست بجا برابر باشد آنکس با کسی
که زینت دنیا طلبند وعمل بر وجه اخلاص وثواب کنند وگفته اند صاحب بینه
مؤمنان اهل کتابند یا هر مومن مخلص وشاهد پیغمبر است یا خداوند وبینه معجزه
پیغمبر وتابع او وشاهد جبرئیل یا فرشته که حافظ او بوده باشد ویا صورت
وشمایل حضرت رسالت صلی الله علیه واله که هر که بدیده انصاف روی
نکریستی انوار حق وآثار صدق در بشره او مشاهده کردی ودر روایت
متواتره از موافق ومخالف آنست که مراد بصاحب بینه رسول الله است
وبشاهد امیر المومنین صلوات الله علیهما وثعلبی که امام اصحاب الحدیث است
واز علما اهل سنت در تفسیر خود آورده باسناد چند از کلبی واز ابو صالح

و از ابو عبدالله عباس و جنیب بن یاسر از زادان که او روایت کرده که حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده که بحق خدای که در زمین دانه را شکافت
و در رحم صورت نگاشت که اگر از برای من بالشی بنهند و مرا بر آن نشانند هر آینه
حکم کنم اهل توریت را بتوریت ایشان و اهل انجیل را به انجیل ایشان و اهل
زبور را بزبور و اهل قران را بقران و هیچ مردی نیست از قریش الا آنکه من میدانم
که آیتی در شان او نازل شده این دلالت میکند بر آنکه او بهشتی است یا دوزخی مردی
بر پای خواست و گفت آیه تو کدامست فرمود که افمن کان علی بینة من ربه یتلوه
و شاهد منه بینة رسول خداست که بر حجت روشن است از نزد خدای و شاهد
منم که از اویم و تابع ویم و نیز یعقوب بن جعفر بن سلیمان که از طریق اهل سنت است
روایت میکند از پدرش و او از پدر خود علی بن عبدالله و او از ابن عباس که مراد
از افمن کان علی بینة من ربه رسول خداست و مراد از شاهد منه علی بن ابی طالب
علیه السلام و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیا آورده که مراد از شاهد
علی بن ابی طالب است و بر لبیب فطن مخفی نیست که آن کسی که خدای تعالی او را شاهد
پیغمبر کرده باشد بمعاونت و مساعدت او مطالب رسالت و نبوت را اثبات نماید
و بمزیت فضیلت و بکمال شرف متصف باشد علی بن ابی طالب است علیه السلام
پس بر تست ای عاقل زیرک که بر مسالک انصاف اقدام خود را استوار داری
و اقتدا به اهل بیت مصطفی صلی الله علیه و اله نمای و دل را بمحبت شاه
اولیا بکشای

اولیا بکشای و منصب امامت و سریر خلافت را بر او حق و اولی دانی و
او را پیشوا و امام مفترض الطاعه و مطاع و مقتدای خود خوانی زیرا که ظواهر
آیات قرانی و اخبار نبوی دالست بر آنکه خلافت باو الصق و امامت بوی و
الیقست فلا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله بعد از آن در صفت توریت
که بر حقیقت قران و پیغمبر آخر الزمان مترلست میفرماید و من
قبله و پیش از این قران یا پیغمبر کتاب موسی کتاب موسی یعنی توریت که
مصدق قران و مسند پیغمبر است و بشارت دهندهٔ آن اماما در حالتی
که آن توریت پیشوا بود مر اهل دین را و رحمة و سبب بخشایش و واسطهٔ نص الهی
را در دنیا و آخرت اولئک آن گروه که بر بینة اند از جانب خدای یؤمنون
به میگروند بقران یا محمد صلی الله علیه و اله و من یکفر به من الاحزاب
از گروهان یعنی اهل ملل متفرقه از یهود و نصاری که متفقند بر عداوت رسول
ما فالنار موعده پس آتش دوزخ وعدگاه اوست فلا محاله ببدو رسد
فلا تک فی مریة منه پس مباش در شک از این موعد انه الحق بدرستی که وی
وعدهٔ درست و راستست من ربک از نزد پروردگار تو و لکن اکثر
الناس لا یؤمنون و لیکن بیشتر مردمان نمیگروند بآن و تصدیق
نمیکنند بجهت قلت نظر و تدبر از فرط جحود و من اظلم و کیست ستمکار
تر یعنی کافرتر ممن افتری از آنکس که افترا کند و بر بندد علی الله کذبا

بر خدای دروغ را یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک نماید برای او ؛

اُولٰئِكَ آنگروه مفتریان یُعْرَضُونَ عرض کرده خواهند شد در موقف

عرصات عَلٰی رَبِّهِمْ بر پروردگار خود بدین معنی که در موقف عرض ایشان

و عرض اعمال کنند بر ایشان وَيَقُولُ الْاَشْهَادُ و خواهند گفت گواهان یعنی

حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران هر امتی و یا اعضا و جوارح ایشان و یا

ائمهٔ معصومین که برای داعیان خود گواهی دهند هٰٓؤُلَآءِ الَّذِينَ این جماعت

آنانند که از فرط عناد و جحود كَذَبُوا عَلٰی رَبِّهِمْ دروغ گفتند بر پروردگار

خود بفرا گرفتن شریک و ولد اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ بدانید و آگاه باشید که لعنت خدا

عَلَی الظّٰلِمِينَ بر ستمکارانست یعنی کافران اَلَّذِينَ يَصُدُّونَ آنانند

که از فرط عناد باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ از راه خدا یعنی

دین اسلام که طریقی که موصلست برحمت بی غایت او سبحانه وَيَبْغُونَهَا

عِوَجًا وصف میکنند و میجویند راه خدا را بکجی و انحراف از حق و ثواب ؛

وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ و حال آنکه ایشان بدان سرای هُمْ كٰفِرُونَ ایشان ناگرویدگانند

اُولٰئِكَ آنگروه کافران لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ نیستند عاجز کنندگان مر خدا را

عذاب خود فِی الْاَرْضِ در زمین یعنی در دنیا وَمَا كَانَ لَهُمْ نیست مر

ایشان را مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز از خدای مِنْ اَوْلِيَآءَ هیچ دوستی از دوستان

يُضٰعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ افزون شود برای ایشان یعنی دوباره معذب

کردند بجهت

کردند بجهت گمراه شدن و گمراه کردانیدن مَا كَانُوا نبودند که در دنیا

يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ توانستندی شنیدن حق را چه از شنیدن آن کر بودند

وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ و نبودند که ببینندی یعنی آیات قدرت را از دیدن

آن کور بودند مراد آنست که بر وجه تأمل و تفکر نظر در آیات نکردند

تا به آن مهتدی شوند پس گویا کور و کر بودند از آن اُولٰئِكَ آنگروه آنانند

که در بازار معامله خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ زیان کردند نفسهای خود را یعنی

زیان ایشان به ایشان بازگردد وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شد از ایشان مَا كَانُوا

يَفْتَرُونَ آنچه افترا میکردند از شفاعت بتان و درخواست ملائکه پس

از حسرت و ندامت چیزی ایشان را باقی نماند لَا جَرَمَ اَنَّهُمْ بی شک و شبهه

ایشان فِی الْاٰخِرَةِ هُمُ الْاَخْسَرُونَ در آن سرای ایشان زیانکارترند از جمیع

زیانکاران چه پرستش بتان را بر پرستش خدای بحق برگزیده اند و متاع

فانی دنیا را بر نعیم عقبی اختیار کرده اند و بعد از ذکر کفار و عذاب

ایشان ذکر ابرار و ثواب ایشان میکند اِنَّ الَّذِينَ اٰمَنُوا بدرستی آنانکه از

روی اخلاص ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند کارهای شایسته

از ادای فرایض و مندوبات وَاَخْبَتُوا اِلٰی رَبِّهِمْ و آرام گرفتند بذکر پروردگار

خود و خضوع و خشوع کردند برای خدای اُولٰئِكَ اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ

آنگروه ملازمان بهشتند هُمْ فِيهَا خٰلِدُونَ ایشان در بهشت دایم

وباقی اند مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ صفت دو گروه که مؤمن و کافر اند كَالْأَعْمَى وَ
الْأَصَمِّ مانند کور و کر اند از شنودن و دیدن حق مراد کفار اند وَالْبَصِيرِ
وَالسَّمِيعِ و مانند بینا و شنوا از آنکه صفت دالست بر حقیقت اسلام
مراد مؤمنانست هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا آیا هیچ مساوی هستند از روی
صفت یعنی این دو گروه برابر نیستند بمثل أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند
نمیگیرند برین مثلها و تامل نمیکنند در آن اعمی آنست که باطل را حق
بیند و اصم آنکه باطل شنود و از آن اجتناب نکند و سمیع آنکه حق را
شنود و بدان عمل کند و بصیر کسیست که حق را حق بیند و پیروی آن کند و باطل
باطل شنود و از آن حذر نماید و بدانکه حق تعالی ذکر وعده و وعید و ترغیب
و ترهیب نمود در عقب آن بیان اخبار انبیا نمود جهت تاکید آن بتخویف خلقان
و تسلیه پیغمبر آخر الزمان ابتدا بقصه نوح علیه السلام کرد که شیخ الانبیاست
و فرمود وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بدرستی که ما فرستادیم نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ نوح را
بسوی قوم او پس گفت مر ایشان را إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ بدرستی که من
شما را بیم کننده ام هویدا و روشن کننده موجبات عذاب و وجه خلاص
و بیان کننده ام أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ آنرا که نپرستید مگر خدا را
که پرستش او نمایید إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ بدرستی که من میترسم از شما عَذَابَ
يَوْمٍ أَلِيمٍ عذاب روزی که بسیار با درد و الم است فَقَالَ الْمَلَأُ پس گفتند

اشراف و رؤسا

اشراف و رؤسا الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه بودند که نگرویده اند مِنْ قَوْمِهِ
مَا نَرَاكَ از قوم نوح که نمی بینیم ترا إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا مگر آدمی مانند
ما یعنی مزیتی که ترا باشد که سبب تخصیص تو بود بر ما و واجب کردند
طاعت ترا از تو نمی بینیم ایشان نظر بصورت کردند و از معنی غافل
شده گمان بردند که رسول ایشان نباشد و بجهت این تعجب کرده
گفتند ای نوح نیستی مگر مانند ما در احتیاج از اکل و شرب و غیر آن از
اموری که بشر محتاجست بآن وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ و ما نمی بینیم که متابعت
تو کرده باشند إِلَّا الَّذِينَ هُمْ مگر آنانکه ایشان أَرَاذِلُنَا فرومایگان
و خسیسان ما اند بَادِيَ الرَّأْيِ در ظاهر الرای یعنی بتو ایمان
آورده اند بی آنکه تفکر و تامل در کار خود کنند و حقیقت و بطلان
تو بر ایشان ظاهر شود یا آنکه هر که در متابعان تو نگرد صفت رذالت
در ایشان مشاهده کند و یا چون که اتباع حضرت نوح از نعم دنیویه
فانیه اعراض کرده دست از آن باز داشته بودند و همت خود را صرف
کرده بودند بطاعت و عبادت که نعم باقیه آخرویه است و بجهت این بفقر
و فاقه سلوک میکردند قوم نوح گفتند که ما نمی بینیم متابعان ترا
مگر اراذل وَمَا نَرَى لَكُمْ و نمی بینیم ترا و پیروان ترا عَلَيْنَا مِنْ
فَضْلٍ بر ما افزونی از کثرت مال و جاه در دنیا بشرف و حسب

که بدان متابعت شما باید کرد بل نظنکم بلکه گمان میبریم شما را
کاذبین دروغ گویان یعنی ترا در دعوت نبوت و علم تصدیق
نداریم قال یا قوم أرأیتم ان کنت علی بینة گفت نوح که ای قوم
چگویید اگر من باشم بر حجتی هویدا و دلیلی روشن و آشکار من ربی
از نزد پروردگار من که بر صحت من گواهی دهد وآتانی و داده باشد
مرا خدای رحمة من عنده بخشایشی از نزدیک خود که نبوت است یا بینه
واضح بر آن فعمیت علیکم پس پوشیده ماند بر شما ملخص معنی آنست
که اگر گمان شما چنانست که من کاذبم پس چگویید اگر برخلاف ظن شما
باشد و بر حجتی روشن و معجزه هویدا از جانب خدای تعالی و شما تصدیق من
نکنید از غایت عناد بسبب آن انکار پس حال شما چگونه باشد انلزمکموها
ایا آن هنگام که الزام کنیم شما را بقبول آن به اکراه و اجبار قبول کنند یا نه
و بطریق اجبار شما را بر آن داریم مراد نفی یعنی الزام کنیم شما را
براه راست که داریم وانتم لها کارهون و حال آنکه شما مر آن حجت را
کارهید چه اکراه و اجبار منافی تکلیف است پس بر من همین تبلیغ است
و اظهار معجزه بر وفق آن نظم من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم ٥
تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ٥ ویا قوم لا اسئلکم و ای گروه من
نمیخواهم از شما علیه مالا بر تبلیغ رسالت خود مالی را که مزد رسالت

وکار من

وکار من باشد تا بر شما گران آید اگر ادا کنید یا بر من شاق
نماید اگر ادا نمایید ان اجری نیست مزد من الا علی الله مگر
بر خدای که آن ثواب آخرتست آورده اند که اشراف قوم میگفتند
که ای نوح اراذل را از مسجد خود دور کن تا با تو مجالست کنیم چه
نشستن ما با این گروه اراذل موجب عار و ننگ میشود همچنانکه کفار
زمان خاتم انبیا نیز همین میگفتند حضرت نوح در جواب فرمود
ما انا بطارد و نیستم من راننده از نزد خود الذین آمنوا آنها را
که گرویده اند بخدا و پیغمبر انهم ملاقوا بدرستی که ایشان ملاقات
میکنند و رسنده اند بجزای ربهم پروردگار خود پس چگونه ایشان را
برانم ولکنی اریکم و لیکن من می بینم شما را قوما تجهلون گروهی
که نمی دانند قدر اینانرا ویا قوم من ینصرنی و ای گروه من کیست
که مرا یاری دهد و نفع کند من الله از عذاب و انتقام خدای ان
طردتهم اگر برانم ایشانرا که باین مثابه و درجه اند نزد خدای
افلا تذکرون آیا در نمی یابید و اندیشه نمیکنید تا بدانید که راندن ایشان
از مجلس ناصوابست و عین خطا گفته اند این هم صفت ایشان میکنی
و حال آنکه ایشان بتو در ظاهر موافقت دارند و به باطن مخالفت
تو میکنند نوح فرمود که ولا اقول لکم و نمیگویم شما را که عندی

خزائن الله نزدیک منست خزینهای علم خدا و لا اعلم الغیب ونمی
کویم که میدانم غیب را تا ترا بر وحدانیت خدا و نبوت من یقین :
حاصل است یا نه چه او را بظاهر مومن میدانم و حکم بایمان او
میکنم و لا اقول انی ملک و نمیکویم بدرستی که من فرشته
تا شما کویید و ما انت الا بشر مثلنا و لا اقول للذین و نمیکویم من آ
که تزدری که در ایشان مینکرد اعینکم چشمهای شما و بجهت فقر
ایشانرا اراذل میکویید لن یؤتیهم الله که نخواهد داد آنها را خدای
خیرا نیکوی چه آنچه خدای تعالی برای ایشان اماده کرده بر ازا
که شما را داده در دنیا الله اعلم خدای داناتراست بما فی انفسهم
بآنچه در نفسهای ایشانست از صدق و اخلاص و اگر من حکم باسلام
ایشان نکنم در ظاهر انی اذا بدرستی که آن هنگام باشم لمن الظالمین
هر آینه از ستمکاران بر خود چه انبیا را حکم بظاهر است قالوا یا نوح
کفتند قوم نوح که ای نوح قد جادلتنا بدرستی که با ما مجادله و مخاصمه
کردی فاکثرت جدالنا پس بسیار کردانیدی جدل را با ما و آنرا
دراز کردی و در این باب از اندازه بیرون رفتی و سخن را کوتاه نکردی
فاتنا بما تعدنا پس بیار به آنچه ما را وعده دادی از عذاب ان کنت
من الصادقین اگر هستی از راست کویان در دعوی نبوت و وعید

خود مناظره تو در ما اثری نمیکند قال انما یأتیکم گفت نوح
که جز این نیست که آورد بشما به الله آنرا خدای تعالی ان شاء اگر خواهد
در دنیا یا در آخرت یعنی آوردن بدست من نیست در هر وقتی که
مشیت و اراده سبحانه بوقوع آن تعلق کیرد بفعل آید و از آن متقدم
و متأخر نشود و ما انتم بمعجزین و نیستید عاجز کننده کان مر خدا را
از تعذیب و دشمن را یا آنکه در دفع آن کوشید یا بکریزید و لا ینفعکم
نصحی و سود نمیدهد شما را از نصیحت کردن من ان اردت ان :
انصح لکم اکر خواهم شما را ان کان الله یرید انکه هست خدای
که خواهد ان یغویکم آنکه شما را عاری و خایب کرداند اگر خواهد خدا
بجهت فرط عناد شما را خواسته باشد یعنی اگر من خواهم که نصیحت کنم
آن نصیحت نفع نرساند بشما هو ربکم اوست آفریدگار شما و
متصرف در امور شما بر وفق ارادت و الیه ترجعون و بسوی او باز
کردید و خواهید شد و بر کردار خود جزا خواهید یافت ایشان از
این کلام نیز متنبه نشدند ام یقولون افتراه بلکه کفتند بر میبافد
نوح وحی را از پیش خود چنانکه گفتیم نوح را قل ان افتریته بکو اکر بافته ام
وحی را از پیش خود فعلی اجرامی پس بر منست وبال کناه کردن من
و انا بری و من بیزارم مما تجرمون از آن کناهی که میکنید و اوحی

إلی نوح و وحی کرده شد بسوی نوح اَنَّهُ لَنْ یُؤْمِنَ آنکه ایمان نخواهند
آورد مِنْ قَوْمِكَ از گروه تو اِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ مگر آنکس که ایمان آورد
فَلَا تَبْتَئِسْ پس اندوهگین مباش بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ بآنچه هستند
که میکنند از تکذیب و ایذا چه ایشان هرگز ایمان نیارند پس کمر جهاد در بندند
وَاصْنَعِ الْفُلْكَ و بساز کشتی بِأَعْيُنِنَا بنگاه داشت ما و کمال حفظ
و رعایت ما ترا وَوَحْيِنَا و بوحی کرده ما بتو در ساختن آن که بچه طریق
بسازد ابن عباس فرمود که نوح ندانست که کشتی را چگونه سازد
وحی آمد که کشتی را بساز چون سینه مرغ وَلَا تُخَاطِبْنِي و خطاب مکن
با من فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا درباره آنانکه ستم کردند یعنی از من درخواست
مکن در دفع عذاب ایشان اِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ بدرستی که ایشان غرق شدهاند
یعنی حکم کرده ایم بغرق شدن ایشان از حضرت ابی عبدالله علیه
السلام مرویست که حق تعالی اراده هلاک قوم نوح فرمود رحمهای زنان
ایشان را عقیم ساخت مدت چهل سال از ایشان هیچ فرزندی
در وجود نیامد و در خبر آمده که چون نوح کشتی طلبید از خدای
تعالی فرمان در رسید تا درخت ساج بکاشت در مدت بیست سال
درخت رسید و هیچ فرزند از قوم متولد نشد و در این مدت
اطفال ایشان بالغ شدند و ایشان نیز از متابعت ابا کردند
واز قبول

واز قبول دعوت نوح تمرّد نمودند پس نوح علیه السلام در ساختن
کشتی مشغول شد وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ و بود که میساخت کشتی را نوح
وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ و هرگاه که بگذشتندی بروی مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ
گروهی مهتران از قوم نوح سَخِرُوا مِنْهُ استهزا کردند بر این وجه
که نوح کشتی را در صحرا میساخت دور از آب ایشان بروجه سخریت
گفتندی ای نوح کشتی میسازی آب کو بعضی طعنه زدندی که اول
نبی بودی و آخر نجار شدی قَالَ اِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا گفت نوح اگر
سخریت میکنید بر ما فَاِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ پس بدرستی که ما استهزا خواهیم
کرد بر شما در حین غرق شدن شما در دنیا و سوختن در عقبی و بروجه شماتت بطریق شفقت
كَمَا تَسْخَرُونَ همچنانکه شما سخریت میکنید بما در ساختن کشتی از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله مرویست که نوح در میان قوم نهصد و پنجاه سال مکث کرد و درین مدت قوم را
بخدا دعوت کرد در آخر کار حق تعالی فرمود تا درخت بنشانند چون بزرگ شد و تناور
گشت و بفرمان خدای تعالی ببریدند و از چوب کشتی میساخت و مردمان بر او میگذشتند
میگفتند انبار خانه بنا کرده و جمعی میگفتند که این مرد دیوانه است که بر زمین خشک
کشتی میسازد نوح علیه السلام فرمود فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید که
مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ آنکس که بیاید بدو عذاب که يُخْزِيهِ رسوا گرداند او را
در دنیا که غرق است وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ و فرود آید بر او عذابی مُقِيمٌ

که غرقست از ابن عباس منقولست که نوح کشتی را در مدت دو سال از
چوب ساج بساخت که طول آن سیصد ذرع بود و گفته اند که هزار و دویست
ذرع عرض او بود و بقولی ششصد ذرع و ارتفاع آن سی ذرع و آنرا
بر سه طبقه مرتب کردانید و بغیر بیند و بحکم الهی از وجی از هر نوع حیوانات
را جمع کرده طیور را در طبقهٔ علیا و بهایم را در سفلی و آدمیان را
که از اهل ایمان بودند با امتعه و اغذیه در وسطی مقرر فرموده مرویست
که حق تعالی نوح را خبر داده بود که ابتدای وقتی است که آب از تنوری که حوا
ساخته بود بر جوشد تو با قوم خود در کشتی نشین و نوح منتظر این حالت
بود حتی اذا جاء امرنا تا وقتی که آمد امر ما یعنی امر بعذاب و فار
التنور و بر جوشید آب از تنوری و آن تنوری بود از سنگ که حوا در آن نان
پختی و بمیراث بنوح رسیده بود و آن تنور میسوخت که ناگاه آب از میان
تنور بر جوشید و مفضل بن علی از حضرت ابو عبد الله علیه سلم نقل کرد
که این تنور در خانهٔ عجوزهٔ مومنه در جانب راست مسجد کوفه من گفتم
یا ابن رسول الله مسجد کوفه در آن روز بود فرمود نعم آن مصلای کل
انبیا بود در معراج که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آنجا رسید جبرئیل
علیه سلم آورد گفت یا رسول الله اینجا فرود آی مسجد پدرت آدم است پس
حضرت فرود آمد آنجا نماز بکذارد و ابو عبیده حذا از ابی جعفر علیه السلام
روایت کرده

روایت کرده که مسجد کوفه روضه ایست از روضهای بهشت یکی نماز در آنجا
برابر هفتاد نماز است که در غیر آن کنارده شود و هزار و هفتاد پیغمبر در
آنجا نماز کذارده اند و در آن روز که آب از تنور بر جوشید نوح علیه سلم در آن
روز کشتی را تراشیده بود و تمام نموده القصه چون علامت عذاب طوفان
نازل شد قلنا احمل فیها نوح را گفتیم که بردار در آن کشتی من کل زوجین
اثنین از هر نوع حیوانات نر و ماده که نفع از ایشان متصور باشد
و اهلک و نیز در آور کسانی خود را در کشتی و ایشان زن او و پسران او و زنان
پسران او بودند الا من سبق مگر آنکس که پیشی گرفته علیه القول بر او گفتار ما
یعنی علم ازلی ما تعلق بهلاکت او گرفته و بجهت آن حکم بغرق شدن او
صادر گشته مراد کنعانست و واعله که پسر و زن حضرت نوح بودند
که کافران بودند و من آمن و نیز در آور در کشتی هر که ایمان آورده از
غیر اهل تو و ما آمن معه و ایمان نیاورده بودند با نوح الا قلیل
مگر اندکی از مردمان که زوجهٔ مسلمهٔ او بود و سه پسر او حام و یافث
و سام و زنان ایشان و همه هفتاد و نه تن بودند و دو تن دیگر از اهل
و با نوح هشتاد تن بودند پس نوح ایشان را نزدیک کشتی آورد و سرپوشی
ترتیب داده بود بر بالای کشتی پوشید و با پسران خود گفت که با زنان خود در
کشتی خلوت مکنید حام مخالفت کرد با زن خود مقاربت نمود نوح دعا کرد

وگفت باری خدایا این نطفه اورا متغیر گردان حق تعالی نطفه اورا
در رحم زنش سیاه گردانید و فرزندی که از او در وجود آمد سیاه بود
و نسل او همه سیاه گشتند و همه اهل هند و حبش از اولاد اویند و عرب
و روم و فارس و اصناف عجم از ولد سام اند و ترک و چین و صقالبه
و یأجوج و مأجوج ولد یافث اند حاصل که چون آب از زمین جوشیدن
گرفت و از آسمان آب فرو آمدن گرفت آغاز کرد حق تعالی خطاب
کرد بنوح وَقَالَ وگفت نوح با قوم خود ارْكَبُوا فِيهَا سوار شوید
در کشتی و آن را مرکوب خود سازید در حالتی که گویید بِسْمِ اللهِ بنام
خدای یعنی نام خدا ببرید مَجْرٖیهَا در وقت راندن کشتی وَمُرْسٰیهَا
و در هنگام باز گشتن آن و گویند معنی آنست بنام خداست رفتن او
و ایستادن او چه در خبر آمده که چون خواستندی که بایستد بسم الله
گفتندی روان ساکن شدی پس نوح ایشان را براین وجه تعلیم تسمیه داد و گفت
حق تعالی بنوح که بگو بدیشان اِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ بدرستی که پروردگار
من هر آینه آمرزنده گناهانست بر مؤمنان رَحِيمٌ مهربان بر ایشان
که از بلای طوفان ایشان را نجات میدهد وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ و کشتی
میبرد ایشان را فِي مَوْجٍ درمیان موجها که از غایت عظمت كَالْجِبَالِ
مانند کوهها بودند یعنی در حین طوفان هر موجی از آن مانند کوهی
بود در بلند

بود در بلندی و بزرگی و مشهور آنست که کشتی نوح از بالای همه کوهها
پانزده گز و بروایتی چهل گز برآمده بود و تا یکسال کشتی در روی
آب سیر میکرد وَنَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ و آواز داد نوح مر پسر خود را
یعنی کنعان را وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ و او بود بر کناره کشتی از دور ایستاده
و پدر او را مسلمان میدانست پس در اول طوفان از روی شفقت پدری
گفت يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا ای پسر که من سوار شو در کشتی با ما وَلَا تَكُنْ
مِنَ الْكَافِرِينَ و مباش از ناگروندگان تا غرق نشوی و مرویست
که آن پسر منافق بودی و نزد بعضی آنست که نوح میدانست که او
کافر است پس او را گفت ای پسر اسلام آورده با ما در کشتی نشین و
با کافران مباش و بر کیش ایشان تا غرق نشوی قَالَ سَآوِي گفت
جواب پدر که زود که باشد که باز گردم و پناه برم إِلَىٰ جَبَلٍ بسوی کوهی
که از غایت بلندی يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ نگه دارد مرا از غرق شدن
در آب قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ گفت نوح نگه دارنده نیست امروز که منع
کند و باز دارد چیزی مِنْ أَمْرِ اللهِ از عذاب خدای إِلَّا مَنْ رَحِمَ مگر
آنکس که میبخشد او را خدای که بخشیدن و بخشایش عادت صفت
اوست در اثنای این گفتگو میان پدر و پسر طغیان آب اشتداد
یافت وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ و حایل شد میان پدر و پسر نوح طوفان

فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ پس كشت از جملهٔ غرق شده كان ابو الفتوح آورده
كه ارباب حديث گفته اند كه اين گفتگوی ميان پدر و پسر چهل روز
بود كه آب از زمين بر می آمد و از آسمان فرو ميريخت و در هوا معلق می ايستاد
بعد از چهل روز آن آب اسفل و اعلا بهم پيوست كنعان غرق شده
و همهٔ عالم را آب گرفت و از كوهها عالم چهل گز بر گذشت و همهٔ عالم خراب شد
و هيچ كافری بر روی زمين نماند چون قصهٔ نوح بنهايت انجاميد
و كفار غرق شد تمام امر الهی در رسيد وَقِيلَ و گفته شد يعنی حق تعالی با ملائكه
گفت يَا أَرْضُ ابْلَعِي ای زمين فرو بر مَاءَكِ آب خود را كه بيرون داده
وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وای آسمان باز گير آبی را كه فرو ميريزی وَغِيضَ الْمَاءُ
و كم كرده شد آب بر روی زمين وَقُضِيَ الْأَمْرُ و گذارده شد حكم كه
حق بدان متعلق بود از هلاك كفار و نجات ابرار وَاسْتَوَتْ
عَلَى الْجُودِيِّ قرار گرفت كشتی بر كوه جودی در موصل يا شام
و روز عاشورا دهم محرم و نزد بعضی آنست كه مدت طوفان شش
ماه بود و حضرت نوح دهم ماه رجب در كشتی نشست و دهم ماه
محرم فرو آمد وَقِيلَ بُعْدًا و گفته شد كه دوری هلاكت باد لِلْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ مر گروه ستمكاران را يعنی كافران را وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ
و بخواند نوح پروردگار خود را فَقَالَ رَبِّ پس گفت ای پروردگار
من ان ابنی

مِن إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي بدرستی كه پسر من كنعان از اهل من بود و
تو فرموده بودی كه اهل ترا نجات دهم و او هلاك شد وَإِنَّ
وَعْدَكَ الْحَقُّ بدرستی كه وعدهٔ تو راست است وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ
و تو بهترين حكم كنندهٔ كانی و يا حكمت تو بيشتر از همه حكمتهاست
حكمت در اين چيست چون سؤال كرد قَالَ يَا نُوحُ گفت حق تعالی
كه ای نوح إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ بدرستی كه او نبود از اهل تو إِنَّهُ
عَمَلٌ بدرستی كه او خداوند كرداری بود غَيْرُ صَالِحٍ نه نيك و شايسته
فَلَا تَسْأَلْنِ پس مپرس از من مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ از آنچه نيست ترا
به آن چيز دانشی يعنی چيزی را كه علم بفساد و صلاح آن نداری
از من مطلب و آن عدم علم او بود بصواب و فساد و هلاك كنعان
مراد نهی تنزيهی است إِنِّي أَعِظُكَ بدرستی كه من پند ميدهم ترا
أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ انكه باشی از غافلان و نادانان از انكه ندب
در ترك اين سؤال است و اولی عدم آن قَالَ رَبِّ گفت نوح كه ای پروردگار
مِن إِنِّي أَعُوذُ بِكَ بدرستی كه پناه ميگيرم بتو بعد از اين أَنْ أَسْأَلَكَ
از آنچه ميپرسم از تو مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ آنچيزی را كه نباشد مرا به آن دانشی
يعنی جز از سؤال از آنكه مستلزم ترك ندبست پس بر سبيل انقطاع
بسوی او سبحانه بغايت خضوع و گفت وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي و اگر نيامرزی

مرا وترحمني و نبخشاى بر من اكن من الخاسرين باشم از زيانكاران
در نقص ثواب كه از ممر ترك ندب سايح شده و بعد از ذكر ترك
ندب بر جراحت عتاب وى نهاده فرمود كه قيل كفته شد يعنى حق
تعالى يا ملك از نزد او كفت يا نوح اهبط اى نوح فرو آى از كشتى
بسلام منا بسلامتى حاصل از حضرت ما يا بسلامى و تحيتى از ما
بر تو و بركات عليك و بركتها ما بر تو زياد تيما در نسل تو آدم
ثانى باشى چه انتساب آدميان بتو قول آنست كه اهل كشتى غير نوح و
اورا عقب نماند و تمام نسب اهل عالم بدين سه كس منتهى ميشود سام پدر
عرب و فرس است و يافث پدر تركان و حام پدر هندويان و على
امم و باز سلام و بركت ما باد بر كروهى چند ممن معك از آنانكه با تو
يا از آنها كه ناشى شوند از جمعى كه با تو اند يعنى مومنان هر عصرى تا روز
قيامت وامم و از آنها كه توالد امتى چند ند يعنى از ذريت ايشان امم
ناشى خواهد شد سنمتعهم زود باشد كه برخوردارى دهيم ايشانرا
در دنيا بفراخى عيش بفراخى معيشت ثم يمسهم منا پس برسد ايشانرا
از جانب ما عذاب اليم عذابى دردناك در آخرت مراد كفارند تلك اين قصه
نوح كه مذكور شد من انباء الغيب از خبرها غيب است كه بواسطه
جبرئيل عليه سلم نوحيها اليك وحى كرديم آنرا بسوى تو كه محمدى
ما كنت

ما كنت تعلمها نبودى تو كه بدانى آنرا انت ولا قومك نه تو و نه كروه
تو كه قريشند من قبل هذا پيش از اين وقت كه وحى كرديم بتو در اين
تنبيه است بر آنكه آن حضرت اين را از كسى تعليم نكرفته بود چه او و
ايشان مختلط نشده بود و با وجود كثرت آنرا نشنيده بود پس چكو
از كسى آنرا فرا كرفته باشد فاصبر پس شكيبايى ورز بر ميثاق رسالت
و اذيت قوم همچنانكه صبر كرد نوح ان العاقبة بدرستى كه سر انجام
در دنيا بظفر و در آخرت بفوز للمتقين مر كسانيرا است كه بپرهيزند
از شرك و معاصى بعد از آن قصه قوم هود بر قوم نوح عطف كرده
فرمود والى عاد اخاهم هودا يعنى فرستاديم بقوم عاد برادر
ايشانرا كه هود بود قال يا قوم اعبدوا الله كفت هود كه اى
بپرستيد خدايرا بيكانكى ما لكم من اله غيره نيست مر شما را
معبودى بجز او شما مر او را شريك اثبات مكنيد ان انتم الا مفترون
نيستيد شما مكر افترا كنندكان بر خداى بر اتخاذ شريك يا قوم لا اسئلكم
اى قوم من نميخواهم از شما عليه اجرا اجرتى بر تبليغ رسالت مزدى زيرا
كه همه رسولان قوم خود را از بى طمعى خود خبر داده جهت رفع
تهمت و خلوص نصيحت چه دعوت و موعظت وقتى فايده ميرسانند
كه بطمع فاسد آلوده نباشد از اين جهت فرمود ان اجرى الا على الذى

نیست مزد من مگر بر خدای فطرنی بمحض قدرت بیافرید مرا
أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا فهم نمیکنید و عقل خود را کار نمیفرمایید
که چون عادیان دعوت هود را قبول نکردند حق تعالی بشامت ایشان
اصحاب باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشان را عقیم ساخت و چون
زراعت بودند و دشمنان نیز داشتند برای زراعت باران و برای
دفع دشمنان بفرزندان محتاج شدند هود فرمود وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا
وای گروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار خود
بوسیله ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس بازگردید بدو و از پرستش غیر او باز ایستید
يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا تا بفرستد از آسمان بر زرعات شما پیاپی
بارانی و پیوسته وَيَزِدْكُمْ و بیفزاید و زیاده کند قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ قوة
با قوت شما یعنی فرزندان دهد شما را تا بمدد ایشان بر دفع دشمنان
قادر شوید وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ در حالتی که مصر باشید بر گناهان از
حاجب معاویه علیه اللعنة روایت است که حضرت امام حسین بن علی
علیهما السلام را گفتم که من مردی ام که مرا مال بسیار هست و فرزندی
ندارم چیزی تعلیم من کن که حق تعالی ببرکت آن مرا فرزندی دهد فرمود
که استغفار بسیار کن آن مرد همیشه استغفار کردی روزی بودی که
هفتصد بار از او استغفار صادر نشدی حق تعالی وی را ده پسر داد این خبر
بمعاویه علیه اللعنة

بمعاویه علیه اللعنة رسید گفت چرا از وی نپرسیدی که این را از کجا
میگوی آمد چو بعد از ملازمت ملاقات آن حضرت از منشاء او
پرسید فرمود که نشنیده که حق تعالی در قصه هود میفرماید و یزدکم
قوة الی قوتکم و در قصه نوح و یمددکم باموال و بنین القصه چون
قوم این نصیحت از هود بشنیدند قَالُوا يَا هُودُ گفتند ای هود
مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ نیاوردی بما حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی
تو هود با آنکه با ایشان معجزات نموده بود اما ایشان بجهت بسیاری
عناد آنرا بحساب نمیگرفتند و انکار مینمودند چنانکه پیغمبر ما را
صلی الله علیه و آله گفتند انزل علیه آیة من ربه وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي
آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ و نیستیم ما ترک کننده
پرستش و عبادت بتان خود از گفته تو یعنی بسبب موعظ تو ترک
عبادت بتان و کفر نمیکنیم و نیستیم ما ترا گروندگان بآنچه میگوی
إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ نمیگوییم ما در شان تو مگر آنکه رسانیده اند
بتو بَعْضُ آلِهَتِنَا برخی از خدایان ما بِسُوءٍ برنجی و گزندی و علتی و
گوینده جنونست یعنی چون خدمتی آلهه نمیکنی و دشنام میدهی
ایشان ترا دیوانه ساختند بجهت این سخنها که بطریق عقل است
از تو شنوده میشود قَالَ إِنِّي گفت هود بدرستی که من أُشْهِدُ اللَّهَ

گواه میگیرم خدایرا واشهد و او شما نیز گواه باشید انی بریء برآ
من بیزارم مما تشرکون از آنچه شما انباز میگیرید من دونه
بدون خدای یعنی در عبادت دیگری را شریک میسازید فکیدونی
جمیعا پس کید کنید بمن یعنی همه مجتمع شوید بر کید رسانیدن بمن مرا
آنست که شما و خدایان شما بر هلاک من اتفاق کنید ثم لا تنظرون
پس مرا مهلت ندهید بلکه هرچه خواهید در قصد من بکنید که من با
از آن ندارم و این از جمله معجزات هود بود که بتن تنها در برابر جمع
از جباران و اهل سطوت و شوکت که همه بخون او تشنه بودند با وجود شدت
قهر و اختیار از رسانیدن اندک ضرری بدو عاجز شدند و چون هود را
الهی و توفیق تمام داشت گفت انی توکلت بدرستیکه من توکل کردم علی الله
ربی بر خدای که پروردگار منست و ربکم و پروردگار شما و مهم خود را بو
باز گذاشتم ما من دابة نیست هیچ جنبنده الا هو اخذ بناصیتها مگر
که خدا گیرنده است پیشانی او را این تمثیلست بر مالکیت و قادریت او و سبحانه
بر جمیع تصرف او در آنها بهر وجه که خواهد یعنی او قادر است و مالک و غالب
بر همه ان ربی بدرستی که پروردگار من علی صراط مستقیم بر طریق عدل و حق است
و هیچ متوکلی نزد او ضایع نمیشود و هیچ ظالمی از او فوت نمیشود فان
تولوا پس اگر بر گردید و اعراض کنید از نصیحت من و بر فعل زشت خود ثابت
و راسخ باشید

و راسخ باشید فقد ابلغتکم بدرستی که پس رسانیدم بشما ما ارسلت به آنچیزیرا
که فرو فرستاده شده بودم بدان الیکم بسوی شما یعنی وحی الهی را
بشما رسانیدم و بر شما حجت گرفتم و چون قبول توبه نکردید حق تعالی
شما را هلاک کند و یستخلف ربی و جانشین شما گرداند پروردگار
من قوما غیرکم گروهی دیگر را غیر شما و لا تضرونه شیئا و زیان
نتوانید کرد حق را یعنی چیزی را به اعراض شما از من و یا از قبول دعوت
من ان ربی علی کل شیء حفیظ بدرستی که پروردگار من بر همه چیز حفیظ نگهبا نست
یعنی اقوال و افعال همه را نگاه میدارد و جزا میدهد و هیچ چیز از آنها
از علم او فوت نمیشود و چون قوم هود از این سخنان پند پذیر نشدند
حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت و لما جاء امرنا و هنگامی که آمد فرمان
ما بعذاب ایشان نجینا هودا نجات دادیم هود را و الذین آمنوا معه
و آنکسانی که گرویده بودند با او و ایشان چهار هزار کس بودند و همه را با هود
از میان کفار بیرون برده برهانیدیم برحمة منا به بخشش از ما یعنی با عطای
لطف و توفیق که وسیله اهتدای ایشان شد و بجهت آن از عذاب رهیدند
و نجیناهم و نجات دادیم ایشان را من عذاب غلیظ از عذاب درشت
و سخت و آن سموم دوزخست که باندرون بینی کفار درآمده و از مقعد بیرون
آید و اعضای ایشان را پاره پاره ساخته و بعذاب جحیم و عقاب الیم رساند

وتلك عاد واین خبر قبیلهٔ عادیانست جحدوا بآیات ربهم که انکار
کردند و کافر شدند بآیتهای پروردگار خود وعصوا رسله
وعاصی شدند در فرستادگان او یعنی به هود را و نه پیغمبران را که
تصدیق کردند و وقتی که هود ایشانرا بتصدیق رسولان میفرمود
واتبعوا امر و پیروی کردند فرمان کل جبار عنید هر گردن کش
و ستیزه کاریرا یعنی عاصی شدند در کسی که ایشانرا بحق دعوت میکرد
و مطیع گشتند آنرا که بکفر و ضلالت میخواندند نادانروسا کفره واتبعوا و
از پی در آمده شد بایشان فی هذه الدنیا لعنة در این سرای دوری از رحمت
که هلاکتست ویوم القیمة و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست
و عذاب ابدی لازم ایشانست الا ان عادا بدانید بدرستی که قبیلهٔ عاد
کفروا ربهم نگرویدند بخدای خود الا بعدا بدانید که دوری و هلاکت است
لعاد عادیانرا از رحمت دور نه یعنی قوم هود گروه هود والی ثمود بسوی و
فرستادیم بسوی قبیلهٔ ثمود اخاهم صالحا برادر ایشانرا که در نسب صالح
بود قال یا قوم اعبدوا الله گفت صالح که ای گروه من بپرستید خدایرا
بوحدانیت و بگروید ما لکم من اله غیره نیست شما را معبودی جز او
هو انشاکم من الارض او آفرید شما را از زمین یعنی آدم را که پدر شماست
و مواد شما را که نطفهاست از زمین خلق فرمود و پیدا کرد واستعمرکم
وزندگانی

وزندگانی داد شما را فیها در زمین و در آن شما را عمر دراز داد و
مرویست که سال عمر هر یک از قوم ثمود سیصد سال بوده و بعضی ازین نیز
میرسیده اند و یا شما را قوت داد بر عمارت زمین تا منازل خوب ساختید
وانهار کندید و اشجار نشانیدید فاستغفروه پس آمرزش خواهید ازاو
یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثم توبوا الیه پس رجوع کنید به پرستش
او سبحانه و از عبادت غیر او دست باز دارید ان ربی بدرستی که پروردگار
من قریب نزدیکست به امیدواران برحمت مجیب اجابت کننده دعا
بفضل و منت قالوا یا صالح گفتند قوم که ای صالح قد کنت فینا
بدرستی که تو بودی در میان ما مرجوا امید داشته شده یعنی بتو امید
داشتیم در باب خیر و صلاح و رسیدن منافع بما از قبل تو قبل هذا
پیش ازین که دعوی پیغمبری کنی یعنی چون نشانهٔ رشد در جبین تو
دیدیم امیدواری داشتیم که ترا پادشاه خود گردانیم یا بتو امیدوار
داشتیم که بدین مادر آی حالا بدین سخن که میگوئی امید ما از تو برید
شد پس بر سبیل انکار گفتند اتنهانا ان نعبد ما یعبد اباؤنا آیا ما را
نهی میکنی ازانکه میپرستیم آنچه را که بودند پدران ما که میپرستیدند
واننا لفی شک و بدرستی که ما هر آینه در شکیم مما تدعونا از آنچه تو خوانی
ما را الیه بسوی آن از توحید و ترک پرستش بتان مریب شک که در تهمت

افکند یعنی گمانی که نفس را مضطرب میسازد و دل را آرام نمیدهد و
عقل را شوریده میکرداند چه بیقین بیدان ما هرکز بر جهالت و ضلالت
نبوده ایم پس این سخن تو موجب تردد نفس است و تزلزل آن و مستدعی
انتفاء آرامش و یقین ماست قال یا قوم ارایتم گفت ای کروه من خبر
دهید مرا که ان کنت علی بینة اکر باشم بر حجتی روشن من ربی از نزد
پروردکار خود و اتانی منه رحمة و داده باشد از نزد یک خود پیغمبری
که لازم رحمت واسعه اوست فمن ینصرنی پس کیست که یاری کند و باز
دارد من الله از عذاب خدا ان عصیته اکر نافرمانی کنم او را بتبلیغ رسالت
و منع شما از شرک آوردن فما تزیدوننی پس شما نمی فزایید مرا غیر تخسیر
جز نسبت دادن بزیانکاری بمن به ابطال و تضییع شما آنچه حق تعالی
بمن داده از نبوت و بخواندن شما مرا بر دین ملت پدران خود آورده اند
که قوم ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه کردند چنانچه در سورة اعراف
کذشت و بدعاوی از سنگ ناقه بیرون آمد چنانچه مطلوب ایشان بود
حضرت صالح علیه السلام بر ایشان حجت کرفت و در باب ناقه نصیحت آغاز
کرد و یا قوم و کفت ای کروه من هذه ناقة الله لکم آیة این ناقه است
از خدای که بمحض قدرت خود خلق فرموده برای عبرت شما آیة در
حالتی که نشانه ایست بر کمال قدرت او فذروها پس بکذارید او را
تأکل تا بخورد

تأکل تا بخورد یعنی بچرد و آب آشامد فی ارض الله در زمین خدای
یعنی روزی او بر شما نیست و نفع او مر شما راست و لا تمسوها بسوء
و مرسانید بوی آزاری که اگر بیدی او قصد کنید فیأخذکم پس
فراکیرد شما را عذاب قریب عذابی نزدیک یعنی در عقب آن بی رو معتد به
شوید و مهلت نیابید مکر زمانی اندک که آن سه روز باشد پس ناقه با او
روزی همه آب ایشان را آشامید و همان مقدار شیر به ایشان میداد
و روزی برای ایشان آب را میکذاشت و کرد چشمه نمیکشت ایشان در دفع
او کوشیدند فعقروها پس پی کردند آن ناقه را و تفصیل پی کردن
آن در سورة القمر بیاید انشاء الله تعالی و بعد از پی کردن ناقه بچه او
بر بالای کوه برآمد و سه بار بانک کرد حضرت صالح در آن وقت در میان
قوم خود نبود و چون بیامد حال را با او تقریر کردند فقال تمتعوا
پس کفت برسید و بر خورید زندکی خود فی دارکم در سراهای خود
ثلثة ایام سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه است روز شنبه بشما عذاب
فرو آید ذلک وعد این وعده ایست غیر مکذوب و بی دروغ
شود آورده اند که روز چهارشنبه روی ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ
شد و جمعه سیاه شد و شنبه عذاب نازل کشت فلما جاء پس آن هنکام
که آمد امرنا فرمان ما بعذاب ایشان نجینا صالحا رهانیدیم صالح را

والذين آمنوا معه و آنانرا از مومنان که با او بودند برحمة منا برحمتی و بخششی از نزدیک ما که اعطای لطف و توفیق بوده به ایشان که بسبب آن مهتدی گشت
شده از آن عذاب رهیدند ومن خزی یومئذ و از رسوای آنروز که هلاک
ثمود بود بصیحه ما از عذاب روز قیامت ان ربک بدرستی که پروردگار تو
ای محمد هو القوی اوست توانا بر نجات مومنان العزیز قادر بر هلاکت کردن
کفار واخذ الذین ظلموا و فرا گرفت آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر الصیحة
فریاد عظیم مراد صیحه جبرئیل است در زاد المسیر آورده و در غیر آن نیز
مذکور است که در آن سه روز که وعده حیات داشتند در خانهای خود ساکن
شدند و قبرها کنده منتظر عذاب می بودند چون روز چهارم که آفتاب
طالع شد و عذاب نیامد از منازل خود بیرون آمده یکدیگر را میخواندند
که ناگاه جبرئیل آمد بر صورت اصلی خود پای بر زمین و سر بر آسمان و پرها
خود گسترده از مشرق تا مغرب و یک پای وی زرد و یک پای سبز دندانها سفید
و براق پیشانی با جلا و نورانی و رخساره برافروخته و موی سرخ برنگ مرجان
ظاهر شد و افق را بپوشید قوم ثمود چون آن حال را مشاهده نمودند روی
بمساکن خود نهادند و به بقعه در آمدند جبرئیل نعره زد که موتوا و علیکم
لعنة الله همه بیکبار مردند و زلزله در خانها افتاد و سقفها بر ایشان
فرو آمد فاصبحوا فی دیارهم پس گشتند در سراهای خود جاثمین مرده کان

وبرزمین

وبرزمین خفتنه کان کان لم یغنوا فیها گویا هرگز نبوده اند در آن
سراها در وسیط آورده که خدای تعالی در صیحه هلاک کرد از قوم ثمود
هر که بود در مشارق و مغارب و در بیابانها و کوهها مگر یک مرد
که او را ابو زرعال گفتندی از حضرت رسالت صلی الله علیه و اله پرسیدند
که ابو زرعال کیست فرمود که پدر قبیله بنی ثقیف الا ان ثمود بدانید
بدرستی که ثمود کفروا ربهم انکار کردند پروردگار خود را الا بعدا ابدا نید
که دوریست از رحمت من لثمود مر قوم ثمود را بعد از آن بیان قصه
حضرت ابراهیم و لوط علیهما السلام میفرماید ولقد جاءت رسلنا
و بدرستی که آمدند فرستادگان ما از ملائکه که سه فرشته بود یا هفت یا هشت
و در میاطی گوید که سه فرشته بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بصورت جوانان
ساده روی صاحب جمال آمدند ابراهیم بالبشری بسوی ابراهیم مژده
دادن بوجود فرزند یا بهلاک قوم لوط و میاطی آورده که جبرئیل بهلاکت
قوم لوط آمده بود و اسرافیل به بشارت ولد ابراهیم و میکائیل بحفظ
لوط و اهل وی و به بیرون بردن ایشان از موتفکات القصه چون بنزد
خلیل آمدند قالوا سلاما گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی
قال سلام گفت ابراهیم جواب من سلام است بر شما ابراهیم ندانست
که ایشان فرشتگانند فما لبث پس درنگ نکرد ان جاء بعجل حنیذ

انکه آورد کوساله بریان کرده بوسنک پس خوان بکسترد وایشانرا بر
طعام خود اشارت کرد ایشان دست بطعام دراز نکردند و در
خبر است که در وقتی که این فرشتکان بنزدیک ابراهیم آمدند بر صورت
زیبا که هیچ چشم مانند ایشان ندیده بود با بوی خوش وروی دلکش
کفتند مهمان میخواهی کفت بلی ایشانرا در خانه بنشاند وساره را کفت که مرا
مهمانانی برآمده اند که در همه عمر خود از ایشان نیکوروی تر ونیکو
خوی تر وخوش سخن تر ندیده ام برای ایشان طعامی بساز ساره کفت
در این وقت طعام وکوشتی در خانه نیست که طعامی از آن توان پخت اما مرا
کوساله ایست که آنرا میپرورم ودست وپای ویرا حینا بسته ام و مهر
در کردن او کرده از غایت دوستی که باو دارم ابراهیم بوی رفت تا او را بکشتند
و بریان کردند و نزد ایشان آوردند ایشان دست بآن دراز نکردند
فلما رأى ایدیهم پس آنهنکام که دید ابراهیم دستهای ایشانرا که مطلقا
لا تصل الیه نمیرسد بآن کوساله یعنی دست بآن نمیکنند نکرهم
منکر شد آنرا واوجس منهم خیفة ودر دل آورد از ایشان ترسی چه در آن
زمان هر که قصد کسی داشتی از طعام او تناول نکردی وچون ایشان
از طعام نخوردند ترسید که از سارقان باشند وضرری بوی رسانند
وفرشتکان از وی احساس این معنی نمودند قالوا لا تخف کفتند
ای ابراهیم

ای ابراهیم مترس انا ارسلنا بدرستی که ما فرشتکان فرستاده شده ایم
الی قوم لوط بسوی کروه لوط تا ایشانرا عذاب کنیم واینکه دست بطعام
دراز نمیکنیم جهت آنست که از طعام مستغنی وبی نیازیم واز شان ما
طعام خوردن نیست وامراته قائمة وزن ابراهیم ساره بنت هرون
ایستاده بود در پس پرده وسخن ملائکه میشنید چه ساره عمر یافته
بود وپیر شده همین که سخن فرشتکان شنید فضحکت پس بخندید بجهت
فرح وشادی او بسبب زوال خوف ابراهیم بود یا برای هلاک اهل فساد
یا بجهت نزول ملائکه بمنزل او فبشرناها باسحق پس بشارت دادیم او را
بزبان ملائکه بوجود فرزندی اسحق نام ومن وراء اسحق یعقوب
واز پس اسحق یعقوب تخصیص این بشارت جهت آن بود که بهجت وسرور
در زنان بفرزند بیشتر است ودیکر آنکه ابراهیم از هاجر پسری داشت
اسمعیل نام وساره را هیچ فرزند نبود پس مژده فرزند شنود قالت
یا ویلتی کفت ای عجب االد وانا عجوز وحال آنکه من پیره زنم
در آن حال نود نه ساله بود وهذا بعلی واین شوهر منست شیخا که در
حالتی که پیر است وعمر شریف او صد وبیست سال بود ان هذا لشیء
عجیب بدرستی که این چیز که میکویید هر آینه عجب است تعجب وی از وجه حسب
عادت بود نه وجه قدرة از این جهت قالوا اتعجبین کفتند ای شکفت

میداری مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ از کار خدای چه تعجب است در آنکه او سبحانه از صنع بدایت
و فضل چه علت از هر این دو پیر فرزندی بوجود آورد رَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ
بخشایش خداوند و برکتهای او یعنی زیادتی خیر است عَلَيْكُمْ اَهْلَ الْبَيْتِ
بر شما است اهل بیت ابراهیم و از برکات الٰهی بر ایشان آن بود که اسباط
و جمیع بنی اسرائیل از حضرت ابراهیم و ساره بود و در مجمع آورده که این
ساره را از اهل بیت ابراهیم گردانید دلالت میکند که زوجه او از اهل بیت
او باشد چه ساره دختر عم ابراهیم بود و بجهت این او را از اهل بیت
شمرد اِنَّهُ حَمِيدٌ بدرستی که خدای ستوده است با عطاء نعم مَجِيدٌ بزرگوار است
با اظهار کرم مرویست که ساره از جبرئیل در باب مژده وقوع ولد از او
علامتی و نشانه طلبید جبرئیل علیه السلم چوب خشکی بدست گرفت و آنرا در میان
انگشتان خود در آورد فی الحال بحرکت آمد سبز و خرم گشت فَلَمَّا ذَهَبَ
پس آنهنگام که برفت و زایل شد عَنْ اِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ از ابراهیم ترس و فزعی که
داشت وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ و آمد بوی بشارت ولد يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ
مجادله و مباحثه میکرد با فرشتگان ما در شان قوم لوط باین وجه که از روی
استعلام کیفیت گفت که هلاک میکنید اهل قریه که در او صد مومن باشد
گفتند نه گفت اگر نود باشد گفتند نه همچنین ده ده کم میکرد تا بده رسید بعد
از آن بر پنج پس بیکی منتهی گردید ملائکه گفتند که در هر دهی که در او یک مومن
باشد ملا

باشد ما را بهلاک کردن ایشان فرمان نیست ابراهیم فرمود نه
لوط و اهل او در آنجا اند فرشتگان گفتند ما لوط و اهل او را بیرون
خواهیم آورد از میان ایشان اِنَّ اِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ بدرستی که ابراهیم
هر آینه بردبار بود و تعجیل نداشت در انتقام از بدکاران اَوَّاهٌ آه
کننده بود از گناه بندگان و تاسف خورنده بر ایشان مُنِيبٌ رجوع
کننده بحضرت حق و میل نماینده بود بجناب حضرت عزت بجهت این
دو صفت معجب رقت قلب و فرط ترحم اوست که با ملائکه مباحثه کرد
به امید آنکه شاید که عذاب قوم در توقف افتد به امید آنکه ایمان آورده
توبه کنند گفتند ملائکه يَا اِبْرَاهِيمُ اَعْرِضْ ای ابراهیم روی بگردان و در
گذر عَنْ هٰذَا از این جدال اِنَّهُ قَدْ جَاءَ اَمْرُ رَبِّكَ بدرستی که آمده است
فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان و او سبحانه اعلم است بحال ایشان
در استحقاق عذاب وَاِنَّهُمْ آتِيهِمْ و بدرستی که آینده است بدیشان
عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ عذابی که بازگردیده نشود بجدال و دعا و غیر آن
پس ملائکه ابراهیم را وداع کردند و روی بموتفکات نهادند و آن پنج
شهرستان بود در هر یکی صد هزار شمشیرزن چون بنزدیک سدوم
رسیدند که یکی از آن دهها بود که لوط در آنجا متوطن بود نگاه کردند
دیدند که وی در زمین خود زراعت میکرد پیش رفتند و سلام کر

وگفتند ما امروز مهمان تو ایم وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا و آنهنگام که
آمدند فرشتگان ما لُوطًا سِيءَ بِهِمْ لوط اندوهگین شد بدیدن
ایشان وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا و تنگ دل شد بجهت ایشان از سینه
ذرع بمعنی سینه است و تنگی سینه کنایه است از بسیاری قبض خاطر
و آن اندوه وی نه بجهت آن بود که مهمانی ایشان نماید بلکه ایشانرا
با رویها خوش و صورتها دلکش دید از بدی و خباثت قوم اندیشید و
با وجود این قوم با او شرط کرده بودند که هیچ غریبی بمهمانخانهٔ خود نبرد
وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ و گفت لوط این روزی سخت است بر من
که حق تعالی با ملائکه گفته بود تا لوط چهار نوبت بدین قوم گواهی ندهد
ایشانرا هلاک مکنید پس لوط گفت بشما نرسیده است خبر اهل
این شهر و کار بد ایشان ملائکه گفتند چیست لوط را شرم آمد از
ذکر افعال ایشان گفت که گواهی میدهم که این قوم بدترین اهل عالمند جبرئیل
بمیکائیل اشارت فرمود که اینک یک شهادت پس لوط با ایشان روی به شهر
نهادند چون بدروازهٔ شهر رسیدند همان سخن گفت و چون بشهر در
آمدند باز اعاده فرمود و چون بخانه رسید همان سخن گفت چهار بار
گواهی وجود گرفت از مردم شهر بعضی مهمانان لوط را دیدند خبر
بدیگران رسانیدند و گویند زن لوط ایشانرا بدید ببالای بام برآمد
ومردمانرا

ومردمانرا خبر داد که در سرای ما مهمانانی آمده اند که هیچ چشمی
مانند جمال ایشان ندیده وَجَاءَهُ قَوْمُهُ و آمدند بنزد لوط قوم او
يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ در حالتی که بشتاب دوانیده میشدند بسوی او یعنی
شیطان و هوای نفس ایشانرا میدوانید بجانب لوط وَمِنْ قَبْلُ و پیش
از این وقت كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ بودند که عملهای بد میکردند از لواطه
و کبوتربازی و صفیر زدن در مجالس و بر سر راهها نشستن برای استهزا و امثال
آن از قبایح پس یکبار در بخانهٔ لوط دویدند و گفتند ای لوط مهمانانرا
از سرای خود بیرون کن و بدست ما باز ده قَالَ يَا قَوْمِ گفت لوط که ای گروه
من هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ اینها دختران منند بخواهید ایشانرا
أَطْهَرُ لَكُمْ که پاکیزه تراند مر شما را بتزویج سؤال است در اینکه نکاح
دختران انبیا بشرط ایمان بوده و یا در شریعت لوط تزویج مؤمنات
بکفار جایز بوده حاشا و لا نسلّم اصلح این کلام آنکه مراد وی دختران
امت بوده اند و اضافهٔ ایشان بخود بجهت آنست که انبیا بمنزلهٔ آباء اند
در شفقت و حرمت و بر هر تقدیر لوط بجهت دفع فساد این گفت به
دختران متزوج شوید فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای بترک
فواحش وَلَا تُخْزُونِ و رسوا مکنید مرا فِي ضَيْفِي در شأن مهمانان من
أَلَيْسَ مِنْكُمْ آیا نیست از شما رَجُلٌ رَشِيدٌ مردی راه یافته که شما را پند
دهد

وازعمل‌ها بد باز دارد قالوا لقد علمت گفتند در جواب لوط بدرستی که
تو میدانی ما لنا فی بناتک نیست ما را در دختران تو من حق هیچ
حاجتی وانک لتعلم و بدرستی که تو هر آینه میدانی ما نرید آنچه ما
میخواهیم از لواط قال لو ان لی گفت لوط کاشکی مرا میبود بکم قوة بر
دفع شما قوتی و یا اگر مرا در نفس خود قوتی میبود البته شما را دفع
میکردم او آوی یا پناه میگرفتم و باز میگردیدم الی رکن شدید
بر کنی سخت یعنی عشیره و قبیله که بمدد ایشان منع شما توانم کرد
خبر است که جبرئیل عا چون سخن از لوط بشنید فرمود که ای لوط رکن
تو شدید است هیچ غم مخور آورده اند که لوط در خانه خود را فرو بسته
بود و از پس در با ایشان جدال میکرد ایشان دیوار را بشکافتند و
خواستند که بخانه در آیند لوط مضطرب شده اند و هناک گشت ملائکه چون
او را بدان اضطراب و جزع دیدند قالوا یا لوط گفتند ای لوط انا
رسل ربک بدرستی که ما فرستادگان پروردگاریم و بجهت عذاب
ایشان نازل شده‌ایم دل قوی دار که ایشان لن یصلوا الیک نرسند
به اضرار و ایذای تو یعنی ضرر ایشان بتو متوجه نشود و تو قدم از
میان قوم بیرون نه و ایشان را بما گذار پس لوط در را گشوده ایشان
به اندرون آمدند و قصد فرشتگان کردند جبرئیل عا پر خود را بر رو
ایشان

ایشان مالید همه کور شدند و از خانه لوط علیه سلم بیرون دویدند
و میگفتند حذر کنید که مهمانان لوط ساحرند و ما را سحر کردند جبرئیل
فرمود که ای لوط فاسر باهلک پس ببر کسان خود را بقطع من
اللیل بپاره از شب یعنی بعد از گذشتن برخی از شب و لا یلتفت
و باید که در پس ننگرد منکم احد از شما یکی پس همه را با این وجه ببر
الا امرأتک مگر زن خود را که او کافر است و در روایت آمده که چون لوط
با اهل خود از شهر بیرون آمدند ایشان را گفت باز پس منگرید تا عذاب
بشما نرسد چون پاره راه برفتند آوازی سخت شنیدند هیچ کس باز ننگریست
مگر زن لوط که باز پس نگریست و گفت وا قوم ما و بر ایشان تاسف خورد فی الحال
سنگی بر سر او فرو آمد و هلاک شد و اصح آنست که لوط زن خود را از شهر
بیرون نبرد انه مصیبها بدرستی که او را رسیدنی است ما اصابهم آنچه رسید به ایشان
یعنی او نیز چون باقی کفار هلاک خواهد شد از غایت دل تنگی لوط فرمود که میخواهم بعجله
هلاک شدن ایشان جبرئیل علیه سلم گفت ان موعدهم الصبح بدرستی که
هنگام عذاب ایشان در وقت صبح است لوط علیه سلم فرمود تا دم صبح بسیار است
جبرئیل عا گفت چه تعجیل است الیس الصبح بقریب آیا نیست صبح نزدیک یعنی صبح
نزدیک است فلما جاء امرنا پس آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان
جبرئیل را فرمودیم تا پر خود را در زیر شهرهای ایشان کرد و برداشت تا بجا

که اهل آسمان بانگ خروسان و آواز سگان ایشان را شنودند پس حکم کرد
تا بیفکنند و ما بقدرت کامله جعلنا عالیها گردانیدیم بر آن شهرها
سافلها زیر آن یعنی سرنگون ساختیم وامطرنا علیها و ببارانیدیم
بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن آن حجارة من سجیل سنگی از گل
سخت شده و با آتش پخته شده یعنی گل برشته چون آجر و آن سنگها بود منضود
بر هم نهاده یعنی پی در پی فرو آینده مسومة در حالتی که نشان کرده شد
بخطوط سیاه و سفید یا سیاه و سرخ زاد المسیر آورده که بعضی از آن
سفید بود بر او نقطها سیاه و برخی سیاه بود بر او نقطها سفید یا نام
هر کسی که بدو باران میشد در آن نوشته شده بود عند ربک از نزد پروردگار
تو یعنی در علم او و سنگ یا در خزاین او بود و در بعضی روایت آمده که سنگ
بزرگ مساوی خمی بود و خورد آن برابر سبوی و قولی آنست که آن سنگ بر جمعی
آن قوم بارید و از آن قوم هر که در دیار خود و یا غیر دیار بود سنگی که مقرر بنام
او بود بر سر وی آمد و مرویست که یکی از ایشان بحرم در آمد تا چهل روز سنگی
که نامزد او بود در هوا معلق بایستاد همین که از حرم بیرون رفت بر سر وی
آمد و هلاک گشت وما هی و نیست آن سنگ عذاب من الظالمین ببعید
از ستمکاران دور چه ایشان را استحقاق آن هست که بر ایشان سنگ بارد
از ابو سعید خدری مرویست که آنانکه لواطه میکردند از قوم لوط از سی هزار
مرد بیشتر

مرد بیشتر بودند و از چهل هزار کمتر حق تعالی چهل هزار مرد را هلاک
ساخت جهت آنکه ترک امر معروف و نهی منکر میکردند ابو بکر عباس گفت
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم که زنان ایشان بگناه ایشان مواخذ
شدند فرمود نه چنانکه مردان بمردان بخود مشغول بودند و زنان
بزنان نیز مشغول بودند بعد از آن قصه شعیب را بیان میکند بقوله
والی مدین و فرستادیم باولاد مدین بن ابراهیم و بساکنان مدین
اخاهم شعیبا برادر نسبی ایشانرا که شعیب است قال یا قوم اعبدوا الله گفت
ای قوم من بپرستید خدای یگانه را ما لکم من اله غیره نیست مر
شما را هیچ خدای بجز وی ولا تنقصوا المکیال و مکاهانید و کم مکنید
پیمودن مکیال را والمیزان و ترازو را در سنجیدن موزونات انی اریکم
بخیر بدرستی که من میبینم شما را با توانگری و فراخی نعمت یعنی درمانده
و محتاج نیستید تا داعی باشید بخیانت بلکه توانگرید و رسم حق گذاری
آنست که مردمانرا از مال خود بهرمند گردانید نه آنکه از حقوق ایشان
باز گیرید وانی اخاف علیکم و بدرستی که من میترسم بر شما بدین خیانت
که میکنید در مال یکدیگر عذاب یوم محیط عذاب روزی که فرو گیرد در
آینده شما باشد که هیچ کدام از شما از آن نرهد ویا قوم اوفوا المکیال
وای گروه من بتمامی بپیمایید پیمانه را والمیزان و تمامی بسنجید آنچه نیز

اناو میکشید بالقسط بعدل و راستی و آن قوم باوجود خیانت و کیل
و وزن هرچه میخریدند از ایشان آن چیزی باز میگرفتند و از اطراف درم
و دینار میبریدند ولا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمانرا
اشیاءهم چیزها ایشانرا یعنی هرچه میخرید از دینار و درم
مبرید ولا تعثوا فی الارض و غایت تباهی مجویید در زمین شهر خود
مفسدین در حالتی که تباه کارانید مر دین خود را و مصالح آخرت
خویش را بقیت الله آنچه خدای باقی گذارد برای شما بعد از ترک حرام خیر
لکم بهتر است مر شما را از آنچه بخیانت جمع میکنید ان کنتم مؤمنین
اگر هستید باور دارنده گان مر گفتار مرا یا بشرط آنکه ایمان آورید چه
خیریت آن چیز در ثواب فرع ایمانست وما انا علیکم و نیستم من
بر شما بحفیظ نگهبان که شما را بجبر و قهر از قبایح باز دارم یا از عذاب
محافظت کنم و چون شعیب همیشه بطاعت و عبادت میکرد دائما از
اینجهت قالوا یا شعیب گفتند قوم او که ای شعیب اصلوتک تامرک
آیا نمازها که میگذاری میفرماید ترا ان نترک بتکلیف آنکه ما ترک کنیم
ما یعبد اباؤنا آنچه پرستیده اند پدران ما از بتان او ان نفعل آیا
دست باز داریم از آنچه میکنیم فی اموالنا در مالها خود ما نشاء آنچه می
خواهیم از نقصان کیل و وزن و غیر آن انک لانت الحلیم الرشید بدرستی
که تو هر آینه

هر آینه برده باری در امور الرشید راه یافته بصواب و صفا و بیان این
دو صفت بجهت آن بود که او نزد مردمان بصفت حلم و رشد مشهور
بود یعنی چون تو حلیمی و رشیدی نزد مردمان پس این نوع سخنان
از تو بدیع است و بعید قال یا قوم ارایتم گفت ای گروه من خبر دهید مرا
ان کنت علی بینة اگر باشم بر بصیرتی و حجتی من ربی از نزد پروردگار
خود ورزقنی منه و روزی داده باشد رزقا حسنا روزی نیکو یعنی نبوت
و رسالت و یا مال حلال بی خیانت چه مرویست که حضرت شعیب ع
صاحب مال و منال بوده یا مراد دولت و کمال و تکمیل ارزانی داشته باشد
و سعادت روحانی و جسمانی عطا فرموده روا باشد که من در وحی
وی خیانت کنم و در امر و نهی وی مخالفت ورزم وما ارید ان اخالفکم
و نمیخواهم که مخالفت کنم شما را و بیایم الی ما انهیکم عنه بسوی آن چیزی
که شما را از آن نهی میکنم یعنی شما را از چیزی منع نمیکنیم تا خود مرتکب آن
شوم بلکه از چه شما باز میدارم خود نیز از او باز می ایستم ان ارید الا الاصلاح
نمیخواهم مگر بصلاح آوردن شما را ما استطعت مادام که توانم که اصلاح
کنم یعنی غرض من نیست مگر اصلاح شما امر معروف و نهی از منکر
اگر اصلاح را در شما می یافتم نهی شما نمیکردم وما توفیقی و نیست توفیق
من در اصلاح امور برسیدن بسر منزل صواب و صلاح الا بالله

مگر بهدایت و معونت خدای عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ بروی توکل میکنم که قادر است بر
هر چیز و غیر او عاجز اند وَاِلَیْهِ اُنِیْبُ و بسوی او باز میگردم در هر چه
نیت میکنم پس از ایذا و آزار شما نمی اندیشم وَیَا قَوْمِ لَا یَجْرِمَنَّکُمْ و ای گروه من
باید که بدان ندارد شما را شِقَاقِیْ دشمنی و ستیزه کاری من بسبب شما بجهة
صلاح شما اَنْ یُصِیْبَکُمْ آنکه برسد شما را مِثْلُ مَا اَصَابَ مانند آنچه رسید
قَوْمَ نُوْحٍ گروه نوح را از طوفان اَوْ قَوْمَ هُوْدٍ یا گروه هود را از باد صرصر
اَوْ قَوْمَ صَالِحٍ یا گروه صالح را از رجفه و یا صیحه وَمَا قَوْمُ لُوْطٍ و نیستید گروه
لوط مِنْکُمْ بِبَعِیْدٍ از شما دور یعنی نزدیک اند در زمان و مکان شما اگر از ایام
ماضیه عبرت نمیگیرید از ایشان گیرید وَاسْتَغْفِرُوْا رَبَّکُمْ و طلب آمرزش
کنید از پروردگار خود بایمان ثُمَّ تُوْبُوْا اِلَیْهِ پس رجوع کنید بعبادت او و از
پرستش غیر او باز گردید اِنَّ رَبِّیْ رَحِیْمٌ بدرستی که پروردگار من بخشنده است
بر مستغفران وَدُوْدٌ دوستدار تائبان و خدای با بنده افاضهٔ لطف
و احسان نست بایشان همچنانکه کسی مودت غیر داشته باشد با او عطا و احسان
کند قَالُوْا گفتند قوم او وقتی که انا و استماع وعظ و نصیحت میکردند
یَا شُعَیْبُ مَا نَفْقَهُ ای شعیب ما فهم نمیکنیم کَثِیْرًا مِمَّا تَقُوْلُ بسیاری از
آنچه میگوی از وجوب توحید و حرمت کم سنجیدن و این را از روی عناد و انکار
میگفتند وَاِنَّا لَنَرٰکَ فِیْنَا و بدرستی که ما هر آینه می بینیم ترا در میان خود
ضعیفاً

ضعیفاً بیقوتی در دفع و یا ضعیف البصر و بجهت این ترا از آزاری نمیرسانیم
وَلَوْلَا رَهْطُکَ و اگر نه قوم تو بودندی که بر دین ما اند وَمَا ایشانرا
غیر دین نمیدانیم لَرَجَمْنَاکَ هر آینه ترا سنگسار میکردیم وَمَا اَنْتَ
عَلَیْنَا بِعَزِیْزٍ و نیستی تو بر ما عزیز و ارجمند این کلام از عادت سفله است
که در مقابل حجت زبان بدشنام و تهدید دراز کنند قَالَ یَا قَوْمِ گفت شعیب در
جواب ایشان که ای گروه من اَرَهْطِیْ اَعَزُّ عَلَیْکُمْ آیا عشیرهٔ من عزیز ترند
بر شما از دوستی بنزد شما مِنَ اللّٰهِ از خدای وَاتَّخَذْتُمُوْهُ و فرا گرفته اید
شما امر خدای را وَرَآءَکُمْ از پس پشت خود ظِهْرِیًّا همچو چیزی فراموش
شده و انداخته شده در پس پشت چرا حرمت قبیله و تبار مرا نگاه
نمیدارید و فرمان پروردگار مرا بپس پشت می اندازید اِنَّ رَبِّیْ بدرستی
که پروردگار من یعنی علم او بِمَا تَعْمَلُوْنَ مُحِیْطٌ بآنچه میکنید شما احاطه
کننده است بر وجهی که هیچ چیز بر او پوشیده نیست و شما را بر آن جزا خواهد
داد وَیَا قَوْمِ اعْمَلُوْا و ای گروه من عمل کنید عَلٰی مَکَانَتِکُمْ بر حالت
و حیثیات خود از شرک و خیانت در کیل و وزن اِنِّیْ عَامِلٌ بدرستی که من نیز
عمل کننده ام بر کار خود سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ زود باشد که بدانید مَنْ یَاْتِیْهِ
آنکس را که بیاید بدو عَذَابٌ یُخْزِیْهِ عذابی که او را رسوا کند و بفضیحت تمام
او را هلاک کند و رسوا گرداند وَمَنْ هُوَ کَاذِبٌ و بدانید آنکس را که دروغ گویست

بزعم شما مراد آنست که روزی که معلوم کنید که من بر حقم نه شما وَارْتَقِبُوا
و انتظار برید آنرا که من میگویم از آمدن عذاب اِنِّی مَعَكُمْ رَقِیبٌ و
بدرستی که من نیز با شما منتظرم وَلَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا و آنهنگام که آمد عذاب
ما نَجَّیْنَا شُعَیْبًا نجات دادیم شعیب را وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ و آنانرا
که ایمان آورده بودند با او بِرَحْمَةٍ مِنَّا ببخشایشی از ما که آن اعطای تو(فیق)
و الطاف بود که به آن مهتدی شده از عذاب برهند وَاَخَذَتِ الَّذِینَ
ظَلَمُوا و بگرفت آنانرا که ستم کردند بنفسهای خود بکفر که بودند الصَّیْحَةُ
آواز جبرئیل که بصورت مهیب ایشانرا گفت که همه بمیرید فَاَصْبَحُوا فِی دِیَارِهِمْ
پس گشتند در سراهای خود جَاثِمِینَ مردگان و بر زمین افتاده کان
یعنی بر جای خود مرده اند کَاَنْ لَمْ یَغْنَوْا فِیهَا گویا هرگز اقامت نکرده (اند)
در آن دیار اَلَا بُعْدًا لِمَدْیَنَ بدانید که دوری از رحمت و هلاکت مر قوم (مدین)
راست کَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ همچنانکه دور شدند از رحمت و هلاک گشتند قوم
ثمود ایشانرا بقوم ثمود تشبیه فرموده بجهت آنکه عذاب هردو از این قوم
صیحه بود بعد از آن بیان **قصه موسی ع** میفرماید لَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسَى و
بتحقیق که ما فرستادیم موسی را بِآیَاتِنَا با توریت و معجزات خود که نشا(نها)
صحت نبوت بود وَسُلْطَانٍ مُبِینٍ و با حجتی غالب و روشن که آن عصا (بود)
و تخصیص آن بذکر جهت وضوح آنست حاصل که میفرماید که موسی را
بآیات

بآیات و حجج بینه فرستادیم اِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بسوی فرعون و گروه
اشراف از قوم او فَاتَّبَعُوا پس پیروی کردند آنگروه اَمْرَ فِرْعَوْنَ
فرمان فرعون را در کافر شدن و نگرویدن بموسی وَمَا اَمْرُ فِرْعَوْنَ
بِرَشِیدٍ بر نهج رشد و صواب یَقْدُمُ قَوْمَهُ پیشرو باشد فرعون قوم خود (را)
و ایشان تابع او باشند یَوْمَ الْقِیَامَةِ در روز رستخیز فَاَوْرَدَهُمُ النَّارَ
پس در آورده ایشانرا با آتش دوزخ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ و بد مکانیست
در آورده شده در او یعنی آتش دوزخ هر کرا عاقبت این باشد در امر (او)
رشد و صلاح نباشد وَاُتْبِعُوا و از پی در آورده شده بفرعون و قوم او
فِی هٰذِهِ لَعْنَةً در این سرای لعنتی که دوری از رحمت اند که موجب عذاب
ابدیست در پی ایشانست بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ بد عطائیست داده شده
بایشان یعنی در دو جهان و ابن عباس فرموده که رفد و مرفود هر دو
لعنت یعنی لعنتها که در پی ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْقُرَى این جز از جزاها
اهل دهها هلاک شده است نَقُصُّهُ عَلَیْكَ میخوانیم قصه آنرا بر تو
مِنْهَا بعضی از آن دهها قَائِمٌ باقیست با آبادان مانند زرع قائم
ایستاده وَحَصِیدٌ و بعضی از آن مفقود شده یا خراب گشته و در(هم)
شکسته چون کشت درویده گویند قائم آنست که اثر آن دیده میشود (چون)
دیار عاد و ثمود و حصید آنکه آثار آن باقی نیست چون دیار قوم نوح وَمَا

ظَلَمْنَاهُمْ وما ستم نکردیم بر اهل دهها با هلاک آن وَلَکِنْ ظَلَمُوا
أَنْفُسَهُمْ ولیکن ایشان ستم کردند بر نفسهای خود بارتکاب آنچه
موجب عذاب ایشان شد فَمَا أَغْنَتْ پس نفع نرسانیدند و قدرت
دفع نداشتند عَنْهُمْ از ایشان آلِهَتُهُمُ الَّتِي آن خدایان که از فرط غوایت
وجهالت یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ میخواندند و میپرستیدند بجز از خدای
یعنی الهه باطله ایشان بازنداشتند از ایشان مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز از عذاب
لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وقتی که آمد فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان وَمَا
زَادُوهُمْ و نیفزودند ایشان را غَیْرَ تَتْبِيبٍ جز هلاک گردانیدن ایشان را
وزیان تمام رسانیدن وَكَذَلِكَ و مانند این گرفتن است أَخْذُ رَبِّكَ
گرفتن پروردگار تو إِذَا أَخَذَ الْقُرَى چون بگیرد بمواخذه اهل دهها را
وَهِيَ ظَالِمَةٌ و حال آنکه اهل دهها ظالم باشند بر خود بارتکاب کفر و شرک
إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ بدرستی که گرفتن خدای دردناک است شَدِيدٌ و سخت است
گرانان گرفتن کسی روی خلاصی و گریز نیست إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در
آنچه یاد کردیم از نزول عذاب بر امتان گذشته لَآيَةً لِمَنْ خَافَ هر آینه
عبرتیست هر کسی که بترسد عَذَابَ الْآخِرَةِ از عذاب آن سرای یعنی تامل
کند در آن تا عالم شود بآنکه آنچه که بامتان ماضیه نمونه آنچیزیست
که حق تعالی برای مجرمان مهیا ساخته در آخرت تا از آن منزجر شود و
عمل صالح

عمل صالح کوشد ذَلِكَ يَوْمٌ آن روز قیامت روزیست که مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ
جمع کرده شوند از برای حساب آن مردمان یعنی همه خلایق را در آن
جمع کنند وَذَلِكَ يَوْمٌ و آن روز روزیست که مَشْهُودٌ حاضر گردانیده
شوند در روی اهل آسمان و زمین وَمَا نُؤَخِّرُهُ و باز پس نمیداریم
آن روز را إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ مگر برای مدتی شمرده شده و معین و مقرر
گشته یعنی تا آن مدت که حکم ما مقتضی آنست که تا منتهی نشود قیامت قایم
نگردد يَوْمَ يَأْتِ روزی که بیاید جزا آن روز که لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ سخن نگوید
هیچ کس سخنی که او را نفع رساند از جواب یا شفاعت إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر
بدستور خدای و این در موقف خاص باشد لقوله هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن
لهم فیعتذرون فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ پس بعضی از اهل موقف بدبخت باشند
که بمقتضای وعید دوزخ جای او بود و ایشان اهل کفر و طغیان باشند
وَسَعِيدٌ و بعضی نیکبخت که بوعد بهشت ماوای او بود و آنها مومنان
و اهل تقوی و صالحانند در خبر است که روز قیامت خلایق را در صعید
سیاست بدارند از قبل رب العزت ندا رسد که همه انبیا و صدیقان و
شهیدان حاضر آیند فرشتگان صفها کشیده باشند ندا آید کیست که مرا پرستیده
چنانکه پرستیدنی منست هیچکس را زهره آن نباشد که جواب دهد دیگر
ندا رسد فرشتگان که همه عمر خود را از بدایت خلق عالم تا نهایت فنای عالم

دریکطاعت بسر برده باشد آواز برآرند وزبان عجز ومذلت کشوده اعتراف
کنند که سبحانک ما عبدناک حق عبادتک واین ملائکه آنها باشند که همه
عمر بیک رکوع یا بیک سجده یا بیک تسبیح بسر برده باشند وآیهٔ کریمه یسبحون
اللیل والنهار اشارت بایشانست از شقیق بلخی نقلست که علامت
سعادت پنج چیز است نرمی دل وبسیاری گریه ونفرت از دنیا وحیا
وشرمناکی ونشانه شقاوت نیز پنج است سختی دل وخشکی دیده ورغبت
بدنیا وطول امل وبی حیائی فاما الذین شقوا پس اما آنانکه بدبخت شدند
ففی النار پس در آتش دوزخند لهم فیها مر ایشانراست در آتش دوزخ
زفیر وشهیق فریاد سخت وناله زار زفیر صوت شدید را گویند و استعمال
آن در مبدء صوت حمار است وشهیق صوت ضعیف وآن در آخر صوت حمار
مستعمل است تشبیه کرده فریاد اشقیا را بانکر اصوات خالدین فیها جاوید
باشند در آنجا ما دامت السموات والارض مادامی که آسمانها وزمینها باشد
این کلمات در عرف عرب تأبید وتخلید است وآیهٔ کریمه یوم تبدل الارض
دالست براین ویا مراد بسموات وارض فوق وتحت است یعنی مادام
که بالا وپایین باشد ایشان در دوزخ الا ما شاء ربک مگر آنچه خواهد خدا
که ایشانرا از عذاب نار بعذاب زمهریر رساند ویا عذابی دیگر غیر از عذاب
آتش دوزخ که انواع عذاب وعقوبتست ویکی از آن جمله عذاب آتش است
پس استثنا

پس استثنا از خلود باشد در عذاب نار از خلود دوزخ ان ربک فعال
لما یرید بدرستی که پروردگار تو کننده است لما یرید هرچیز را که خواهد از
تعذیب بدون اعتراض معترضی ومنع مانعی واما الذین سعدوا
واما آنانکه نیکبخت شدند ففی الجنة پس ایشان در بهشت خالدین
فیها جاویدان باشند در آن ما دامت السموات والارض مادام که باشند
آسمانها وزمینها اینجا نیز غرض تأبید وتخلید است ویا مراد آسمان
زمین آخرتست وبقای فوق وتحت یعنی همیشه در بهشت باشند یعنی
مادام که آسمان وزمین آخرت یا جهت فوق وتحت باشد که ایشان در
بهشت باشند الا ما شاء ربک مگر آنچه خواهد خدای وپروردگار تو که
ایشانرا از نوع نعیم چنانکه فراخور عمل ایشان باشد بمرتبهٔ از آن بلند
تر رساند که زیاده بمرتبهٔ ایشان باشد یا مراد تعلیق شیء باشد بامر
محال که آن مشیت الهی باشد بخروج ایشان از بهشت عطاء غیر مجذوذ
عطا فرداد خدای اهل بهشت را نه عطائی منقطع وبریده بلکه ممتدیست
غیر انتهائیه وچون حق تعالی بیان قصهٔ اهل کفر کرد آنچه برایشان نازل
شد از عذاب دنیا وعقاب آخرت در عقب آن بجهت قبیله حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله تهدید کفار مکه میفرماید فلا تک فی مریة مما یعبد
درگمان بعد از آنکه از احوال امم سابقه علم شدی وبدی عاقبت ایشانرا

دانستی خطاب با حضرتست وحقیقت راجع است با امت یعنی در شک
مباشید مِمَّا یَعْبُدُ هٰؤُلَاءِ از آنچه میپرستید این مشرکان در آنکه ضلالتست
موءدی هلاک یعنی شک مکنید در آنکه آن عبادت گمراهیست که آخر به
هلاکت ایشان کشد چنانکه امم ماضیه سبب عذاب ایشان شد مَا
یَعْبُدُونَ نمیپرستند اهل شرک بتان را إِلَّا كَمَا یَعْبُدُ مگر آنچه پرستند
آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ پدران ایشان پیش از این از بتان و بشما رسیده آنچه
با ایشان لاحق شده از انواع نکال و عقاب پس حال اینها نیز چنین خواهد
بود وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ و بدرستی که تمام رسانیده ام با ایشان نَصِیبَهُمْ
بهرهٔ ایشان را از عذاب همچنانکه رسانیده ام به آبای ایشان غَیْرَ
مَنْقُوصٍ در حالتی که آن نصیب ناکاسته باشد و یا روزیرا بروجه تمام
با ایشان رسانیدیم و ایشان کفران نموده بعبادت اوثان اشتغال نمودند پس
وقوع عذاب بر ایشان وَلَقَدْ آتَیْنَا مُوسَى الْکِتَابَ هر آینه دادیم
ما موسی را توریت فَاخْتُلِفَ فِیهِ پس اختلاف کردند بعضی بر آن گرویدند
و برخی کافر شدند همچو اختلاف قوم تو در قرآن پس خاطر خود را اندوهگین
مگردان و بار غم بر دل منه وَلَوْلَا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه سخنی است پیشی
گرفته مِنْ رَبِّکَ از آفریدگار تو بتأخیر عذاب ایشان تا قیامت بجهت
حکمت و مصلحت لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی در دنیا میان
قوم موسی

میان قوم موسی بثواب و عقاب یا مبطل بعذاب استیصال مبتلا
شدی و محق از آن نجات یافتی و بجهت آن امتیاز میان محق و
مبطل واقع شد وَإِنَّهُمْ و بدرستی که کفار قوم تو لَفِی شَکٍّ هر آینه
در گمانی اند مِنْهُ از قرآن گمانی مُرِیبٍ در ریبت افکننده یعنی نفس را
مضطرب و عقل را شوریده کنند و زایل سازنده یقین و یا قوم موسی
در شک اند از نبوت تو یا از قرآن وَإِنَّ کُلًّا و بدرستی که مختلفان که
مومنند و کافر خواه امت موسی و خواه امت تو لَمَّا لَیُوَفِّیَنَّهُمْ هر آینه
از آنکسانی اند که تمام خواهد رَبُّکَ أَعْمَالَهُمْ پروردگار تو جزای کردها
ایشان را إِنَّهُ بِمَا یَعْمَلُونَ خَبِیرٌ بدرستی که خدا دانا و آگاه هست به آنچه
میکنند و چیزی از او فوت نشود اگر چه خفی باشد و بعد از تبیین امر
مختلفان در توحید و نبوت شرع بوعد و وعید رسول خود را امر میکند
باستقامت در شرایع بر آن نهج که بر او منزل شده و میفرماید فَاسْتَقِمْ
پس مستقیم و راست باش کَمَا أُمِرْتَ هم چنانکه فرموده شده وَمَنْ تَابَ
مَعَکَ و باید که مستقیم شوند آنانکه بازگشته از کفر و ایمان آورده اند با تو
وَلَا تَطْغَوْا و بیرون مروید از حد خدای و در مگذرید بزیاده و
نقصان إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ بدرستی که خدای بدانچه میکنید بصیر بیناست
و جزا دهندهٔ شماست بر آن بدانکه مستقیم در طریق دین کسی است که برا و

امر و نواهی او ثابت قدم و راسخ دم باشد و از راه حق بر نگردد تا بس
منزل مقصود برسد و چون حقیقت سلوک است در جمیع احوال بر جادهٔ
حق بر آن وجه که مامور و مرضی او سبحانه باشد و بهیچ وجه شائبهٔ ظلم
و اعوجاج نداشته باشد و از تطرق افراط و تفریط محفوظ باشد و چشم
و دل از ما سوای دوخته بالکلیه متوجه مولی خود باشد جلت و عظمته
و این در غایت عسر است غیر از این آیه در جمیع قرآن هیچ آیتی سخت تر
از این آیه بر آنحضرت و لهذا فرموده که شیبتنی سورهٔ هود مرا پیر ساخت و بعد
از امر باستقامت نهی مردمان میکند از مداهنه در امور دنیه و میل
بظلمه و میفرماید و لا ترکنوا و میل اندک مکنید چه جای بسیار الی الذین
ظلموا بسوی آنانکه ستم کردند بر خود و بر غیر خود معاونت ایشان مکنید
به بیداد ایشان و راضی شدن بآن و شریک شدن در ظلم ایشان در خبر آمده
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هر که ظالمی را دعا کند ببقای عمر
او دوست داشته باشد که عاصی شود بخدای در زمین او و تزیین ظلم
و تعظیم ذکر ایشان و اختلاط با ایشان و طمع در هدایای ایشان از جملهٔ
منهیات است با ایشان آورده اند که هر که قلمی برای ظالمی بتراشد یا سیاهی در
دوات ایشان ریزد یا کاغذی بدست ایشان دهد تا در او چیزی نویسد
که موجب ظلم باشد با ایشان در ظلم شریک باشد و مرویست که در جهنم
وادیست

وادیست که ساکن نشوند آنرا مگر قاریان که زایر ملوک و ملازم سرای
سلاطین باشند حاصل که حق سبحانه و تعالی میفرماید که میل
اندک بظلم منمایید فتمسکم النار پس برسد بشما آتش دوزخ هر گاه
که میل اندک بکسی که متمادی ظلم از او صادر شود بسبب وصول است بنیران
پس چگونه باشد حال کسی که میل نماید بکسانی که موسوم باشد بظلم و ستم
و بعد از آن میل را زیاده کند بظلم و از آن تطرق کرده مرتکب ظلم شود
و بعد از آن متوغل شود در آن نعوذ بالله منه و ما لکم من دون الله
و نیست مر شما را غیر از خدای من اولیاء هیچ دوستار که عذاب از شما
باز دارند ثم لا تنصرون پس شما را یاری داده نشوید چه حکمت او موجب
تعذیب ظلم است که چون روز قیامت باشد منادی ندا کند از قبل حضرت رب العزت
کاین الظلمة یعنی کجا اند ظالمان و یاران و یاوران ایشان پس همه را جمع
کنند حتی کسی را که برای ایشان دواتی لیقه نهاده باشد یا قلمی تراشیده
نیز با ایشان حشر کنند پس همه را در تابوتی نهند از آتش و در قعر دوزخشان
اندازند و مرویست که هیچ چیز نزد خدای تعالی دشمن تر از این نیست که
عالمی بزیارت عاملی رود از ابن زیاد نقل است که بر سر هر دار نشستن بهتر است
از آنکه قاری بر در سرای ظلمه و عمالست ظلم نشیند آورده اند که موفق وزیر
عراق بود در پس امام نماز میکذارد و چون امام آیهٔ کریمهٔ و لا ترکنوا

الی الذین ظلموا فتمسکم النار تلاوة کرده موفق نعره بزد و بیفتاد
و بیهوش شد چون با هوش آمد وی را ازین حالت پرسیدند گفت این
آیه در بارهٔ کسی است که میل اندک بظالم کند پس حال ظالم چگونه باشد و چون
توجه بصلواة موجب رقت قلبست و خوف مستلزم ترک ظلمست و ترک
سایر قبایح ازین جهت در عقب آن میفرماید واقم الصلواة و بپا
دارید نماز را با شرایط و ارکان طرفی النهار در دو طرف روز
وزلفا من اللیل و در ساعتها از شب که قریب بنهار است مراد بنماز
در طرفا علی نماز صبح است و نماز در طرف اسفل ظهر و عصر و نماز
مغرب و عشا ابن عباس فرموده که مراد بطرفی النهار وقت نماز فجر
وزلفا من اللیل عشا آورده اند که ابو البشر انصاری و زنی خرما میفروخت
زنی صاحب جمال بخرما خریدن آمده بود گفت خرمای خوبتر در خانه
دارم همراه من بیا چون زن بخانهٔ او در آمد ابو البشر وی را بر گرفت
و بسیار ببوسید زن گفت از خدا بترس او فی الحال پشیمان شد و
بمجلس حضرت رسالت صلی الله علیه درآمد گریان گریان حال را بموقف
عرض رسانید که یا رسول الله چه میفرمایی در حق مردی که زن بیگانه
در خانه آورده و بغیر جماع در میان ایشان از ملابسه و قبله واقع
شود آنحضرت هیچ جواب نداد و منتظر وحی میبود تا وقت نماز دیگر
در آمد حضرت

در آمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز عصر بگذارد و
جبرئیل امین آمد و این آیه آورد که ان الحسنات یذهبن السیئات
بدرستی که نیکوییها ببرد و محو سازد بدیها را پس آن حضرت از ابو البشر
پرسید که نماز گذاردی با ما گفت بلی نماز عصر را در عقب شما گذاردم
حضرت فرمود که این کفارت آن گناهست که در میان آنها واقع شده
باشد اگر کبیره نباشد ابو حمزهٔ ثمالی از ائمهٔ هدای و از حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود از حبیب خود رسول خدا شنیدم
که آیهٔ واقم الصلواة تا آخر امیدوارترین آیتی است در قرآن بخدای که مرا
بشیرا و نذیرا مبعوث گردانیده که چون یکی از شما قیام بنماز نماید
چون وضو کند ذنوبها از اعضای وی متساقط و ریزان شود و چون
بقبله متوجه شود از آن منتقل نگردد تا آنکه جمیع گناهان او ریزان شود
و هیچ گناه بر صحیفهٔ اعمال او نماند همچو روزی که از مادر متولد شده بعد
از آن گفت یا علی بدانکه منزلهٔ صلواة خمس برای امت من مانند نهری است
که بر در خانهٔ هر یکی از شما جاری باشد شخصی که هر روز پنج بار از آن نهر غسل
کند هیچ چرک در بدن او میماند گفتم نه گفت بخدای که نمازهای پنجگانه
مر امت مرا نیز چنین ذلک آن امر استقامت صلواة ذکری
للذاکرین پندیست مر یاد کنندگان و یاد گیرندگان را واصبر

وصبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب نواهی فَإِنَّ اللّٰهَ لَا يُضِيعُ
پس بدرستی که خدای تعالی ضایع نکرداند أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ اجر نیکو
کاران را فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ پس چرا نبودند از اهل قرنها مِنْ
قَبْلِكُمْ که از شما بودند أُولُوا بَقِيَّةٍ خداوندان عقل و رای و فضل
که از روی عاقبت بینی يَنْهَوْنَ باز میداشتند مفسدانرا عَنِ
الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ از تباهی در زمین تا عذاب بر ایشان فرو نیامد
إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی بودند مِمَّنْ أَنْجَيْنَا از آنها که نجات دادیم ایشانرا
از عقوبات مِنْهُمْ از گذشتگان که نهی ایشان میکردند مراد انبیا و اهل
وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا و پیروی کردند آنانکه کافر بودند مَا أُتْرِفُوا فِيهِ
آنچیزیرا که متنعم بودند در آن یعنی متابعت آرزوهای نفس کرده تمام
اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف کردانیدند وَكَانُوا مُجْرِمِينَ
و بودند کافران و گناهکاران که بسبب آن مستاصل شدند وَمَا كَانَ رَبُّكَ
و نبود پروردگار تو یعنی شایسته حکمت و مصلحت او نیست لِيُهْلِكَ
الْقُرَى که هلاک کند اهل دهها بِظُلْمٍ بشرک و کفر وَأَهْلُهَا و حال آنکه اهل
آن باصلاح آرندگان باشند در میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک هلاک نکند
تا فساد و ظلم بآن منضم نگردد و از اینجا گفته‌اند که پادشاهی با کفر باقی میماند
و حقوق با ظلم باقی نمیماند وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستی خدا که پروردگار تست
لَجَعَلَ النَّاسَ

جَعَلَ النَّاسَ هر آینه گردانید بجبر و قهر و الجا مردمانرا أُمَّةً وَاحِدَةً
یک گروه واحد بر یک دین و آیین ولیکن این منافی تکلیف است چه از
جمله شروط تکلیف اختیار است وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ و همیشه باشند
اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس بجهت
تدبر در دلایل واضحه إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ مگر آنکه رحم کرده پروردگار تو به لطف
و توفیق بواسطه تدبر او در دلایل هادیه مراد اهل ایمانند که اختلاف در
میان ایشان نیست و گویند مراد اختلاف مردمانست در روزی که
توانگر و برخی درویش مگر آنکه خدا وی را قناعت دهد وَلِذَٰلِكَ و از برای
تمکین و اختیار که اختلاف از آن ناشی شده خَلَقَهُمْ آفریده است
ایشانرا تا ثواب دهد اختیار کننده حق را و معاقب سازد اختیار
کننده باطل را و یا معنی آنست که از برای رحمت که احسان و فضلست ایشانرا
آفریده است وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ و تمام شد سخن پروردگار تو یعنی وعید
او لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آینه پر سازم دوزخرا مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ
از دیوان و آدمیان أَجْمَعِينَ همه ایشانرا یعنی از عاصیان ایشان
وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ و هر چیزی و قصه که میخوانیم بر تو مِنْ أَنْبَاءِ
الرُّسُلِ از خبرهای پیغمبرانست مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ و این خبرها
چیزیست که ثابت میگردانیم بآن دل ترا تا دل تو بیارامد و یقین تو

بیفزایید و برادای رسالت ثابت بمانی و برایذای کفار باشکیبا ب...
وَجَاءَكَ و آمده است بتو فِي هَٰذِهِ الْحَقُّ درین سوره درست و را[ست]
در معالم گفته که تخصیص این سوره بحق برای تشریف است و ...
...ز حق در همه قرآنست و گفته‌اند هَٰذِهِ اشاره به اخبار مذکوره است
درین سوره یعنی این خبرها درست و راست است وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَىٰ
و پندیست یادبودی لِلْمُؤْمِنِينَ مر گرویدگان را وَقُلْ و بگوای
محمد چه بر وجه تهدید لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنان را که ایمان نمی‌آ[رند]
اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ عمل کنید بر حالتی که بر آن همی کنید و بدان
اعتماد دارید إِنَّا عَامِلُونَ بدرستی که ما نیز عمل کننده‌ایم بر حال...
کرداریم وَانْتَظِرُوا و چشم دارید بما از انقلاب زمان و گردش روزگار
إِنَّا مُنْتَظِرُونَ بدرستی که ما نیز منتظر نزول عذابیم بر شما وَلِلَّهِ
غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدایراست علم جمیع آنچه غایب است د[ر]
و زمینها و هیچ چیز از او مخفی نیست وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ و بس...
...ز بغیر او باز گردد همه کارها بندگان و حفص یُرجع میخواند بصیغه
مجهول یعنی باز گردانیده شود همه کارها بندگان بسوی او فَاعْبُدْهُ پس
پرستش کن مر او را که مرجع همه اوراست وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ و توکل کن
...و در تقدیم عبادت بر توکل ایشان اشاره است بآنکه نفع توکل
بر عابدان...

...یان میرسد و توکل بمجرد گفتار بی اعتبار است
وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو بِغَافِلٍ بی‌خبر عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه بندگان
میکنند و حفص بخطاب میخواند یعنی خدای بیخبر نیست از هر چه شما میکنید
...بندگان و تمت کتاب تفسیر مجلد ثلاث بعون الله الملک الوهاب
...یوم الاحد و عشر بشهور سفر في سنة ... من هجرة نبوية مصطفوية بعد
...مائة عشر من احد العبد ضعيف نحيفا اقل خلق الله
مولانا محمد نبی بن میر عینة دین غفر الله ذنوبهم
و اولاد سید ساجدین صلعم ...
اللهم اغفر لی ذنوبی ...
بحق محمد و آله واغفر من
جمیع المؤمنین والمؤمنات

آقا ربیع ... کربلا ... ابن حاج مصطفی
آقا محمد